آینده

دی ـ اسفند ۱۳۵۸ شمسی

مجلهٔ تحقیقات ایرانی (تاریخ وادبیات وکتاب)

شماره های ۱۰-۱۲

فهرست

دنبالهٔ فهرست درصفحهٔ بعد

انتقادکتاب

کتابهای خارجی

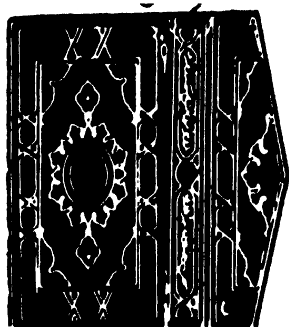
اسناد و مدارک

نشر

وفیات مؤلفان

نامه‌ها

اخبار



مجلة آينده

سال پنجم ● شمارهٔ ۱۰-۱۲ ● زمستان ۱۳۵۸

دکتر هوشنگ دولت‌آبادی

شعر چرا بوجود آمده است؟

کلام منظوم مثل بسیاری چیزهای دیگر آنچنان با زندگی درآمیخته است که حتی سئوال دربارهٔ علت پیدایش و فایدهٔ آن نابجا بنظر میرسد. بیشتر مردم اگر در مقابل این سئوال قرار بگیرند می‌گویند شعر یکی از تجلیات عشق درونی بشر به زیبائی و هنر است. این پاسخ تا آنجا که معطوف به طبقات خاصی از مردم امروزی باشد، صحیح است. اما شواهدی در دست است که نشان می‌دهد شعر در گذشته‌های دور باحتمال زیاد نقش بسیار اساسی‌تری در جوامع بشری داشته است و در طی زمان با تغییراتی که درنحوهٔ زندگی بوجود آمده، فایدهٔ اصلی خود را از دست داده و فقط بصورت یک هنر تکامل یافته است. اینجا قبل از اینکه به تشریح آن فایده اصلی بپردازیم اجازه بدهید ببینیم از خصوصیات شعر چه میدانیم و آیا آنچه می‌دانیم با تعریف شعر بعنوان یک تجلی هنری سازگار هست یا نه. آنچه را در باره شعر می‌دانیم میتوان بترتیب زیر خلاصه کرد:

اول آنکه شعر یک پدیدهٔ همه‌گیر است که در تمام جوامع بشری وجود دارد و محتوای آن هرچه باشد. . . د خصوصیت را که عبارتست از

وزن، آهنگ، قافیه و اختصار حفظ می‌کند* این همه‌گیری بجز شعر فقط در مورد موسیقی (ابزاری یا آوازی) دیده می‌شود. موسیقی نیز مانند شعر امروز بصورت یک تجلی هنری درآمده است. اما با اطلاعاتی که در دست است، جای تردید نیست که مردم از آن برای خبر دادن و خبر گرفتن استفاده میکرده‌اند و هنوز هم با همهٔ امکاناتی که پیدا شده، بازبا صدای دلپذیر موذن مرا رسیدن ظهر اعلام میشود، زنگ کلیسا وقت نماز و یا وقایع مهم دیگر را باگاهی مردم میرساند و نوای سرنا و نقاره از تحویل سال خبر میدهد...

نکتهٔ دوم آنکه درک زیبائی یک اثر هنری مستلزم ظرافت روح و تا حدی فراغت خاطر است. بسیاری از مردم شعر می‌دانند و می‌خوانند در حالیکه بسبب محرومیت‌هائی که داشته‌اند نه ظرافت درک زیبائی شعر را دارند و نه آسودگی خیال که بتوانند وقتشان را برای لذت بردن از زیبائی شعر صرف کنند. در میان مردم کشور ما کمترکسی را می‌توان یافت که لااقل چند بیت یا مصرع شعر نداند و در زندگی روزمره از آنها استفاده نکند. بسیاری از این مردم بیسواد هستند و شعر را فقط از زبان دیگران شنیده‌اند و بخاطر سپرده‌اند. زبانشناسان معتقدند که افراد بیسواد برای گذران خود به چهارصد تا پانصد لغت نیاز دارند و اگر در ساختمان جمله‌ها لغاتی خارج از این مجموعه ابتدائی باشد، بیسوادان فقط میتوانند معنای آنرا حدس بزنند... در چنین شرایطی باید قبول کرد که مردم بیسواد نمی‌توانند اشاره‌ها و استعاره‌های شعر را دریابند و از آن لذت ببرند. پس اگر زیبائی شعر برایشان مطرح نیست، چه چیز باعث میشود که اینگونه افراد شعر حفظ کنند و آنرا در جای مناسب بازگو نمایند؟

(*) اشعار جدیدی را که هیچگونه وزن و قافیه ندارند باید بحساب تکامل هنری زمان کنونی بگذاریم، خاصه آنکه بسیاری از آنها ــ هرچند زیبا هستند ــ باتوجه به تعریف شعر بیشتر نثر منقطع هستند تا نظم.

مطلب سوم دربارهٔ کلام منظوم آنست که مردم برای شعر نوعی حرمت و اعتبار قائلند و به شعر استناد می‌کنند. خاصه در نظر بسیاری از ما ایرانیان، استناد به "فرمایشات" شیخ اجل یا خواجه شیراز از هر گونه تجزیه و تحلیل علمی بیشتر اعتبار دارد. اگر شعر فقط یک تجلی هنری بود بایستی برای هنرهای دیگر هم حرمت و اعتبار قائل باشیم. در حالیکه هیچکس حتی در عالم خیال بفکر نمی‌افتد که بجای استدلال آهنگ ماهور زمزمه کند یا قطعه‌ای از خط نستعلیق یا یک کاشی مزین به دیگران نشان بدهد. پس در شعر سوای زیبائی چیز دیگری نهفته است و مردم آنرا فقط بصورت یک اثر هنری بکار نمی‌برند.

نکته چهارم آنست که مردم از شعر توقعات کاملا" مشخصی دارند که بهنگام شنیدن یا خواندن یک قطعهٔ منظوم، رعایت همه معیارها را انتظار دارند و اگر انحرافی ببینند، سروده را شعر و سراینده را شاعر بحساب نمی‌آورند. علاوه بر چهار ویژگی که در بالا بآن اشاره شد، یعنی وزن، آهنگ، قافیه و اختصار، ما همه انتظار داریم که محتوای شعر برخلاف حقیقت نباشد یعنی اگر داستانی است رعایت زمان و مکان و امکان وقوع رویدادها در آن شده باشد، اگر احساسی است ضابطه‌های روابط احساسی را رعایت کند. سختگیری ما در حقیقت داشتن محتوای کلام منظوم بحدیست که حتی شعر احساسی لطیف را از شاعری‌که‌اورا به فسق و یا شقاوت بشناسیم قبول نمی‌کنیم و از این تضاد هیچگاه نمی‌گذریم. اهمیت این وسواس درحقیقت‌طلبی که ظاهرا" خاص محتوای شعر است وقتی روشن میشود که توجه کنیم ما ــ خارج از قالب شعر ــ هر دروغی را می‌پذیریم و حتی در مواردی دروغ گفتن را در حد یک هنر می‌پسندیم و می‌ستائیم . . . بنا برای روشن‌تر شدن مطلب کافیست در ذهن خود مجسم کنیم که، اگر بعنوان مثال روزنامه‌های خبری بطور کامل بصورت منظوم منتشر میشدند آیا کسی می‌توانست حتی برای گذراندن وقت آنها را بخواند؟ این نکته را هم باید اضافه نمود که خیالپردازی‌واغراق‌که‌نظر این بنده از زمان "هنری شدن" شعر رواج یافته، با دروغ فرق دارد. ما

اغراق را در شعر می‌پذیریم اما آنرا در ذهن خودمان فورا" به قالب حقیقت باز می‌گردانیم. چنانچه وقتی صحبت از سر و قامت یار است، بجای پیکری ده تا دوازده متری فقط تصویر دلارام بلندبالائی درنظرمان نقش می‌بندد.

خصیصهٔ دیگری که ما از شعر انتظار داریم تازه‌بودن مضمون آنست. مثلا" وقتی عشق و دلسوختگی و غم و هجران یعنی محتوای جاودانهٔ شعر "هنری" تکرار می‌شود، باز توقع داریم شاعرلااقل مضمون یااستعارهٔ تازه‌ای یافته باشد و درحقیقت ببهانه آوردن آن مطلب بدیع شعر گفته باشد. شعر بی‌محتوی ــ آنهم محتوای تازه ــ هرچند محکم باشد مطلوب نیست و جای خود را باز نمی‌کند*.

توقع دیگری که مردم از شعر دارند اینست که مطالب آن تکرار نشود. ناپسند بودن تکرار در شعر آنرا از همه هنرهای دیگر جدا می‌کند. زیرا، در هر اثر دیگر هنری تکرار چندباره موضوع را می‌پسندیم و می‌پذیریم مثلا" در موسیقی ایرانی و یا فرنگی یک آهنگ با تغییرات مختصری چندین بار تکرار میشود و یا در نقاشی معمولا" اجراء یک صحنه بارها مجسم میگردند. حتی در فن خطابه تکرار و تفصیل موردپسنداست وهنر بحساب میآید.

حال که انتظارات و توقعات خودمانرا از شعر برشمردیم بجاست سئوال کنیم اگر شعر فقط یک تجلی هنری است و نفنی جز راضی کردن شوق زیبائی خواهی ندارد، پس اینهمه قید و بند برای چیست. یا فن

(*) شاید بهمین علت باشد که ما در مقایسه عصر خودمان با دوران فردوسی و یا سعدی و حافظ می‌بنداریم که زمان ما عصر شاعرپروری نیست. در حالیکه با گسترش فوق‌العادهٔ علم واطلاع دلیلی ندارد که چنین باشد. اگر شاعران ما خود را از قید گدسته‌های شعر که دیگر واقعی نیست برهانند و از رویدادهای زمان خودشان حکایت کنند، میتوان انتظار داشت که شعر و شاعر نقش خود را بازیابند.

پاسخ این سئوال درحقیقت مقصد اصلی نوشتن این سطور است . اما قبل از جستجوی جواب اجازه بدهید ببینیم این بندها که ما برپای شعر می‌نهیم ، فایده‌ای دارند یا نه :

- ما میخواهیم شعر موجز و مختصر باشد .
- میخواهیم شعر حاوی مطلبی نو باشد .
- میخواهیم شعر آئینهٔ تمام‌نمای صداقت باشد .

اینها خصوصیاتی هستند که ما از "اخبار و اطلاعات" یک منبع موثق خبری انتظار داریم ، منبعی که بتوانیم به خبریات آن اعتماد کنیم و بدان استناد نمائیم . منبعی که بتوانیم راهنمائیهای آنرا بپذیریم وبکار بندیم .

- ما میخواهیم شعر وزن و آهنگ داشته باشد .
- میخواهیم شعر تا سرحد امکان خلاصه شده باشد .
- میخواهیم شعر قافیه داشته باشد .

اینها خصوصیات مطالبی هستند که ما می‌توانیم آنها را بآسانی بخاطر بسپاریم و حفظ کنیم و همینطور ویژه‌گی‌هائی هستند که باعث میشوند ما با سهولت بیشتری مطالب بخاطر سپرده را دوباره بیاد بیاوریم .

از مجموع این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که شعر یک وسیلهٔ خبر-دهی و خبرگیری است و اگر امروز بصورت یک تجلی هنری درآمده ، بدان علت است که وسایل بهتر و مفیدتر خبردهی و خبرگیری جای آنرا گرفته‌اند ، بدون اینکه در توقعات ما از شعر تغییر عمده‌ای روی داده باشد .

بگمان این بنده شعر باید از اولین اختراعات بشر باشد . یعنی وقتی تکامل مغز بصورت تنها حربهٔ انسان برای مبارزه در میدان زندگی درآمد ، ضرورت ایجاب میکرد که حاصل تفکر و تجربه‌های یک نسل در دسترس افراد دیگر قرار گیرد تا هرکس بتواند بر زیربنائی که بدست دیگران ساخته شده اتکاء کند و آزموده را دوباره نیازماید . درآن روزگاران چاره‌ای

جز این نبود که صاحبان تجربه هر اطلاعی را که بدست می‌آوردند، بنحوی عرضه کنند که درک و حفظ آن اطلاعات برای دیگران آسان باشد. چنین پیامی الزاماً بایستی موجز باشد و از تکرار مکرر بپرهیزد. باید وزن و آهنگ داشته باشد تا بخاطر سپردنش آسان باشد و باید موجز و قافیه داشته باشد تا دوباره بخاطر آوردنش مشکل نباشد. . . .

این پیام بگمان این بنده نمی‌توانسته است چیزی جز کلام منظوم باشد. بهمین دلیل بنظر میرسد شعر نه بصورت تفنن طبایع زیباپسند، بلکه‌بعنوان یک ضرورت حیاتی بوجود آمده است. امروز هم آثار آنگونه شعر بصورت ضرب‌المثل‌ها و دستورات اخلاقی و راهنمائی‌های‌گوناگون‌در زندگی مردمی که جز چند بیت یا مصرع چیزی از شعر نمی‌دانند، دیده میشود. امروز هم شعر حرمت دارد و قابل استناد است، اما البته دیگر فایدهٔ اصلی خود را تا حد زیادی ازدست داده است چون دیگر تنها منبع خبردهی و خبرگیری نیست. امروز رسالت اصلی شعررا همه‌ازیاد برده‌اند. حتی آنها که خود سازندهٔ کلام منظوم زیبا هستند.

توضیح در بارهٔ نویسندهٔ مقالهٔ روکرت

مقالهٔ مربوط به زندگی روکرت ایرانشناس آلمانی که در شمارهٔ ۱–۳ مجله به‌چاپ رسید بدون نام نویسنده بود، زیرا آن مقاله از روی فتوکپی مطلب که از جزوه‌ای که در آلمان راجع به روکرت انتشار یافته بود چاپ شد و متأسفانه نام نویسنده فراموش شده بود. دوست گرامی آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب تذکر فرمودند که آن مقاله نوشتهٔ خانم دانشمند آنماری شیمل است که به دو زبان آلمانی و فارسی در آن جزوه به‌چاپ رسیده بود.



محمد مقدم

میمون

mime, mimic

یادداشت پیوست در بارهٔ ریشهٔ واژهٔ میمون سه‌سال پیش به همین صورت که تقدیم میشود برای چاپ آماده بود و به‌علتی به تأخیر افتاد. در همان زمان آقای دکتر صادق کیا که این یادداشت را دیدند یادآور شدند که سالها قبل وقتی در بارهٔ واژهٔ کپی به معنای میمون گفتگو داشتیم ایشان تذکر داده بودند که واژهٔ کپی اروپائی به‌معنای رونوشت با این واژه بستگی دارد و البته یادآوری ایشان درست بود. ولی چون زحمت داشت که در صفحهٔ ماشین شده دست برده شود اینجا این یادآوری درست ایشان را تأیید میکنم.

در بارهٔ حق تقدم پژوهندگان در پی بردن به مطلبی و ادای این حق میخواستم عرض کنم گاهی ممکن است پژوهنده مطلبی را شنیده یا جائی خوانده و فراموش کرده باشد و پس از مدتی که دوباره به آن برمیخورد خیال کند که خود نخست به آن مطلب پی برده و ازینرو حق دیگران را ادا نکند. گاهی نیز ممکن است کسی به مطلبی برخورد وبدون آگاهی از این‌که دیگری نیز قبلا" به آن دست یافته تصور کند که خود نخستین بار آن را پیدا کرده است. سالها پیش در بارهٔ ریشهٔ واژهٔ "آدم" شرحی داده بودم که این واژه در عبری و عربی ریشه‌ای ندارد و صورت تحول یافته‌ای از واژهٔ باستانی ایرانی "ایو دامن" به‌معنای "خلق اول" است. سالها گذشت — و اگر درست به خاطر داشته باشم — در فهرست ابن ندیم (یا کتابی همردیف آن) به این مطلب برخوردیم که

آنجا هم "آدم" به "خلق اول" معنا شده است. در این مورد هم باید حق پیشینگی را به او بدهیم هرچند گمان نمیرود که او از ریشهٔ آن آگاه بوده است. در ضمن این‌گونه پیشامدها تشویقی برای پژوهنده‌است که در جهت درستی فکر میکرده که دیگری هم از طریق دیگر به همان نتیجه رسیده است.

به‌نظر بنده پژوهنده هدفش باید یافتن و روشن‌کردن حقیقت باشد نه ادعای کشف و این‌که بنده نام خود را بر نوشته‌ای میگذارم برای این است که پاسخگوی مطلب آن باشم وگرنه بهتر بود که اصلاً ذکری از نام خود نمیکردم.

۱۵ آبان ۱۳۵۸

میمون: mime, mimic
کَپی: copy
رِقرد: تقلید

در واژه نامه‌های فارسی "میمون" همچو یک واژهٔ فارسی داده‌شده و در گویشهای ایرانی به همین صورت یا به صورتهای "میمیم" و "میمی" آمده است. به نظر میرسد که با درآمیختن این واژه با "میمون" عربی، به سبب همانندی صورت آنها، گمان کرده‌اند که "میمون" (جانور) واژهٔ عربی است و آن را به "شادی" ترجمه کرده‌اند. (در خود عربی نیز "سعدان" به همین معنا آمده است.)

این واژهٔ فارسی به صورتهای گوناگون به زبانهای دیگر رفته: فرانسه کهن و ایتالیائی کهن maimon، رومانی maimuta، سرب و کروآت majmun، ایتالیائی کهن نیز monna، اسپانیولی mono و سا کای تصغیر در انگلیسی mon-key (۱).

همین واژه به صورت دیگری در برتونی marmouz، فرانسه کهن marmot و marmouset و انگلیسی marmoset به معنای "میمون"

دیده میشود .

از این ماده در یونانی mimos و در لاتین mimus به معنای "بازیگر و مقلد " هست که mimic انگلیسی به معنای "نمایش خنده‌دار و مسخره " از آن آمده و برای آنها ریشه‌ای نداده‌اند . از همان در لاتین mimicus داریم به معنای "بازی و نمایش" که mimic انگلیسی به‌معنای "تقلیدی " (صفت) و "تقلید " و "مقلد " (نام) و "تقلید و ادادرآوردن" (فعل) از آن ماده می‌آید ؛ همچنین mimicry به معنای "بازی و ادا درآوردن و تقلید کردن " ؛ در یونانی نیز mimesis به همین معنا و mimeisthai به معنای "تقلید در آوردن " آمده است .

همبستگی این واژه‌ها مسلم است چه از حیث صورت و چه از حیث معنا ، و ما را به ریشهٔ اصلی به صورت "ایم " میکشاند که "همانندبودن" و "تقلید کردن " معنامیدهد (۲) . خواه این ماده ازکار میمون گرفته‌شده باشد یا نام میمون از این ریشه آمده باشد . واژهٔ "میمون " تکرار ریشهٔ اصلی را نشان میدهد که یک پدیدهٔ عادی درسیاری از واژه‌های آریائی است .

از این ریشه در لاتین imitari (انگلیسی imitate) به معنای "همانند بودن و تقلیدکردن " ، و همچنین لاتین aemulari (انگلیسی emulate) به معنای "همانند بودن ، هم‌چشمی و رقابت کردن " ، و شاید لاتین im-ago (انگلیسی image) به معنای "همانند و شبیه چیزی " آمده است .

بستگی معنای "ادا و تقلید درآوردن " با "میمون " در همه زبانها دیده میشود . در انگلیسی باز می‌بینیم که ape به معنای "میمون " و " to ape " به معنای "ادا درآوردن " است : در یونانی pithekos "میمون " و upo-pithekizein" "میمون بازی و ادا درآوردن " ؛ در لاتین simius (که شاید جزو دوم آن از ریشهٔ "ایم " باشد) به معنای "میمون"و simulare "شبیه‌کردن،ادا درآوردن"(انگلیسی simulate ازهمین ماده در فرانسه singe "میمون " و singerie "ادا و تقلید

درآوردن" است. در عربی نیز "قرد" "میمون" و "تقلید" (ل=ر)" ادا درآوردن" از آن آمده است (۳).

یک واژهٔ دیگر برای "میمون" با ریشهٔ تکرار شده "نسناس" است که ریشهٔ آن در واژه‌های "ناس،انس،انسان" نیز هست. این بستگی "میمون" با "انسان" در واژهٔ فارسی "انتر" هم دیده میشود که در یونانی anthr-opos به معنای "انسان" است.

در فارسی واژهٔ دیگری برای میمون "کپی" است که در سنسکریت هم به همین صورت دیده میشود و در زبان پهلوی با پسوند "ک" به صورت "کپیک" است. این واژه به یونانی به صورت kepos و در زبان مصری کهن به صورت "گف،قف،قفی" (۴)،و در ارمنی به‌صورت پهلوی آن "کابیک" رفته و در ارمنی "ګابیگوتیون" به معنای "میمون بازی و ادا در آوردن" است. در انگلیسی copy به معنای "تقلیـد" (برخلاف ریشه‌ای که در واژه نامه‌های انگلیسی داده شده است)از copia لاتین به معنای "فراوانی،نیرو، توانائی، وسیله" نیست و با "کپی" فارسی بستگی دارد. (۵)

یک واژهٔ دیگر برای میمون در فرانسه babouin و در انگلیسی baboon است که ریشهٔ آن را در واژه نامه‌ها نداده‌اند. به نظر می‌آید واژهٔ فارسی "بابوک" به معنای "خل و دیوانه" و "بابو" به معنای "درویش سرگردان" (۶) که به‌صورت "ببو" نیز درهند و برخی گویشهای ایرانی به کار میرود با baboon بستگی داشته باشد، و اگر چنین باشد به یک ریشهٔ "اب" کشانده میشویم که در baboon و "بابو" تکرار شده و از آن ریشه در زبان ولش ab، ایرلندی apa ، انگلیسی ape وآلمانی affe همه به‌معنای "میمون" آمده است (۷) .اگر این فرض درست باشد در خور توجه است که "بابو"ی فارسی با monk انگلیسی به معنای" راهب، ترک دنیا" هر دو بستگی با مفهوم "میمون" دارند. و جالب‌تر آن که نوعی از درخت گل mimosa (از مادهٔ "میم")در فارسی "ببول" است که به "تقلید" جانوران چون به برگ آن دست بزنند خود را جمع میکند. (۸)

(یادداشت: واژه‌های "بهنانه، پهنانه، مهنانه، حمدونه، بوزنه، بوزنینه، بوزینه، چز، سنبالو" نیز برای میمون در واژه‌نامه‌های فارسی آمده است.)

پاورقی

۱ — در بیشتر واژه‌نامه‌های انگلیسی برای monkey ریشه‌ای نداده‌اند: Webster آن را از "میمون" عربی دانسته است! روسی obez'jana از واژهٔ دیگر فارسی، بوزینه، گرفته شده است.

۲ — در بارهٔ ریشهٔ -aim* و -im* نگاه کنید به H.C. Wyld, The Universal Dictionary of the Eng. Lang. زیر واژهٔ imitate ولی نیز به Walde-Pokorny, Vgl. Wb. d. indo-germ. Spr., 1:102.

۳ — این واژه غیر از "تقلید" به معنای "به گردن یا درگردن انداختن" است که با "قلاده" بستگی دارد.

۴ — نگاه کنید به Gardner, Ancient Egyptian Gram. p. 102

۵ — copy به معنای "رونوشت" شاید با معنای "فراوان و زیاد کردن" بستگی داشته باشد، هرچند آن هم به ذهن نزدیک نیست. و ساختمان واژهٔ تازهٔ mimeograph این نظر را استوارتر میکند.

۶ — واژه نامه فارسی به فرانسه Desmaisons و فارسی به انگلیسی Steingass

۷ — نیز نگاه کنید به Walde-Pokorny, 1:51, 52

۸ — نگاه کنید به واژه نامه‌های انگلیسی زیر واژه mimosa، و در Steingass زیر واژهٔ "بهول".

عبدالهادی حائری

سید جمال‌الدین اسدآبادی

و مسألهٔ عقب‌ماندگی در جامعه‌های اسلامی

در نگارش این مقاله دو هدف داریم: ۱) سرگذشت یکی از رساله‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی و سپس اهمیت آن را بررسی میکنیم؛ ۲) برای نخستین بار دو بخش از همان رسالهٔ سید را که تاکنون از همدیگر جدا مانده بوده است همراه با تصحیح‌های لازم در یکجا و بلافاصله بدنبال یکدیگر در معرض استفادهٔ خوانندگان قرار می‌دهیم.

یکی از موضوعاتی که اندیشه‌گران دنیای اسلام در قرن نوزدهم مورد بحث و بررسی قرار میدادند مسألهٔ عقب‌ماندگی جامعه‌های اسلامی و کوشش در راه زنده گردانیدن مجد و عظمت گذشته بود؛ سید جمال‌الدین اسدآبادی البته از جملهٔ آن اندیشه‌گران بشمار میرفت. ولی بنظر ما افکار سیدجمال در این موضوع و موضوعات دیگر هنوز خالی از ابهام نیست و این ابهام شاید تا اندازه‌ای بدین دلیل باشد که او هم کم می‌نوشت و هم در نوشته‌هایش یکنواختی وجود ندارد و دربر دارندهٔ ضد و نقیض‌هایی است. یکی از رساله‌های نسبةً "کم نام و نشان" او "چرا اسلام ضعیف شد؟" است و همچنانکه از عنوان آن بدست مآید پیرامون مسألهٔ عقب‌ماندگی جامعه‌های اسلامی نوشته شده است.

این رساله دارای دو بخش بوده که تنها بخش اول آن مورد بحث و بررسی دانش‌پژوهان علاقمند بدین موضوع قرار گرفته است. بخش اول رساله در مجلهٔ فارسی "تذکر" در ۳ شماره چاپ شده: پاره‌ای از آن در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۵۱، صفحات ۷۶–۷۹؛ پارهٔ دوم در اول مهر ۱۳۵۱، صفحات ۱۰۵–۱۰۷، و سومین پارهٔ آن در ۱۵ مهر ۱۳۵۱، صفحات ۱۳۸–۱۴۰. در پایان پارهٔ سوم از این بخش از رساله (صفحه ۱۴۰) مدیر مجلهٔ تذکر، حسین زنده، مینویسد:

"پس از آشنا شدن قارئین محترم تذکر بطرز نگارشات فخرالحکماءالمتأخرین مرحوم سید جمال‌الدین رحمة‌الله‌علیه، اینک مبادرت به سؤالی را که یکی از علمای اهل هند از ایشان درحقیقت و رویه و مشی زمرهٔ طبیعیان نموده‌اند

نموده و در نمرات آینده هم ان‌شاءالله جوابی که مرقوم فرموده‌اند بطور مسلسل از نظر عموم خواهیم گذرانید."

ناشر یادگار از شماره، ۶ چاپ رساله، مشهور سید جمال‌الدین را که پیرامون "نیچریه" است آغاز می‌کند با این دو تفاوت که اولاً" متن نامه، شاگرد سید "محمد واصل، مدرس ریاضی مدرسه، اعزه حیدرآباد دکن" را که "مورخ ۱۹ محرم ۱۲۹۸ هجری نبوی قمری" بود نمی‌آورد، تنها باصل جواب سید جمال‌الدین که مطالب رساله، نیچریه یا ناتورالیسم را تشکیل می‌دهد می‌پردازد[1] و در ثانی اینکه همان عنوان "چرا اسلام ضعیف شد؟" را در بالای این سلسله مندرجات میگذارد. این رساله ۱۱ سال پس از انتشارش در مجله، یادگار از روی شماره‌های آن مجله در مجموعه‌ای از نوشته‌های سید دیگربار بچاپ رسید.[2] و سپس نقل از همین مجموعه در مجموعه‌ای دیگر از آثار افغانی چاپ شد.[3] همین رساله بزبان فرانسه ترجمه گردید[4] و نویسنده، حاضر همان متن معروف از رساله را بانگلیسی برگردانده[5] ولی در خلال ترجمه، آن باین نکته برخورد کردیم که افغانی در این رساله مسأله، انحطاط جامعه‌های اسلامی را مطرح می‌کند ولی پاسخ سؤال طرح شده را - گرچه خواننده از فحوای آن می‌فهمد - بطور روشن و منظم و محکم در بحث خود نیاورده است.

در مسافرت مطالعاتی خود بایران در تابستان سال ۱۳۴۹ این مطلب ما را به تحقیقات بیشتر و سرانجام بکسب معلومات مشروح‌تری رهبری کرد.

این مطلب روشن است که تنها منبعی که از آن رساله، افغانی چندبار تجدید چاپ و با مدرک ترجمه قرار گرفته همانا مجله، یادگار است که ما نمیدانستیم از کجا این رساله را بدست آورده بوده است. ولی بررسی‌های اخیرمان نشان میدهد که این مجله رساله، افغانی را بطور کامل و تمام چاپ نکرده بلکه صورت کامل آن در روزنامه، حبل‌المتین (۱۶، ۲۰ مه ۱۹۰۷/۷ ع ۲، ۱۳۲۵ قمری)، درحدود ۱۶ سال قبل از چاپ در مجله، یادگار در تهران انتشار یافته بوده است. در سال ۱۸۸۴، یعنی ۲۳ سال پیش از انتشارش در حبل‌المتین، یک متن کامل عربی از رساله، افغانی زیر عنوان "سنن‌الله‌فی‌الامم و تطبیقها علی‌المسلمین" در مجله، العروة‌الوثقی که بوسیله، افغانی و شیخ محمد عبده در پاریس اداره میشد چاپ گردید.[6] بدین

نیست حتی بنظر میرسد که آن دو نفر ـ زنده ولطف‌الله‌خان ، جمع‌آوری کننده‌ٔ مقالات جمالیه ـ که رساله را جدید چاپ کردند از چاپ متن کامل رساله‌ٔ افغانی بعربی و یا فارسی اطلاع نداشته‌اند . حتی پژوهشگران بعدی توجهی باین مسأله نکردند که رساله‌ٔ چاپ شده در تذکر و مقالات جمالیه تنها بخشی از رساله‌ٔ اصلی افغانی است که فارسیش در حبل‌المتین و عربی آن در العروة‌الوثقی در پیش بچاپ رسیده بوده است .

یکی از مسائلی که باید بررسی شود این است که این رساله یکی از سخنرانی‌های سید و یا از رساله‌های نوشته شده بخامه‌ٔ خود او میباشد . در بخش دوم اشاره‌ای است که احتمال نوشته شدن آنرا بوسیله‌ٔ خود افغانی قوی میکند . زیرا افغانی از خود بعنوان "نویسنده" نام می‌برد . این کاملا" عاقلانه بنظر میرسد که بپذیریم که افغانی آنرا در آغاز بفارسی نوشته و سپس شیخ محمد عبده آنرا به عربی ترجمه و یا نقل معنی کرده است . بحکم اینکه افغانی ایرانی و فارسی زبان بوده نوشتن بفارسی برای او آسانتر از عربی بوده است ، گرچه معلومات عربی او مورد تردید کسی نمیتوانست قرار گیرد . داستانی که سید محمد رشید رضا در این مورد میآورد ، گرچه تاحدی مبالغه‌آمیز بنظر میرسد ، این نکته را تأیید میکند . رشید رضا میگوید که شیخ محمد عبده بشکیب ارسلان گفته بود که اندیشه‌هائی که درالعروة‌الوثقی آمده متعلق بسید جمال بوده و عبده ابدا" در آن شرکت نداشته‌ولی مطالب آن‌مجله بوسیله‌ٔ عبده بعربی انشاء گردیده‌و افغانی اصلا" در تهیه‌ حتی یک کلمه‌اش دخالت و همکاری نداشته است [۷] . چنین بنظر میرسد که رشیدرضا کاملا" بدرستی این گفته که به عبده نسبت داده شده اعتماد داشته زیرا دیگربار این نکته را با ربط دادن محتویات العروة‌الوثقی باینکه آن مجله دارای "افکارالجمالیه" و "العبارات العبدیة" بوده تأیید و تأکید میکند . [۸]

گرچه ما گزارش رشیدرضا را برای تأیید نکته‌ٔ طرح شده‌ٔ خودمان در مورد زبانی که مورد استفاده‌ٔ افغانی بوده در اینجا آوردیم ، این گزارش نمی‌تواند بطور کامل مورد پذیرش ما قرار گیرد . این درست خواهد بود که معتقد شویم که عبده وظیفه‌ٔ انشاء عربی مجله را تنها بخاطر دست توانایش در زبان‌وادب عربی بعهده گرفت . ولی مقاله‌ای که بوسیله‌ٔ نویسنده‌ٔ حاضر از دو متن عربی و فارسی کرده بیان

مبدهد که گرچه مطالب مندرج از نظر موضوع دارای ویژگی‌های همانند است کار نویسندهٔ عربی رساله، شیخ محمد عبده، صرفاً بازنشاء و جمله‌بندی عربی آنطور که رشید رضا بما میگوید نبوده است. با خواندن هر دو متن میتوانیم برخی از اندیشه‌هایی را که تنها در متن عربی یافته میشود فقط به عبده نسبت دهیم. متن فارسی رساله بلندتر و تقریباً دوبرابر متن عربی است. باوجوداین، در متن عربی چندتا از آیات قرآنی آمده است که در متن فارسی دیده نمیشود.[9] از طرف دیگر چند آیه از قرآن و عباراتی از حدیث در متن فارسی وجود دارد که متن عربی، آن را ندارد.[10] تفاوت‌های دیگری نیز میان این دو متن فارسی‌وعربی‌وجود دارد که نشان‌دهندهٔ متفاوت بودن منابع اطلاعات هردو نویسنده میباشد. برای‌نمونه، جمعیت مسلمانان دنیا را متن فارسی "زیاده از سیصد کرور"[11] و متن عربی "زهاء اربعمائة ملیون"[12] بدست میدهد. لازم بیادآوری است که بخش اول متن فارسی که تاکنون بعنوان رساله‌ای کامل از افغانی نقل میشده بمتن عربی آن نزدیکتر است، ولی بخش دوم که در حبل‌المتین در سال ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ قمری) چاپ شده بیشتر نقل معنی و تفسیر بنظر میرسد. مترجم و یا نقل معنی‌کنندهٔ عربی رساله یعنی عبده در موردی خطاب بمردم بعنوان "یا اهل‌القرآن" میکند در حالیکه چنین خطابی در متن فارسی مشاهده نمیشود.[13] ولی هردو نویسنده با آوردن یک آیه یعنی آیهٔ ۱۷ از سورهٔ ۱۸ از قرآن بحث خود را پایان میدهند.

اکنون این سؤال پیش میآید: آیا این منطقی هست که سرگذشت این رساله را در مورد نوشته شدن آن بدو زبان بتمام مقالاتی که در العروة‌الوثقی چاپ‌شده است بسط دهیم؟ بسخن دیگر آیا میتوانیم فرض کنیم که مندرجات آن مجله از نظر کلی ترجمه و نقل معنائی بوده که عبده از اصل فارسی نوشته‌های افغانی بعمل آورده؟ اگر پاسخ مثبت است آیا اصل فارسی بقیهٔ مقالات العروة‌الوثقی کجاست؟

نکته‌ای که در این رساله مهم بنظر میرسد اینست که افغانی لحن یک‌مسلمان پارسا و فداکار را دارد و نظرایش موافق با عقائد مذهبی کلی همهٔ مسلمانان‌است. دراینجا اسلام را بالاترین مذاهب و قرآن را راهنما و راهبر دائمی نوع بشر دانسته است. خداوند وعده داده که مسلمانان باید افتخار فرزندان آدم و رهبر جامعهٔ بشریت باشند: خداوند وعدهٔ افتخار، شکوه، حمایت، سروری‌وقدرت بمسلمانان

داده. افغانی بحث میکند که علت اینکه عرب‌های بی‌تجهیزات آنهمه نیرو و عظمت در خلال آمدت کوتاه کسب کردند این بود که آنها با خدا بودند و به عهد خود با او وفادار ماندند و بنابراین خداوند در این جهان به آنها اجر داد و اجر دیگری هم در دنیای دیگر میدهد. افغانی ناتوانی و بدبختی‌های مسلمانان معاصر خودو رنجی که آنها از استعمارگران بویژه روس و انگلیس میکشیدند مطرح و اظهار تأسف کرده میگوید جمعیت مسلمانان در زمان او دوهزار برابر مسلمانان آغاز اسلام بوده است در حالیکه آنها آنقدر بزرگ و قوی بودند و اینها اینهمه ذلیل و ضعیف. سرانجام سؤال میکند که علت این ضعف و بدبختی چیست.

پاسخ این پرسش در پایان بخش نخستین رساله بصورتی مبهم و در بخش دوم بشیوه‌ای صریح آمده است. ولی از محتوای همان بخش پاسخ آن فهمیده میشود که عبارت است از تواضع حکام اسلامی در برابر بیگانگان، از دست دادن شجاعت، راحت‌طلبی مردم، و چون مردم وعدهٔ خود را با خدا نگاه نداشتند و خواستند وضع خود را تغییر بدهند خداوند هم وضعشان را تغییر داد. در همین رابطه آیهٔ "ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم" "خداوند سرنوشت قومی‌را تغییر نمیدهد مگر آنکه خود آنچه دارند تغییر دهند" (سورهٔ ۱۳–آیهٔ ۱۱) را می‌آورد.

نکته‌ای که در اینجا جالب است اینکه افغانی برخلاف برخی از نوشته‌های دیگرش از قبیل پاسخ او به ارنست رنان (Ernest Renan) به سفارش میکند که مسلمانان علوم و تکنولوژی غرب را بیآموزند و نه از علمای اسلام بعنوان عامل مهم عقب‌ماندگی مسلمانان انتقاد میکند. علاوه بر این در برخی از رساله‌های دیگرش تنها انگلیس را حکومتی استعمارگر و ستمکار می‌خواند که بر مسلمانان حکومت و تسلط دارد.[15] ولی در این رساله کشورهای دیگر مانند هلند، روسیه، فرانسه و حتی چین را نیز بعنوان کشورهای استعمارگر در کنار انگلیس و روس قرار میدهد.

در بخش دوم رساله همین برخورد پارسایانه را بمسألهٔ ناتوانی مسلمین دارد و پاسخ‌های روشن به پرسش طرح شده میدهد و از حدود استدلالات شیوهٔ مسلمانی فراتر نمی‌رود. افغانی اشارهٔ ساده‌ای هم بسیاست کرده، نبودن یگانگی و یکپارچگی میان کشورهای اسلامی را مورد انتقاد قرار میدهد. ولی این اعتراض و انتقاد هم در محدودهٔ اینکه همهٔ مسلمانان برادر هستند و باید با همدیگر دوست

و نزدیک باشد عرضه شده است. سرانجام افغانی اظهار امیدواری میکند که اگر "علماء اعلام و پیشوایان اسلام قیام بوظایف واجبهٔ خود (کنند) بزودی خوش بلند خواهد شد... و چنان نوری ساطع شود که چشمها را خیره سازد." یک بخش افغانی در این رساله بصورت یک مدافع پارسامنش سنی ظاهر میشود و این حقیقت اساس نظریات افرادی را که کوشش دارند افغانی را یک چهرهٔ صرفاً سیاسی و ضد دین معرفی کنند سخت مورد تردید قرار میدهد.

در این مورد مناسب است که بویژه به برخی از نوشته‌های گمراه‌کننده و بی‌بنیان خانم نیکی ر. کدی (Nikki R. Keddie) اشاره کنم. نامبرده، سالهای مدیدی است که پیرامون افغانی، آثار و افکار او وقت گذرانیده ولی سرانجام باین نتیجه رسیده که افغانی انگیزه‌های مذهبی نداشته است و این تئوری بویژه در سراسر کتاب اخیر او خودنمائی میکند. در جائی میگوید "در این شکی نیست که دید اصلی افغانی نوسازی در اسلام و تجدید حیات مذهبی خالص بوده است"[۱۶] و در جای دیگر افغانی را نسبت به حقایق مذهبی بی‌اعتنا و بی‌تفاوت میخواند[۱۷] و سرانجام پا را فراتر نهاده میگوید "... حتی رساله‌ای که افغانی در دفاع از اسلام نوشته کمتر دارای مطلبی است که بتوان آنرا بدرستی مذهبی نامید."[۱۸] دراینجا ما در مقام آن نیستیم که آثار این زن را در بارهٔ افغانی نقد و تحلیل کنیم و یا یک داوری کلی در بارهٔ انگیزه‌ها و عقائد باطنی افغانی و میزان وابستگی آنها بمذهب بدست دهیم، ولی دررابطه با رسالهٔ مورد بحث این مقاله یادآوری این نکته لازم دیده میشود که دستکم همین رسالهٔ "چرا اسلام ضعیف شد؟" اینگونه کلی‌گرائی‌های نااستوار را سخت مورد تردید و پرسش قرار میدهد. شاید بخاطر اینکه این رساله بنیان تئوری خانم کدی را لرزان میساخته او حتی نام رساله را که هم از حیث نیک برخورد با مسائل مذهبی و هم از جهت مندرجاتش بسیار ارزنده و با اهمیت است، در کتاب ۴۷۹ صفحه‌ای خود نیاورده است.

این رسالهٔ افغانی تئوری دیگری از این خانم استاد را، گرچه روی یک مسألهٔ اساسی نیست، رد میکند. کدی میگوید کتاب مقالات جمالیه، دربردارندهٔ مقالات دیکته شدهٔ افغانی بدیگران درموقع اقامت او در تهران و چندتک از مقالات دیگر اوست که در هندوستان نوشته شده است.[۱۹] این کلی‌گوئی کدی دستکم رسالهٔ

مورد بحث این مقالهٔ حاضر را دربر نمی‌گیرد زیرا همانطور که در بالا بدست دادیم رسالهٔ مزبور در پاریس، تقریبا" سال ۱۸۸۴ نوشته شده است.

(دنباله دارد)

یادداشتها

* مقالهٔ حاضر با کمی تفاوت در پیش بصورت دو مقاله بانگلیسی چاپ گردیده و بدانها در شماره‌های ۵ و ۶ یادداشتهای همین مقاله اشاره شده است. از دکتر آلبرت قدسی‌زاده، دانشگاه مک‌گیل، مونترئال، کانادا، که در تهیهٔ این مقاله مرا تشویق و از دانشمند معظم آقای عبدالحسین حائری رئیس کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، که راهنمائی‌های ارزنده و سازنده‌ای در رفع نقائص این مقاله باین نویسنده کردند بسیار سپاسگزارم.

۱ ـ عنوان این کتاب بصورت‌های گوناگون چاپ شده: از جمله نیچریه یا ناتورالیسم. این کتاب نخستین بار در بمبئی در سال ۱۸۸۱ چاپ شد. بعدها بزبانهای گوناگون اسلامی مانند عربی، اردو و ترکی و زبانهای دیگر مانند انگلیسی و فرانسه ترجمه گردید.

۲ ـ سید جمال‌الدین، مقالات جمالیه، به‌تصحیح میرزا لطف‌الله‌خان اسدآبادی (تهران، ۱۳۱۲)، صفحات ۱۶۴ـ۱۷۰.

۳ ـ همان نویسنده، اسلام و علم بضمیمهٔ رسالهٔ قضا و قدر، به‌تصحیح و ترجمهٔ دانشمند محترم سیدهادی خسروشاهی (تهران، ۱۳۴۸)، صفحات ۱۵۷ـ۱۷۰.

۴ ـ Homa Pakdaman, Djamal-Ed-Din Assad Abadi dit Afghani (Paris, 1969), PP 268–274.

۵ ـ Abdul–Hadi Hairi, "Afghani on the Decline of Islam," Dre Welt des Islams, XIII (1971), 121 –125.

۶ ـ افغانی و عبده، العروة الوثقی (قاهره، ۱۹۵۷)، صفحات ۱۲۸ ـ ۱۳۴. بخش جدا ماندهٔ این رساله نیز بوسیلهٔ نویسندهٔ حاضر به انگلیسی ترجمه شده است.

نگاه کنید به:

Abdul-Hadi, Hairi, "Afghani on the Decline of Islam: A Postscript" **Die Welt des Islams**, XV(1973), 116–128.

۷ – سید محمد رشید رضا، تاریخ الاستاد الامام الشیخ محمد عبده (قاهره، ۱۹۳۱)
جلد ۱، صفحهٔ ۲۸۹.

۸ – همانجا، جلد ۱، صفحهٔ ۳۰۴.

۹ – العروة الوثقی، صفحه ۱۲۸.

۱۰– مقالات جمالیه، صفحات، ۱۶۶–۱۶۷.

۱۱– همانجا، صفحه ۱۶۸.

۱۲– العروة الوثقی، صفحهٔ ۱۲۹.

۱۳– همانجا، صفحهٔ ۱۳۳.

۱۴– افغانی، اسلام و علم، صفحات ۱۵–۷۶.

۱۵–

Albert A. Kudi Zadeh, "Les idées d'Afghani sur la Politique Coloniale des Anglais, des Français et des Russes". **Orient** No. 47 48 (1968), 197 -206.

۱۶–

Nikki R. Keddie, **Sayyid Jamal ad-Din "al-Afghani": A Political Biography** (Berkeley, 1972), P. 141.

۱۷– همانجا، صفحهٔ ۱۷۸.

۱۸– همانجا، صفحهٔ ۱۹۵.

۱۹– همانجا، صفحات ۲۸۰–۲۸۱.

سیروس شمیسا

یک بیت منطق‌الطیر

عطار در منطق‌الطیر در بیان حال خود گوید:

شعر گفتن حجت بی‌حاصلی است — خویشتن را دیدکردن جاهلی است
چون ندیدم در جهان محرم کسی — هم به شعر خود فرو گفتم بسی
گر مشام آری به بحر ژرف من — بشنوی تو بوی خون از حرف من
هرکه شد از زهر بدعت دردمند — بس بود تریاکش این حرف بلند
گرچه عطارم من و تریاک ده — سوخته دارم جگر چون ناک ده[1]
هست خلقی بی‌نمک بس بی‌خبر — لاجرم زان می‌خورم تنها جگر

چاپ صادق گوهرین ــ ص ۲۵۲

دکتر سید صادق گوهرین، مصحح کتاب، در شرح بیت می‌نویسد:
"ناک: معانی متعدد دارد، اما آن‌چه تاحدی در اینجا مناسب است نوعی از امرود است که از آن شیرین‌تر و شاداب‌تر و لذیذتر نمی‌باشد (برهان) شاید دانه‌های سیاه امرود به جگر سوخته تشبیه شده باشد" (ص ۳۶۳)

این معنی ظاهراً، صحیح نیست. اینک معنای بیت به اختصار توضیح داده می‌شود تا در چاپ‌های آینده، درنظر گرفته شود.

* *

"ناک" چنان‌که در فرهنگ‌ها آمده است به‌معنای مشک مغشوش است در مقابل اذفر که به مشک ناب اطلاق می‌شود؛ چنان‌که سنایی گوید:

گبرکی بگذار و دین حق طلب از بهر آنک
"ناک" را نتوان به‌جای مشک اذفر داشتن

دیوان ــ ص ۴۷۱

توضیح این‌که چون مشک ماده‌یی گران‌بها بود گاه در آن تقلب می‌کردند و آن را با موادی مخلوط می‌ساختند. از این رو خریداران گاه مشک را با موادی از قبیل سیر آزمایش می‌کردند تا از صحت آن اطمینان

یابند. مثلاً نخی را بوسیلهٔ سوزن از نافه عبور می‌دادند و سپس از وسط سر می‌گذراندند، اگر نخ بوی سیر نمی‌گرفت خالص بود[۲]. خاقانی گوید:

بلی نافد مشک با دهن مصری ... به جز سیر با گندنایی نیابی
دیوان – ۴۱۹

گرچه به سر مشک نباشد لیک مرد ... چون مشک یافت سیر گزیند خطا کند
دیوان – ۸۴۹

مشک فروشان دغلکار به "ناک ده" یعنی دهنده و فروشنده مشک مغشوش، معروف بودند، و "ناک ده" به این معنی در فرهنگ‌ها و اشعار قدما آمده است:

کز برای نام داند مرد دانا علم دین ... وز برای دام دارد ناک ده مشک تتار
سنایی – ص ۱۹۲

مشک و پشک یکی است تا بوهمی ... ناک ده را بدانی از عطار
سنایی – ص ۱۹۹

و در المعجم – در قسمت قوافی – آمده است:

"و نیز ناک با مشک ناک به معنی مشک دغل باشد، چنانکه مخبر گفته است: به شام ناک ده و آفتاب راه‌بین[۳]" (ص ۲۲۹)

و اما رابطهٔ جگر با ناک:

همانطور که مرحوم وحید دستگردی در حاشیهٔ خسرو و شیرین نوشته است:

"در زمان پیشین دغلکاران، جگر حیوانات را سوخته و به مشک آلوده، جای مشک می‌فروخته‌اند." (ص ۲۶۵)

توضیح اینکه برخلاف تصور رایج مشک جامد بوده است و آن را می‌سوده‌اند تا به صورت پودر درآید: سعدی می‌گوید:

فضل و هنر ضایع است تا ننمایند ... عود بر آتش نهند و مشک بسایند
گلستان، کلیات – ۱۴۸.

در تحفهٔ حکیم مؤمن در مورد نحوهٔ ساختن مشک تقلبی و امتحان آن می‌نویسد:

"و عملی[۴] را از ریوند و عود و سنبل و حسن لبه و جگر خشک کردهٔ سنز و برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک ترتیب می‌دهند و در نافه‌ها می‌کنند. و علامت مغشوش از سیاهی مفرط و ثقل او معلوم است. و آن‌چه در نافه باشد، ریسمانی را به سوزن، اول از نافه گذرانیده پس از وسط سیر بگذرانند، هرگاه بوی سیر نداد خالص است والا فلا . . . "

ص ۲۴۶–۲۴۵

به هر تقدیر این معنی که نافه دهان در مشک، جگر سوخته بکار می‌کرده‌اند در اشعار قدما آمده است:

حگرها دید مشک اندود کرده — طبرزدهای زهرآلود کرده

خسرو و شیرین – ۲۶۵

خود عطار گوید:

از بس که سر زلفش در خون دل من شد

در نافهٔ زلف او دل گشت جگر خوارش

چون مشک و جگر دید او در نافه‌دهی آمد

نافه از چه دهد آخر خاکی‌شده[۵] عطارش[۶]

دیوان چاپ تفضلی – ص ۳۲۸

* *

معنای بیت مورد بحث:

اگرچه من طبیب و دارو فرما هستم و کار من ربطی به کار نافه‌دهان ندارد، اما مانند ایشان که همواره نزد خود جگر سوخته دارند، من هم از اندوه و غم جگری سوخته دارم.

پانوشت‌ها

۱ – در چاپ مشکور:

گرچه عطارم من و تریاک ده — سوخته دارم جگر خون پاک نه

یا نسخه بدل: دلی چون نافه ده — ص ۳۲۲

۲ – رک نحفهٔ حکیم مؤمن – ص ۲۴۶.

۳ – مصراع دوم بنا به ضبط لغت‌نامه – در ذیل نافه ده – چنین است:

به صبح آینه کردار و ماه ما را فسا .

۴ – یعنی مصنوعی و تقلبی .

۵ – نسخه بدل : خاک است چو

۶ – مرحوم سعید نفیسی نیز چون به رابطهٔ جگر و ناک پی نبرده بود ، بیت را چنین ضبط کرده است :

از سبکه سر زلفش در خون دل من شد

در نافهٔ مشک افشان دل گشت جگر خوارش

چون مشک جگر دید او از پاک دلی آمد

پاک ازچه دهد آخر خاک است چو عطارش

دیوان – ص ۳۲۱

اشتراک سال بعد

با این شماره دورهٔ پنجم "آینده" بپایان می‌رسد . تعهد ما بر این بود که دورهٔ مجله را در هشتصد صفحه بعد بیم کنیم ولی دورهٔ مجله با ۱۸۰ صفحهٔ اضافی در اختیار مشترکین محترم قرار گرفت .

مجله در سال دیگر هردو ماه یکبار در ۱۵۰ صفحه نشر خواهد شد و امیدواریم با این ترتیب رضایت عده‌ای که مایلند مجله زودتر به دستشان برسد فراهم شود .

از مشترکین گرامی انتظار دارد مبلغ یکهزار و سیصد ریال وجه اشتراک دورهٔ ششم را هرچه زودتر بوسیلهٔ چک معمولی و یا پست سفارشی ارسال دارند و یا آنکه وجه را توسط هریک از شعب بانک ملی به حساب شمارهٔ ۱۷۹۵ به نام مدیر مجله در شعبهٔ باغ فردوس تجریش مرحمت کنند و قبض رسید را برای ما بفرستند . زیرا بانک ملی قبض دریافتهای بعدی را به پرداخت کننده می‌دهد و جداگانه گیرندهٔ وجه را مطلع نمی‌کند .

پل اسپراکمن

فالنامهٔ بروج

قسمت دوم ـ بقیه از شمارهٔ چهارم

تعیین کردن تاریخ تألیف فالنامهٔ بروج کار چندان آسانی نیست. آنچه مسلم است فالنامه محصول دورهٔ دوم زندگی هنری عبید می باشد ـ دوره‌ای که در آن بقول مؤلف پیشگفتار مجموعهٔ آثار عبید منتخبات عبید زاکانی[1]، عبید برای بار یافتن ببزم خاص پادشاه: "بی‌پروا سخنان فاحش و لطیفه‌های صریح و نادر گفت و صله و حایزه بیشمار می یافت."[2]

این دوره احتمالا در اوایل سلطنت شاه شیخ ابواسحق در شیراز شروع شد (در سال ۱۳۴۱/۷۴۲) و تا آخر عمر عبید (۱۳۷۱/۷۷۲) ادامه پیدا کرد. با اینحال دو مدرک در دست است که تعیین ۷۴۲ را بعنوان تاریخ آغاز این دوره مورد تردید قرار می‌دهد:

۱) صاحب تاریخ گزیده[3] که در ۷۳۰ نگاشته شده می‌گوید که عبید "اشعار خوب دارد و رسائل بی‌نظیر." آیا فالنامهٔ بروج یکی از این رسایل بود؟

۲) رسالهٔ اخلاق الاشراف[4] (تاریخ تألیف = ۱۳۳۹/۷۴۰) از لحاظهائی‌که بعدا" مشخص خواهد گشت با فالنامهٔ بروج شباهتهای مهم دارد. پختگی و زبردستی که در رسالهٔ اخلاق الاشراف نمایان است دلالت می‌کند بر اینکه عبید باید قبل‌از نوشتن آن، تجربیات درطنز ادبی‌نویسی و در "ضدنوع‌نویسی" دارا بوده باشد.

بهرحال فالنامهٔ بروج محصول دنیایی بود که خواجه حافظ درآن پرورش فکری یافت ـ دنیایی‌که: "حاهل دولتیار و عالم بیدولت..."[5] دنیایی بود که ریا و تزویر و زشتکاریهای دیگر در سراسر همهٔ طبقات

اجتماعی هنجارها و رفتار عادی و ایستاری تلقی میشدند:
"روزگار حافظ اگر از روی دیوان وی تصویر شود ــ روزگاری بوده است آکنده از فساد و گناه ــ آکنده از تزویر و جنایت. تاریخ هم هست که به این مایه فساد و جنایت شهادت دهد. آنچه مادر یک پادشاه است که در کامجوییهای بی‌بند و بار خویش تا سرحد فحشاء پیش میرود. زن یک پادشاه دیگر شوهر خویشرا در خواب می‌کشد به این گناه که فاسق او را به حبس افکنده است.
زن دیگری برادر شوهر را بر ضد شوهر خویش تحریک می‌کند تا از او کام بیابد یا تشنهٔ انتقام." [۶]

در این زمان بسیاری از تعهدات اخلاقی و ارزشهای سنتی اجتماعی وارونه شد. مردم گویا بسبب کمبود رهبران متدین و نیک‌منش و باعلت دورویی عناصر هدایت‌کننده و آموزندهٔ جامعه دست به جنایت زدند و گشتند "قوم سوء فاسقین." این آشفتگی اخلاقی که گاه حتی به‌تضادهای هزل‌آمیزی در امور جنسی زمان منجر میشد:

ز هجرت نبوی رفته هفت‌صد و چل وچار
در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان
به زور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت
زهی خجسته زنی خایه‌دار مردافکن [۷]

علاوه بر یک آشفتگی اخلاقی، بی‌نظمی در تار و پود اجتماعی دیده‌میشود که یکی از علل اساسی پیدایش آن جابجایی امتیازات مالی و منابع قدرت سیاسی بعد از تسلط یافتن صحرانشینان مغولی بر امور اقتصادی ایران است. گروهی از نعودداران و بزرگان جامعهٔ قرن هشتم شیراز و فزوین از افرادیکه گرچه از امتیازات مادی تمدن اسلام برخوردار بودند ــ عدم آشنایی با منافع روحی و فرهنگ غنی آن ایشان را هدف بسیاران طنز‌نویسان چون عبید ساخت. رشیدالدین فضل‌الله در بارهٔ این طبقهٔ

فال پرسان و سودولتان می‌نویسد:

"... دیگر خللی معظم آن بود که در این مدتها ملوک و متصرفان ولایت که مردم اصیل با ناموس بودند متعهد مال ولایت به موجب مقرر نمی‌توانستند شد و از آن کار اجتناب می‌نمودند و گدایان سیاه‌کار چون ده ساله عمر مفلسانه به ده روز تنعم ملکانه بدل می‌توانستند زر به سود می‌ستدند و به خدمتی می‌دادند و حاکمی ولایت می‌ستدند و به مناصب ملوک و سلاطین معتبر می‌رسیدند..."[8]

هدف فالهای اهانت‌آمیز عبید جز این دسته‌ٔ مردم کسی نمی‌تواند باشد. "صاحب فال" همچنین صاحب چهارپایان و کنیزکان و پرستاران و متاع دنیا است و همانطور که در فالها آشکار است در راه حفظ یا افزایش این "اموال" گهگاه دچار نگرانی می‌شود.

در مقابل جامعه‌ای که در آن "مذهب منسوخ گشت مختار" و برعکس جامعه‌ای که حکم اساسی آن "امر به منکر و نهی از معروف" بود از قلم یک سخن‌شناس باریک‌بین یا (بقول حافظ) "نکته دانی بذله‌گو" چه می‌توان توقع داشت؟ عده‌ای از شاعران قصیده‌سرای دورهٔ غزنوی معمولاً بدبینی و خشم خود را که از آشفتگیهای جامعه ناشی بود در قالب "قصیدهٔ شکوی" می‌ریختند. از آن جمله می‌توان عبدالواسع جبلی غرجستانی نام برد:

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
و زهر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه
شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
گشته ست بازگونه همه رسمهای خلق
زین عالم نبهره و گردون بیوفا[9]

قصیده‌ای از حکیم سنائی نیز بازگون شدن نظام اخلاقی سنتی فرهنگ اسلامی را بازگو می‌کند:

شرع را یکسو نهادستند اندر خیر و شر
قول بطلمیوس و جالینوس باور کرده‌اند

عالمان بی‌عمل از غایت حرص و امل
خویشتن را سخرهٔ اصحاب لشکر کرده‌اند
از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم
حاکمان حکم شریعت را مبتر کرده‌اند [۱۰]

تردیدی نیست که عبید از این سنخ بیان گله‌مندی کاملا آگاه بوده اما برای ابراز نارضایی خود از وضع فعلی اجتماعی طنز و هرزه‌گویی را بر قصاید شکوی ترجیح می‌داده است.

طرح کلی طنز اجتماعی عبید در رسالهٔ اخلاق‌الاشراف بر این اساس است که جامعه تا اندازهٔ چشمگیری فاسد شده و برای نمایان ساختن نتایج این فاسدشدگی وسیله‌ای موثرتر و رساتر از مبالغه و اغراق‌گویی نیست ــ بنابرین عبید سعی می‌کند که جامعهٔ خیالی را که از لحاظ اخلاقی پستتر و پلیدتر از جامعهٔ واقعی وی باشد بیافریند. در رسالهٔ اخلاق‌الاشراف رفتار پلید و فاسد گروهی از افراد جامعهٔ عبید بطور اغراق‌آمیز تعمیم می‌شود تا رفتار این گروه بصورت حکمی یا ایستاری در بیاید و عواقب غیرقابل قبول چنین گرایشهای کرداری بخوبی روشن شود. عبید شهوتپرستی و خودخواهی جامعهٔ اخلاق‌الاشراف را بجایی می‌رساند که:

"هرکس باید که آنچه او را بچشم خوش آید آن ببیند و آنچه بگوش خوش آید آنرا شنود و آنچه مصالح او بدان منوط باشد از خبث و ایذا و بهتان و عشوه و دشنام فاحش و گواهی بدروغ آن بر زبان راند..." [۱۱]

می‌توان گفت که از لحاظ روانی در رسالهٔ اخلاق‌الاشراف قوهٔ شهوانی [۱۱م] بعنوان انگیزهٔ اصلی رفتار انسانی جایگزین سایر قوه‌ها چون قوهٔ ناطقه و قوهٔ غضبی شده است. قوهٔ شهوانی نیز بر دنیای فالنامهٔ بروج تسلط کامل دارد. عبید به صاحب فال نصیحت میدهد:

"نام و ناموس بسوز تا به دولت رسی." [۱۲]

البته یگانگی جنبهٔ روانی رسالهٔ اخلاق‌الاشراف و فالنامهٔ بروج تا اندازه‌ای از میزان تنوع ادبی آنها کاسته است. اما با توجه به فرار ـ

دادهای سنتی و مقتضیات روانی طنزنویسی و هجونویسی توسل بنوعی ساده‌گرایی برای عبید امری بود اجتناب‌ناپذیر.

برای آفریدن دنیای رسالهٔ اخلاق‌الاشراف و فالنامهٔ بروج ــ عبید می‌بایست از دید خاصی برخوردار باشد دیدی که بعضی پدیده‌های ناپسند جامعه را به خباثت وپستیهای محض تبدیل کرد ــ دیدی که منش پیچیدهٔ انسان را به بردگی قوهٔ شهوانی تقلیل داد ــ و دیدی که عالم سفلی را به "اسفل العالمین" گرداند. صاحب‌نظران در زمینهٔ طنز اجتماعی این دید را "پلید بینی"[۱۳] می‌نامند. آنها پلید بینی را مهمترین عنصر طنز اجتماعی میدانند و براساس پژوهشهای ادبیات‌تطبیقی در این زمینه تصدیق می‌نمایند که همهٔ طنزنویسان از این شیوهٔ بیان استفاده کرده‌اند.

از یک نگاهی کوتاه به تاریخ این نوع ادبی (طنز اجتماعی) میتوان این نتیجه را گرفت که "پلید بینی" از همهٔ دیدهای طنزنویسی دیگر بیشتر مورد استعمال قرار گرفته است.آریستوفانس (Aristophanes) "جشنوارهٔ فحشگویی‌را" بوجودمی‌آورد ــ چاسر (Chaucer) سرگذشتهای شهوتپرستانهٔ انسان را مورد تمسخر قرار میدهد ــ رابله (Rabelais) بشادمانی راجع به سرگین و سیرابی‌ها وکادپیس‌ها "ا (کادپیس = کیسه‌ای یا پردهٔ کوچکی بود که برای پوشاندن درز شلوارهای تنگ مردانه در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی بکار برده میشد) بحث می‌نماید ــ ولتر(Voltaire) با خوش‌خلقی ظاهری وحشت‌آوریهای زندگی جسمانی بشر را فهرستوار ذکر می‌کند ــ استرن (Sterne) خنثی‌شدن را مضحک‌میداند ــ و اسمولت Smollett دنیائی پرازبولدان‌هادرحالت‌سرازیرشدن‌تصورمی‌کند.[۱۴]

پلیدبینی عبید در واقع درست عکس بینش شعراء عرفانی است که از پدیده‌های طبیعی بعنوان منبع سمبولهای خلاقیت نیروی الهی‌بهره‌برداری نمودند و اشیاء "بی‌جان را" با نوع روحیت همگانی‌آراستند.[۱۵] این‌پلیدبینی است که در فالنامه و در اخلاق‌الاشراف ازجانگرایی زندگی انسان می‌کاهد و به ماده‌گرایی آن می‌افزاید.

اما با وجود هماهنگی بینشی میان رسالهٔ اخلاق‌الاشراف و فالنامهٔ

بروج از لحاظ هرزه‌نویسی اختلافات فاحشی بین این دواثر عبید پدیدار است. در اخلاق الاشراف اصول رفتاری "اسفل العالمین" بصورت تئوری مطرح گردیده است. در فالنامه این اصول ازمرحلهٔ نظری به مرحلهٔ عملی انتقال میشود و امکانات دنیایی که قوهٔ شهوانی برآن حاکم است تحقق می‌یابد. در فالنامه:

"آنچه مصالح (فالگو) بدان منوط باشد از حسث و ابدا و بهتان و عشوه و دشنام فاحش و گواهی بدروغ" ـ آن در حقیقت بوسیلهٔ فالگو گفته میشود. اینست که می‌توان هرزه‌نویسی فالنامهٔ بروج را صورت "تکامل یافته‌تر" یا زاییدهٔ هرزه‌نویسی رسالهٔ اخلاق الاشراف دانست.

علاوه‌بر این مشاهده میشود که هرزه نویسی فالنامه از درشتی خاصی برخوردار است که هم از لحاظ کمیت و هم از لحاظ کیفیت ازمرزهای‌طنز ادبی یا اجتماعی "محض" عبور کرده و وارد سرزمین قوهٔ شهوانی‌خالص شده است.

بعقیدهٔ این‌نگارنده عوامل ادبی و یا اجتماعی نمی‌توانندکه کاملا" درشتی و کیفیت زننده و یکنواختی هرزه‌نویسی فالنامهٔ بروج را توجیه دهند و برای پی‌بردن به راز محبوبیت و وسعت استعمال هرزه‌نویسی‌خواه در میان سخنوران بزرگ دورهٔ "کلاسیک" ادبیات فارسی خواه در میان هزلنویسان‌وطنزپردازان‌پژوهش‌راجع به‌این‌پدیدهٔ "ادبی" و "اجتماعی" از دید روانشناسی بی‌فایده نخواهد بود.

پاره‌ای ازداستان سرایان ادبیات فارسی به این نکته اشاره کرده‌اند که بطور کلی قصص هزل‌آمیز نسبت به سایر انواع داستان سرایی رساتر و محبوبتراند. در "دیباچهٔ مترجم" کلیله و دمنه می‌خوانیم:

"وآنکه آن را (کلیله و دمنه را) در صورت هزل فرموده تا جماعه خواص مردمان برای شناختن تجارب بدان مایل باشند عوام نسب هزل هم بخوانند و بتدریج آن حکمتها در مزاج ایشان متمکن گردد." [۱۶۰]

اما بعلل معینی که گفته شد سخن شناسان در مورد روندها و "مکانیسم‌هائی" که منجر میشوند به "متمکن‌گشتن" حکمت این‌گونه‌لطایف

و داستانها در مزاج انسانی حرفی نزده‌اند.

"روانشناسی بذله‌ها" در واقع با تحقیقات فروید درباره‌ٔ شناخت ساختهای ضمیر ناخودآگاه آغاز میشود.

جوهر نظریه فروید در مورد لطیفه آنست که لذت آن از بیان آزاد احساسات سرکوب شده‌ای (ر ک به اوائل این مقدمه) مشتق می‌شود که اگر به صورت دیگری بیان می‌شد در نظر شخصیت هشیار[17] غیرقابل قبول بود. یک نیروی روانی که برای سرکوبی تمایل نامطلوبی به کار رفته‌است ناگهان آزاد می‌شود و به صورت خنده تخلیه می‌گردد. در شوخیها تمایل سرکوب شده معمولا خصلتی پرخاشگرانه‌ای برضد یک مقام مقتدر و یا یک موضوع جنسی است ــ که به آن می‌خندیم.[17م]

سرایی شوخیها ولطایف راه‌گریز تمایلات نامطلوب و سرکوب‌شده است. در سیستم روانشناسی فروید سرچشمهٔ این تمایلات id یا "نهاد" نامیده می‌شود.[18] Id قسمتی از سازمان روانی انسانی است که هم "اماره"[19] و هم نسبت به زمان و بهر نوع مغالطاتی و حتی به نظام اخلاقی جامعه کاملا "بی‌اعتناء می‌باشد.[20] بعبارت دیگر نهاد سرچشمهٔ همان قوه است که عبید قوهٔ شهوانی نامید. چون درفالنامه دنیائی‌وجود دارد که قوهٔ شهوانی و بهیمی بر امور آن حکمفرماست (پیش‌گفته شد) در نتیجه این ضد فالنامه را می‌توان پیامی از نهاد عبید دانست. حالا برای فهمیدن و توجیه بعضی از عبارات و شیوهٔ فحش‌نویسی عبید جا دارد که هرزه‌نویسی فالنامهٔ بروج را با توجه به ساختها و مکانیسمهایی که فروید در نهاد "کشف" کرده است بررسی کنیم.

فروید معتقد بود که هر فردی در بچگی مرحلهٔ روانی را بنام مرحلهٔ نشیمنگاهی[21] می‌گذارند.... : "مرحلهٔ نشیمنگاهی غالبا" درسال دوم شروع می‌شود و تا سال چهارم ادامه دارد. این دوره در تشکیل شخصیت مهمترین مراحل است. لذت ازناحیهٔ نشیمنگاه از ابتدائی‌ترین دورهٔ زندگی وجود دارد. اما تا این‌مرحله‌قوی‌نیست ... در این مرحله ... لذت اصلی از دفع (مدفوعات) به حفظ مدفوع منتقل می‌شود. یکی‌ازعلل

آن این است که کودک متوجه می‌شود که نگهداری مدفوع موجب تحریک شدید جدار روده میشود. یک علت دیگر آن اهمیت فوق العاده‌ای است که کلاسال برای این عمل قائل است. حالا که دیگران این مواد را نا ارزش می‌دانند — چرا بچه آن را برای خودش نگه‌دارد و آن را بدیگران بدهد؟... کودک می‌تواند مدفوع خود را به عنوان هدیه بدهد تا به این وسیله محبت خودش را ابراز نماید.[۲۲]

طبق نظریه‌های فروید — بعد از مرحله‌ٔ نشیمنگاهی تمایلات و گرایشها به نگه داشتن و ارج نهادن به پلیدیهای بدن — هم بوسیلهٔ فشار بیرونی جامعه و دین و هم بوسیلهٔ نیروهای درونی ساخت روانی — سخت سرکوب می‌شوند و در ضمیر ناخودآگاه اندوخته می‌گردند. برای توجیه پیدایش هرزه‌نویسی این نکته نباید از یاد برود که افکار و گرایشهای واپس زده هرگز از بین نمی‌روند بلکه بخش مهمی از ساخت ناخودآگاه روان اساسی را تشکیل می‌دهند و گه‌گاه بصورتهای بلطایف‌الحیل و الاثر شده[۲۳] در منطقهٔ خودآگاه ذهن رخنه می‌کند.

وقتی به بسیاری از هرزه‌نویسی ادبیات فارسی می‌نگریم نمی‌توانیم درستی نظریهٔ فروید را دربارهٔ توجیهها انکار کنیم. در سراسر هرزه — نویسی که نگارنده مورد تحقیق قرار داده‌ام — وبویژه درهجوگویی گرایش به استفاده کردن از محصولات نشیمنگاه بعنوان اسلحه بخوبی نمایان است. البته ناگفته نماند که این گرایش در دشنام عوام هم منعکس است.[۲۴]

در اسفل العالمین فالنامه — جائیکه قوهٔ شهوانی آزادانه تاخت و تاز می‌کند و افکار واپس‌زدهٔ نهاد با بی‌پروایی وارد میدان خودآگاه میشوند انتظار داریم که مثالهای این‌گونه کم‌وبیش فراوان باشند.

نویسندهٔ فالنامه برخلاف انتظار ما عمل نکرده است. در دیباچهٔ مختصر این صد فالنامه فالگیر فالهایی را فرا می‌بیند که در آنها رفتار منافی اصول پاکیزگی انگاشته میشود. این "اصول طهارت ظاهری" عبارت‌اند از:

۱) طهارة عن الخبث

۲) طهارة عن الحدث

۳) طهارة عن فضلات البدن[۲۵]

در واقع هرزه‌نویسی عبید در رهگذر "تابو شکنی" توسعه می‌یابد تا جایی که پلیدیهای بدن انسان و چهارپایان بمنظور خوارداری صاحب فال بکار رفته است.

ریش و سبیل صاحب فال بارها مورد حملهٔ هر نوع مدفوعی و محصول جسمی قرار می‌گیرند.

در مثنوی مولانا از جنبهٔ رمیدگی رای مدفوع استفاده کرده است تا ناپاکی عمل جمع‌آوری ثروت را نرساترین وجه نشان دهد:

اغنیا مانندهٔ سرگین کشان   بهر آتش کردن گرمابه دان

پیش‌عقل‌این‌زرچوسرگین‌ناخوشست   گرچه‌چون‌سرگین فروغ آتش است

در صورتی که پلیدبینی عبید را می‌توان عکس دید عرفانی تعبیر نمود. آفریدهٔ آن پلید بینی ــ آفریدهٔ آن نهاد "رها شده" ــ یعنی هرزه‌نویسی فالنامهٔ بروج را می‌توان عکس دنیای متمدن و "هدایت‌شده" دانست.

در مورد تأثیر هرزه‌نویسی ب. والد راپ B. Waldrop می‌گوید: "هرزه‌نویسی یک نوع شیفتگی را ایجاد می‌کند ــ شیفتگی مرکب از کشش و در عین حال اکراه."[۲۶]

برای خوانندگان فالنامهٔ بروج هرزه‌نویسی دو تأثیر متضاد و ناسازگار همراه خود دارد: بعنوان آفریدهٔ روندهای روانی نهاد عبید ــ از طرفی ما را بخودش می‌کشاند ــ کنجکاوی عاطفی ما را راجع به محرمات و ممنوعات زندگی برمی‌انگیزد ــ اما از طرف دیگر ما را از خود می‌راند: اشاره‌های صریحش به همین محرمات و ممنوعات وحشت و اکراه را در ما بوجود می‌آورد. این کیفیت "کشش درعین رماندگی" باحتمال قوی می‌تواند راهی برای فهمیدن گوهر پیدایش و محبوبیت هرزه‌نویسی باشد. خدا داناتر است.

۱ – این کتاب در ۱۸۸۵/۱۳۰۳ در استانبول بهمت میرزا حبیب اصفهانی بچاپ رسید. ر ک به E. G. Browne, Literary History of Persia, VIII p. 231

۲ – ر ک نیز به کلیات ص ۱۵۱

۳ – تاریخ گزیده نوشته حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی – تهران ۱۳۳۶ ص ۸۴۶.

۴ – کلیات ص ۱۵۸ – ۱۸۸.

۵ – از کوچهٔ رندان نوشتهٔ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب تهران ۱۳۴۹ ص ۶۴.

۶ – از کوچه رندان ص ۵۰ – ۵۱.

۷ – مطلع السعدین فی مجمع البحرین – نوشتهٔ کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی – ۱۳۵۳ (تهران) قسمت اول ص ۱۸۹.
(باین حادثه در سخن‌های دکتر زرین‌کوب (۴۳) اشاره شده.)

۸ – جامع التواریخ (نقل از کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول نوشتهٔ ایلیا پاولوویچ پطروشفسکی – ترجمهٔ کریم کشاورز – تهران ۱۳۵۵ – ص ۴۴۵ – ۴۴۶.)

۹ – مجمع الفصحاء نوشتهٔ رضا قلی‌خان هدایت – بکوشش مظاهر مصفا – تهران ۱۳۳۶ – ج ۱ ص ۵۱۲.

۱۰ – دیوان حکیم سنائی به اهتمام مدرس رضوی تهران ۱۳۵۴ ص ۱۴۸.

۱۱ – کلیات ص ۱۶۸.

۱۱م – قوهٔ شهوانی = با قوهٔ بهیمی: "مبداء طلب غذا و شوق بمآکل (کذا) و مشارب و مناکح بود" کلیات ص ۱۶۴.

۱۲ – ص ۶۵ – ۶۶.

۱۳ – پلیدبینی یا Scatological Reductionism عبارت است از محدود کردن انسان به طلب غذا و دفع مدفوعات و گرایش به شهوترانی. بعبارت دیگر دیدی است که از پیچیدگی منش انسانی که مرکب از عناصر دنیاوی و معنوی است چشم‌پوشی می‌کند و انسان را فقط بعنوان موجودی خاکی که همیشه در راه تسکین نیازهای جسمی خویش کوشاست تعریف می‌کند. ر ک به کتاب:
The Perverse Imagination;
Sexuality and Literary Culture ed. by Irving Buchen, N.Y. 1970
و مقاله‌ای در این کتاب:
"Satire and the Rhetoric of Sadism"
by Joseph Bentley pp. 57 75.
و نیز ر ک به کتاب:
Life Against Death,
"The Excermental Vision" by Norman O. Drown, N.Y. 1959

۱۴ – ر ک به مقاله Joseph Bentley ص ۶۴.

۱۵ – ر ک به کتاب طلا در مس نوشتهٔ رضا براهنی تهران ۱۳۴۷ ص ۱۳۹ – ۱۴۰.

۱۶ – ترجمهٔ کلیله و دمنه: ابوالمعالی نصرالله منشی به کوشش استاد مجتبی مینوی طهرانی – تهران ۱۳۵۱ ص ۹ – ۱۰. ر ک نیز به

کتاب ادوات شعر و مقدمات شاعری تألیف شمس قیس رازی ـ به کوشش جمشید مطاهری و محمد مشارکی ـ اصفهان ۱۳۴۸ ـ ص ۱۶۰.

۱۷ـ یعنی "شخصیت خود آگاه" یا Conscious Personality

۱۷م ـ مبانی روانکاوی نوشته‌ٔ فرانس (فرانز) الکساندر ترجمه‌ٔ فرید جوهر کلام تهران ۱۳۴۴ ـ ص ۱۶۸.

۱۸ـ "نهاد ـ یا منبع موروثی جنبشهای غریزی نامنظم ـ که هنوز با یکدیگر و یا حقایق واقعیت خارجی هماهنگ نشده‌اند." همان کتاب ص ۶۷.

۱۹ـ نفس اماره: (نقل از فرهنگ علوم عقلی تألیف سید جعفر سجادی ـ تهران ۱۳۴۱) "مراد نفوس پست‌اند که تابع هوا و هوس بوده و بر حسب دستورات مهلکه انسان را وادار بکارهای زشت میکنند و بالاخره روح انسانی را باعتبار غلبه‌ٔ حیوانیت نفس اماره گویند."

۲۰ـ رک به کتاب
Eros and Civilization by Herbert Marcuse, N.Y. 1962 p. 27.

۲۱ـ Anal Stage

۲۲ـ نظریه‌های روانکاوی شخصیت ـ تألیف جرالد بلوم ـ ترجمه‌ٔ هوشنگ حعفویس تهران ۱۳۵۱ ـ ص ۱۱۷ ـ ۱۱۹.
رک نیز به مقاله‌ٔ فروید بنام "پیدایش لیبیدو (شور جنسی) و ترکیبات آمیزشی"

(Development of the Libido and Sexual Organizations)
A General Introduction to Psycho-Analysis by S. Freud, 1915–17, Translated by Joan Riviere.

۲۳ـ والایش یا تلطف یا (Sublimation): (نقل از کتاب مبانی روانکاوی ص ۹۷) هنگامی که یک میل بدوی برای خود (ego) غیر قابل قبول است ـ و برای قابل قبول شدن از نظر اجتماعی مورد تعدیل واقع می‌گردد ـ والایش خوانده می‌شود.

۲۴ـ پلیدیهای بدن در ادبیات انگلیسی نیز این نوع دخالت دارد:

"You, that void your rheum upon my beard"

Merchant of Venice Act I Scene 3.

۲۵ـ رک به احیاء علوم الدین ج ۱ ص ۲۲۷.

نکته‌ای در بارهٔ مقویم

آینده ــ "ضد فالنامه" اصطلاح خوبی است که آقای اسپراکمن برای فالنامهٔ بروج طنز به‌کار گرفته است و در همین زمینه خوانندگان باید "مقویم" تألیف سرهنگ میرزا رضاخان افشار مترجم‌السلطان را بشناسند که در سال ۱۳۲۴ قمری نشر شده است و واضع آن نقیض تقویم را ساخته و به‌شوخی و طنز حوادث را وارونه‌گوئی کرده است. بخشی از آن را در یکی از شماره‌های آینده ارائه خواهیم کرد.

کرامت رعناحسینی

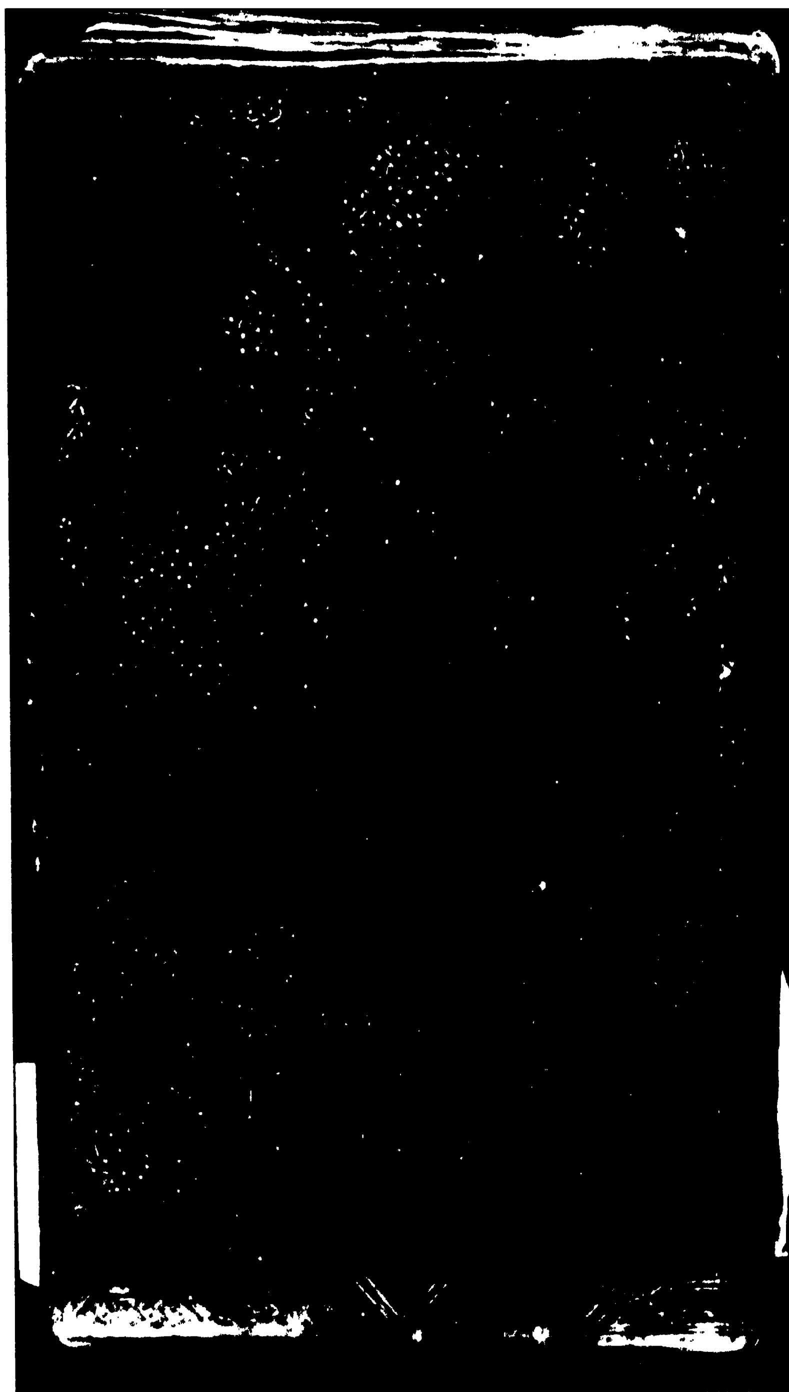
جلد رسمی

جلد کتابهای قدیمی اسلامی محفوظ مانده از حوادث زمان بیشتر بر قرآنهاست. زیرا نه‌تنها بواسطهٔ عزیزی و گرامی بودن قرآن مبین جلد آنها سالم از آفات زمان بدر آمده است، بلکه چون خط غالب آنها کوفی است و خواندنشان برای مردم دوران‌های بعد آسان نبوده است، دست‌نخورده از نسلی به نسل دیگر سپرده شده. از طرف دیگر غالب آنها بر روی پوست نوشته شده است، که پس از مدتی برگهایشان خشک و شکننده می‌گردد و تاب برمی‌دارد. برای رفع این معایب جلدهائی از چرم با آستری که غالباً ازچوب شمشاد است، بر آنها می‌ساختند که بیشترشان سرطبله‌ای دارد که بندی به آن متصل است تا بدورشان پیچیده گردد، آن‌چنان که برگها را محکم و چسبان نگاهدارد، ومانع از پیچیدگی وتابیدگی گردد. حتی آنها را برای نگاهداری بیشتر در حعبه‌ای چرمیی که قولقش نامند و یا در صندوقچه‌ای چوبین می‌گذاشتند. تا هم آن تنزیل عزیز و حکیم را نگهدارد و بدست ناپاک آلوده نگردد و هم اوراقش پیچیده و تابیده نشود. با چنین تمهید بوده است که جلدهای آنها فرسوده‌نگشته و طرحهای هندسی زیبایشان زدوده نشده و قرنها ازحوادث زمان محفوظ مانده است.

باری، غرض از این گفتار همانا نظر به طرحهای روی جلدهاست که رسمیش نامند. اما شرح آن که چرا رسمیش گویند بهتر است در ضمن شرح ساختن آنها بگوئیم.

برای ساختن و طراحی کردن آنها، در اول چرم را با نوک درفش شطرنجی می‌نمایند، آنگاه با پرگار دوایری بر آن رسم می‌کنند، و از برخورد دایره‌ها با خطوط شطرنجی رسمی را با کمک خط‌کش و آسرنگ بیرون می‌آورند، که بعد با داغی بر روی آن خطوط می‌روند تا زیر داغی ژرفا بگیرد و ماندنی گردد. در آخر هم خطوط رسم را با طلا تذهیب





می‌کنند . البته ارزندگی و جلوهٔ آن به ذوق و هنر رسام بستگی دارد،که بتواند رسمی دقیق و ظریف و مناسب و در خور جلد تهیه نماید .

راستی در این هنر تفننی است ، یعنی چون پوست و کاغذ بغدادی و سمرقندی ضخیم است قرآن را در جزوات و مجلداتی جلد می‌کردند تا حمل آن آسان گردد که معروفترین آنها سی‌پاره است و به غیر از آن در ۳ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ هم جلد می‌کردند . برای این نوع قرآنها که دارای مجلدات چندی است ،در اول دوقالب درست می‌کردند که بر آن دویک رسم ترسیم می‌کردند. سپس سطح یکی از آن دورا چندان می‌تراشیدند و حکاکی می‌کردند که رسم برجسته‌تر از سطح گردد . و بر قالب دیگرهمان رسم را نقر می‌کردند ، تا به‌اصطلاح امروزیان معنی آن باشد . و این‌قالب که ضخیم است مادگیش گویند . آنگاه پشت چرم را هموار و صاف کرده و در بین آن دو قالب می‌گذارند . سپس آن را در منگنه می‌کشند . تا افت و خیز رسم بر چرم ماندنی گردد . بعد از این آن را از منگنه بیرون‌آورده بر آستر جلد می‌چسبانند و به دقت با آبرنگ رسم را سازسازی‌کرده، تا بهتر نمودار شود . حال او را مهره و داغی می‌زنند و برای آرایش بیشتر گاهی به طلا و لاجورد آن را تذهیب می‌کنند . این نوع جلد را "رسمی ماچکی" نامند و ماچکی املای دیگریست از مادگی .

در پایان این نکته گفتنی است که در اثر همین نقش بود که صحافان در جلدسازی هنری ابداع کردند و جلدهائی ساختند که به جلد "ضربی" موسوم گردید که برگرفته از همین نقش و ضرب سکه و تداول چاواست. که شرح آن محتاج به مقالهٔ دیگریست .

صحافی سنتی
مجموعهٔ پانزده گفتار و کتابشناسی
گردآوری ایرج افشار . تهران ، ۱۳۵۷
با نوشته‌های نصیری‌امینی، ادیب برومند ،سهیلی‌خوانساری، رعنا‌حسینی ، محمدتقی‌دانش‌پژوه ، م . ح . عتیقی ، احمد طاهری‌عراقی . سیروس‌پرهام .



سخنی چند درباره‌ٔ

نقابت سادات و برنامهٔ کار نقیب

در تنظیمات اداری و دیوانی دستگاه خلافت اسلامی که تشکیلات حکومتی سلسله‌های مستقل ایرانی معاصر آن دوره نیز کم و بیش براساس آن طرح ریزی شده بود جز سازمان‌های معمول و متداول که برای ادارهٔ امورکشور از آن گزیر نیست برخی مناصب و مقامات دیگر براساس احتیاجات و شرایط خاص جامعهٔ مذهبی اسلامی پدید آمد که پیش از آن ـ با آن صورت و شکل ـ سابقه نداشت. مناصبی مانند امارت حاج، حسبه و دیوان مظالم و اموری دیگر از فروع قضاء و جز آن را از این قبیل باید شمرد. نقابت سادات که موضوع سخن ماست نیز از آن جمله است.

به وجود آمدن این منصب جدید در تشکیلات اداری خلافت اسلامی مستند به علل و عوامل سیاسی و اجتماعی متعددی است که هریک به نحوی در پیدایش آن موثر و دخیل بوده است. می‌دانیم که براساس تعالیم اسلامی که هرگونه امتیاز نژادی و قبیله‌ای و خاندانی را به شدت طرد و نفی می‌کند ـ سادات و علویان که نوادگان و فرزند زادگان پیامبر اکرم (ص) شمرده می‌شوند برپایهٔ این انتساب مجرد به هیچ وجه کوچک‌ترین امتیازی با دیگر افراد جامعهٔ اسلامی ندارند و نمی‌توانند داشته باشند. لیکن نفوذ معنوی و روحانی و حرمت پیامبر اکرم (ص) در قلوب پیروان آیین اسلام در درجهٔ اول، و برداشت و اجتهادی خاص در یکی دومسأله فقهی ـ که در آغاز صورتی دیگر داشته، و یا بنا به مصلحت سیاسی موقتی حکمی استثنائی در مرحله‌ای از تاریخ اسلام مجرا گردیده است ـ

به عنوان عامل درجه دو، موجب گردید که به گذشت زمان "سادات" به شکلی درترکیب جامعهٔ اسلامی از دیگران مشخص شده و از احترامات و امتیازات ویژهای برخوردار گردند.

این نکته از نظر سیاسی مشکلاتی بزرگ برای دستگاه خلافت به همراه داشت. چه علویان که خود را وارث شایستهٔ مقام خلافت اسلامی می‌دانستند از هرفرصتی برای شوریدن برنظام حاکم استفاده می‌کردندو به خاطر همین موقع اجتماعی استثنائی قیام‌ها و نهضت‌های آنان بیش از سایر موارد مشابه با تأیید و پشتیبانی گروه‌های ناراضی همراه‌می‌گردید. این کار موجب می‌شد که هم خود آنان در موانع نارضایی‌های شخصی از دستگاه خلافت بی‌درنگ و بدون تأمل علیه آن به مبارزه برخیزند و هم ناراضیان دیگر برای استفاده از موقع اجتماعی آنان هرچند گاه درلباس پشتیبانی از یکی از ایشان به جنگ با خلفا بپردازند که موارد این هردو را ابوالفرج اصفهانی درکتابی بزرگ با نام "مقاتل‌الطالبیین" به تفصیل گردآورده است.

ایجاد منصبی با عنوان نقابت ــ با احترامات و تشریفات خاصی که برای عهده‌دار آن در تشکیلات خلافت منظور شده بود ــ از چند نظر بر نارضایی‌های علویان از نظام موجود اثر می‌نهاد. چه از یک‌سو نوعی حرمت داشتن و پاس‌نهادن آنان از جانب نظامی بود که تا این زمان همواره در تجاهل وجود ایشان و سرکوب ساختن آنان کوشا بود و این حرمت و پاسداری، خشم و نارضایی علویان را به مقیاسی وسیع تسکین می‌بخشید. از جانب دیگر منصب نقابت به نوعی طرح‌ریزی شده بود که علویان در مواردی که کاری درديوان داشتند از مراجعهٔ به مأموران و متصدیان دیوان بی‌نیاز بوده و مشکلات خود را دراین موارد با نقیب درمیان نهند و به‌وسیلهٔ او حل و فصل و رفع و رجوع کنند.

این نکته نخست از برخورد و مقابلهٔ مستقیم علویان با متصدیان مزبور که معمولاً " احترام لازم را نسبت به ایشان مبذول نمی‌داشته و در بسیاری موارد مهم‌ترین عامل قیام‌ها و نافرمانی‌های علویان بودند ــ

جلوگیری کرده، و دیگر موجب آن بود که مشکلات ایشان هرچه زودتر وسیلهٔ نقیب سامان پذیرد و این عامل مهم دیگر را نیز ازمیان بردارد. خواه‌ناخواه دراین زمینه اگرتوقعاتی‌هم برآورده‌نمی‌شد به‌حساب غرض‌ورزی یا تکاهل و تساهل نقیب گذارده می‌شد و موجب می‌گردیدکه دشمنی‌ها و ناراضایی‌ها که تاکنون مستقیما" متوجه دستگاه‌خلافت می‌شد تغییرجهت دهد و به شخص نقیب و حواشی و یاران او معطوف گردد. پس با دیدی دیگر موجب اختلاف و کشمکش میان خود علویان نیز بود که جز مسألهٔ تغییرجهت نیروها، از شأن و موقع اجتماعی آنان نیز به نحوی چشمگیر می‌کاست.

همچنین شاید برای طراحان منصب نقابت احتمال‌چشم داشت‌چند تن از سادات ــ که هریک گروهی را پشت‌سر داشتند ــ به‌تصدی آن‌مقام، و اختلافاتی که از این راه میان آنان ایجاد می‌گردید نیز مورد نظر بوده است. باز این سود را هم داشت که دستگاه خلافت از موقع و شخصیت و بزرگی نقیب برای درهم‌شکستن مسالمت‌آمیز فتنه‌ها و نافرمانی‌ها بهره می‌برد که مواردی از آن در کتاب‌های تاریخ ذکر شده است.

بنابراین می‌بینیم که طرح ایجاد منصبی دیوانی با عنوان "نقابت سادات" برای تشکیلات خلافت ازنظر مصالح سیاسی و اجتماعی چه مایه مهم و سودمند و مقرون به صرفه بوده است.

آغاز پیدایش این منصب را چنین می‌نویسند که ابوالحسن یحیی‌ــ بن‌عمر از نوادگان زیدبن‌علی‌بن‌الحسین (ع) در سال ۲۵۰ در دورهٔ خلافت مستعین به سبب شنیدن سخنی ناشایست از یکی از متصدیان دیوان ــ که از ترکان بود ــ تاب تحمل نیاورده و در کوفه قیام نمود و پس‌از نبرد و مقاومتی دلیرانه به‌دست سپاه محمدبن‌عبداللّه‌بن‌طاهر ــ ذوالیمینین کشته شد (۱). پس‌از این ماجرا برادرزادهٔ‌اوحسین‌بن‌احمد المحدث که دانشمندی دانای به انساب سادات و علویان بود (۲) درسال ۲۵۱ از حجاز به عراق آمد و از مستعین خواست شخصی خاص‌از سوی دیوان معین شود که هرگاه سادات مهمی دیوانی داشته باشند با او در

میان سهند و از مراجعه به نرکان که آن هنگام سرنشکیلات حلافت حیره بوده و در برخوردها به رعایت شئون و احترامات احتماعی افراد نعبدی نداشنند بی‌نیاز باشد تا وقایعی از آن قبیل پس از این روی ندهد.

مستعین این پیشنهاد را پسندید و پس از مشاوره با سادات که‌حود حسین‌بن‌احمد را شایستهٔ عهده‌داری چنین‌کاری دانستند اورا به‌نقابت علویان برگزید (۳) و پس از این تا سالیانی دراز فرزندان و خویشان و نوادگان وی این منصب را عهده‌داری نمودند (۴).

ناریخ تأسیس نقابت را در بیش‌تر کتابهای علم انساب از جمله عمدة الطالب (۵) به همین‌گونه یاد نموده‌اند و حتی در برخی مصادر (۶) آن را به همین شکل از ناریخ طبری نقل کرده‌اند که با نفحص در نسخ چاپی ناریخ به چنین مطلبی برخورد نشد. لیکن در لباب‌الانساب بیهقی که از قدیم‌ترین و معتبرترین مآحد موجود علم انساب است ـ آغاز پیدایش نقابت را از دورهٔ حلافت معتضد (۲۷۹ ـ ۲۸۹) دانسته (۷) و در برخی نوشته‌های متأخر تأسیس آن را از ابداعات معزالدوله دیلمی. و نخستین نقیب را ابواحمد حسین‌بن موسی پدر شریف رضی و شریف ـ مرتضی شمرده‌اند (۸) شاید به این اعتبار که برخی از سنن مذهبی دیگر نیز در دورهٔ او پدیدار ـ یا دست‌کم رایج و متداول ـ شده است. در برخی نوشته‌های دیگر نیز ـ گویا براساس استحسانی ذوقی نظر داده‌اند که نقابت سادات از نخستین ادوار حکومت اسلامی یعنی از دوران پیامبراکرم (ص) وجود داشته است (۹). این وجه احیر بدون تردید نادرست است.

منصب نقابت سادات از آغاز تأسیس تا پایان دورهٔ حلافت عباسی جزء مشاغل دیوانی ثابت دستگاه حلافت اسلامی بود که پس از آن در تشکیلات خلافت عثمانی نیز عینا " راه یافت و تا پایان روزگار عثمانی یعنی تا نیمهٔ نخستین قرن هجری حاضر نیز امتداد و استمرار داشت. (۱۰)

در بررسی اجمالی ناریخ ایران در اواخر قرن سوم هجری و اوایل قرن چهارم به نام چندتن از نقیبان سادات دربرخی بلاد ایران برخورد

می‌کنیم هرچند گویا "نقابت" به شکل یک منصب حدید دیوانی که متصدی آن با فرمان پادشاه تعیین و تثبیت شود تا پیش از دوره‌ٔ آل بویه در تشکیلات حکومتی ایران راه نیافته بود. از این دوره به بعد تا حمله‌ٔ مغول نقابت سادات از مهم‌ترین مشاغل دیوانی و احتماعی ایران شمرده می‌شد.

پس از حمله‌ٔ مغول از دوره‌ٔ هلاکو و غازان به بعد باز نام نقیبان سادات شهرهای مختلف ایران در متون و مصادر تاریخی و حز آن هست و فرمان‌ها و احکام متعددی در واگذاری منصب نقابت سادات در دست داریم؛ لیکن پیداست که در این ادوار نام "نقیب" بیشتر عنوانی تشریفاتی بوده و به هرحال حزء مناصب دیوانی به شمار نبوده است. قسمتی از وظایفی که نقیب النقباء عهده‌داری می‌نمود در دوره‌ٔ صفوی به صدور واگذار گردید و می‌توان گفت که وظیفه‌ٔ صدارت در این دوره‌به نوعی جایگزین منصب ریاست نقباء در دوره‌های پیشین بود. (۱۱)

نقابت سادات در دوره‌ٔ آل‌بویه و سلحوقی که روزگار عظمت‌واعتبار و اهمیت آن بود به کسی واگذار می‌گردید که از محترم‌ترین و بزرگ‌ترین بیوت سادات علوی بوده و از نظر دانش و اخلاق و برازندگی ظاهری فوق‌العاده ممتاز می‌بود تا دیگران فضل و تقدم وی را بپذیرند و از وی فرمانبری کنند. همچنان که در دستگاه خلافت بغداد بزرگانی چون شریف ابواحمدحسین‌بن‌موسی و دو فرزندش شریف رضی و شریف مرتضی و دیگر برگزیدگان آن بیت رفیع این مقام را تصدی می‌نمودند. گرچه بزرگانی چون سیدرضی‌الدین‌بن‌طاوس با وحود اصرار بسیار خلفای عصر خود از پذیرفتن آن ــ از این رو که به هرحال مقامی دیوانی بود ــ خودداری و امتناع می‌کردند. (۱۲)

نقیب النقباء همواره از طرف خلیفه یا سلطان نافذ فرمان کشور انتخاب می‌شد و "مثال" (۱۳) نقابت به نام وی صادر می‌گردید. گاه نیز "مثال" از دیوان صدارت و وزیر خلیفه یا سلطان صدور می‌یافت. نقباء بلاد معمولاً" وسیله‌ٔ نقیب النقباء هرمنطقه ــ که‌فی‌المثل در بغداد

یاری یا مرو یا جای دیگر اقامت داشتند تعیین می‌شدند. (۱۴)

نقابت منصبی بسیار بزرگ و رفیع بود (۱۵) و نقباء در دربارهای حکومتی ایران احتراماتی خاص داشتند. شرف‌الدین مرتضی نقیب ری و آمل و عراق (۱۶) "با شاه غازی برتخت نشستی و حکم فرموده بود به خزانه و داریخانه و جامه خانه و ولایت خویش که هرچه آن سید به خط خویش برنویسد که مرا فلان چیز می‌باید، همه بدهند و خط او توقیع می شناسند" (۱۷) و "سلاطین آل سلجوق و نظام‌الملک به وصلت با وی تقرب و تبرک نمودند" (۱۸) و خواجه‌نظام‌الملک دختر خود را به شفاعت بدو داد (۱۹) و "علماء فریقین هر آدینه به سلام او رفتندی و از وی عطایا ستندی و سلطان در وقت انزوای او به سرای او رفت و نظام‌الملک با آن عظمت هرسال اندبار به سرای او رفتی." (۲۰)

ابوالحسن موسی‌بن‌احمد نقیب سادات علوی در قم و نواحی آن "در سنهٔ ۳۷۵ به حج رفت و ملک عضدالدوله و تاج‌الدوله قدر او بشناختند و او را گرامی داشتند. و چون حج خانهٔ خدا بگزارد. در ماه ربیع‌الاخر سنهٔ احدی و سبعین و ثلثمائة به قم رسید و مردم قم به قدوم او بشارت نمودند و شادی افزودند و برسرکوچه‌ها و محلت‌ها آذین‌ها بستند و صاحب‌الجلیل کافی‌الکفات ابوالقاسم اسماعیل‌بن عباد بدونامه بنشت و او را به معاودت از حج خانهٔ خدای تعالی و مراجعت با شهر و منزل خود تهنیت کرد." (۲۱)

در دربارهای خلافت، در جلوس‌ها و سلام‌های رسمی از نظر مراتب و احترامات و تشریفات مقام نقیب سادات برتمامی بزرگان مقدم بود و نقیب پیش از همهٔ رجال حتی صدراعظم و شیخ‌الاسلام به حضور خلیفه می‌آمد. (۲۲) ابن‌بطوطه در ذیل سخن از تربت مقدس امیرالمؤمنین (ع) در نجف اشرف می‌نویسد: "نقیب اشراف (سادات) در نزد پادشاه عراق مقامی بلند دارد و در سفرها تشریفات خاصی که برای امراء بزرگ مرسوم است در حق او مرعی می‌دارند. علم‌ها و طبل‌ها با او به راه می‌اندازند و بر درخانهٔ او هرصبح و شام طبل خانه فرو می‌کوبند. فرمانروایی شهر

با نقیب سادات است". (۲۳)

نقباء از جانب دستگاه‌های حکومتی جوایز و عطایایی خاص داشتند. (۲۴) سید شمس‌الدین محمد نقیب یزد (۲۵) از دیوان یزد و نائین و تبریز و قم و کاشان و ابرقوه و جز آن چندین هزار دینار ادرار داشت (۲۶) و فهرست موقوفات او و پدرش که در کتاب جامع الخیرات مندرج است گویای میزان توانگری اوست. در ترکهٔ سید نقیب ذوالفخرین ابوالحسین علی بن مطهر نقیب قم و ری چهارصد من خوشهٔ مفرد (مروارید) بیرون آمد. (۲۷) ورثهٔ امیر شرف شاه جعفری (۲۸) زر و جواهر به کیله قسمت کردند و املاک به فرعه. (۲۹)

نکتهٔ مهم و جالب توجه دیگر درباب نقابت آن که به خاطر موقع اجتماعی منحصر به فرد و استثنایی نقیب ــ که اساس آن چنان که گذشت چیزی جز نفوذ معنوی و حرمت پیامبر اکرم در قلوب نبود ــ همواره کارهای مهم و حساس و پرمخاطره که محال دخالت هیچ یک از متصدیان دیوان و رجال اجتماعی در آن نبود با استمداد از نقباء سادات حل و فصل می‌گردید. (۳۰) پادشاهان در جنگ‌ها به هنگام احساس خطر یا به هر جهت دیگری که مصالحه و سازش را ایجاب می‌کرد و راهی برای فتح باب دوستی برجای نمانده بود، و در مواردی از این قبیل، آنان را به رسالت نزد حریف می‌فرستادند. (۳۱) در آشوب‌ها و فتنه‌های اجتماعی که منجر به رد و خورد طوایف گوناگون مردم با یکدیگر می‌گردید به خصوص در منازعات شیعه و سنی، از احترام هردو فرقه به نقیبان بهره برده و آنان را برای پایان بخشیدن به کشمکش می‌فرستادند که مواردی از آن در کتاب‌های تاریخ ثبت است. (۳۲)

و اما وظایفی که نقباء از جانب دیوان عهده‌دار انجام آن بودند:

در صبح الاعشی قلقشندی "الصنف الثانی من ارباب الوظایف ــ الدینیة... "شرحی کوتاه دراین باره هست (۳۳) که بنابر مفاد آن فحص و بررسی انساب سادات و جلوگیری از تعدی فردی از آنان نسبت به سایر مردم جزء وظایف نقیب بوده است. فرید خراسان، ابوالحسن علی بن زید

بیهقی در پایان لباب‌الانساب فصلی برای ذکر آداب نقابت و شرایط و علوم آن منعقد ساخته‌است. (۳۴) دردستور الکاتب نخجوانی هم (۳۵) بندی در وظایف نقیب آمده است. از مصادر و متون دیگر نیز جسته ـ گریخته مطالبی در این باره به دست می‌آید.

فرمان‌هایی که پادشاهان در واگذاردن این‌منصب به نقباء هرعصر صادر نموده‌اند و برخی از آنها در دست است از مهم‌ترین و موثق‌ترین منابع در این باب است. در مجموعهٔ رسائل صابی چند فرمان‌نقابت هست که از جانب خلفاء به انشای صابی صادر شده و از آن جمله است فرمان "المطیع لله" برای ابی‌احمدحسن‌بن‌موسی پدر شریف رضی و شریف مرتضی. در این سند تحقیق انساب سادات و مجازات مدعیان سیادت که نتوانند ادعای خود را اثبات کنند و همچنین مجازات‌سادات خطاکار به مقتضای عهده‌داری مقام نقابت بدو واگذار گردیده است. در همین فرمان به وی توصیه و سفارش شده که با سادات مهربان باشد و در مقام تخاطب با آنان به درشتی سخن نگوید و حرمت ایشان‌نگاه‌دارد. (۳۶)

در فرمان‌هایی از جهان‌شاه و اوزون‌حسن و یعقوب بیک والوند بیک آق‌قویونلو (۳۷) در واگذاردن این منصب به برخی از سادات آن دوره نیز گفته شده که تحقیق انساب سادات به عهدهٔ نقیب است که امراء و صدور و وزراء و حکام و قضات و متصدیان اعمال دیوانی باید آنان رادر این امر یاری کنند و مجال دخالت دیگری ندهند. پرسش و قطع و فصل معاملات شرعی و عرفی سادات نیز بدیشان مفوض‌است. درهمین فرمانها نیز به نقباء توصیه می‌شود که در تعظیم واحترام سادات علی قدر مراتبهم بکوشند و حصهٔ هریک را از نذورات و موقوفات برسانند و حق‌النقابهٔ خود را به‌دستور سابق برگیرند. (۳۸)

جامع‌ترین مطلبی که در این باب دیده شده شرحی است که در "الاحکام‌السلطانیهٔ "ابوالحسن علی‌بن محمد ماوردی درگذشتهٔ ۴۵۰ آمده که حدود وظایف و برنامهٔ کار نقیب و اختیارات او را به صورت روشنی به دست می‌دهد. محصل نوشتهٔ ماوردی در این باب با تطبیق

بر موضوع سخن ــ چنین است:

"نقابت بر دوگونه است: نقابت خاصه و نقابت عامه.

در نقابت خاصه نقیب تنها عهده‌دار انجام وظایف سرپرستی سادات است‌که در ذیل بیان می‌گردد و امر قضاء و اقامهٔ حدود شرعی‌از آن جمله‌نیست. بنابراین لازم نیست نقیب به این معنی عالم به‌اصطلاح مجتهد در احکام شرعی بوده باشد. چنین است وظایف نقیب خاصه:

۱) ضبط انساب سادات که فردی بیگانه داخل آنان نگردد وفردی از آنان جزء دیگران شمرده نشود.

۲) حفظ و تشخیص سلسله‌های مختلف و ثبت‌نام افراد هر سلسله در دیوان انساب (جریدهٔ نسب) در ذیل سخن از سلسلهٔ خود، تا خاندان‌ها به یکدیگر مخلوط نگردد که تشخیص هریک از دیگری دشوار شود.

۳) شناسایی موالید و متوفیات تا نسب مولود با عدم ثبت‌نام او از میان نرود و نسب متوفی را دیگری ادعا نکند.

۴) وادار ساختن سادات به رعایت آداب اجتماعی درحدی که وقار و احترام آنان ــ با توجه به حرمت انتساب به‌پیامبراکرم ــ در قلوب محفوظ ماند.

۵) آنان را از اشتغال به کارها و حرفه‌های پست باز دارد تا مردم به نظر پستی در این گونه امراد طایفه ننگرند.

۶) آنان را از ارتکاب گناهان و محرمات بازدارد. آنان باید بیش از دیگران به حفظ و احترام احکام و مقرراتی که منتسب به دودمان خود آنهاست پای‌بند باشند تا هدف بدگویی مردمان نگردند.

۷) نگذارد سادات به خاطر رفعت و شرافت نسب برمردمان دیگر برتری جویند که موجب دشمنی و نفرت افراد اجتماع نسبت بدانان‌شود.

۸) در استیفاء حقوق ایشان و ستاندن آن از دیگران، بدیشان یاری کند که ضعیف نباشند. همچنان که در ستاندن حقوق مردمان از آنان کوشا باشد تا حقی از مردم به وسیلهٔ ایشان ضایع نشود.

۹) در ستاندن سهم ذوی‌القربی (خویشاوندان) که یکی از مصارف غنائم اسلامی است به نیابت ایشان آن را اخذ ، و براساس احکام شرعی میان ایشان تقسیم کند .

۱۰) برای حفظ حریم اجتماعی ازازدواج دختران سادات باافرادی که هم شأن آنان نیستند جلوگیری کند .

۱۱) خطاکاران آنان را در گناهانی که مستلزم حد شرعی نیست به راه درست وادارد و پس از نصیحت و موعظه از خطای آنان در گذرد .

۱۲) موقوفات مربوط بدانان را مواظبت کند که اصل موقوفات برجای ماند و درآمد آن افزوده شود . در مورد وقف‌هایی‌که برخصوص مستحقین از سادات است این‌گونه افراد را شناسایی کند و درسایراوقافی که شرطی خاص درموقوف علیهم قید شده باشدواجدین‌شرایط را تشخیص دهد ، و برتقسیم درآمد موقوفات درهمهٔ صور نظارت داشته باشدتاحقی از کسی پایمال و تضییع نگردد و به دیگری نرسد . در گرفتن درآمد موقوفات متصدیان امر را یاری کند .

در نقابت عامه نقیب جز این وظایف ،پاره‌ای امور دیگر را نیز که از وظایف قضات است به عهده دارد به شرح زیر :

۱) اگر میان سادات کشمکشی روی دهد میان آنان به روش قضات حکم می‌کند و رفع خصومت می‌نماید .

۲) بر اموال سادات یتیم مانند حاکم شرع ولایت دارد .

۳) اگر یکی از سادات مرتکب گناهی شود که حد شرعی دارد او به جای حاکم شرع امامهٔ حد می‌کند . (۳۹)

۴) دختران سادات را که ولی معینی نداشته باشند یا اولیاء آنان از ازدواجشان جلوگیری کرده باشند نقیب عام به جای ولی به تزویج آنان اقدام می‌کند .

۵) در مواردی که یکی از سادات به یکی‌از موجبات حجر (جنون و سفاهت و نظایر اینها) دچار شود نقیب مانند حاکم شرع حکم‌حجر براو جاری کرده و او را از تصرف درمال خود بازخواهد داشت و پس از بهبود

اختیار تصرف را بدو باز خواهد گردانید.

بنابراین نقیب عام ـ برخلاف نقیب خاص ـ الزاماً باید در احکام شرعی مجتهد و صاحب نظر و عارف به احکام قضاء بوده و صلاحیت حکومت شرعی را دارا باشد تا حکم و قضاء وی ممضی و نافذ باشد. (۴۰)

ماوردی سپس به بیان حکم داوری قضات میان سادات پرداخته و فصلی در این باب آورده است.

یادداشتها

۱ـ مقاتل‌الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی: ۴۱۵ ـ ۴۲۱ چاپ نجف/ عمدة الطالب: ۲۷۳ چاپ دوم نجف (۱۳۸۱ هـ).

۲ـ عمدة الطالب: ۲۷۴ همان چاپ/ اعیان‌الشیعة ۲۵: ۷۷. او را کتابی است در ثبت انساب علویان با نام "الغصون فی شجرة آل یاسین" (ذریعه ۱۶: ۵۸). وی در سال ۲۶۰ درگذشته است (موارد الاتحاف ۱: ۷).

۳ـ شرف‌الاسباط قاسمی: ۷/ عمدة الطالب: ۲۷۴/ زهرة المقول ابن شدقم: ۷۶/ مجلهٔ المرشد ۴: ۴۱۸ به نقل ذریعه ۱۶: ۵۸.

۴ـ عمدة الطالب: ۲۷۴/موارد الاتحاف ۱: ۶ و ۲: ۸۹.

۵ـ پاورقی شمارهٔ ۳ دیده شود.

۶ـ مواردالاتحاف ۱: ۶ و ۲: ۸۹/مدینة الحسین او مختصر تاریخ کربلا: ۹۲ (چاپ ۱۳۶۷ نجف و از این ماخذ اخیر در جامع الانساب: ۳۸.

۷ـ برگ ۱۶۷ عکس شمارهٔ ۳۱۳۷ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران از روی لباب‌الانساب نسخهٔ ۵۷۴۰ آستان قدس رضوی.

۸ـ عنوان الشرف فی‌وشی‌النجف، شیخ محمد سماوی ۱: ۷۸:

"ورتب النقیب فی عهد المعز | ابن بویه الدیلمی المتهر
حین رأی الکثرة فی الاشراف | وخاف الاختلاف فی الاطراف..
فجعل النقیب فی ما قدروی | ابا الشریفین حسین الموسوی"

۹ـ مدینة الحسین او تاریخ کربلا: ۹۲ به نقل جامع الانساب: ۳۸ـ۳۹

۱۰ـ مواردالاتحاف ۱: ۶/تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان ۱: ۲۴۵

۱۱ـ به ضمیمهٔ وظایف مربوط به موقوفات و شئون مذهبی دیگر.

۱۲ـ ماجرای درخواست مستنصر به وسیلهٔ مؤیدالدین قمی از سبد مزبور در کشف المحجهٔ خود او (ترجمه، ص۱۴۳).

۱۳ـ تعبیر از لباب‌الانساب بیهقی در چند مورد. نیز تاریخ بیهق همو.

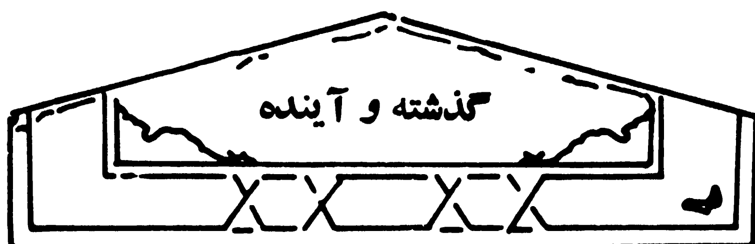
۱۴ـ زهرة المقول ابن شدقم: ۷۶.

۱۵ـ صبح‌الاعشی ۴: ۳۷ـ۳۸ چاپ ۱۳۳۲ مصر.

۱۶ـ تاریخ بیهق: ۱۱۴/دیمتیه‌العصر ۱: ۴۸۴ چاپ بیروت / فهرست

منتجب‌الدین (اجازات بحار، ص۱۰۵) / النقض در موارد متعدد / لباب ـ الانساب: ۱۹۸ ـ ۱۹۹ نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران.
۱۷ـ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ۳: ۹۰ ـ ۹۱.
۱۸ـ النقض: ۲۲۹.　　۱۹ـ همان مأخذ: ۲۸۰.
۲۰ـ ایضاً: ۴۳۷.　　۲۱ـ کتاب قم، ترجمه: ۲۲۰
۲۲ـ تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان ۱: ۲۴۵ / جامع الانساب: ۴۱.
۲۳ـ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمه: ۱۶۸.
۲۴ـ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ۳: ۱۱۹ / موارد مختلف عمدة الطالب از جمله ص ۸۵ و ۱۴۸.
۲۵ـ فصول فخریه: ۱۴۸ / عمدة الطالب: ۲۴۴ / موارد الاتحاف ۲: ۲۰۷
۲۶ـ وقفنامه هم چاپ شده در فرهنگ ایران زمین: ج۱۰ و یادگارهای یزد: ج ۲.
۲۷ـ النقض: ۲۳۰ / تعلیقات دیوان قوامی رازی: ۱۹۷ ـ ۱۹۹.
۲۸ـ النقض: ۲۸۰
۲۹ـ همان مأخذ و همان‌جا.
۳۰ـ ببینید اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء ۴۶: ۲۸۶.
۳۱ـ از باب نمونه ببینید تاریخ بیهقی: ۶۷۳ ـ ۶۷۴ / احسن التواریخ روملو ۱۱: ۴۸۵ و ۷۸۰ / حبیب السیر ۴: ۱۰۶ و ۱۰۸ و جز اینها.
۳۲ـ از جمله فرستاده‌شدن ابواحمد عدنان فرزند شریف رضی نقیب وقت از جانب قائم بالله خلیفهٔ عباسی برای حل و فصل منازعهٔ شیعیان کرخ و سنیان بغداد به سال ۴۴۳ (کامل ابن اثیر ۸: ۵۹ / منتظم سبط بن جوزی ۸: ۱۸۹ / البدایة و النهایة ابن کثیر ۱۲: ۶۲ / شذرات الذهب ۳: ۲۷۰).
۳۳ـ صبح الاعشی ۴: ۳۷ ـ ۳۸ چاپ ۱۳۳۲ هـ. مصر.
۳۴ـ تعلیقات دیوان قوامی رازی: ۲۳۹.
۳۵ـ ص ۱۹۵ / تاریخ آل جلایر: ۱۳۸.
۳۶ـ رسائل صابی: ۲۳۴ ـ ۲۳۵ چاپ مصر.
۳۷ـ مجموعهٔ فرمان‌های ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو: اسناد شمارهٔ ۷ و ۱۱ و ۱۹ و ۲۶.
۳۸ـ ببینید مجموعهٔ مزبور: صفحات ۴۲ و ۴۳، ۶۶، ۸۶، ۱۲۲. چند فرمان دیگر نیز در این باب در مجلد اول کتاب تربت پاکان دیده می‌شود.
۳۹ـ برای آن که در عین اجرای حد الهی، حرمت انتساب به پیامبر اکرم (ص) شکسته نشود زیرا سید خطاکار به دست بزرگ طایفه که به نوعی جانشین پیامبر تلقی و محسوب می‌شود کیفر دیده است نه دادگاه و دیوان معمولی جامعهٔ اسلامی.
۴۰ـ الاحکام السلطانیة: ۸۲ ـ ۸۶ (باب هشتم) و از آنجا در الشرف المؤبد لآل محمد، نبهانی: ۴۷ / الغدیر ۳: ۲۵۵ ـ ۲۵۷ / شجرهٔ طیبه، مقدمه: ۲۱ ـ ۲۳ / موارد الاتحاف ۱: ۹ ـ ۱۱ / جامع الانساب: ۴۲-۴۳.

آینده ـ این مقالهٔ محققانه را نویسنده سه سال پیش به خواهش ما نوشت و فرصت چاپ آن پیش نیامد. بی تردید مطالب دیگری به دست ایشان آمده است که بصورت ذیل بر این مقاله مرقوم خواهند داشت و فایدت آن را تتمیم خواهند بخشید.



احمد اشرف

آبادی

واژهٔ "آبادی" ، به‌معنای "سکونتگاه" ، اساسا" کاربردی "عامیانه" داشته است که مردم بسیاری از مناطق ایران ، آنرا معمولا" در مورد "نقطه‌های معمور و مسکون" روستائی و گاهی نیز در مورد سکونتگاههای شهری بکار میبرده‌اند .

ریشهٔ واژه "آبادی" از پهلوی (آپاتیه) آمده است که به‌معنای دایر و معمور و مسکون و پرجمعیت و کشت و زرع شده میباشد . این واژه در فارسی باستان مرکب از پیشوند (آ) به‌معنی مهی و افزونی و کلمهٔ (پات) دانسته شده که از ریشه (پا) به معنی "پاییدن" آمده‌و معنای کلمه (آپات) بخوبی حفاظت وحمایت شده میباشد (نوبرگ ، "کتاب راهنمای پهلوی" ، ویسباون ، ۱۹۷۴؛ دهابار "یسن و ویسپرد پهلوی" ، بمبئی ۱۹۴۹) . بنابراین باتوجه به معانی مذکور "آبادی" حکایت از محلی میکند که معمور و مسکون بوده و مورد حمایت و حفاظت قرار گرفته (و از اینرو احتمالا" محصور بوده) و در پیرامون آن کشت و زرع میشده است .

بسیاری ازاهل علوم احتماعی این واژه را مرکب از (آب) و پسوند (آد) می‌پندارند . این تصور بخاطر اهمیت آب درآبادانی و عمران سرزمین ایران و نیز بخاطر آنست که اصطلاح "آب آبادانی است" در فارسی متداول است (امثال و حکم دهخدا ، مطبعه محلس، تهران ، ۱۳۱۰ ش. ، یکم ، ۱) . این اشتباه در ریشه‌شناسی واژه آبادی دربیان

ترکیب اجزاء واژه "آباد" در برخی از فرهنگها آمده است (بهار عجم، ۱۲۹۶ هـ.ق.، یکم، ۲:؛ و بدنبال آن در فرهنگ آنندراج، بمبئی، ۱۳۵۳ ش.، یکم، ۳:؛ و سپس در آصف اللغات، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۲ هـ.ق.، یکم، ۲۳۶).

واژه "آبادی"، به‌معنای "سکونتگاه روستائی و شهری"، احتمالاً از اوایل قرن گذشته از طریق بسیاری از "سفرنامه‌ها"، که در مواردی منعکس‌کننده واژه‌های عوام میباشند، به آثار مکتوب راه یافته و در دوره ناصری تا حدی رواج گرفته است.

در غالب این نوع آثار واژه آبادی به معنای "نقطهٔ مسکون" بکار رفته و منظور از آن محلات مسکونی ده یا قصبه و در مواردی شهر بوده است. مثلاً" ناصرالدین شاه در "سفرنامهٔ خراسان" (ص ۱۴) میگوید: "ده آینه ورزان "دو آبادی دارد یکی محله پائین و دیگر محله بالا، محله پائین یک امامزاده دارد و همه اهل این محله سید هستند اما محله بالا سید ندارد". نویسنده "روزنامه سفر هرات" (ص ۲۴) میگوید: "حوض سنگ بست آبادی ندارد مگر رعیت قلیلی آنها هم درکاروانسرای شاه‌عباس منزل دارند". در "سفرنامهٔ رکن‌الدوله" (ص ۲۵) آمده است که "امدرسد نقطه مهمی است و محلی است که باید چند خانوار برسم قراولی درآنجا سکنا داشته باشند، هم صورت آبادی بگیرد و هم مستحفظ راه باشند". حاجی میرزا حسن فسائی ((فارسنامه ناصری)، (۲: ۲۷۳) در باره قریه دولت‌آباد میگوید: "پس هریک از همراهان در گرد آن خانه عمارتی ساخت و صورت آبادی بهمرسانید". صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) در (مطلع الشمس) (۱: ۸۹) در باره قریه کلاته خیج میگوید: "دارای پانصد خانوار آبادی میباشد، ابتدا کلاته خیج قلعه بوده و آبادی در داخله آن اما حالا دور قلعه در خارج نیز خانه‌ها ساخته‌اند". یا آنکه "سلیمان‌آباد خرابه خالصه آبادی ندارد، ولی زراعت داشت." (۳: ۳۴۳).

در این آثار واژه آبادی گاهی برای نقاط مسکونی قصبه و شهر نیز بکار رفته چنانکه صنیع‌الدوله (همان ماخذ، ۲۴) درباره قصبه فیروزکوه

میگوید: "آبادی این شهر در دامنهٔ کوه واقع شده". یا آنکه امین‌الدوله (سفرنامه امین‌الدوله)، (ص ۵۷، ۱۰۲) از "سوادآبادی انزلی" و "آثار شهر و آبادی از میر" سخن میگوید، یا آنکه اعتصام‌الملک (سفرنامه میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک) (ص ۱۱) در بارهٔ بلدهٔ نخجوان میگوید "آبادی معموره‌اش تخمینا" سه‌هزار خانوار میشود".

در این آثار واژه آبادی، گذشته از "محل معمور و مسکون"، که مفهوم اصلی آنست، معادل و مترادف و همراه واژه‌های ده و قریه نیز بطور مکرر بکار رفته است. لکن همانطور که گفته شد مفهوم آبادی بعنوان "نقطه مسکون" از مفهوم ده و قریه متمایز است. بدین معنی که ده‌و قریه معمولا" شامل آبادی (سکونتگاه) و کشتزارهای اطراف‌آبادی است. به‌بیان دیگر ده و قریه معمولا" هم "مسکون" است و هم "مزروع" درحالیکه واژه آبادی دلالت بر "نقطه مسکون" دارد و تنها محلات معمور و مسکون ده و قریه و مزرعه و حتی شهر را دربر میگیرد. این مفهوم از واژه آبادی امروزه نیز در میان روستانشینان بسیاری از نواحی کشور رواج دارد.

واژه آبادی به‌معنای "نقطهٔ مسکون و سکونتگاه"، برای نخستین‌بار در اوایل قرن کنونی به فرهنگهای عمومی نیز راه یافته و ناظم‌الاطباء (فرهنگ نفیسی، اول، ۳) آنرا چنین تعریف کرده است: "هر جائی که گروهی گرد آمده و بنا و آبادانی جهت خود برپا کرده باشند مثلا" از طهران تا قم چندین آبادی میباشد". مرحوم کسروی ("نامهای شهرهای ایران"، (مجله آینده)، یکم، ۱۳۰۴ ش.، شماره ۶، ۳۵۵) نیزدراوایل قرن حاضر واژه "آبادی" را هم برای شهر و هم برای ده بکار میبرد. یکربع قرن بعد (فرهنگ جغرافیائی ایران) (ستاد آرتش، ۱۳۲۸، ش. نخست، مقدمه) و بدنبال آن (فرهنگ آبادیهای ایران شامل نامها و موقعیت جغرافیائی شهرها و دیه‌های کشور)، (تهران، ۱۳۳۹ ض) واژه "آبادی" را برای‌سکونتگاههای کشور اعم از شهری‌و روستائی بکار میبرند.

واژه "آبادی" در آمارهای رسمی برای نخستین بار در نشریات دومین سرشماری عمومی کشور در سال ۱۳۴۵ ((فرهنگ آبادیهای کشور)

۴۹–۱۳۴۷ ش. ۰) به‌معنای نقطه "مسکون" و یا "مزروع" و یا "معمور" روستائی بکار رفته و انواع پهنگاه آن تعریف و سرشماری شده است. در سرشماری ۱۳۵۵ واژه آبادی و انواع پهنگاه آن با دقت بیشتری تعریف شده‌است. (راهنمای سرشماری ۱۳۵۵) (۱۰)، "آبادی" را بدینگونه تعریف میکند: "آبادی یک یا چند مکان و مزرعه گفته میشود که در حوزه روستائی واقع شده و با هم محدوده ثبتی (یا احیاناً عرفی) مستقلی داشته باشد. به این ترتیب آبادی نه‌تنها دهات، بلکه مزرعه‌ها، قهوه‌خانه‌ها، معادن، ایستگاههای راه‌آهن و غیره را نیز شامل میشود. به‌شرط آنکه محدوده ثبتی مستقلی داشته باشد و یا لااقل در محدوده ثبتی آبادیهای دیگر قرار نگرفته باشد".

انواع آبادیهای حوزه روستائی در (راهنمای سرشماری ۱۳۵۵) (۷۱–۷۰) به پنج نوع تقسیم و تعریف شده‌اند: اول، ده، که سکونتگاهی با خصوصیات سه‌گانه زیر است: "یکم، از مجموعه‌ای (پیوسته یا جدا) از باغها، زمینهای زراعتی، اماکن مسکونی و کارگاهها تشکیل شده باشد. دوم، کدخدا یا دهبان رسمی داشته باشد (هرچند ممکن است به‌عللی در زمان سرشماری ده دارای کدخدا نباشد) و سوم، محدودهٔ ثبتی (در غیر اینصورت محدوده عرفی) مستقلی داشته باشد. بنابراین ده معمولاً یک آبادی کدخدا نشین است". دوم و سوم، مزرعه مستقل و مزرعه‌تابع آبادیهائی هستند که بنا به تعریف "ده نبوده و خارج از محدودهٔ ثبتی (و در غیر اینصورت عرفی) آبادیهای دیگر قرارگرفته باشد و محل انجام فعالیتهای کشاورزی باشد. اگر از لحاظ نظامات اداری تابع دهی نباشد مزرعه مستقل و اگر تابع دهی باشد مزرعه تابع خوانده‌میشود". چهارم و پنجم، مکان مستقل و مکان تابع آبادیهائی هستند که "ده نبوده و خارج از محدودهٔ ثبتی (و در غیر اینصورت عرفی) آبادیهای دیگر قرار گرفته باشد و بیشتر محل انجام فعالیتهای غیرکشاورزی باشد (مانند معدن، ایستگاه راه‌آهن، پاسگاه، قهوه‌خانه و غیره) و از لحاظ نظامات اداری اگر تابع دهی نباشد مکان مستقل و اگر تابع دهی باشد مکان تابع به‌حساب میآید".

در بادی امر مفهوم موردنظر تهیه کنندگان تعاریف سرشماری از واژه آبادی "نقطهٔ مسکون" روستائی بوده است که عینا" همان مفهوم موردنظر روستانشینان است. لکن برای آنکه هیچ نقطه‌ای از گستره سرشماری بیرون نباشد هر محلی را که در حوزه سرشماری روستائی بگونه‌ای "معمور" بوده است بعنوان آبادی درنظر گرفته‌اند و بدین ترتیب عملا" مفهوم اساسی در تعریف واژه آبادی "معمور بودن" مکانهای روستائی (در معنای عام آن) درنظر آمده است که دربر گیرنده نقاط "مسکون"، و "مزروع"، و "معمور" میباشد. مثلا" دهات از نوع آبادیهای "مسکون و مزروع"، مزارع بدون خانوار از نوع آبادیهای "مزروع" و ایستگاههای هواشناسی بدون خانوار از نوع آبادیهای "معمور" به‌معنی اخص آن (یعنی معموره‌ای که مسکون و مزروع نباشد) و بسیاری از ایستگاههای راه‌آهن، قهوه‌خانه‌ها و پاسگاهها از نوع آبادیهای "معمور و مسکون" میباشند. بدین ترتیب واژه آبادی در کاربرد سرشماری از یکسو وسعت یافته یعنی از نقاط مسکون به‌نقاط مزروع و معمور نیز گسترش یافته و از سوی دیگر به نقاط روستائی محدود شده است یعنی شهرها و قصبات از گستره کاربرد آن خارج شده‌اند.

بخاطر وسعت گسترهٔ کاربرد واژه آبادی، که دربر گیرنده همه نقاط معمور در حوزه سرشماری روستائی است، شمار آبادیهای کشور درسرشماری کشاورزی ۱۳۵۲ به ۸۴/۴۴۰ واحد رسیده است ((نتایج سرشماری کشاورزی مرحله اول ۱۳۵۲)، ۱۳۵۴ ش.، ح) درحالیکه شمار "آبادیهای مسکون" ۶۵/۱۵۶ واحد و شمار "آبادیهای غیرمسکون" که تنها "معمور" و یا "مزروع" بوده‌اند ۱۹٫۲۸۴ واحد بوده است.

(نتایج سرشماری کشاورزی مرحله اول سال ۱۳۵۲) (همان، ح،خ، ۵) نشان میدهد که از ۸۴٫۴۴۰ آبادی کشور تعداد دهات و قراء بالغ بر ۵۹٫۱۸۹، مزارع مستقل ۶٫۵۸۴، مزارع تابع ۱۶٫۵۳۸ و مکان مستقل و مکان تابع ۲٫۱۲۹ واحد بوده است که نسبت آنها بترتیب ۷۰/۱ درصد، ۷/۸ درصد، ۱۹/۶ درصد و ۲/۵ درصد بوده است. در این آبادیها

حدود ۳٫۳ میلیون خانوار زندگی میکرده‌اند که ۹۸/۷ درصد آنها در دهات و بقیه در مزارع و مکانهای تابع و مستقل ساکن بوده‌اند، حدود ۴۷ درصد خانوارها در آبادیهای کمتر از ۱۰۰ خانوار، ۲۴ درصد در آبادیهای از ۱۰۰ تا ۱۹۹ خانوار و ۲۹ درصد بقیه در آبادیهائی که ۲۰۰ خانوار و بیشتر داشته‌اند زندگی میکرده‌اند. از کل آبادیها نزدیک به ۲۰ هزار آبادی، که حدود ۲۳ درصد آبادیها بوده فاقد خانوار ساکن بوده است که بعضاً" دارای فعالیت کشاورزی بوده‌اند. اگر آبادیهای بدون خانوار را از کل آبادیهای کشور جدا نمائیم در بقیه آبادیها بطور متوسط ۵۱ خانوار در هر آبادی سکونت داشته است. بعد جمعیت در آبادیهای مسکون (۶۵٫۱۵۶ آبادی) از این قرار بوده است: ۱۹/۵ درصد آبادیها از ۱ تا ۴ خانوار، ۱۱/۳ درصد آبادیها از ۵ تا ۹ خانوار، ۱۵/۵ درصد از ۱۰ تا ۱۹ خانوار، ۲۵ درصد از ۲۰ تا ۴۹ خانوار، ۱۶ درصد از ۵۰ تا ۹۹ خانوار، ۸/۶ درصد از ۱۰۰ تا ۱۹۹ خانوار و ۴/۲ درصد از ۲۰۰ خانوار ببالا داشته‌اند. بدین ترتیب اگر آبادیهای کوچک را که از ۱ تا ۴ خانوار جمعیت داشته‌اند و شمار آنها ۱۲/۶۸۴ واحد بوده است کنار بگذاریم، شمار آبادیهائی که جمعیت آنها از ۵ خانوار بیشتر است ۵۲/۴۷۲ واحد میباشد. ضمناً بعضی از آبادیهای کشور از نوع آبادیهای کوهستانی و بعضی دیگر از نوع آبادیهای جلگه‌ای بوده‌اند.

از آنجا که بیش از ۷۰ درصد از آبادیهای کشور از نوع ده بوده و نزدیک به ۹۹ درصد خانوارهای روستائی در اینگونه آبادیها بسر میبرند آشکار است که ده مهمترین نوع آبادیهای روستائی کشور است و از اینرو مقاله مستقلی به آن اختصاص یافته است.

مراجع: نکم. درباره ریشه‌شناسی واژه آبادی:

Henrik Samuel Nyberg, A Manual of Pahlavi, Vol. 2, Otto Harassowitz Wiesbaden, 1974 part two, P. 25; E.B.N. Dhabar, Pahlavi Yasna and Visperad, Bombay, 1949, P.8.

(برهان قاطع) ، باهتمام دکتر محمد معین ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۲ ش. ، یکم ، ۲۰: (بهار عجم) ، لکهنو ، ۱۲۹۶ هـ ق : (فرهنگ آنندراج) ، زیر نظر محمد دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۳۵ ش. ، یکم ، ۳: (لغتنامه) ، تالیف دهخدا ، تهران ، ۱۳۲۵ ش. ، آ ـ ابوسعد ، ۱۸ .

دوم ، در تعریف رسمی واژه آبادی و انواع پنجگانه آن در سرشماریهای عمومی : (فرهنگ آبادیهای کشور) (براساس سرشماری عمومی آبانماه ۱۳۴۵ ش.) ، مرکز آمار ایران ، تهران ، ۴۹ــ۱۳۴۷ ش. ، ۲۷ حلد ، توصیحات کلی : (راهنمای سرشماری ۲۵۳۵) ، مرکز آمار ایران ، ۲۵۳۵ ش. ش. ، ۰۷۱۰۷۵۰۱۰ .

سوم ، در فهرست مشخصات آبادیهای روستائی و یا شهری کشور : (فرهنگ جغرافیائی ایران) ، دایره جغرافیائی ستاد ارتش ، تهران ۳۲ــ۱۳۲۸ ش. ، ۱۰ جلد : (کتاب اسامی دهات کشور) (جلد اول ، استانهای ۱ــ۲ــ۳ــ۴) و (کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور) (جلد دوم ، استانهای ، ۵ــ۶ــ۷ــ۸) ، وزارت کشور ، اداره کل آمار و ثبت احوال ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۲۹ ش. : (گزارش خلاصه سرشماری عمومی کشور در سال ۱۳۳۵) ، وزارت کشور ، آمار عمومی ، ۲ جلد ، ۴۰ــ۱۳۳۹ ش. : (فرهنگ آبادیهای ایران) ، دکتر لطف‌الله مفخم پایان ، تهران ۱۳۳۹ ش. : (فرهنگ آبادیهای کشور) ، (براساس سرشماری عمومی آبانماه ۱۳۴۵) ، مرکز آمار ایران ، تهران ، ۴۹ــ۱۳۴۷ ش. ، ۲۷ جلد ، شامل ۱۹۲ اطلاع جمعیتی اجتماعی ، جغرافیائی و کشاورزی در باره آبادیهای روستائی کشور به تفکیک دهستان ، بخش ، شهرستان ، استان : (نام و جمعیت نقاط مسکونی) (استانهای کشور) (براساس سرشماری عمومی آبانماه ۱۳۴۵) ، مرکز آمار ایران ، تهران ۵۰ــ۱۳۴۹ ش. ، ۲۱ جلد : (فرهنگ آبادیهای کشور) (براساس سرشماری عمومی آبانماه ۲۵۳۵ ش. ش.) ، مرکز آمار ایران ، تهران ، این نشریه که شامل ۶۸ اطلاع جمعیتی ، اجتماعی و جغرافیائی است هم‌اکنون برحسب استان تهیه گردیده و به‌تدریج بوسیله مرکز آمار ایران منتشر میشود .

چهارم . آمارهای اقتصاد کشاورزی درباره آبادیهای روستائی کشور: (آمارگیری کشاورزی کل کشور ، سال ۱۳۳۹) ، وزارت کشور ، اداره کل آمار عمومی ، تهران ، ۱۳۴۰ ش. ، ۱۵ جلد: (نتایج آمارگیری از مصرف خانوارهای روستائی سال ۱۳۵۱) ، مرکز آمار ایران ، ۱۳۵۴ ش.: (نتایج سرشماری کشاورزی: مرحله اول ۱۳۵۲) ، مرکز آمار ایران ، ۱۳۵۴ ش.: (نتایج آمارگیری کشاورزی مرحله دوم سرشماری کشاورزی ۲۵۳۳) ، مرکز آمار ایران ، تهران ، ۲۵۳۵ ش.س.

سال بعد

برای آنکه مجله در سال آینده زودتر به دست دوستداران برسد هر دوماه یکبار حداقل در یکصد و پنجاه صفحه نشر خواهد شد . نخستین شماره در اول خرداد تقدیم می‌شود .

ماندگاری این مجلهٔ تحقیقی منحصراً به پشتیبانی خوانندگانش وابسته است . لذا انتظار دارد حق اشتراک خود را با نوشتهٔ حوالهٔ بانکی و یا بوسیلهٔ چک در وجه حساب ۱۷۹۵ بانک ملی ایران شعبهٔ باغ‌فردوس ارسال و رسید یا فتوکپی رسید را برای ما مرحمت فرمایند . موجب امتنان خواهد بود که این الطاف را در ماههای بهار ۱۳۵۹ بفرمایند .

برای توجه پرداخت‌کنندگان وجه اشتراک

از مشترکین محترم که وجه اشتراک را به حساب شمارهٔ ۱۷۹۵ بانک ملی ایران شعبهٔ باغ فردوس تجریش حواله می‌فرمایند مستدعی است فوراً اصل یا فیش دریافتی را مرحمت کنند که دفتر مجله از پرداخت وجه اطلاع حاصل کند . زیرا متأسفانه مرسوم بانک نیست که بوسیلهٔ رسید بانکی صاحب حساب را از وجوهی که به حسابش توسط دیگری ریخته می‌شود مطلع گرداند .

هوشنگ ساعدلو

هویت کشاورزی ایران

(دنبالهٔ شمارهٔ ۴ـ۶)

در زراعت ایران به دلیل شرایط خاص طبیعی که وصف آن گذشت و شاه بیت آن عبارتست از محدودیت آب و زمین زراعتی مطلوب و کافی، مالکیت چه محدوده زمین مشخص و معلوم باشد (مفروز) و چه نباشد (مشاع) در هر صورت دلیلی بر وجود نحوه تولید زراعتی بر همان قسم تحدید حدود شده (مفروز) یا نشده (مشاع) نیست. به این معنی که چه بسی مالکیت مفروز است و حال آنکه زارعان بنا بر اجبار شرایط طبیعی صرفنظر از وجود مالکیت مفروز مالکان، بهصورت مشاع به تولید زراعی میپردازند که در اینصورت میگویند، زراعت مفروز مشاعالرعیه است، یعنی در ده مفروز، زارع مشاع عمل میکند و پس از اتمام کارزراعت سهم مالک یا مالکان را بر مبنای مقدار زمین معین مفروزی که دارا هستند به آنها میدهند و برعکس چنانچه مالکیت مشاع باشد ولی تولید زراعی بهصورت مفروز از ناحیهٔ زارعان عمل شود در اینصورت زراعت مشاع مفروزالرعیه نامیده میشود.

ارقام و اعداد مربوط به این مباحث را در جدول شماره یک[1] ستون ۹ میتوانیم ببینیم. جالب آست که عطف به جدول مزبور هرچند که موارد مربوط به ستون مشاع بیش از دوبرابر هریک از ستونهای دیگراست، و این نکته خود منطق اساسی بحث حاضر را اثبات میکند، ارقام مربوط به ستون مشاعالرعیه نیز مؤید حقیقت بحث حاضراست که نشان میدهد ولو آنکه ده از لحاظ ثبتی مفروز باشد در عمل مشاعالرعیه نحوه عمل ده میباشد و جالب آنکه در تمامی استانهای کشور نیز این روش طبق جدول مزبور انجام میگیرد.

نکته خاص آنکه در شرایط انتقالی نسق از صاحب نسق قبلی به صاحب نسق بعدی (فرزند پس از پدر) نحوهٔ عمل طوری بود که تمامی

صورت وضعیت قبلی حفظ می‌شد[2] چون درواقع بنا بر آنچه‌که درصفحات آینده خواهیم دید، در هر شرایطی به نوعی، نسق فرد متصل و وابسته به نسق عمومی یا بهتر بگوئیم زوال تولید یکی وابسته به زوال تولید عمومی ده‌است. باتوجه‌به‌زوال نسبی امر در ده نیز به این نکته می‌توان وقوف یافت: "نخستین سهم رعیتی پس از عضویت دهقانان جوان و تازه‌کار در بنه نشان بلوغ و کارآمد شدن فرد بود که از آن پس می‌توانست خانواده‌ای را اداره و سرپرستی نماید چه خانواده‌ها از این شاد بودند که فرزندشان "رعیت شده" و به رعیتی کردن اشتغال دارد".[3] والبته باید توجه داشت که در این خصوص رعیت شدن و رعیتی کردن، معنی صاحب سهم شدن و سهم بردن از نسق را می‌دهد.

اکنون برای آنکه توجهی هم به رابطه اصطلاحات مرور و مالکیت و تولید کرده باشیم وتنگاتنگ آن به رابطه حقوق زراعی ایران هم اشاره کنیم لازمست تعریف معین و مشخصی از این اصطلاحات وحتی‌که از آنها درمیان است به‌دست دهیم:

الف: ارباب — "در ده ارباب به کسی گفته می‌شود که یا مالک زمین و آب بوده با همکاری عده‌ای با شرایط معینی به کشت و زرع اشتغال ورزد و یا زمین و آب را از مالک اجاره نموده به نسبت احتیاج عده‌ای را با شرایط مشخص به کار دعوت نموده مشغول کشاورزی گردد. در هردو صورت جنس فردی از طرف سهم‌بران و یا مزدوران "ارباب" خطاب می‌گردد."[4 و 5]

ب: مالک — "مالک کسی است که به‌اراء احکام وطبقه ملکداری در تقسیم محصول سهم اربابی را برداشت می‌کند."[6]

آی. پی. پطروشفسکی اعتقاد دارد: "اصطلاح "مُلک" (یا "مِلک) در عین حال به املاک کوچک روستائیان و اراضی جماعات روستائی (اگر پس‌از غلبهٔ عرب اسما" همچون ملک دولت شناخته شده بوده) واملاک فئودالیها — در صورتیکه ارباب (کلمه فارسی — عربی مرادف "مالک" که جمع آن "ملاک" است) زمین را بلاشرط و بدون‌اینکه متعهد خدمت دولت

باشد منصرف و زمین او قابل انتقال بغیر و واگذاری بارث بوده ـ اطلاق میگشته است. اصطلاح "ملک" بمعنی اخیر مفهوم تأسیسی فئودالی را میرسانده که کاملا" با آللو alleu ـ ی اروپای غربی (به مبحث "نحو" توضیح مترجم رجوع شود) و هایرنیک ارمنی و تچین روسی مشابهت دارد. مفهوم "ملک" شامل حق مالکیت مالک بر زمین و آب یعنی نهر و قنات میگردیده ـ در صورتیکه انهار و قنوات مزبور توسط وی و یا اسلاف او احداث و یا خریداری شده بود. اصطلاح "اربابی" در مورد "ملک" که نوعی از زمین‌داری فئودالی بوده بکار میرفته است. "[۷]

ایراد اساسی و کلی که می‌توان بر نظریه پطروشفسکی وارد آورد جزمی بودن آنست. چندانکه نظرهای کلی وی را هم غیرقابل قبول و بی‌ارزش می‌سازد. در واقع قاطعیت لحن تلقین‌آمیز اوست که تألیف جامع و بررسی‌های ارزنده او را فاقد شایستگی می‌کند و چنان با لحن قاطع و بی‌تزلزلی در باب مسائل ثابت شده و مسائلی که هنوز به‌اثبات نرسیده‌اند و فرضی‌بیش نیستند سخن می‌گوید که گوئی همه آنها حقایق مسلم‌اند، غافل که با کمی دوری گزیدن از تعصبات خشک و بی‌تمکین می‌توان به‌این نکته که چون آب زلالی در عمق جویبار تاریخ‌اجتماعی واقتصادی‌وسیاسی ایران جاری و هویدا است پی برد که تقریبا" در بیشتر مسیر تاریخ زندگی اقتصادی و اجتماعی ایران اثری از مالکیت خصوصی زمین دیده نمی‌شود و تمامی جلوه یکچنین نمودی را می‌توان در "حق انتفاع" دانست که آنهم نه به افراد بلکه به گروههای کشاورزی تعلق داشته است که به‌صورت جماعتی در روی اراضی پراکنده یا متصل بهم در واحد بنه و امثالهم زراعت می‌کنند. مالکیت اراضی و بهره آن ازآن دولت است که با یک نظام اداری متمرکز و سامان یافته مقابل و رویاروی جماعات کشاورزیست.
باری، از آنجا که کتاب و نظرات ملحوظ در کتاب آقای پطروشفسکی را کاملا" می‌توان موافق و مشابه و عین نظرات آقای دیاکونف درکتاب تاریخ ماد و نظرات متأثر از آن دانست خوانندگان علاقه‌مند را می‌توان به‌نقد بسیار با ارزش و شایسته و بایسته‌ای که مرحوم دکتر محمدعلی خنجی بر

کتاب تاریخ ماد نوشت حوالت کرد. مطالعه این بعد از آنجا مهم است که اطلاع بر سیر تحولات تاریخی جوامع ایران در ادوار اخیر علاقه جوانان فراوانی را برانگیخته است و بیم آن می‌رود که مطالعه کتابهائی از این دست با همه عنائی که از لحاظ منابع فکر و سخنران درجه‌اول دارند اما با التفات به خالی بودن زمینه، موجب شود که این‌گونه تفسیرها در جمیع موارد "حجت" محسوب شود و موجب گمراهی و تفاوت نادرست گردد.[8]

خانم ا. ک. س. لمتون معتقد است: "هرگز اشرافیت ثابتی که مبنای آن بر مالکیت زمین باشد و وسیله انتقال املاک اشراف از نسلی به نسلی دیگر گردد بمنصه ظهور نرسیده است. مهمترین علل این امر دوتاست: اول آنکه ماهیت جامعه اسلامی و قانون ارث در اسلام با این معنی معارض است و پس از چند نسل املاک خواه ناخواه بقطعات کوچک و کوچکتر تقسیم میشود. البته استثنائاتی هم درکار هست خاصه در مورد مناطق ایلی که رهبری قوم در وهله اول متکی بعشیره و قبیله و دروهله ثانی متکی بمسأله مالکیت است آنهم در صورتیکه مالکیت تأثیری درین کار داشته باشد. ازینرو باید دانست که طبقه معانی مالکیت ثابتة" در دوران اخیر رشد و نمو نیافته است. همین نکته در مورد هر طبقه مالکی که در هزار سال اخیر و در هر دوره‌ای از ادوار با عرصه وجود نهاده است مصداق دارد. بنابراین مقایسه طبقه اشراف زمین‌دار ایران با طبقه اشراف قدیم زمین‌دار انگلستان یا یکی دیگر از ممالک اروپای غربی مایه گمراهیست و اما دومین علت مهم عدم ظهور اشرافیت ثابت و اشراف زمین‌دار در ایران هرج و مرجهای متوالی و تغییرات مکرریست که در سلسله سلاطین روی داده است. روی کار آمدن هر سلسله جدید توأم با تغییراتی در ترکیب طبقه مالک بوده است.[9 و 10]

با آنکه خانم لمتون مقایسه طبقات با طبقه اشراف زمین‌دار در ایران را با طبقه اشراف زمین‌دار در کشورهای مغرب‌زمین رد می‌کند معذلک اصل وجود طبقات زمین‌دار و مالکیت خصوصی را نفی می‌کند و علاوه بر

آن معلوم نیست که اگر ماهیت جامعه اسلامی و قانون ارث در اسلام را معارض با طبقهٔ ثابت اشراف زمین‌دار می‌شناسد نسبت به دوران قبل از اسلام در همین مورد چه می‌گوید و آیا تاریخ زندگانی اقتصادی و اجتماعی ایران در این معنی ابتدا به ساکن و مطلقاً" از بعد از اسلام آغاز می‌گردد و هیچگونه اثر و تأثیری دوران قبل از اسلام بر زندگانی اقتصادی و اجتماعی بعد از اسلام در این زمینه نداشته است؟ درحالیکه لمتون در مباحث دیگری که در همین کتاب از ایران قبل از اسلام و مسئلهٔ ملکداری و مالکیت صحبت می‌کند اصل "حق انتفاع" را مقدم بر مالکیت می‌شناسد[11].

حسین ملک چنین قضاوت می‌کند که: "تمام تعاریفی که فرنگیان و از جمله خانم لمتون از مالکیت در ایران کرده‌اند غلط هستند به این معنی که با واقعیت روابط اجتماعی و حقوقی ایران تطبیق نمی‌کنند. اینها به ناچار مفاهیم متعلق به جامعه خود را به جامعه ما انتقال داده‌اند... و از جمله در مورد مالکیت مفهوم propriets را که شاید ترجمه صحیح آن "خاصه فردی" است به مالکیت اطلاق کرده‌اند که بالطبع تمامی حقوقی که از این فکر نشات می‌گیرد غلط می‌باشد و با واقعیات جامعه ما تطبیق نمی‌کند..."[12] ملک معتقد است که رابطه مالک و رعیت رابطه مستقلی نبوده و مالک را صاحب زمین و مطلق‌العنان نمی‌شناسد بلکه او را نماینده دولت تلقی می‌کند و اعتقاد دارد رابطه اصلی و نهادی در جامعه ایران رابطه بین شاه و رعیت بوده است که مالک واسطه‌ای بر این رابطه می‌باشد.[13] وی مالکیت و حقوق آن را در تقسیم‌بندی سطح و عمق می‌برد و در سطح سه نوع مالکیت را که مالکیت اراضی و امکنه شهری باشد که بیشتر مفروز بوده ولی میتوانسته که مشاع هم باشد و مالکیت اراضی و تأسیسات کشاورزی که اصولاً "مشاع بوده لیکن می‌توانسته مفروز هم باشد و مالکیت اراضی مراتع که همیشه مشاع بوده شناسائی می‌کند و در عمق اعتقاد دارد که حقوق بر اراضی اجتماعی دارای سلسله مراتبی بوده که در مورد اراضی کشاورزی سه سطح را معرفی می‌کند یکی در سطح اول تمام مملکت که از این لحاظ عنوان ملک Molk به خود می‌گرفته و در اختیار قدرت مرکزی که نماینده آن مالک Malek باشد بوده است. دوم در سطح ده که ملک

نامیده می‌شده است اداره اراضی در اختیار ملکدار Melkdar یا Melk وظایف معین و مشخصی بوده است و سوم در سطح بنه که اداره سازمان داخلی بنه به‌عهده سربنه بوده است لیکن او نسبت به زمین هیچ نوع حقی نداشته است . . . و در آخر می‌نویسد در سطح دهقان: "رعیت صاحب نسق بوده است و این نه به آن معنی است که نسبت به زمین معینی حقی داشته است بلکه حق او در این بوده که در نسق باقی بماند و از نظر کشت بنا به مقتضیات کلی کشاورزی در هر سال ممکن بوده است که در زمین دیگری کشت کند که این نیز خود از نظم خاصی پیروی می‌کرده است".[۱۴]
هرچند که بحث در باب این نظرات در اینجا مطرح نیست و در حوصله این گفتار نمی‌گنجد چرا که به‌قول مولانا:

گر گشایم بحث این را من بساز   تا سئوال و تا جواب آید دراز
ذوق نکته‌ی عشق از من می‌رود   نقش خدمت نقش دیگر می‌شود

اما سئوال اساسی در مورد نظر حسین ملک این است که در رابطه دولت و جامعه زراعی مقام و موقع شاه کجاست؟ آیا او را هم باید جزو دولت به‌حساب آورد یا خارج از آن چرا که چنین بنظر می‌رسد که مقام و موقع و عمل دولت با موقع و عمل پادشاه فرق داشته و این دو یکی نبوده‌اند.
در هرحال نکته اساسی بحث او این است که مالک را در حقیقت یک "کارگزار" می‌شناسد نه صاحب زمین زراعی و مزرع.

باری، فلسفه زمینداری در ایران و مالکیت تا آغاز عصر جدید یعنی تدوین قانون مدنی و ایجاد قانون ثبت املاک و اسناد مملکتی را بیشتر می‌توان مبتنی بر عرف و رعایت سنت و شرایط و امکانات طبیعت محل دانست. در تدوین قانون مدنی هرچند که شریعت اسلامی سخت مؤثر افتاده است اما در واقع تمامی روابط "زارع" و آنچه که "مالک" نامیده می‌شود کمتر مورد توجه قرار گرفته و شاید بتوان بر وظایفی که "مالک" از حیث "مالک" بودن خود در ده دارا بوده است و به بعضی از آنها در اینجا می‌توان اشاره نمود[۱۵]. و این وظایف در واقع تکالیف رسمی و عرفی یک نفر کارگزار زراعی در محل می‌بوده است که قانون مدنی در باب دوم

فصل اول ماده ۳۰ می‌نویسد: "هر مالکی نسبت به مایملک خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در موردی که قانون استثنا کرده باشد"[۱۶] و ماده ۳۲ قانون مدنی و منضمات آن می‌گوید: نما و محصولی که از زمین حاصل می‌شود مال مالک زمین است چه بخودی خود روئیده باشد یا بواسطه عملیات مالک مگر اینکه نما یا حاصل از حبهٔ غیر حاصل شده باشد که در این صورت درخت و محصول مال صاحب اصله خواهد بود اگرچه بدون رضایت صاحب زمین کاشته شده باشد[۱۷]. که درواقع به ظن غالب با رعایت تکالیف رئیس یا کارگزار زراعتی ده که به او عنوان مالک می‌دهد عملیات مربوط به حصول حاصل زمین را از او می‌شناسد و تکالیف او را دلیل مالکیت او بر زمین محسوب می‌دارد. البته همین قانون مدنی در ماده ۵۴ باب دوم فصل دوم عنوان می‌کند که "سایر کیفیات انتفاع از مال دیگری بنحوی خواهد بود که مالک قرار داده یا عرف و عادت اقتضاء بنماید."[۱۸] که به این ترتیب با بدیهی انگاشتن وجود مالک، حقوق زارع را آنهم با رعایت دو اصل عرف و عادت و قرار مالک به رسمیت می‌شناسد و تازه بازگو نمی‌کند که این حقوق متوجه اراضی زراعتی است یا دیگر کیفیات انتفاع؟ بلکه دست مالک عطف به ماده ۹۴ قانون مدنی در باب دوم فصل سوم به این صورت باز است که می‌گوید: "صاحبان املاک می‌توانند در ملک خود هر حقی را که بخواهند نسبت به دیگری قرار دهند در این صورت کیفیت استحقاق تابع قرارداد عقدیست که مطابق آن حق داده شده است."[۱۹] و این کدام حق است؟ همان است که در فصل پنجم از باب سوم قانون مدنی در ماده ۵۱۸ در باره قراردادهای مربوط به زراعت و برداشت محصول مزارعه را چنین تعریف می‌کند: "عقدیست که بموجب آن احد طرفین زمین برای مدت معینی به طرف دیگر می‌دهد که آنرا زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند."[۲۰ و ۲۱]

حال برحسب آنچه که در بالا گذشت و توجه به این نکته که در انواع مالکیتهای ایران اعم از خالصه و موقوفه هم شخص کارگزاری در جریان امر بوده است که دارای تکالیفی شبیه به تکالیف مالک یا نماینده

او می‌بوده است[۲۲] و از سوی دیگر محدودیتهای آب و زمین زراعتی محظوریتهائی را بر سر راه شرایط تولید به‌وجود می‌آورده است بنا بر اصلی که در قبل هم از آن صحبت شد و آن عبارت بود از اینکه گفته شد درواقع مالکیت و نسق هردو صوریست و به اصطلاح هوائی و مشاع یعنی مکان و محل مشخص و معلومی ندارد مگر اینکه مفروز باشد . زیرا مالکیت مالک هم چنانچه در پی توارث به‌صورت مفروز قسمت می‌شد در این صورت به حکم قانون ارث می‌بایست به قطعات بیشماری ملک قسمت شود و حال آنکه با رعایت اصول شرعیه مانند صلح به وراث در زمان حیات و یا تبدیل قطعات ملک از حالت مفروز به حال مشاع از تکه شدن زمین جلوگیری می‌کردند و یا اینکه چنانچه قطعات کوچک زمین کفاف معیشت هیچیک از خانوارها را نمی‌داد " در این‌صورت وارثان ملک را یا می‌فروشند یا سهم خویش را در بین خود به یک تن اجاره می‌دهند .[۲۳]

در هر صورت شناخت حدود و ثغور اراضی زراعتی شناختی عرفی و عینی بود نه قانونی و آنچه که در ثبت بدان عمل شده بود و حتی چنانچه در مواردی ملک بدلیل وراثت یا علل دیگر تقسیم می‌شد چنانچه افراز می‌گردید بازهم نظارتی که بر نظم مالکیت از طرف مالکین اعمال می‌گردید براساس شناخت عرفی و عینی صورت می‌گرفت و به‌طور عادی به دلیل وجود نظم و نسق ده و نیز قدرت مدیریت فنی معمول روال زراعت براساس همان عرف و سنت دیرینه می‌چرخید و تفاوت خاصی را موجب نمی‌شد .[۲۴]

براین اساس توارث مالکانه هم به‌جای آنکه براساس تقسیم زمین زراعتی عمل کند به تقسیم در عواید و بهره مالکانه تمایل می‌یافت زیرا هرگونه اقدامی در جهت تقسیم زمین موجب بروز اثراتی در سازمان و بنیان زراعی واحد زراعتی می‌گشت و به دنبال خود مشکلات عدیده‌ای پیش می‌آورد که از اهم آن مسئله تقسیم سهم آب به‌نسب تقسیم سهم زمین بود که درمحاسبه گردش زراعی آب واحد زراعتی با ده چنانکه خواهد آمد مسئلهٔ آسانی نبود و چون منظور از بهره‌مندی از توارث‌سود

جستن از بازده نهائی زمین و محصول بود، در این صورت از طریق صلح با دیگر وراث بر مبنای حق‌السهم از عواید و بهره زمین مشکل آسان می‌شد و نظم تولیدی ده درهم نمی‌ریخت.

درحقیقت مالکیت زمین حکم روبنای سازمان تولیدی ده را داشت و تقسیمات حقوقی و تملکی ربطی با تقسیمات حقیقی و واقعی زمین نمی‌توانست داشته باشد. و ده به‌منزله یک واحد تولیدی چنانکه گذشت مستقل از این مالکیت نامستقر هم می‌توانست عمل بکند. بد نیست که ژرف‌تر به مطلب بنگریم: در عرف روستائی ایران رعیت به کسی اطلاق می‌شود که ضمن سکونت در ده و آگاهی از کار زراعت در ده به کشت و زرع هم اشتغال داشته باشد و چون رعیت در هرحال عضوی از اعضای حفت و بنه فعال در ده به‌حساب می‌آید بنابراین طبعا" سهمی ازعملکرد بنه را هم نصیب می‌برد که به این حساب رعیت به سهمبران‌ازبنه اطلاق می‌شود که سهم هر رعیت را از بنه یک سهم رعیتی می‌گفتند. در زمان اجرای برنامه اصلاحات ارضی عنوان رعیت چیزی همانند فقر و فلاکت و ادبار معرفی شد و به‌جای آن لفظ زارع را بند ۲ مادهٔ اول قانون اصلاحات ارضی چنین به‌کار گرفت: "زارع کسی است که مالک زمین نیست و با دارا بودن یک یا چند عامل زراعتی شخصا" و یا به کمک افراد خانواده خود در زمین متعلق به مالک مستقیما" زراعت می‌کند و مقداری از محصول را به‌صورت نقدی یا جنسی به مالک می‌دهد". در مواجه این دو تعریف روشن است که اصل رعایت حقوق فرد از نسق ده ملاک تعریف و شناسائی است و زارع معادل رعیت به‌کار می‌آید. هرچند که به اغلب احتمال در ایام پیشتر که عنوان زارع هم وجود داشته مترادف رعیت نبوده و بیشتر باید معنی برزگر را بدهد تا رعیت.[۲۵ و ۲۶]

در تقسیم‌بندی مورد بحث یک سوی مطلب توجه به کسی است که در ده سکونت دارد و به کار زراعت اشتغال می‌ورزد و سوی دیگر توجه به کسی است که در ده سکونت دارد ولی از این حقوق به‌دلیل کمبود منابع محروم است و در ازاء کمک و فعالیتی که به زارع در امر زراعت می‌کند

سهمی یا مزدی دریافت می‌دارد.

خانم لمتون در سال ۱۹۵۱ دروصف مطلب می‌نویسد "...اکثریت مطلق روستائیان ایران را زارعان سهم‌بر و رنجبران "بی‌زمین" تشکیل می‌دهند... مخفی نماناد که زارعان سهم‌بر نیز بی زمین‌اند امابموجب پیمانی کتبی و غالبا" شفاهی مقداری زمین برای مدت معین یا غیرمعینی براساس مزارعه به آنان واگذار می‌شود. در این‌صورت تهیه بذر وچهارپا و وسائل کشاورزی یا فقط یک یا دوتا از این عوامل به‌علاوه عامل کار به‌عهده زارع است و فرق او با رنجبر بی‌زمین آن است که دومی هرچند ممکن است به‌عنوان دستمزد سهمی از غله برگیرد با اینهمه‌وظیفه‌او تنها کار کردنست و هروقت بخواهند می‌توانند او را از کار برکنار کنند. [۲۷و۲۸]

در هرحال امری بدیهی است که با عطف بر آنچه که درباب قانون مدنی‌سخن‌به‌میان آمد و آنچه که در تعاریف عناوین زارع و رعیت و برزگر به‌کار رفت حق زارع بر نسق صراحتا" در حائی گفته و شناخته نشده مگر اینکه چنانکه خواهد آمد عرف و سنت محل آنرا به رسمیت شناخته باشد و از آن حمایت کند و این امر هم در تمام ایران یکدست نیست وجابه‌جا متفاوت‌است چنانکه نزدیک به یکصد و پنجاه سال پیش. ج. ب. فریزر که از ۱۸۲۱ تا ۱۸۳۴ در ایران می‌زیست در همین زمینه مورد بحث راجع به آذربایجان می‌نویسد: "عرف و عادت معمول به‌نحوی بارز حقوق رعیت را تاحدود بسیاری تأمین کرده و حق دهقان دست‌کم به‌قدر حق ارباب حفظ شده است. از نخستین روزی که ده یعنی دهی که وطن فلان دهقانست بنا شده وی استحقاق این را داشته که زمین یعنی زمینی را که حصهٔ اوست زراعت کند و این حق را نه می‌توان از او گرفت و نه می‌توان در آن چون و چرا کرد و دهقان نیز نمی‌تواند آنرا ازدست بدهد... در واقع مالک کاری به کار افراد ده ندارد بلکه معامله او با مردم ده به‌طور دسته‌جمعی صورت می‌گیرد و کسی نمی‌تواند حق زراعت زمینی را که‌سهم خود اوست از دست بدهد مگر با رضایت احتماعی از دهقانان که به ریاست ریش سفید تشکیل می‌شود... رعیت نمی‌تواند به دلخواه خودو

منحصرا" و علی‌رغم رعایای هم‌قطار خویش بر مقدارزراعت مخصوص خود بیفزاید. زمین‌های ده از ابتدا میان دهقانان به قطعاتی تقسیم می‌شود یا به‌مقتضای مورد گاهگاه بنا به رضایت عامهٔ زارعان، مالکان قراردادهای جدیدی با آنان می‌بندند و دیگر کسی از این اصول تحاوز نمی‌کند. اما اگر دهقان آب به‌دست آورد می‌تواند زمینهای بایر را زراعت کند یا می‌تواند حق زراعت کسی را که حاضر به فروش آنست بخرد آنهم با شرایطی که مورد توافق طرفین باشد. بسا اتفاق می‌افتد که رعیت از مالک ده مزرعه کوچکی را که در اراضی ده واقع شده است می‌خرد و چنین ملکی مانند سایر املاک قابل انتقال است."[۲۹] این احوال تا همین سالهای اخیر نیز بر این منوال بود و به یک‌چنین حقی اهل محل Djawar یا Djowar می‌گفتند و به نوعی از حقوق مکتسبه زراعی تعلق داشت که چنانچه زارعی ملکی را احیا و زراعت می‌کرد از آن برخوردار می‌شد. حتی این حقوق در آذربایجان قابل به‌ثبت رسیدن هم بود و زارع می‌توانست حق خود را به شخص ثالثی منتقل کند که در این‌صورت نه‌فقط عرفی و بر مبنای سنت محل بود بلکه قانونی هم به‌شمار می‌آمد.

در دهات همدان و دهات اطراف تهران و ورامین دونوع زمین با دو اصطلاح متفاوت وجود داشت یکی زمینهائی که در یک‌سال معین (شاید به‌دلیل سالهای خوب پرآب و باران) به کشت محصول یا محصولات خاصی اختصاص می‌افت که در این‌صورت زمین به حصه‌هائی که تعداد آن برابر با عده جفت‌های ده بود تقسیم می‌شد و سپس برای تعیین سهم هریک‌از صاحبان جفت‌ها زمین از طریق قرعه‌کشی که به آن پشک می‌گفتند بین آنها توزیع می‌گردید اما چنانچه زمین تازه‌ای احیا می‌شد جهت تعلق‌آن نیز پشک می‌انداختند که این پشک ناظر بر تعلق دائمی زمینی بود که‌آن را قراپشک می‌نامیدند[۳۰] و درواقع سوای زمینهائی که در سالهای بخصوصی زیر کشت‌قرار می‌گرفت زمینهای مربوط به کشت‌های دائمی و ثابت زراعی از لحاظ حق کشت زارع و شناسائی حقوق او بر آن زمینها رسمی محسوب می‌شد هرچند که‌این حق به‌ثبت نمی‌رسید. معذلک در یک نگاه کلی حتی

در این نقاط که حق زارع بر نسق بیشتر تثبیت شده می‌نمود حقوق زارعان بر زمین بیشتر مبتنی بر حق تصرف بود و نه حق مالکیت و این مطلب به‌صراحت در ثبت سند هم قید می‌گردید و درواقع آنان حق سرقفلی خود را می‌توانستند از طریق فروش یا وراثت به دیگری انتقال دهند. سوای این مناطق و با چند استثناء دیگر در سایر مناطق ایران وضع به این‌گونه نبود. هرچند که ممکن است عرف و سنت حق انتقال وراثت را در یک ناحیه خلاف همه نواحی دیگر اطراف خود بدهد ــ مانند کازرون در فارس و عقیلی در خوزستان[۳۱] ــ معدلک حکم کلی بر روش دیگری مبتنی بود. یعنی در هر سال و یا در هرچند سال یکبار تمامی اراضی زراعی ده برحسب قرعه میان زارعان توزیع می‌شد. اساس تقسیم هم یا مبتنی بر اساس "جفت" بود و یا گردش آب و هرچند بر این مبنا حقوق رعیت نسبت به زمین به‌لحاظ گردش و دست‌به‌دست شدن زمین پایمال می‌شد اما درواقع باتوجه به تنگناهای موجود شاید فلسفه این توزیع مجدد رعایت عدالت اقتصادی بیشتری در داخل ده و در محدوده زمینهای زراعی ده بوده باشد، زیرا باتوجه به تنگناهای زراعی به‌لحاظ آنکه ممکن بود که نسق زراعی رعیتی نسبت به آب و یا پستی و بلندیهای زمین در مکان مناسبتری از زمین دیگران واقع شده باشد برای عدالت اقتصادی بیشتر در توزیع مجدد زمین کوشش می‌شد که احتمال برخورداری از این "رانت" نصیب دیگران هم به اغلب احتمال بشود. فلسفه دیگری که برای این طرز عمل می‌توان تصور نمود اینست که با توزیع محدد زمین، آنها که در گردش زراعی خارج از فعالیت زراعی قرار گرفته بودند داخل در فعالیت زراعی شده و امکان دخالت و مشارکت در این فعالیت به‌این ترتیب برای همگان میسر می‌گردید. هرچند که سنت و عرف جامعه‌مبتنی بر این قضیه بود که زارعان قبلی با شرایط مساعدتری در توزیع زمین امکان مشارکت داشتند تا داوطلبان جدید زراعت. جان‌کلام آنکه هرچند سوای مناطقی که از آنها به اسم نام برده شد و بعضی از مناطق دیگر که زارع می‌توانست نسق مورد تصرف خود را به ارث به وارث یا وراث خود

منتقل کند در دیگر مناطق که قسمت اعظم از دهات و مزارع‌کشوررا شامل می‌شود قاعده و عرف و سنت جاری مبتنی بر این بود که چنانچه زارعی که یک "جفت زمین" و یا "سهم آبی" در تصرف خود داشت و یا اینکه از جفتی سهم می‌برد درمی‌گذشت مالک از طریق کدخدا یا سالار و یا سرصحرا یکی از پسران زارع و اکثر اوقات فرزند ارشد او را به زراعت در روی زمینی که پدر او در آن کار می‌کرد فرا می‌خواند و سهم حفت پدر را به پسر وا می‌گذاشت و به این ترتیب فرزندی که به‌جای پدر وارد سازمان زراعی ده می‌شد عملا" باتوجه به مباحثی که در قبل بیان شد بوسیلـــه خانوار خود و یا به نیابت از جانب آنان به‌ادامه‌زراعت پدرمی‌پرداخت.

در اینجا بازهم عرف و سنت مدار قول و عمل واقع می‌شد یعنی از آنجا که فرزند در جای پدر نشسته، از داخل خانوار پرعائله‌ای‌که‌زیریک سقف و در کنار یک سفره زندگی می‌کنند بیرون آمده بود طبیعی هم بود که کلیه درآمدهای حاصل از فعالیت زراعی او نیزبه‌داخل‌همان‌خانوادهٔ بزرگ همچنان دست‌نخورده منتقل گردد [۳۲] ولی درصورتیکه‌خانواربزرگ به چند خانوار تقسیم می‌شد و فرزندان و یا وراث، هریک محزا و مستقل از یکدیگر می‌شدند در اینصورت آنچه که سهم‌الارث وراث از مال پـــدر می‌شد خود زمین نبود بلکه سهم کاری بود که از طریق فرزند ارشد یا در هر حال فرزندی که به‌جای پدر نشسته بود به‌عنوان سهم‌الارث به دیگر وراث می‌رسید و یا اینکه حای این فرزند را فرزند دیگر می‌گرفت. اما در هرحال نحوه و روش سهم‌الارث همچنان منتج از سهم کار بود و زمینی تقسیم نمی‌شد و نمیتوانست هم بنا به دلایلی که گذشت و دلایلی که عنقریب خواهد آمد تقسیم بشود.

اساس حق‌الارث در هرحال و در هر صورت مبتنی است بر فقه اسلامی که در جمیع جهات صادق و یکسان است. یعنی $\frac{۱}{۸}$ ارث متعلق است به زن متوفی و از باقیمانده ارث فرزندان ذکور دوبرابر فرزندان اناث ارث می‌برند.

قانون مدنی در ماده ۹۴۶ باب دوم فصل ششم خود اعلام‌می‌دارد

که زوجه تنها از اموال منقول و ابنیه و اشجار ارث می‌برد یعنی زمین زراعی را از ارث زوجه جدا می‌سازد و در مورد ابنیه و اشجار هم زوجه طبق ماده ۹۴۷ همان باب از قیمت آنها ارث می‌برد نه از عین آنها هرچند اگر ورثه از اداء قیمت امتناع کنند طبق ماده ۹۴۸ باب دوم فصل ششم زن می‌تواند حق خود را از عین آنها طلب کند[۳۳]. در مورد فرزندان هم طبق ماده ۹۰۷ قانون مدنی چنانچه وراث ذکور و اناث از یک درجه و یک طبقه و یک پشت باشند فرزندان پسر دوبرابر فرزندان دختر ارث خواهند برد. در این‌حال، در محدوده تنگناها که آب و خاک زراعتی دو رکن اساسی آن هستند برای تعیین سهم وراثت یا سهم مالکیت یا سهم کار که در هرحال قابل تعویض و جایگزینی باهم باشند ملاک و مدارهای چندی برای تقسیم حقوقی زمین از لحاظ سهم و محصول و کار وجود دارد که اینک به تعریف آنها می‌پردازیم:

الف ـ دانگ: تقسیم اراضی هر ده به شش سهم متساوی یا دانگ که هر دانگ عبارت از یک‌ششم وسعت کل زمین ده است.

ب ـ حبه: تقسیم اراضی هر ده به ۷۲ حبه که هر دانک معادل ۱۲ حبه می‌شود.

ج ـ شعیر: تقسیم زمینهای هر ده به ۹۶ شعیر که هر دانگ معادل ۱۶ شعیر و هر حبه معادل $\frac{۱}{۳}$ شعیر است.

د ـ خردل: تقسیم زمینهای هر ده به ۹۶ شعیر که معادل ۶ دانگ است. در همین مفهوم تقسیم‌بندی یا اصطلاحات دیگری نیز رایج است که این مفاهیم تنگناهای کشاورزی ایران را بهتر نشان می‌دهند:

یک ده معادل ۶ دانگ است به صورت زیر:

یک ده = ۲۴ نخود = ۶ دانگ

یک نخود = ۲۴ جو

یک جو = ۲۴ پنبه دانه

برحسب این تقسیم بندی هر ده و یا هر بهره‌برداری در یک ده می‌تواند به ۲۴×۲۴×۲۴ قسمت گردد، یعنی به ۱۳۸۲۴ سهم‌الارث یا سهم تملک

تقسیم‌بندی شود. در اردبیل این تقسیمات بشرح زیر است[۳۴].

یک ده	=	۶	دانگ
یک دانگ	=	۱۶	شعیر
یک شعیر	=	۶	خردل
یک خردل	=	۱۲	فلوس
یک فلوس	=	۶	قتاس

در تمصر کاشان:

یک ده	=	۶	دانگ
یک دانگ	=	۲	طاق
یک طاق	=	۳	سول
یک سول	=	۳۵	من

اکنون باتوجه به جداول ضمیمه می‌توان بهتر توجه نمود که چگونه ممکن نیست تا با سهم زمینی به مقادیر مندرج در جداول مزبور تن به تقسیم زمین به معنی شکستن نسق در وجه مفروز داد، یعنی بالطبع چون تقسیم عملی و حقیقی زمین امکان‌پذیر نیست پس سهم وراث دیگر را می‌بایست یا با قبول سهم‌الارث از محصول پرداخت و یا بنا به توافقی سهم او یا آنها را براساس عرف و سنت محل باز خرید. به همین دلیل است که وقتی در سال ۱۳۴۵ نگارنده همراه جمعی از محققان به‌مطالعه‌ای در زمینه مسائل کشاورزی حوزهٔ آبخور زاینده‌رود اصفهان پرداخته و جویای برادران و خواهران و دیگر وراث و اقوام پدر و پدربزرگ زارع و جد او می‌بودیم به نفرات بسیاری برمی‌خوردیم که دیگر جمع زیادی از آنها در ده سکونت نداشتند و در عوض در شهر اصفهان به‌مشاغل متعددی از عضویت رسمی اداری گرفته تا رانندگی تاکسی و خمیرگیری در نانوائی و طوافی در خیابان می‌پرداختند اما هنوز هم همچنان سهمی ولو ناچیز از محصول ده به‌ارث می‌بردند و خود را صاحب حق و حقوقی یا به‌قول خودشان آب و گلی از ده می‌دانستند.

تعاریفی که از آنها سخن رفت بیشتر در مورد زمین است ولی از

آنجا که آب در ایران عنصر اصلی زراعت محسوب می‌شود و اساس مالکیت در بعضی از نقاط ایران مانند یزد مبنی بر آب است و نه خاک، بنابراین برای آنکه حوق حقه جامعه ده به عدالت محفوظ بماند، همین مقیاسات را عرف جامعه ده با تعاریف متناسبتری که هماهنگ در جهت استفاده از آب باشد مدون می‌کند و جالب اینکه دقت در این روش و طرز عمل و کاربرد آن در تناسب با اندازه خشکی شدت و ضعف می‌یابد. تعاریف فوق که در زمینه آب هم عمل می‌شود به‌شرح زیر است:

الف ــ دانگ: تقسیم اراضی ده به شش سهم مساوی با دانگ که هر دانگ عبارتست از یک‌ششم آب موجود یا سهم آب ده و زمینی که بوسیله آن مشروب می‌شود. دانگ به‌معنی واحد آب مرکب از ۱۶ حبه یا ۲۴ ساعت آب است که در خراسان به‌کار برده می‌شود و در کردستان یک‌صد و چهل و چهارم آب یک قنات معادل یک دانگ محسوب می‌شود که مرکب از ۱۶ شعیر است.

ب ــ شعیر: یک‌سوم حبه در کردستان یا ۸ خردل یا یک شانزدهم دانگ در منطقه زرند و ساوه است.

ج ــ حبه: زمینهای زراعی هرده به ۷۲ حبه تقسیم می‌شود که هر زارعی به نسبت سهم نسق خود که مقادیری از ۷۲ حبه زمینهای زراعی ده است در آن زراعت می‌کند. در عمل ۷۲ حبه برابر با ۹۶ شعیر است منتهی در تنگنای بیشتر آب یا زمین مقیاس شعیر و در غیر این‌صورت مقیاس حبه به‌کار می‌آید.

د ــ طاق: زمینهای زراعی آبخور از قنات به طاق تقسیم می‌شوند. طاق معادل یک نیمروز یا برابر ۱۲ ساعت آبیاریست.

برای فهم روشنتری از واحدهای سنجش فوق مثال زیر بهتر می‌تواند وافی به مقصود باشد: در دهات نزدیک به بافت کرمان مدار گردش آب براساس شش شبانه‌روز یکبار شکل گرفته است. هر شبانه‌روز آب قنات (۲۴ ساعت) را "یکدانگ" برابر با "۱۶ حبه" برابر با "۱۶ ساهی" حساب می‌کنند و یک حبه زمین نیز مقدار زمینی است که در شرایط معمولی حدود ۴۵ کیلوگرم "تخم‌کار" دارد. بر این اساس ده به ششدانگ تقسیم

می‌گردد و هر دانگ دارای یک شبانه‌روز آب نیز هست که اصطلاحاً "به‌آن "دمن" می‌گویند[۳۵].

بنابراین در شرایطی که به‌دلیل قبول همین مدارات حتی کشت زارعان نیز در داخل طاقها یکسان و یکنواخت است و به‌وضع حیرت‌آوری جامعه داخل یک بنه آبی ، عدالت اقتصادی‌واجتماعی‌را به لحاظ تدوین همین مدارات می‌پذیرد و همگی اعضای یک طاق یکنوع محصول می‌کارند طبیعی است که جامعه مالکیت را فرع بر تولید و مبتنی بر کار بشناسد و سهم‌الارث را هم به‌جای زمین از محصول بدهد[۳۶].

البته لازم به تذکر است که این اندازه‌های حقوقی یا واحدهای سحش هیچگونه ارتباطی با مساحت‌های واقعی ندارند بلکه‌فقط مقیاسات حقوقی داخل ده برای جامعه مالک و یا بهره‌برداری و روابط تولیدی و عوامل وابسته به آن محسوب می‌شوند به‌طور مثال ممکن است ۶ دانگ یک ده حدود یکهزار هکتار باشد و ۶ دانگ ده دیگری در کنار آن بیش‌از ۳۰ یا ۵۰ یا ۱۰۰ هکتار نباشد ، مسئله اساسی ، در این زمینه توجه به فلسفه و علت تنظیم این مقیاسات است که ناشی از تأمین‌وتعمیم عدالت اقتصادی باتوجه به تنگناها و محدودیتهای موجود در کشاورزی ایران می‌باشد ، یعنی درواقع این مقیاسات کوچک و مرتب شده درسلسله‌مراتب مقیاسات بعدی نشان آن است که زمین در این سنحشها نیز نمی‌تواند هم قابل تقسیم باشد بلکه آنچه که می‌تواند تقسیم شود منافع حاصل از درآمد زمین است و یا اگر تقسیم محصول برحسب نیروی کار بیشترانحام می‌گیرد ، در اینصورت یکی از فلسفه‌های ایحاد واحدهای تولید تعاونی که در پیش‌از آنها نامی رفت (بنه ، حراثه ، نیرکار ، بن‌کو و غیره) نیز مستحیل کردن نیروی کار اضافی در داخل سازمان‌تولیدی‌بزرگترو رعایت اصل دست‌نخورده نگاهداشتن اندازه و قواره زمین است . والی در طول سالیان کوتاه هم چیزی از قواره زمین باقی نمی‌ماند که اگر آنرا با اصل قدمت تاریخ‌کشاورزی ایران درنظر بگیریم در این‌صورت‌اکنون می‌بایست سهم اندازهٔ زمین هر خانوار دهقان از ارزن هم کوچکتر باشد . به‌همین

دلیل است که رعایت حد مطلوب زراعی یا اندازهٔ قواره مطلوب اقتصادی زمین را در کشاورزی ایران می بایست در مقیاس اندازه یک سازمان تولید تعاونی یا دسته‌جمعی درنظر گرفت نه مساحت هوائی یا حقیقی زمین یک فرد به‌تنهائی . مسائلی که از این پس مطرح خواهد شد هنوز روشن‌کننده بهتر مطالب مذکور در فوق خواهد بود و به بحث حاضر ژرفای بیشتری خواهد بخشید .

سهم‌الارث یا سهم تملک در قلعه آقاحسن دزفول (با ۹۴ هکتار زمین)
(این جدول باتوجه به ارقام مندرج در صفحه ۲۰ مربوط به دانگ ونخود و جو و پنبه‌دانه تنظیم یافته است) .

نام فامیل	نـــام	نام پدر	سهم‌الارث یا سهم تملک نخود	جـــو	پنبه‌دانه
پیام	سیدهدایت‌الله	سیدعلی	–	$\frac{120\frac{1}{3}}{2800}$	–
تقی‌شاره‌کی	سید حواد	صدرالدین	–	$\frac{361}{2800}$	–
"	سیدنعمت‌الله	سیدعلی	–	$\frac{120\frac{1}{3}}{2800}$	–
"	سید رکن‌الدین	سیدحسین	–	$\frac{501}{2800}$	–
ذاکری	سیدعبدالحسین	سیدعلی	–	$\frac{120\frac{1}{3}}{2800}$	–

Eckart Ehlers. Traditionelle und moderne Formen der landwirschat In Iran. Marburg/Lann 1975 S. 101

جدول مزبور نشان می‌دهد که چگونه سهم‌الارث یا سهم تملک پیچیده و تو درتوست . ارقام مزبور معرف این هستند که باتوجه به مقادیر سنجش دانگ و نخود و خردل و عبره چگونه ممکن است که حق توارث را از میزان و مقدار سهم زمین به درآمد منتقل کرد چون عملاً با توجه به

محدودیتهای زراعی موجود تقسیم واقعی زمین حتی اگر از میان همه خم و چم‌های فنی و حقوقی و اجتماعی هم بگذریم بازهم نه‌فقط غیرعقلائی است بلکه غیرممکن هم هست. جداول پیوست مربوط به خانوارها وزمین و درآمد که در انتهای این بررسی آمده است (جداول مربوط به اصفهان در دو زمان متفاوت و نیشابور) بنحو روشنی زمینه غیرعملی و ناممکن تقسیم زمین را در بین وراث می‌نمایاند و نشان می‌دهد که در طول‌تاریخ از ازمنه قدیم تا عصر حاضر بنا به هویتهائی که از کشاورزی ایران می‌شناسیم وراثت زراعی نه در تقسیم زمین بلکه در تقسیم عواید حاصل از زمین عملی بوده است و به همین قسم هم عمل می‌شده است.

اکنون برای آنکه با پیچیدگی نسبتهای تملکی به‌صورت دقیق‌تری آشنا شویم و به راه‌حل جبری عرف و سنت کشاورزی ایران بهتر پی ببریم این روابط‌را در سه ده دیگر هم دنبال می‌کنیم[۳۷]. عطف به این‌جداول و درواقع باتوجه به تعداد زاد و ولد و مرگ و میر نسبتاً" زیاد، مسئله توارث به‌شدت در این اندازه‌های کوچک مطرح می‌شود که در عمل به‌ناچار تقسیم واقعی نه در تقسیم زمین بلکه در تقسیم بهره حاصل از درآمد زمین که حاصل از عملکرد جفت است انجام می‌گیرد. در جدول ب (عباس‌آباد اشرفی) پس از درگذشت پدر ۸ وارث ار ده سهم‌الارث می‌برند منتهی حقوق زراعی و ترتیب وراثت و رعایت قواعد سنتی جامعه کشاورزی ایجاب می‌کند که از نظر تثبیت خانواده به نوعی تابعیت میان شهر و ده تن دردهند که برای این مشکل نیز جامعه راه‌حلی یافته است‌و باوجود آنکه مطلب مربوط به همین حوزهٔ جغرافیائی نمی‌شود معذلک، در "کامرود فردوس. . . درمواقع کم‌آبی که نیروی انسانی کمتری درصحرا موردنیاز بود دونفر از افراد صحرا به شهر مهاجرت می‌کردند و پس از چند ماه کارگری در شهر با اندوخته خود به ده‌برمی‌گشتند وطبق‌قرارداد با دونفر عضو دیگر صحرا درآمد زراعی حاصله از صحرا و کارگری درشهر را بین ۴ نفر به‌طور مساوی تقسیم می‌کردند."[۳۸] و یا در دولت‌آباد داراب که هر حراثه آن پانزده نفر عضو دارد به‌دلیل آنکه زمین زراعی کافی

برای کار پانزده نفر نیست زارعان هر حراثه با یکدیگر توافق کرده‌اند که یازده نفرشان به کاری در خارج از گروه زراعی بپردازند و چهار نفر در سر زمین و حراثه باقی بمانند و درعوض هریک از این یازده نفری که به کار غیر زراعی در شیراز یا تهران می‌پردازند به هریک از چهار نفری که در ده و در سر زمین باقی مانده‌اند ماهانه مبلغ ۱۵۰ ریال بپردازند . . . [۳۹]

اصولا" بنیان و اساس اقتصادی هر دهی در سازمان تولید آن ده متجلی است که در آن زارعان متعددی یا گروههای زارعان متفاوتی با تعداد زیاد عضو هستند . (مقصود از زارعان کسانی هستند که نسبت به بهره‌برداری خود دارای حقوق توارثی می‌باشند) مطلب و مسئله پیچیده در اینجا باتوجه به مسئله حقوق آب در کشاورزی ایران حقابهٔ آنان از آب ده است ، زیرا که باتوجه به‌این اندازه‌ها و توزیع آنها درمیان انواع سه‌گانه خاک خوب و بد و متوسط است که مسئله تنظیم و تهیه آب برای انواع محصولات کشاورزی در این توزیع پیچیده مطرح می‌گردد و اگرمسئله تقسیم زمین مطرح شود ضمنا" می‌بایست با تقسیم سهم آب همراه باشد که باتوجه باینکه یکی از عوامل منفی طبیعت ایران ، گرمای شدید و تبخیر فراوان‌است، (بعنوان مثال ، تبخیر در تهران سیزده برابر بارندگی است و در بیابانک که وسط کویر است به ۶۲ برابر میزان بارندگی می‌رسد) ، و بعلت شنی بودن خاکها آب در جویها گم میشود ، اگر در تقسیم زمینی کسری زمین به‌وجود نیاید ، در تقسیم آب ، گم شدن آب و هدر رفتن بیشتر آب مطرح می‌گردد . به‌علاوه رسیدگی و لاروبی شبکه آبیاری هم که امری حیاتی است و کاری سخت و مشکل است و هزینه و کار زیاد در بر دارد ، خارج از حد و قوه زراعت تک خانواریست . بنابراین جز این چاره نیست که هزینهٔ کار و فراهم آوردن نیروی کار برای لاروبی متکی به قدرت و نیروی متمرکز سازمان یافته جامعهٔ ده باشد که اجبارا" در همان اشکال در قبل گفته شده سازمانهای تولیدی متعدد شکل می‌گیرد . یعنی : "همانطور که ابداع جفت" به‌مناسبت وجود دو زارعی است که به‌اقتضای

فنی کشت و ورز سنتی به‌یاری هم در تولید کشاورزی مشارکت دارند ، ابداع "صحرا" نیز به‌اقتضای فنون آبیاری و براساس تعاون فنی کار هشت کشاورزی ضرورت پیدا کرده است که چهار "جفت" (= یک "صحرا") اراضی تحت زراعت خود را در یک شبانه‌روز آبیاری می‌کنند . یعنی اینکه قاعده ابداع "صحرا" نیز نظیر ابداع "جفت" از چگونگی به‌کار افتادن نیروی کار انسانی (دراین مورد ، به‌ویژه نیروی کار به‌قصد آبیاری) بر وسائل تولید (در این مورد ، به‌ویژه آب) پیروی کرده است ."[۴۰]

اینک برای آنکه مطلب بهتر عیان شود سازمان اقتصادی‌واجتماعی چهار دهکده را در زیر می‌آوریم و این واقعیت را در سطح کل کشور طبق جداول پیوست به محک می‌گذاریم .[۴۱]

سازمان اقتصادی و اجتماعی چهار دهکده مورد مطالعه

	جیبر	قلعه آقاحسن	عباس‌آباد فخرائی	عباس‌آباد اشرفی
تعداد جمعیت	۱۳۰	۱۷۶	۱۴۷	۱۳۴
سطح کشت	۱۴۴	۲۵۳	۱۲۱	۱۴۱
آبی	۱۲۴	۲۲۵	۱۱۳	۱۲۶
دیمی	۱۸	۲۳	۸	—
دامداری :				
تعداد گله	—	۱۶۰	۳۰۰	۶۰
گوسفند / بز	۱۱۱	۱۳۱	۱۷۰	۷۶
بن‌کو	۴	۵	۳	۳
جفت	۱۲	۹	۱۴	۱۵

در هریک از دهات فوق به‌نسبت وسعت زمین تعداد بن‌کوها متفاوت است ولی تعداد اعضای هر بن‌کو می‌تواند متفاوت یا یک اندازه باشد . تفصیل زیر نمایانگر این بحث است :

جیبر ۴ بنکو (۱۲ جفت)

بنکو ۱: ۳ عضو هرکدام با ۱ جفت زمین

بنکو ۲: ۳ عضو هرکدام با ۱ جفت زمین

بنکو ۳: ۳ عضو هرکدام با ۱ جفت زمین

بنکو ۴: ۳ عضو هرکدام با ۱ جفت زمین

قلعه آقا حسن: ۵ بنکو (۹ جفت)

بنکو ۱: ۱ عضو با $\frac{۷}{۸}$ جفت زمین

۱ عضو با $\frac{۱}{۸}$ جفت زمین

بنکو ۲: ۴ عضو هرکدام با $\frac{۱}{۲}$ زمین

بنکو ۳: ۲ عضو هرکدام با $\frac{۱}{۲}$ حفت زمین

۱ عضو با ۱ جفت زمین

بنکو ۴: ۲ عضو هرکدام با $\frac{۱}{۲}$ جفت زمین

۱ عضو با ۱ حفت زمین

بنکو ۵: ۴ عضو هرکدام با $\frac{۱}{۲}$ حفت زمین

عباس‌آباد فخرائی: ۳ بنکو (۱۴ جفت)

بنکو ۱: ۱ عضو با ۲ جفت زمین

۲ عضو هرکدام با ۱ جفت زمین

بنکو ۲: ۴ عضو هرکدام با ۱ جفت زمین

بنکو ۳: ۴ عضو هرکدام با ۱ جفت زمین

۴ عضو هرکدام با $\frac{۱}{۲}$ حفت زمین

عباس‌آباد اشرفی: ۳ بنکو (۱۵ جفت)

بنکو ۱: ۱ عضو با ۳ جفت زمین

۱ عضو با ۱ جفت زمین

۲ عضو هرکدام با $\frac{۱}{۲}$ حفت زمین

بنکو ۲: ۲ عضو هرکدام با ۱ جفت زمین

۶ عضو هرکدام با $\frac{۱}{۲}$ حفت زمین

بنکو ۳: ۵ عضو هرکدام با ۱ جفت زمین

همانطور که از جدول مزبور برمی‌آید ، جفت نشان‌دهنده ونمایانگر قدرت تولیدی مجموع عوامل تولیدی زارع اعم از آب و زمین و شخم و بذر و کار است و هرچند که در مباحث گذشته دیدیم خود زمین نیز در واحد تولیدی خاص خود (نسق) تقسیم نمی‌شود ، در اینجا متوجهٔ این نکته می‌شویم که به‌فرض ثقسیم زمین بازهم آنچه که باقی می‌ماند و ظرفیت تولیدی خود را حفظ می‌کند جفت است که تقسیم‌پذیری آن در داخل خود واحد خانوار به‌صورت‌نیروی کار اضافی درمی‌آید ، یعنی اعضائی که با یک تعداد جفت معین کار می‌کنند می‌توانند ازدیاد یابند ، شرایط مطلوب سال می‌تواند به امکانات زراعی کمک کند وفرضا" دریکسال مطلوب از سطح آیش بکاهد و یا آنرا کلا" بزداید ، اما در هر صورت ، واحد جفت تغییرناپذیر باقی می‌ماند ، زیرا درشرایط نامساعد طبیعی اگربرای بسیاری از کشورهای عالم مسئله‌ای به‌نام آب وجود ندارد وآب مانند هواوآفتاب رایگان و بیدریغ است در برخی دیگر از کشورها ومنجمله‌ایران‌آب نعمت و برکت و ثروت اصلی است از اینرو واحد جفت همواره حداقل قدرت تولیدی خود را که ازدیاد می‌یابد ولی کم نمی‌شود حفظ می‌کند .

به‌عبارت آخر فلسفه همه مسائل و ریزه‌کاریهای کشاورزی ایران مربوط به‌این مسئله اساسی است که به‌نحوی عمل کند تا باتوجه به خشکی وکم‌حاصلی موجبات مشارکت عده بیشتری را برای اینکه بتوانند نانی به‌کف آرند فراهم بیاورد و از فقر و گرسنگی برهاند .

بازمی‌گردیم به مبحث "توارث از نسق" زیرا همانطور که قبلا" یادآور شدیم مسئلهٔ توارث طبق عرف شرعی و بنا بر تقسیم ارث برحسب حقوق اسلامی عمل می‌شود و از آنجا که در مدار زراعی ده نحوه عمل طوریست که زارع از بابت کار در روی زمین و آبی که متعلق به‌آن زمین است سهمی از محصول را به مالک بابت آب و زمین می‌دهد بنابراین مالکیت مالک و عمل تولید در دو مقوله مختلف و در دو وجه جدای از هم عمل می‌کنند و لذا در مطالعه بحث حاضر مراد بیشتر مطالعه ارث است در رابطه با زمین (نسق) نه در رابطه با مالکیت و یا درواقع به‌معنی‌امروزی

آن مالکیت ، روستائی در مفهوم تولیدی آن مطرح است نه مالکیت در معنی و مفهوم غیرتولیدی زراعی .

طبق جدول (۳) سهم هریک از وراث بنا بر ستونهای ۱۲ و ۱۶ و ۲۲ برحسب عرف شرعی ارث اسلامی عمل می‌شود یعنی فرزند یا فرزندان ذکور دو و فرزند یا فرزندان اناث یک سهم می‌برند . این قاعده عمومی حاری در تمامی نقاط ایران است و نسق پس از فوت رئیس خانوار که در ضمن صاحب نسق زراعتی نیز محسوب می‌شود به‌فرزند ارشدخانوارواگذار می‌گردد (یعنی فرزند ارشد خانوار حای پدر را در بن‌کو ، یا بنه ، یا حراثه یا تیرکار می‌گیرد) البته چنانچه فرزند یا فرزندان هنوز به سن رشد نرسیده باشند به قیم خانوار واگذار می‌شود و آنچه را هم که در سمنان به آن پاسخ "طبق عرف" داده‌اند باید در همین مقوله واگذاری زمین به فرزند ارشد خانوار و یا اگر فرزند ارشد دختر باشد به بزرگترین فرزند پسر خانوار درنظر گرفت .

ستون ۱۴ که اگر تعداد فرزندان بیش از یکنفر باشد سهم دیگران از نسق پدر چه می‌شود ؟ درواقع شاه بیت مطالعه حاضر است ، مطلب برمی‌گردد به نکات اساسی مباحث گذشته و آن اینکه زمین تقسیم ناپذیر — بنا بر قاعده — باقی می‌ماند و بحای آن درآمد حاصل‌اززمین بنا برسهمی که از طریق عرف‌به‌دست آورده‌اند بین وراث تقسیم می‌شود . حال درآمد می‌تواند متعلق به یکنفر باشد یا جمع زیادی از فرزند یا فرزند زادگان و وارثان . مهم این است که فرزند ارشد یا نفر باقیمانده در روی‌زمین سهم توارث دیگران را با محاسبه مزدکار و زحمت خود و کسری آن از کل مبلغ یا محصولی که می‌دهد بپردازد . اما در تحت عنوان سئوال مزبور دوستون دیده می‌شود یکی "بلی" و دیگری "خیر" آنچه که در باره خیر می‌توان گفت این نکته است که یا وارث دیگری غیر از صاحب کنونی نسق وجود نداشته و یا آنکه طبق قرار و مدار داخل خانوار سهم دیگران از دیگر دارائیها داده شده است .

ستون ۲۰ جدول اثبات همین قضیه است و مجدداً" ستون ۲۱ مؤید این نکته است که این قرار و مدارها هم خارج از عرف و قاعده معمول میان جامعه نبوده است.

در هرحال این نتیجه‌گیری قطعی است که پدر خانوار یا کسی که نسق دراختیار اوست بنا بر عرف که مبتنی بر شریعت اسلامی بوده باشد نسق را به ارث برده و به‌نوبه خود پس از وفات، نسق او بنا بر همان عرف به فرزند یا جانشین دیگر او در خانوار واگذار شده‌است. در جدول مزبور ستون ۱۳ این مطلب اغلب آمده است که در صورت تقسیم نشدن زمین ادارهٔ زمین به‌عهدهٔ چه‌کسی است و درجوابها عنوان مالک به‌چشم می‌خورد، این امر مربوط است به قبل از اصلاحات ارضی و نحوه وجود نسق که بر دو قسم بود یکی نسق ثابت و دیگری متغیر. در نسق ثابت زارع رئیس خانوار صاحب نسق دائمی محسوب می‌شد و حقوق زراعی او از نسق به‌عقبه او به ارث می‌رسید. در نسق متغیر درآغازهرسال زراعی صاحبان نسق جدید زمین برای سال زراعی به‌منظور زراعت می‌گرفتند [۴۲]. منتها این نسق دارای بیش از یک دوره زراعی نبود و در دورهٔ زراعی بعد بها مجدداً" نسق داری خود را تجدید می‌کردند و یا اینکه به زراعت نمی‌پرداختند و زارع دیگری نسق‌دار می‌شد. در این شرایط تعیین اینکه پس از فوت یک‌چنین زارعی نسق او دست چه کسی باشد با مالک بود که در جدول هم آمده است.

بدون شک اصلاحات ارضی با همه نابخردیهای خود دگرگونی و تغییرات بسیاری را در بخش کشاورزی ایران بوجود آورد. ارقام موجود در جداول ۳ و ۴ در مقایسهٔ همهٔ ستونهائی که متضمن وجوه تفاوت بین مرحله قبل و بعد از اصلاحات ارضی است این واقعیت را نشان می‌دهد. اولاً" طبق جدول بر تعداد باغها در دهات افزوده شده است که این افزایش در همهٔ استانها به‌چشم می‌خورد ثانیاً" درارقام مربوط به قلمستان هم این افزایش به‌چشم می‌خورد. در مجموع آنکه درختکاری در مقایسه اصلاحات ارضی در دو مرحله قبل و بعد افزایش پیدا کرده است. دلیل

این امر را می‌توان مربوط به چند نکته دانست ، اولا" قبول جامعه به اینکه ایجاد حق ریشه موجب استقرار بیشتر مالکیت به‌دست آمده خواهد بود ثانیا" شرایط مناسبتر قیمت و بازار محصولات باغی نسبت به زراعی ، ثالثا" تمایل جامعه به استفاده از شرایط مفروز به‌جای مشاع .

ترکیب نوع خانوار در مقایسه قبل و بعد از اصلاحات ارضی (ستونهای ۵ و ۶) تفاوت نکرده است هرچند که در ارقام این دوترکیب تفاوتهائی به‌چشم می‌خورد ، دلایل مختلفی از نظر این جابجائی‌ها می‌تواند وحود داشته باشد که جای بحث آن فعلا" در اینجا نیست .

• در بعد از اصلاحات ارضی به‌دلیل ناواردیها و ناآشنائیهای محضی که مسئولان امر نسبت به دنیای کشاورزی ایران داشتند منحمله زمینه‌ای را برای مفروز شدن ملک و زمین زراعی فراهم آوردند[۴۳] . زارعان نیز با امکانات مالی بهتری که از کار در شهر پیدا کرده بودند توانستند به حفر چاههای عمیق دست بزنند که بر محدودیتهای زراعی بطور موضعی فائق آیند . این اتفاق و شرایط حاصل از آن یکی از موحبات اصلی تمایل جامعه زراعی ده به افراز زمین از حالت مشاع به مفروز بوده‌است. هرچند معلوم نیست که شرایط ضروری پیدایش مشاع در محیط اقتصادی و احتماعی کشاورزی ایران در هر زمانی بتواند منتفی شده تلقی شود .

پژوهشهای انجام شده در این زمینه موٴید بر این نکته است که با توجه به علاقه مهاحرت از ده که در روستائیان پدید آمده است و تمایل به شهرنشینی ، رئیس خانوار با مهاجرت خود نسق را یا به یکی از اعضای خانوار خود می‌سپرد و یا اینکه صاحبان نسق یک ده که هر کدام عضو سازمان تولیدی بخصوصی مثل بنکو یا بنه یا حراثه و غیره هستند در داخل سازمان خود کارهای زراعی را به یک عضو منتخب یا داوطلب دیگری وامی‌گذارند و خود به شهر میروند و درعوض ما به‌ازاء غیبب خود مزدی به‌عضو باقی‌مانده در سازمان تولیدی می‌پردازند[۴۴]. این امر نه‌فقط نیروی کار ده را روانه شهر می‌کند بلکه با درآمد بیشتری‌که در شهر نصیب روستائیان می‌شود امکان سرمایه‌گذاریهای بیشتری را از سوی جامعه زراعی

در ده به‌وجود می‌آورد (مانند خرید ماشین‌آلات کشاورزی و حفر چاه‌های عمیق و غیره).

تحقیقات جاری همچنین نشان می‌دهد که سازمانهای تولید جمعی نیز با تمایل به افراز زمین خصوصاً" در حوزه شهرهای بزرگ در معرض انقراض قرار دارند که از یک‌طرف باتوجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی کنونی ایران و از سوی دیگر با رعایت مختصات جغرافیائی و دلایل عرفی و سنتی وجود یک‌چنین ضوابط و قرارهائی مشکل بتوان در حال حاضر به یک نتیجه‌گیری مستدل و معین در شناسائی هویت وضع موجود دست زد و بدون شک پیدایش شرایط جدید نه‌فقط موجب تغییر و دگرگونی‌های چندی در هویت کشاورزی ایران خواهد شد بلکه بر وراثت زراعی ایران هم اثر خواهد گذاشت.

پایان

پاورقیها

۱ــ جداول ۱ و ۲ ضمیمه گزارش است.
۲ــ مراجعه کنید به تحقیقات اقتصادی، تحلیل اجمالی قانون اصلاحات ارضی (مرحله اول شماره ۱۵ و ۱۶ نشریه دانشکدهٔ اقتصاد بهمن ۱۳۴۶ صفحه ۳۱۲).
۳ــ جواد صفی‌نژاد. بنه. چاپ دوم ــ تهران فروردین ۱۳۵۳ صفحه ۱۰.
۴ــ همان مأخذ.
۵ــ جواد صفی‌نژاد. اسناد بنه‌ها جلد اول اسناد بنه‌های شهر ری ۱۳۵۶ تهران از انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی شمارهٔ ۸۶ صفحه ۱۴.
۶ــ حسین ملک. گزارشی در باره نابسامانیهای کشاورزی مملکت و امکانات مقابله با آنها. آبان ۱۳۵۵ صفحات ۱۳ و ۱۴.
۷ــ ای. پی. پطروشفسکی. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم. ترجمه کریم کشاورز. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. شماره ۳۵، تهران ــ اسفند ۱۳۴۴ صفحه ۳۶.
۸ــ مراجعه کنید به. محمدعلی خنجی. تاریخ ماد و منشا نظریه دیاکونف. راهنمای کتاب. سال دهم شمارهٔ سوم. شهریور ۱۳۴۶.
۹ــ ا. ک. س. لمتون. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران ۱۳۳۹ صفحات ۴۵۸ و ۴۵۹.
۱۰ــ علاوه بر مأخذ بالا در این زمینه می‌توان به مأخذ زیر هم مراجعه نمود:

* ا . ک . س . لمتون . رشد روستائی و اصلاح ارضی . تحقیقات اقتصادی مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی . تهران آبان ۱۳۴۳ شماره ۹ و ۱۰ .
* احمد اشرف ، نظام فئودالی یا نظام آسیائی ، موسسهٔ تحقیقات و مطالعه اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی . تهران ۱۳۵۰

۱۱ـ رجوع کنید به پیشگفتار ــ ده و فصول اول و دوم کتاب مالک و زارع در ایران .
۱۲ـ حسین ملک . گزارشی درباره نابسامانیهای کشاورزی مملکت و امکانات مقابله با آنها . تهران ــ آبان ۱۳۵۵ صفحه ۱۳ .
۱۳ـ همان مأخذ صفحه ۱۴ .
۱۴ـ همان مأخذ صفحه ۱۵ .
۱۴ـ نظارت بر نظم مالکیت در داخل محدوده ده ، نظارت بر بهره‌برداری خارج از نسق ، حمایت از ده به‌عنوان واحد اجتماعی سیاسی ، تأمین آب ، تأمین اعتبار ، نظارت بر اداره نسق ، تعیین نوع کشت ، جمع‌آوری و پرداخت مالیات ، کمک و نظارت در اجرای حق حاکمیت دولت .
۱۵ـ سیدحسین امامی . حقوق مدنی . جلد اول . انتشارات دانشگاه تهران ، شماره ۳۴۶ ، صفحه ۳۵-۳۴ توضیح آنکه این مطلب در باب اول فصل سوم ماده ۳۰ حقوق مدنی بازهم به‌صورت گسترده‌تری آمده است .
۱۶ـ همان مأخذ صفحه ۴۴ .
۱۷ـ همان مأخذ صفحهٔ ۶۳ .
۱۸ـ همان مأخذ صفحات ۹۹ و ۱۰۵ .
۱۹ـ برای اطلاع بیشتر از مزارعه رجوع کنید به خسرو خسروی ، پژوهشی در جامعه روستائی ایران . تهران . ۱۳۵۵ بخش ۴ مزارعه .
۲۰ـ مصطفی عدل . حقوق مدنی . چاپ چهارم . صفحه ۳۵۷ .
۲۱ـ اما کارگزار درواقع مالک واقعی نبوده و نمی‌توانسته هم باشد . سکوت مزارعه هم در شناسائی حق صاحب نسق مصلحتی نیست بلکه برای جلوگیری از تقسیم زمین است .
۲۲ـ لمتون . مالک و زارع در ایران صفحات ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۴۷۲ و ۴۹۰ .
۲۳ـ مراجعه کنید به حسین ملک . گزارشی درباره نابسامانیهای کشاورزی مملکت ، و امکانات مقابله با آنها . آبان ۱۳۵۵ صفحات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ .
۲۴ـ رجوع کنید به هما ناطق ، سندی در بارهٔ آئین ملک‌داری و زن‌داری در قرن نوزده ، نامه علوم اجتماعی دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران . دورهٔ ۲ ، شماره ۱ ، بهار ۲۵۳۵ صفحه ۱۹ به‌عبارت : . . . اگر حرفی ، ادعائی ، نزاعی بین رعیت و زارع و غیره اتفاق بیفتد . . والخ .
۲۵ـ در بند ۴ ماده اول قانون اصلاحات ارضی تعریف برزگر چنین آمده

است. "برزگر کسی است که مالک زمین و عوامل دیگر زراعتی نیست و در مقابل انجام کار زراعتی سهمی از محصول را می‌برد." یا به‌عبارت روشنتر دارای حق و حقوقی از نسق ده محسوب نمی‌شود.

۲۶ـ ا.ک.س.لمتون. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران ۱۳۳۹ صفحه ۵۱۷.

۲۷ـ برای اطلاع بر مزارعه و اساس آن رجوع کنید به خسرو خسروی. پژوهشی در جامعه روستائی ایران. تهران ۱۳۵۵ صفحات ۶۵ تا ۸۴.

۲۸ـ نگاه کنید به مالک و زارع در ایران، ترحمه منوچهر امیری صفحه ۳۲۰ به‌نقل از داستان سفر خراسان حی. بی. فریزر صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹.

۲۹ـ برای اطلاع بیشتر از مفهوم این اصطلاح رجوع کنید به: مصطفی ازکیا. واحدهای کار زراعی و آبیاری در فردیس. نامه علوم اجتماعی. دوره ۲ شمارهٔ ۲. آذرماه ۱۳۵۵ صفحه ۱۸۵.

۳۰ـ ا. ک. س. لمتون. مالک و زارع در ایران: ترحمه منوچهرامیری. تهران ۱۳۳۹. صفحه ۵۲۰.

۳۱ـ برای توحه بیشتری به این قسمت از بحث می‌توان به: درباره‌رشد اقتصادی و دخالت نیروی کار درایران از گروه تحقیق در مسائل اقتصاد کشاورزی ایران، مجله تحقیقات اقتصادی دانشکدهٔ اقتصاد شماره ۲۱ و ۲۲ بهار و تابستان ۱۳۴۹ صفحات ۸۶ و ۹۸ مراجعه کرد.

۳۲ـ مصطفی عدل. حقوق مدنی. چاپ چهارم. صفحه ۶۲۵ـ۶۲۶.

۳۳ـ رجوع کنید به ح. ملک و ج صفی نژاد. واحدهای اندازه‌گیری در روستاهای ایران. دانشگاه تهران موٴسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی. دی‌ماه ۱۳۴۹ صفحات ۶ و ۷.

۳۴ـ جواد صفی‌نژاد. تعاونیهای تولید زراعی سنتی در ایران. نامه علوم اجتماعی. دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه‌تهران. دورهٔ ۲، شمارهٔ ۲، آذرماه ۱۳۵۵ صفحه ۱۶۷.

۳۵ـ هوشنگ ساعدلو. دوران‌شناسی آب وهوای مناطق مرکزی ایران، موٴسسهٔ برنامه‌ریزی ایران، تهران آبان ۱۳۵۶. صفحه ۶۴.

۳۶ـ رجوع شود به جداول ب. ج ود، صفحات ۴۱ـ۴۲ـ۴۳.

۳۷ـ مصطفی ازکیا. واحدهای کار زراعی و آبیاری در فردیس. نامه علوم اجتماعی. دورهٔ ۲ ـ شمارهٔ ۲، آذرماه ۱۳۵۵ صفحات ۲۸۷ و ۲۸۸.

۳۸ـ رجوع کنید به، هوشنگ ساعدلو، انتقاد کتاب بنه. راهنمای‌کتاب سال هجدهم شماره‌های ۴ـ۶ تیر ـ شهریور ۱۳۵۴ صفحه ۳۴۴.

۳۹ـ هوشنگ پورکریم. "جفت" واحد تولید سنتی کشاورزی در ایران، مجله مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران. شمارهٔ دوم. پائیز۱۳۵۴ صفحه ۳۷.

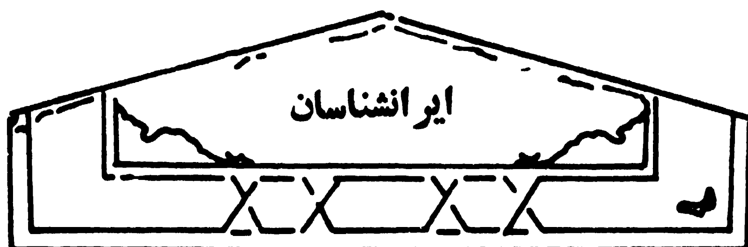
۴۰ــ 1. E. Ehlers. Traditionelle und moderne Formen der Landwirschat in Iran, Heft 64, Marburg/L 1975, S. 112, 111

اشکال کشاورزی سنتی و نوین در ایران تألیف اهلرس چاپ وانتشار در شهر دانشگاهی ماربورگ آلمان ۱۹۷۵ .

۴۱ــ به صفحه ۲۵ همین مطالعه در بررسی اصطلاحات پشک و قره پشک مراجعه شود .

۴۲ــ البته اصلاحات ارضی دگرگونی و تغییرات عمیقی را در بخش کشاورزی ایران به‌وجود آورد . برخی از این تغییرات مفید فایده بوده و بعضی دیگر که مستقیماً" ناشی از بی‌اطلاعی و بی‌وقوفی نسبت به دنیای کشاورزی ایران بوده است زیانهای عمیق و لطمات ریشه‌داری به بنیان کشاورزی ایران وارد ساخته است . به‌عنوان مثال مطلب و مسئله نسق را می‌توان عنوان کرد . در تعریف نسق پیش از این هم گفتیم که در سازمان تولیدی ایران در داخل بنه نسق‌بندی وجود دارد و جفت واحد تولیدی در نسق محسوب می‌شود و درواقع زارع در هنگام نسق‌بندی زراعی کار یکی از واحدهای رعیتی را در عهده می‌گرفت و این‌کار در اکثر نواحی ایران به آن معنی نبود که نسبت به زمین معینی دارای حق و حقوقی باشد بلکه حق او در این بوده است که در نسق باقی بماند و روی جفت خود کار کند ، از این رو اصطلاحاً" در بعضی نقاط به او رعیت صاحب نسق می‌گفتند . در جریان اصلاحات ارضی بدون توجه و وقوف به این نکات آنچه که به زارعان داده شد زمین به معنی و مفهوم نسق بود در حالیکه درعمل ضابطه و رابطه نسق‌بندی را از تولید و سازمان آن و مالاً" ده گرفتند و اینجاست که خطر هولناک افراز زمین زراعی ده به ده کشاورزی ایران را تهدید می‌کند و با قانونی که چندی پیش در همین زمینه از مجلس گذشت بر طنین اعلام خطر نسبت به اساس و بنیان کشاورزی ایران می‌افزاید و نگرانیهائی را فراهم می‌کند .

۴۳ــ نگاه کنید به گزارش طرح عمران داراب ــ کارهای زیربنائی و مطالعات اقتصادی و اجتماعی ــ جلد دوم . تهران ۱۳۵۱ و نیز مراجعه‌کنید به صفحه ۳۳ همین متن .



ن . آ . خالفین ـ ترجمهٔ ابوالفضل آزموده

نیکلای خانیکف

. . . نیکلای خانیکوف از مشاهیر خاورشناسان روس پس از ختم تحصیلات خود که قسمتی را در فرانسه به انجام رسانید در شعبهٔ روابط داخلی وزارتخانه منصوب شد و از اواخر ماه فوریه سال ۱۸۳۸ م. شروع به‌کار کرد. ولی نامبرده مدت زیادی در پایتخت نماند و در تاریخ ۱۵ نوامبر سال ۱۸۳۸ م. به سمت مأمور دولت در مأموریتهای خاص در ایالات "چرنیکوفسکی"، "پولتافسکی" و "خارکف" انتخاب شد ودر تاریخ ۱۷ مارس سال ۱۸۳۹ م. با همان پست در نزد حاکم نظامی ایالت "ارنبورگ" مشغول به‌کار شد. (۱)

سال ۱۸۳۹ م. دوران فعالیت سیاست خارجی امپراتوری بریتانیا یعنی رقیب روسیه در شرق میانه و آسیای میانه بود. انگلیسیها در سالهای ۱۸۳۸ـ۱۸۳۷ م. ایران را مجبور کردند تا هرات را محاصره کند و این موفقیت دیپلماتیک آنان بود. انگلیسیها بازهم موفقیت بزرگتری را در افغانستان بدست آوردند و دوست محمدخان (۱۸۶۳ـ۱۷۹۲ م.)(۲) امیر مستقل آنجا را سرنگون کردند و شاه شجاع‌الملک (۳) دست‌نشاندهٔ خود را بجای آن گذاشتند. این موفقیت دیری نپائید و در نتیجهٔ قیام عمومی افغانها در سال ۱۸۴۲ـ۱۸۴۱ م. شاه شجاع‌الملک بهمراه پانزده هزار نفر از لشکریان اشغالگر بریتانیا نابود شد.

حکومت تزاری نیز سعی داشت تا مواضع سیاسی و اقتصادی خود را در این منطقه مستحکم سازد. لکن سعی در توسعهٔ روابط اقتصادی با خان‌نشینهای آسیای میانه مواجه با مخالفت از طرف خان‌نشین خیوه شد. پترزبورگ خیوه را متهم به سعی در برقراری حاکمیت خود بر قبایل و طوایف تبعهٔ روسیه ساکن در قزاخستان و دستبرد به‌کاروانهای محمولات و کالاها که از ارنبورگ به بخارا و خوقند رفت‌وآمد داشتند، می‌کرد. همچنین این اتهام را عنوان می‌کرد که اسیران روسی را که بهنگام فرار بطرف خطهٔ ارنبورگ دستگیر شده بودند، در شرایط بردگی نگهداری می‌کنند. در ماه مارس سال ۱۸۳۳ م. واسیلی آلکساندرویچ پروفسکی (۱۸۵۷ـ۱۷۹۵ م.) از نزدیکان نیکلای اول و محبوب وی به سمت حاکم

نظامی، در این خطهٔ مقدم امپراتوری روسیه برگزیده شد. اشخاصی که اطراف پروفسکی بودند عبارت بودند از: و. ی. دال (۱۸۷۲-۱۸۰۱ م) -زبانشناس، و نویسنده، آ. آ. الیابیف (۱۸۵۱-۱۷۸۷ م.) -آهنگساز و برادران خانیکوف.

پروفسکی بعنوان مهم‌ترین تدبیر بمنظور اعمال توسعهٔ نفوذ روسیه در این منطقه پیشنهاد کرد به خان‌نشین خیوه لشکرکشی نظامی بشود که تدارک آن را در سال ۱۸۳۹ م. دیده بود.

این لشکرکشی در فصل زمستان مواجه با شکست و ناکامی کامل گردید. بوران و سرمای سخت، کمبود آذوقه و علیق، سقط شدن شترها، مرگ‌ومیر زیاد در میان سربازان و قزاقان علل ناکامی در رسیدن لشکریان پروفسکی به خیوه بوده است.

با این وصف دولت روسیه خدمات عدهٔ زیادی از شرکت‌کنندگان در این لشکرکشی را تقدیر کرد. در میان این افراد نیکلای خانیکوف منشی بود که در سال ۱۸۴۰ م. طبق پیشنهاد ژنرال آجودان پروفسکی ملقب به عنوان مشاور گردید، چون در این مأموریت (لشکرکشی) "مکاتبات" بعهده او بوده که "قبلاً" مشغول جمع‌آوری اطلاعات مختلف در باره خیوه"(۴) بوده است.

دوماه قبل از این جریان یعنی در تاریخ ۲۰ ژوئیه خانیکوف به ادارهٔ امور آسیائی وزارت امور خارجه منتقل شد و بعنوان مترجم رتبهٔ نهم برای حاکم نظامی ایالت ارنبورگ مأموریت یافت. این امر نیز به‌میزان زیادی مربوط به استعداد خارق‌العاده زبانشناسی نیکلای خانیکوف بوده است که شروع به فراگیری زبانهای شرقی بصورت خودآموزی نموده بود و پیشرفتهای اساسی داشته است.

بدین ترتیب آشنائی عملی خانیکوف با آسیا شروع شد و به مطالعه و تحقیق در احوال ملل و کشورهائی پرداخت و بزودی پروفسکی وظیفهٔ پرمسئولیتی را به او واگذار می‌کند.

در بهار سال ۱۸۴۱ م. وقتی‌که مأموریت بسیار مهم مهندس‌معدن- سرهنگ دوم ک. ف. بوتینف (۱۸۶۹-۱۸۰۵ م.) برای خان‌نشین خیوه معلوم گردید، حاکم نظامی لازم دانست نیکلای خانیکوف را جزو آن هیئت اعزام بدارد، حتی بدون کسب موافقت از پتربورگ.

در ۲۲ آوریل سال ۱۸۴۲ م. پروفسکی به دبیر ادارهٔ امور آسیائی -ل. ک. سینیاوین (۱۸۶۲-۱۸۰۵ م.) نوشت: "آنچه که مربوط به اعزام خانیکوف ملقب به مشاور به بخارا می‌شود، آن را کاملاً" ضروری می‌دانم، زیرا سرتیپ بوتینف (که بزودی درجه سرهنگ دومی گرفت.ن. خالفین) با جغرافیای آسیای میانه و روحیهٔ ساکنان آن و بخصوص بخارائیها، آشنائی کمی دارد... ضمناً" وقت کم باقیمانده برای ورود میسیونها افسر مذکور را از امکان کسب اطلاعات لازم محروم می‌سازد (همزمان با بوتینف پ. نیکفورف نیز برای خان‌شین خیوه آماده سفر شد. ن. خالفین) لذا با اینکه ممکن است مواجه با مخالفت شعبهٔ سوم وزارتخانه شوم، تصمیم گرفتم حتی قبل از دریافت پاسخ از پتربورگ، در

صورتیکه تا قبل از عزیمت میسیونها بدلایلی این پاسخ نرسد، خانیکوف را اعزام دارم" (۵)

برای مسافرت خانیکوف پولی اختصاص داده نشده بود، زیرا حاکم حاضر بود حتی به این وضعیت هم بی‌اعتنا باشد، مهم این بود که نیکلای خانیکوف حتماً جزو این هیئت اعزامی باشد. پروفسکی در نامهٔ خود چنین ادامه می‌دهد: "بدون شک بسیار مفید خواهد بود که قسمتی از مخارج خانیکوف را از محل خزانهٔ دولت تامین اعتبار کنند و اما اگر از این بابت مشکلاتی وجود داشته باشد آنوقت می‌توان این مخارج را از مبلغ اختصاص داده شده برای میسیونها جبران کرد..." (۶)

در چنین موردی باید ممنون سماجت و پافشاری حاکم باشیم، چونکه اگر هیئت بوتینف اهمیت خاصی بخود گرفت تنها در نتیجهٔ شرکت نیکلای ولادیمیرویچ خانیکوف در آن هیئت و آنهم نه‌تنها در خود بخارا، بلکه در مراجعت از آنجا نیز بوده است.

بوتینف با مشایعت خانیکوف، لمان طبیعت‌شناس و با کاسلوفسکی زمین‌شناس در روز سوم ماه مه سال ۱۸۴۱ م. ارنبورگ را ترک کرد و در تاریخ ۵ اوت وارد بخارا شد. مذاکرات هشت ماه طول کشید. در تاریخ ۸ آوریل سال ۱۸۴۲ م. دیپلماتها برای بازگشت براه‌افتادند، درحالیکه حتی یکی از پیشنهادهای آنها هم پذیرفته نشده بود. این پیشنهادها عبارت بودند از: بهبودی شرایط بازرگانی روسیه با بخارا، تامین امنیت جانی و مالی بازرگانان روسی در این خان‌نشین، آزادی اسیران و غیره (۷). مع‌الوصف "نشست" هشت ماهه در یکی ازمراکز نیمه بستهٔ اسلامی آن زمان برای دنیای علم و دانش استفاده اساسی داشته است.

ن. و. خانیکوف در مراجعت خود به پتربورگ در اول ژانویه سال ۱۸۴۳م. مقدمه کتاب بسیط خود تحت عنوان "تشریح خان‌نشین بخارا" (۸) را نوشت. این اثر درواقع اولین تحقیق موثق در زمینهٔ شرایط اقلیمی وطبیعی بخارا، ترکیب نژادی اهالی آن، خصوصیات توسعهٔ صنایع و کشاورزی، دستگاه اداری و زندگی فرهنگی مردم آن بوده است.

موٴلف این کتاب، ناظر دقیق و تیزبینی نشان داده شد. اوخواننده را با جوانب بسیار مختلف زندگی خان‌نشین آشنا کرده و متن را با "نامگذاریهای الفبائی" به دو زبان روسی و فارسی (در ۴۰ صفحه) که این نامها در کتاب آمده بوده و همراه با نقشه‌های شهرهای سمرقند و بخارا" و حومه" تکمیل نمود.

شرح و وصف دستگاه داخلی این حکومت آسیای میانه نه‌تنها برای علم و دانش، بلکه برای تعیین مشخصات نظریات ن. و. خانیکوف هم دارای اهمیت بسیاری بوده است. فصل مربوط به "دستگاه اداری" با وضوح کافی اینطور شروع می‌شود: "در رأس این خان‌نشین امیر قرار دارد. دادن حق حیات و مرگ افراد فقط حق مسلم او است. تمام شهرها، قصبات و مردمی که در این خان‌نشین هستند در ید قدرت و در اختیار او می‌باشند. گوئی همه‌چیز به قوانین اسلامی یعنی قرآن، تفسیر و حدیث اهل تسنن محدود است." (۹)

وی سپس به بررسی دقیق وضع "عمال" (کارمندان) بیشمار ومختلف لشکری، درباری و مذهبی خان‌نشین بخارا، اختیارات و وظائف آنها، وضع تعلیمات با ذکر کتابهای درسی که شاگردان مدارس می‌بایست بخوانند و فرا گیرند و غیره می‌پردازد.

ن. و. خانیکوف حتی وضع کشاورزی آن نواحی را از نظر دور نداشت. او ۱۲ نوع انگور بخارائی، ۸ نوع سیب، ۱۰ نوع خربوزه، ۹ نوع کدو را نام می‌برد و به تشریح آنها می‌پردازد. خصوصیات کشت بادام، سنجد و پنبه را نیز ذکر می‌کند.

طبیعی است در اینجا نمی‌توان تمام مطالب این کتاب را که حکومت سلطنتی فئودال ــ مذهبی را تصویر نموده است، بازگو کرد. کافی است بگوئیم که معاصران این "دائرة‌المعارف بخارا" را بحق ارج گذاشتند و این کتاب بزودی بزبانهای خارجی ترجمه و نشر گردید.

با گذشت هفتاد سال پس‌از انتشار اثر ن. و. خانیکوف، آکادمیسین و. و. بارتولد چنین نوشت: "از آن زمانی که محققان روسی بسیاری امکان داشتند تا در شرایط بهتری نسبت به شرایط خانیکوف ازخان‌نشین بخارا دیدن کنند، در این مقایسه کتاب خانیکوف بهترین تشریح ازاین، امیرنشین می‌باشد... ارزش استثنائی بودن‌کتاب خانیکوف بازهم موجب تعجب بیشتری می‌گردد که بگوئیم موءلف درآن زمان یعنی در موقع اقامت خود در بخارا نوزده سال داشت و بهنگام انتشار کتاب ۲۱ ساله شده بود" (۱۰)

با مراجعت هیئت ک. ف. بوتینف فرستادهٔ پروفسکی از بخــــارا مرحلهٔ زندگی در "ارنبورگ ــ آسیای میانه" ن. و. خانیکوف، اگربشود اینطور گفت، خاتمه می‌یابد. حدود دوسال و نیم (از اوت سال ۱۸۴۲ م. تا ژانویه سال ۱۸۴۵ م.) این خاورشناس تازه‌کار وقت خود را در پایتخت گذراند، معلومات خود را دربارهٔ مشرق‌زمین عمیق‌تر کرد. و با کارهای ادارهٔ امور آسیائی (وزارت امور خارجه) آشنا شد که بــرای فعالیت‌های علمی بعدی وی ضروری بود. مدتی "دایرهٔ اول شعبــه دوم" (۱۱) را اداره کرد. از جمله کارهای دایرهٔ اول عبارت بود از: امور "ملل چادرنشین نواحی قفقاز، آسترخان و قسمتی از ایالت ساراتف و و همچنین قرقیزها و قبچاق‌ها و کلیهٔ عشایر. "(۱۲)

خانیکوف آمادهٔ احراز پست جدید شد. در تاریخ ۳۱ ژانویه سـال ۱۸۴۵ م. به تفلیس و به دفتر دیپلماتیک ادارهٔ کل نواحی ماورای قفقـاز ماموریت یافت. اهمیت این موءسسه که در آنموقع آلکساندر سرگیویچ گریبایدف در آن کار می‌کرد، از این نظر فرق داشت که حکومت‌های قفقاز در مناسبات خود با کشورهای همسایه یعنی ایران و امپراتوری عثمانی دارای نوعی آزادی عمل بوده‌اند و کارمند ادارهٔ امور آسیائی وظیفــــه داشت مراقب منافع عمومی دولت مطابق قرار و مدارهای دیپلماتیک و مبادله سفیر و غیره باشد.

چنین وظایفی یعنی وظائف مشابه سیاست خارجی همچنین بـه تشکیلات ادارهٔ ارنبورگ و سیبری خاوری نیز داده شده بود.

ن. و. خانیکوف با سمت صاحب‌منصب برای مأموریتهای خاص در دستگاه م. س وارنتسف ـ حاکم محلی قفقاز، علاقمندی زیادی نسبت‌به زندگی معنوی و فرهنگ اهالی محل ابراز می‌داشت. وی مباحث دین‌اسلام و خصوصیات انتشار آن در قفقاز و ماورای قفقازرا موردمطالعه‌قرار می‌داد. این‌کار در آن سالها نه‌تنها دارای اهمیت علمی، بلکه تجربی نیز بود. نتایج این تحقیقات و مطالعات در کتابها و در صفحات مطبوعات‌ادواری منعکس می‌شد. مثلا" در سال ۱۸۴۶ م. "ترجمهٔ‌احکام مسلمانان دربارهٔ جنگ"(۱۳) و در سال بعد اثر دیگر خود را تحت عنوان "دربارهٔ مراد و مرید" (۱۴) با تفصیل انتشار داد.

ن. و. خانیکوف بعنوان اسلام‌شناس مورد قبول افتاد. و تصادفی نبود که م. س. وارنتسف مخصوصا" مشکل‌ترین مأموریتها را به او واگذار می‌کرد. وی در سال ۱۸۴۸ م. بنا به دستور حاکم محلی به‌نواحی ماورای قفقاز سفر می‌کند و شروع به جمع‌آوری اطلاعات دربارهٔ روحانیون‌اسلامی می‌کرد. درنتیجهٔ این مسافرت وارنتسف او را مورد تعریف و تمجید فراوان قرار می‌دهد و درنامهٔ مورخ ۲۰ ژوئیه سال ۱۸۴۹ م. به آ. ای. چرنیشف ـ رئیس کمیتهٔ قفقاز می‌نویسد که نظر به‌ضرورت لازمه "اختیارات روحانیون مسلمان در ماورای قفقاز، ترتیب اعمال این افراد و غیره" را تعیین نماید و برای این‌کار مطالعهٔ‌مسئله مزبور را به ن. و. خانیکوف محول کرده است. وی در نامهٔ خود چنین ادامه می‌دهد: "او پنجمین سال است که در نواحی ماورای قفقاز اقامت دارد، زبانهای شرقی‌راخوب می‌داند و بهمین جهت امکان یافت تا وارد مطالعات و تحقیقات مفصل و دقیق دربارهٔ روحانیون مسلمان گردد که برای تنظیم بدون اشتباه چنین کاری مهم و وسیع ضرورت دارد" (۱۵)

ن. و. خانیکوف در ژوئیهٔ سال ۱۸۴۹ م "طرح نظامنامهٔ مربوط به روحانیون مسلمان طرفداران علی (ع) "(۱۶) را تهیه و ارائه داد. در این طرح تأسیس محاکم شرعی در ماورای قفقاز پیش‌بینی شده و اختیارات و وظائف روحانیون شیعه نیز تعیین گردیده بود. این سند همانطوری که موءلف آن عمل می‌کرد، براساس تجزیه و تحلیل دقیق و همه‌جانبه استوار بود. سند مذکور با اینکه از طرف حکومت تزاری بمرحلهٔ اجرا درنیامد، (۱۷) مورد توجه شورای ادارهٔ کل نواحی ماورای قفقاز قرار گرفت.

"توضیحات مربوط به طرح" (۱۸) خانیکوف بسیار جالب توجه‌است و شامل "بررسیهای تاریخی اعمال دولت در ایجاد تشکیلات روحانیون مسلمان ماورای قفقاز" (مثلا" از ربع اول قرن نوزدهم)، اطلاعاتی در باره "ترکیب و خصوصیات" روحانیون همراه با مدارک و ارقام آماری و واقعی، و همچنین "پایه و اساس نظامنامه ارائه شده" دربارهٔ فعالیتهای روحانیون مسلمان ماورای قفقاز، می‌باشد که طرح قانونی پیشنهادی در آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

مطالب جمع‌آوری شده و تدوین شده توسط ن. و. خانیکوف تا به امروز نیز تازگی خود را ازدست نداده است. خاورشناس شوروی ـ ن. آ.

اسیرنف که به‌نحو وسیع و ثمربخشی به مسائل اسلام‌شناسی سروکار دارد، می‌نویسد: "نتایجی که وی ضمن مطالعه مرادجوئی در قفقاز آن زمان بدان رسیده، اساساً" با نقطه‌نظر خانیکوف مطابقت دارد." (۱۹)

طبع فعال دانشمند مذکور بوی اجازه نمی‌دهد که به جوانب این وظائف خدمتی (ماموریت) بپردازد (هرچند این وظائف نیز، بطوریکه می‌بینم، برای علم مفید بوده است). وی با موفقیت به جستجوی نوشته‌های شرقی می‌پردازد و مجموعهٔ کتیبه‌های گرانبهائی را جمع‌آوری می‌کند. اما در بارهٔ اینکه تنظیم‌کننده آنها ن. و. خانیکوف بوده‌است، موضوع فراموش می‌شود و تنها پس از گذشت یکصد سال و.آ.کراچکوفسکا- یا این موضوع را معلوم و آشکار می‌سازد (۲۰)

بطورکلی سالهای اقامت در ماورای سلسله جبال قفقاز بمیزان قابل ملاحظه‌ای دایرهٔ خاورشناسی وی را گسترش داده و کاملا" ثمربخش بوده است. علاوه بر این می‌توان حدس زد که بعد مسافت و دوری از پایتخت جهت زندگی کاملا" محلی برای او نقش خود را داشته است.

در اینجا مقایسه با موٴلف برجستهٔ "بدبختی هوش زیاد داشتن" مطرح می‌گردد (۲۱). اقامت آ. س. گریبایدوف در قفقاز که روزی در آنجا بوده‌است باعث شد تا از محکومیت در فعالیت" دکابریستها (۲۲) نجات یابد. هرچند بطوری‌که مشهود است از سوءظن و اتهامات شرکت در توطئه‌ای‌که کلیهٔ دوستانش دستگیر شده بودند، رهائی نیافت، وقتی‌که با گذشت یک ربع قرن یعنی در آوریل سال ۱۸۴۹ م. بر اثر گزارشی محرمانه و تحریک‌آمیز "پتراشفتسها" دستگیر شده بودند، معلوم شد که کانون اصلی "میکربهای واگیر و شورشهای" ضددولتی وزارت امور خارجه (چه وحشتناک) و قبل از همه ادارهٔ امور آسیائی آن بوده است.

درواقع رهبر "محفل تنفرانگیز" یعنی م.و. بوتاشویچ پتراشفسکی دارای لقب مشاور بعنوان مترجم مرتبه دوم در اداره‌روابط داخلی وزارت امور خارجه کار می‌کرده است. همدستان وی نیز معلوم شدند و عبارت بودند از: ن. س. کاشکین با لقب مشاور ای. م. دبو منشی انجمن که معاونان اداره امور آسیائی بودند، د. د. آخشاروموف وک. م. دبو کارمندان همین اداره.

در تاریخ ۱۳ ماه مه سال ۱۸۴۹ م. ل. و. دوبلت متصدی دایرهٔ سوم به ای. آ. فایوکف رئیس کمیسیون تحقیق اطلاع داد که طبق دستور ل. گ. سنیاوین مدیر ادارهٔ امور آسیائی که بطور موقت در راس وزارت امور خارجه بود، میز تحریر یکی از برادران دبو را تفتیش نموده و در میان اسناد رسمی "اوراق شخصی حاوی مطالب ضدقانون و چند جلد کتاب" کشف کرده که به دایرهٔ سوم تحویل داده است. (۲۳)

جای شک و تردید نیست که ن. و. خانیکوف محکوم‌کنندهٔ استبداد آسیائی نسبت به استبداد نیمه‌آسیائی - نیمه اروپائی نفوذ پتربورگ هم رغبت چندانی نداشته است و ممکن بود همردیف برادر و دوستان هم - اداره‌ای خود در پشت میز متهمانی قرار بگیرد که برگه‌هائی ازآنان توسط سنیاوین کشف شده بود. لکن خانیکوف در آن‌زمان در قفقاز و در "سیبری

گرم " اقامت داشته است .
سرکوبی شدید اعضاء این محفل که تمام تقصیرآنان بحث در اطراف مسائل سیاسی و تلاش در تبلیغ فکر سوسیالیسم تخیلی "فوریه" (۲۴) بوده و تا اندازه‌ای هم باعث وحشت درمیان محافل حاکمه امپراتوری روسیه از انقلابهای سال ۱۸۴۸ م . در یکسری از کشورهای اروپائی بوده است ، ن . و . خانیکوف را مضطرب و متزلزل ساخت .
بخصوص اینکه وی سرنوشت برادر کوچک خود را متحمل شده بود و برای اینکه تخفیفی در کارش حاصل گردد وساطت کرده بود . ولی تبعید و مرگ برادر کوچک نیکلای ولادیمیرویچ (خانیکوف) را تکان داد و مایه ناراحتی بسیار او شد . خانیکوف برای اینکه حتی یک ساعت هم در این افکار سنگین فرو نرود ، کارهای خود را کاملا" زیاد کرد، کارهائی که اغلب از چهارچوب وظائف دیپلمات صاحب‌منصب در دستگاه حاکم محلی خارج بود . مثلا" در ۱۸۵۱ م . ن . و . خانیکوف همراه با ای . ای . مادزکوی نقشه‌بردار (۲۵) برای اولین بار به ارتفاعات آرارات بزرگ صعود کرد . در اینجا صحبت از کوهنوردی ساده نیست ، بلکه صحبت از وقایع بسیار مهم برای علم جغرافیا است که توانستند حدود صد معدن در آن منطقه کشف و معین نمایند . (۲۶)
در ژوئیه سال ۱۸۵۰ م . بنا به ابتکار آ . و . گالاوین (منشی انجمن جغرافیائی روسیه از ژانویه سال ۱۸۴۶ م . الی مارس ۱۸۴۸ م .) قسمت امور قفقاز در انجمن جغرافیائی روسیه به تصویب رسید و شروع بکار نمود. ن . و . خانیکوف تا سال ۱۸۵۵ م . در سمت معاون "رئیس انجمن" مشغول کار بود و اما نظر به اینکه "رئیس" قاعدتا" آدم متنفذی بوده و خود را از کارهای زیاد کنار می‌کشید ، کلیهٔ کارهای سرپرستی به گردن خانیکوف افتاد . مع‌الوصف وی نه‌تنها شکایتی نداشت ، بلکه برعکس خود را نمونهٔ حیرت‌انگیز کار دوستی نشان می‌داد .
ن . و . خانیکوف در چاپ دوم "یادداشتهای قسمت امور قفقاز در انجمن جغرافیائی روسیه" که در سال ۱۸۵۳ م . انتشار یافت ، مقالهٔ مفصل و جامع خود را "در باره تغییرات متناوب سطح دریای خزر" (۲۷) بچاپ رسانید . این مقاله بصورت نمونهٔ "سبک خانیکوف" نوشته شده بود که پر از مطالب همراه با نمونه‌های اقتباس شده از منابع کاملا" جامع و از کتابهای ادبیات جهانی یعنی از مؤلفان و نویسندگان روم و یونان قدیم ، منابع شرقی و مورخان قرون مختلف تا متخصصان معاصر بوده‌است. در بوجود آوردن این اثر و کار روی این موضوع که از کتابها و مقالات به زبانهای اروپائی ، فارسی و عربی و قبل از هر چیز از مشاهدات شخصی استفاده شده بود ، نه‌تنها اهمیت علمی بلکه اهمیت تجربی آن نیز تا آن‌زمان هنوز بکار گرفته نشده بوده است .
یکسال قبل از این ن . و . خانیکوف به مسافرت نسبةً طولانی به نواحی کردنشین ایران پرداخت . این مسافرت استفادهٔ زیادی داشت ، زیرا در آن زمان دربارهٔ نواحی مذکور ، معیشت و آداب و رسوم اهالی آن تقریبا" اطلاعاتی در دست نبود . نتیجهٔ این سفر مقاله "سفری به

کردستان ایران" (۲۸) بود .

این مقاله هرچند زیاد نبود ، ولی نشان‌دهنده‌ٔ توسعه‌ٔ توجه و علاقه‌ٔ بعدی این دیپلمات خستگی‌ناپذیر و خاورشناس وجغرافیدان بوده است . معاصران وی در آن زمان ثمرات کار او را ارج گذاشتند . پ . س . ساولیف (۲۹) خاورشناس بزرگ در این باره نوشت . "آقای خانیکوف عضو وابسته کنونی فرهنگستان علوم با سفر معروف خود به بخارا و تالیف کتاب "تشریح خان‌نشین بخارا" یکی از اولین بنیانگذاران و دانشمندان خاور شناسی ما می‌باشد . با اقامت وی در ماورای قفقاز و ایران دنیای علم مدیون اکتشافات و توضیحات در باره آثار مختصر و مفید خطی می‌باشد که در خدمت تکمیل تاریخ مشرق زمین بوده‌و چندی قبل قسمت ناشناخته‌ٔ "تاریخ رشیدالدین" معروف را پیدا کرده است . تحقیقات علمی ن . و . خانیکوف در بولتن فرهنگستان علوم و در "یادداشتهای انجمن باستانشناسی" و در "یادداشتهای قسمت امورقفقاز در انجمن جغرافیائی" چاپ و منتشر می‌گردید" (۳۰)

این سطور در سال ۱۸۵۶ م . یعنی تا قبل از پیدایش کارهای‌بزرگ و زیاد ن . و . خانیکوف برشته‌ٔ تحریر درآمده و منتشر شده‌است . یادآوری ایران تصادفی نیست و این کشور بسیار باستانی همیشه در معرض دید دانشمند مذکور قرار داشته است . تغییر محل خدمت تا اندازه‌ای کمک کرد تا وی بتواند تمام توجه خود را معطوف به‌آشنائی با این‌کشور همسایه روسیه بنماید .

در سالهای ۱۸۵۷-۱۸۵۴ م . ن . و . خانیکوف پست بسیار مهمی بدست می‌آورد دو سر کنسول روسیه در تبریز دومین شهر بعد از تهران و مرکز آذربایجان ایران می‌شود .

نیمه‌ٔ دوم دهه‌ٔ پنجم قرن نوزدهم زمان خاصی برای روسیه بوده است . شکست نظامی تزار و فئودالی در جنگ کریمه ، روسیه را وادار کرد تا اصول اساسی بسیاری را در سیاست و قبل از همه در سیاست خارجی خود مورد تجدیدنظر طاقت‌فرسا قرار دهد .

شاید برای اولین‌بار بود که دولت تزار شروع به درک عقب‌ماندگی واقعی اقتصادی و همچنین نظامی و سیاسی نسبت به کشورهای غربی‌نمود که در آن کشورها در آن زمان انقلاب بورژوازی موفق بوده است . در هر صورت برای پتربورگ دیگر درنگ جایز نبود که نیروهای خود را متمرکز کند .

این موجبات و تأثیرات نظریات سیاست خارجی جدیدی را بخصوص در زمینه‌ٔ اینکه روسیه مرکز ثقل فعالیت‌های دیپلماتیک و فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی‌را از اروپا به آسیا منتقل نماید ، بوجود آورد (۳۱) . یکی از اقدامات مهم در این جهت می‌بایست اعزام میسیون کاملا" تکمیل و بطور اساسی مجهز به استان ثروتمند ایران یعنی خراسان باشد .

مبتکر این فکر نیکلای خانیکوف بود . وی در تاریخ ۱۳ سپتامبر سال ۱۸۵۷ م . با رتبه‌ٔ مشاور پیوسته‌ٔ کشوری و بعنوان ترجمان رتبه‌ٔ پنجم در اداره‌ٔ امور آسیائی منصوب و به حکومت قفقاز که تا اول ژانویه سال

۱۸۶۳، جزو هیأت آنجا محسوب می‌شد، اعزام گردید. وی در سال ۱۸۵۷ م. گزارش تنظیم شده و فوق‌العاده مفصل خود را که با خبرگی زیاد در باره نفع راه‌اندازی هیأت به‌شمال‌شرقی ایران و برنامهٔ آن نوشته بود (۳۲) به شاهزاده کبیر کنستانتین نیکلایویچ رئیس انجمن جغرافیائی روسیه ارائه داد.

این هیأت انتخاب شده دارای دستورات سیاسی پشت پرده نیز بوده است. اوضاع در خاورمیانه مغشوش بود. تلاش امپراتوری بریتانیا بطریق مسلح کردن افراد در افغانستان در سالهای ۱۸۴۲–۱۸۴۱ م. در نتیجهٔ قیام عمومی ضدانگلیسی دچار شکست می‌شود. در سال ۱۸۳۹ م. امیر دوست محمدخان که توسط استعمارگران برافتاده بود به تخت سلطنت باز می‌گردد. دولت بریتانیا با تلاش دیپلماسی خود سعی داشت تا آن چیزهائی را که نتوانسته بود به‌زور بدست آورد، بدینوسیله بچنگ آورد و در سال ۱۸۵۵ م. قرارداد مناسبات صلح و تعهد عدم تجاوز به‌اراضی کشور دیگر را منعقد می‌نماید.

ایالت هرات در آن زمان از مستملکات مستقل بود و در سال ۱۸۵۵ م. بدست ایران افتاد. لندن از تشدید نفوذ روسیه که با ایران مناسبات دوستانه‌ای داشت می‌ترسید و جنگ بر علیه آن را شروع کرد. این جنگ به عقد قرارداد انگلیس و ایران انجامید که این قرارداد در تاریخ ۴ مارس سال ۱۸۵۷ م. در پاریس منعقد گردید. شاه از جمله استقلال افغانستان و هرات را که در سال ۱۸۶۳ م. جزو افغانستان بود، برسمیت شناخت. چندی بعد یعنی در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۵۷ م. قرارداد جدید انگلستان و افغانستان به امضاء رسید که این قرارداد موافقتنامهٔ سال ۱۸۵۵ م. را تائید و بسط می‌داد.

ن. و. خانیکوف علاوه بر مطالعات علمی می‌بایست با دوست محمدخان نیز تماس برقرار نماید. (بطوریکه بعدها معلوم شد امیر از ملاقات با سرپرست هیأت اعزامی روسیه امتناع می‌کرد و می‌ترسید که مبادا انگلستان برای حمله به کشورش این موضوع را بهانه کند).

پیشنهاد ن. و. خانیکوف مورد تائید ی. پ. کاوالفسکی بود. این مهندس معدن و جغرافیدان به سفر اروپا و آسیا و آفریقا پرداخته بود. ادیب با استعداد، دیپلمات مجرب و شخصیت اجتماعی و با معلومات عمومی بسیار یعنی کاوالفسکی در آن زمان مدیر اداره امور آسیائی و معاون رئیس انجمن جغرافیائی روسیه بود. با درنظر گرفتن جنبهٔ سیاسی این هیأت اعزامی، مقامات بالا در وزارتخانه‌ها و ادارات مختلف و همچنین فرهنگستان علوم که در همان سال ن. و. خانیکوف را به عضویت وابستهٔ خود پذیرفته بود، در این امر دخالت داشتند. لکن این انجمن جغرافیائی بود که بعنوان رکن اصلی به‌کار خود ادامه می‌داد و در آن زمان ن. و. خانیکوف عضو پیوسته آن بود.

سرپرستی هیئت اعزامی (به خراسان) بعهدهٔ ن. و. خانیکوف واگذار شد چون "آشنائی نزدیک با شرق. . . .، صمیمیت واقعی نسبت به میهن خود و معلومات و اطلاعات کثیرالجوانب وی ضامن پیروزی درکارها

بوده است" (۳۳) دانشگاه "درویات" (۳۴) برای شرکت در این هیأت پروفسور آ. بونگه را بعنوان گیاهشناس و پزشک (دستیار وی دانشجوئی بنام بیزت بود) و آ. گیوبل را برای تحقیقات زمین‌شناسی اعزام‌داشت. از طرف انستیتوی تکنولوژی پتربورگ ــ ر. ا. لنتس جغرافیدان و از طرف وزارت دریاداری ناخدا ریستوری ماموریت یافته بودند. ضمناً" کنت ی. کیزرلینگ نیز با هزینه‌ٔ شخصی خود بعنوان سیاح بهمراه این هیئت عازم سفر گردید. این هیئت اعزامی را همچنین دو نفر نقشه‌بردار هم بنام ژارینوف و پتروف همراهی می‌کردند. در روزگار ما چنین هیات اعزامی را هیأت "کامل" می‌نامند. (دنباله دارد)

* برای ما شناختن مستشرقین و ایرانشناسان واجب است تا بدانیم هر کس چه کرده و چه نیتی داشته است، خالی از فایده نیست که بدانیم آن افراد در مملکت خودشان به چه نوع معرفی شده‌اند. (آینده)

۱ــ آرشیو سیاست خارجی روسیه، قسمت امور مستخدمین و امور اقتصادی، برگهای ۶ و ۷

۲ــ در سالهای ۱۸۳۹ – ۱۸۲۶ و ۱۸۶۳ – ۱۸۴۲ م. حکومت می‌کرده است.

۳ــ در سالهای ۱۸۰۹ – ۱۸۰۲ و ۱۸۴۲ – ۱۸۳۹ م. حکومت می‌کرده است.

۴ــ آرشیو سیاست خارجی روسیه، پتربورگ، برگ ۱۱۲

۵ــ آرشیو سیاست خارجی روسیه، برگ ۱۸

۶ــ آرشیو سیاست خارجی روسیه، برگ ۱۸

۷ــ برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد ماموریت بوتیف به کتاب "مناسبات روسیه با بخارا و خیوه در سیصد سال اخیر" اثر س. و. ژوکوفسکی مراجعه شود.

۸ــ برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب "تشریح خان‌نشین بخارا" اثر خانیکوف مراجعه شود.

۹ــ ن. و. خانیکوف، تشریح خان‌نشین بخارا، صفحه ۱۸۹

۱۰ــ و. و. بارتولد، تاریخ مطالعه مشرق زمین در اروپا و روسیه، سال ۱۹۲۵ م. صفحه ۲۵۶

۱۱ــ آرشیو سیاست خارجی روسیه، برگ ۸

۱۲ــ تاریخچه وزارت امور خارجه در سالهای ۱۹۰۲ – ۱۸۰۲ م. صفحه ۹۰

۱۳ــ به روزنامهٔ "قفقاز"، تفلیس، سال ۱۸۴۶ م. شماره‌های ۲۰ و ۲۱ مراجعه شود.

۱۴ــ به‌مجموعهٔ نیمه اول سال ۱۸۴۷م. روزنامهٔ "قفقاز"، تفلیس، صفحات ۱۳۶ الی ۱۶۶ مراجعه شود.

۱۵ــ "سیاست استعماری روسیه تزاری در آذربایجان در دهه دوم الی ششم قرن نوزدهم": سال ۱۹۳۷ م.، صفحات ۳۴۵ و ۳۴۶

۱۶ــ در همان کتاب، صفحات ۳۶۳ – ۳۴۶

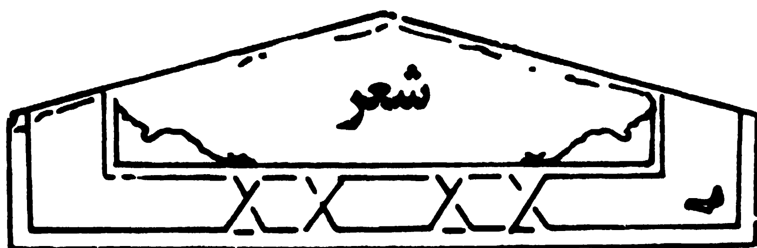
۱۷- پروفسکی وزیر امور داخله امپراتوری روسیه اعتراف کرد که این "نظامنامه" اختیاراتی استثنائی بدست محاکم شریعت (حاکم شرع) می‌دهد که "دادن چنین قدرتی بدست روحانیون خطرناک است" (در همان کتاب، صفحات ۳۹۰ و ۳۹۱)
۱۸- در همان کتاب، صفحات ۳۸۸ - ۳۶۴.
۱۹- ن. آ. اسمیرنف، مریدیزم در قفقاز، سال ۱۹۶۳ م. صفحه ۸۵
۲۰- و. آ. کرچکوفسکایا، آلبوم ناشناختهٔ کتیبه‌های عربی و فارسی "کتیبه‌های شرق"، سال ۱۹۴۸ م. صفحات ۴۰ - ۱۹
۲۱- منظور آ. س. گریبایدوف درام نویس و دیپلمات روسی است که درآخرین ماموریت سیاسی خود در تهران که بعنوان وزیر مختار دولت روسیه تزاری در ایران خدمت میکرده بر اثر بعضی تحریکات و بسته شدن بازار تهران و حملهٔ مردم به سفارت روسیه به قتل رسید. (مترجم)
۲۲- دکابریستها عنوان یکی از انجمن‌های مخفی ضد تزاری بودکه عده‌ای از روشنفکران و افسران جوان گارد سلطنتی در آن عضویت داشتند و هدف آنها برقراری حکومت سلطنتی بر طبق قانون اساسی بوده و همچنین می‌خواستند سرف‌ها (دهقانان وابسته به زمین) را که در شرایط بسیار سختی زندگی می‌کردند، آزاد سازند. در زمان سلطنت نیکلای اول وضع آشفته شد. بیش از دو هزار تن از سربازان و افسران گارد در پتربورگ دست به شورش زدند و چون این شورش پایه و اساسی نداشت و از طرف مردم حمایت نشد، سرکوب گردید و پنج‌نفر از سر- دسته‌های آنان بدار آویخته شدند و بقیه نیز تحت تعقیب قرار گرفتند. گریبایدوف نیز در این انجمن فعالیتهائی داشته است. (مترجم)
۲۳- به (پرونده پتروسفتس‌ها) جلد سوم، صفحه ۵۰ مراجعه‌شود.
۲۴- شارل فوریه (۱۸۳۷ - ۱۷۷۲ م.) از دانشمندان برجستهٔ سوسیالیسم تخیلی فرانسه (مترجم)
۲۵- ای. ای. خادزکو (۱۸۸۱ - ۱۸۰۰ م.)، نقشه‌بردار و سیاح روسی که از سال ۱۸۴۰ م. سرپرستی شعبه نقشه‌برداری در قفقاز را بعهده داشت.
۲۶- پ. پ. سمنوف، تاریخ نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی امپراتوری روسیه در سالهای ۱۸۹۵ - ۱۸۴۵ م. صفحه ۶۵
۲۷- به کتاب دوم "تفلیس"، سال ۱۸۵۳ م. صفحات ۱۵۲-۶۶ مراجعه شود
۲۸- به مجلهٔ اخبار انجمن جغرافیائی امپراتوری روسیه، قسمت چهارم کتاب اول مراجعه شود.
۲۹- پ. س. ساولیف (۱۸۵۹ - ۱۸۱۴ م.) خاورشناس و عرب- شناس و باستانشناس و یکی از بنیانگذاران انجمن باستانشناسی روسیه و یکی از فعالین انجمن جغرافیائی روسیه.
۳۰- پ. س. ساولیف، "مجلهٔ اخبار روسیه"، کتابهای خارجی و خاورشناسان روسی، جلد دوم، کتاب دوم، سال ۱۸۵۶ م.، صفحه ۲۷۶

۳۱– برای اطلاعات بیشتر به کتاب "سیاست روسیه در آسیای میانه در سالهای ۱۸۶۸–۱۸۵۷م". اثر ن. آ. خالفین، چاپ مسکو، سال ۱۹۶۰ م. صفحات ۱۱۳ – ۶۰ رجوع شود.

۳۲– پ. پ. سمنوف، تاریخ نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی روسیه، صفحه ۳۰۷، سند مذکور در همین کتاب به‌تفضیل آمده است و در اینجا نیازی به تفسیر ندارد.

۳۳– پ. پ. سمنوف، تاریخ نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی روسیه، صفحه ۳۰۸

۳۴– دورپات نام آلمانی و سوئدی شهر تارتو است که توسط یکی از امیران کیف بنا شد. دانشگاه این شهر معروف بوده و این دانشگاه توسط گوستاو دوم پادشاه سوئد تاسیس گردیده است. شهر تارتو مدتی مورد اختلاف کشورهای روسیه، سوئد و لهستان بوده و هم اکنون یکی از شهرهای جمهوری شوروی استونی است. (مترجم)



اسفند ماه

بهمن برفت و آمد اسفند — از تن برون کنیم کژاغند

هر چند نوز بر نگرفته‌ست — کافور گون کلاه دماوند

سبزه است ومشکبید وسپرغم — ز آمویه بار تا لب اروند

گفتی بساط خویش گشودند — سوداگران سغد و سمرقند

یا چربدست جادو کی کرد — نقشی عجب به حیله و ترفند

یا یار من به کوی خرامید — هر هفت کرده ، با صنمی چند

یا سوی بر روشنان آمد — بهرام شه زناحیت هند

با لشکری ز سرو قباپوش — یا بید بن ، هزار، تنومند

شاخ این نهشته[☆] چون دم شبدیز — بالنده آن به قلهٔ الوند

با خیلی از چنار برآورد — ده صدهزار پنجه به آفند

با ابر پاره‌های سبکرو — پیلان کوه پیکر ارغند

چون از نهیب باد خروشند — وز بیم آذرخش گریزند

یا عاشقان مانده ز معشوق — یا مادران گم شده فرزند

تا رو نهنبد از ما سر ما — اهریمن دژ آگه دروند

تا در رسد به شادی نوروز — سرسبزی جهان را کرمند

☆- فروهشته

هر مزد فرودین که به گیتی — روزی چنو نداده خداوند
تا گل شود امیر گلستان — با تاج و گوشواره واورند
اورند ساخته ز زمرّد — افسر به سر نهاده زیا کند
تا فاخته سراید اُستا — تا زند واف خواند پازند
بادام بن شکوفه برآرد — پوشد سپیدجامه و بربند
چون موبدان که رو به خراسان — آورده و نماز گزارند
هر بامداد، چون دمد از کوه — مهر هزارگوش آماوند*

***

چندی است دوری از برم ای دوست — تا کی زیم به یاد تو خرسند؟
رفتی به قهر و روی نهفتی — از دوستان بُریدی پیوند
«دوری و دوستی»، نه بجا گفتند — دوری ز دوست نیست خوشایند
از درد دوری تو به رنجم — جانا به درد و رنجم مپسند
گفتی که «چون کنم که پسندی؟» — آن کن که مهربانان کردند
هر چند دل به مهر نبندد — آزادوار مرد خردمند
خواهم که باز در برم آیی — بگشاده لعل لب به شکرخند
یاد از گذشته هیچ نیاری — و ز آنچه دیو بردلت افکند
گر گویمت عزیز چو جانی — نبود خطا به جان توسوگند
جان تحفتی است اندك و ناچیز — بهر نثار دلبر دلبند
تو دلبر منّی و نداری — اندرجهان نه مثل و نهمانند

ماهیار نوابی

* اشاره‌ای است به سروده‌ای در مهریشت.

محکمه!

«محکمه رسمی است»: این بگفت و، فرو کوفت — کوبهٔ چوبین، به میز محکمه، سرهنگ!
بر سر کرسی، نشسته پیش وی، آرام — شیر دلی، شبچراغ دانش و فرهنگ

***

تازه جوانی، به چهره، چون گل سیراب — خون فروزان زندگی، به رگانش
شرزه پلنگی، که کین روبه جنگل — کرده، گرفتار انتقام سگانش!

***

بود گناهش، ز دید کوته قانون: — بانگ رهائی زدن، بگوش غلامان!
سجده نبردن، به پیش حلقه بگوشان — دانه نخوردن، ز دست دانه به دامان!

***

تهمت دیگر، بر او، شکستن تندیس — بر سر آن چارسو، ز مرد ستمگر!
باد مخالف شدن، به کشتی تاراج — در بر دریا دلان بر زده لنگر!

***

«محکمه رسمی است»: فاتحانه، بپا شد — دشمن بیدادگر، به دادستانی!
دست ستیزش، به تیغ طعنه و دشنام — چشم امیدش، به وعده‌های نهانی!

***

وعده، که گر بشکند، غرور جوان را — سینه، درخشنده تر کند، به نشان‌ها!
دیده، فروزنده تر کند، به گهرها — پایه، گرانمایه تر کند، به توان‌ها!

***

«دشمن ملک است، این سبکسر گستاخ — حجت دعوی! کتاب و دفتر و نامه»
الغرض، آن یاوه‌های خوانده به استاد — بار دگر خواند و، خسته شد، ز ادامه!

***

از سر پرونده، سر به کینه، برافراشت — داور پرخاشجو، چو نیمه خدائی!
«نوبت گفتار تست»: گفت جوان را — گر، به دفاعت، بود امید بقائی!

***

خاست جوان، همچو شیر بسته به زنجیر — چنبره زن، گرد شانه، هر خم یالش!
در نگهش، آتشی، چو آتش رگبار! — خشم سیه، گشته جانشین ملالش!

***

گفت: «من آن مشت کیفرم، که شکافد | مغـز پـلیدان پست هـرزه‌درا را»
«روح شهیـدان خفته در دل خاکم | کامده، تا بفشرد، گلوی شمـا را»!

***

گفت: «من آن برق فرستم، که درخشد | از دم شمشیر آرزو بـه نیامان!»
گفت: «من آن سنگ نفرتم، که در افتد | بر سر مینای بـزم باده به جامان»

***

گفت: «منم دست انتقـام الهی» | گفت: «منم خشم بی لگام خروشان»
گفت: «منم، چشم انتظار اسیران» | گفت: «منم، بانگ اعتراض خموشان!»

***

گفت و، در آن شور شادمانـه، همی‌ریخت | اشک و عرق، دانه دانه، از سر و رویش!
«کینهٔ خلقم، که وقت معرکه، خواند | میر شما، ناسپاس و، حادثـه جویش»

***

«آنچه رود بر سرم، به محکمه، زین پس | دانـم و پروا، ز حـکم محکمه‌ام نیست»
«تا که مرا در پی است، همت یاران | آنکه، نترسد ز حکم محکمه، کم نیست!»

***

چونکه، لب از گفته بست و، آنهمه گوهر | بـا دل درد آشنا، ز گنج سخن سفت
از رخ تابـان، عرق سترد، به دستار | پس، به خروشی گران، ز سوز جگر گفت:

***

«حسرت من، چشم باز و، غرش رگبار! | ویژه، که خواند، در آن سپیده، خروسی!»
«شرکت دامادیم، به حجله، فزون باد! | تا بودم، مرگ گرم بوسه، عروسی!»

۱۳۵۰/۱۲/۴

اگر ایرج‌افشار، با محبت خاص خود، اصراری به طبع و نشر گاهگاهی‌اشعار و آثار من نداشت، شاید این منظومه‌هم که تنی چند ازیاران قدیم، ازوجودش آگاهند، همچنان بگونهٔ بسیاری دیگر از آثار سراینده، بکنجی فرومیماند تا شائبهٔ میوه چینی! در میان نیاید و، ضمیر پاکدلان را، ایراد نسبت‌هایی ازین دست، نیالاید ...!

فریدون توللی

ای سرزمین من

روزی اگر بناست که بر تن کفن کنم
من آن کفن به تن ز برای وطن کنم
سبز و سفید و سرخ نکوتر بود کفن
تا من برای خاطر میهن به تن کنم
ایران من، عزیز من، ای سرزمین من
مرگ است بی‌تو گر هوس زیستن کنم
آنجا که پای عشق وطن در میان بود
تاریخ گفته است چه باید که من کنم
دشمن اگر که پای بدین سرزمین نهد
کاری که کرد نادر لشکر شکن کنم
روئین تن است دشمن اگر، من تهمتنم
کورش به تیر غیرت دشمن فکن کنم
چون برق حق به خرمن باطل در اوفتم
یزدان صفت مبارزه با اهرمن کنم
بر بیستون ار گذر افتد، حدیث عشق
شیرین حکایتی است که با کوهکن کنم

کمال اجتماعی جندقی

دکتر سید علی شایگان

رثاء استاد علی اکبر ده خدا

با عرض تبریک انتشار مجدد آینده ، مخصوصاً دریـن موقع کـه مجلهٔ ارزندهٔ دیگری دررشتهٔ تحقیقات ایرانی به فارسی چاپ نمیشود، خواستم عرض کنم کـه اختصاص شمارهٔ اخیر مجله بـه مرحوم دهخدا کار بسیار پسندیده‌ای بود ، جز آنکه در این همه مقالات و نظرات جالب مربوط به‌آن مرحوم جای قطعهٔ بسیارشیوا وسوزناك استاد دکتر سیدعلی‌شایگان یار دیرینه وهمفکر وهمسنگر دهخدا که دررثاء آن مرحوم سروده‌اند خالی به نظر میرسید . شاید علت این بوده است که چون دکتر شایگان جز به قدرت و ضرورت شعر نمی‌گوید از وجود این مرثیه بی خبر بوده‌اید
تذکری که باید بدهم اینست که توضیحات آخر شعر هم از آقای دکتر شایگان است جز آنکه بنده چند تائی را کـه توضیح واضحات بـوده است حذف و توضیح شماره ۸ را مختصر کرده‌ام .

ایرج دهقان

بیست و هشتم مرداد

ابری ز کرانهٔ افق برخاست　　برقی به هوا چو تیر و پیکان رفت

تُندر توفید و آسمان غرّید　　سیل آمد و خان و مان دهقان رفت

بورُسته گل نهال آزادی　　پژمرد و طراوت گلستان رفت

زد صاعقه آشیان بلبل[1] سوخت　　وان سوخته پر به بند و زندان رفت

در بند چو یوسف وطن[2] افتاد　　سیلاب ز چشم پیر کنعان[3] رفت

آنقدر گداخت در غم هجران　　کز پای فتاد و از سر جان رفت

وفات ده‌خدا[4]

از دور به‌گوش میرسد گلبانگ　　کز باغ ادب هزار دستان رفت

افروخته شمع بزم آزادی　　وان مشعل کوی عشق و ایمان رفت

دُردانهٔ ژرف قلزم حکمت — وان گوهر شبچراغ عرفان رفت
امّید دل ارامل و ایتام — گیرندهٔ دست بی‌نوایان رفت
رفت آنکه چو شیر حق به دلجوئی — در کلبهٔ مردم پریشان رفت
استاد سخن لب ازسخن بر بست — دوران سخنوری به پایان رفت
دیوان ادب ز اعتبار افتاد — از دفتر نظم و نثر عنوان رفت
هر کس که زجان به خلق خدمت کرد — اندر حق او جفا و عدوان رفت

***

یادآر ز داستان فردوسی — وان تنگ که قصه‌اش به دستان رفت
محمود مگو که بود تا محمود — شاهی که از اوستم به نیکان رفت
مردی که زبان خویش احیا کرد — زو کاخ سخن به تیر و کیوان رفت
از تنگی چشم تُرك خودکامی[5] — ناکام شد وقرین حرمان رفت
با اینهمه زینهار نندیشی — بر هر دو دوروز عمر یکسان رفت
این حکمت و دانش و کمال اندوخت — جان گشت و به سوی کوی جانان رفت
وان تُرك لئیم طبع نابخرد — خر آمد و خورد و خفت و حیوان رفت

***

ده قرن گذشت و باز مردی خاست — مردی که ازو ادب به سامان رفت
درخدمت خلق عمر خود بگذاشت — نه از پی جاه و نز پی نان رفت
کاخ لغت زبان فردوسی[6] — با بازوی همّتش به پایان رفت
پاداش گرفت طعنه و دشنام — درحق وی آن دروغ و بهتان رفت
بر جان سلیم و جسم بیمارش — بس زجر ز کین و خبث دونان رفت
آن جور و دستم ز جهل ترکان شد — وین ظلم به دست شاه ایران رفت[7]

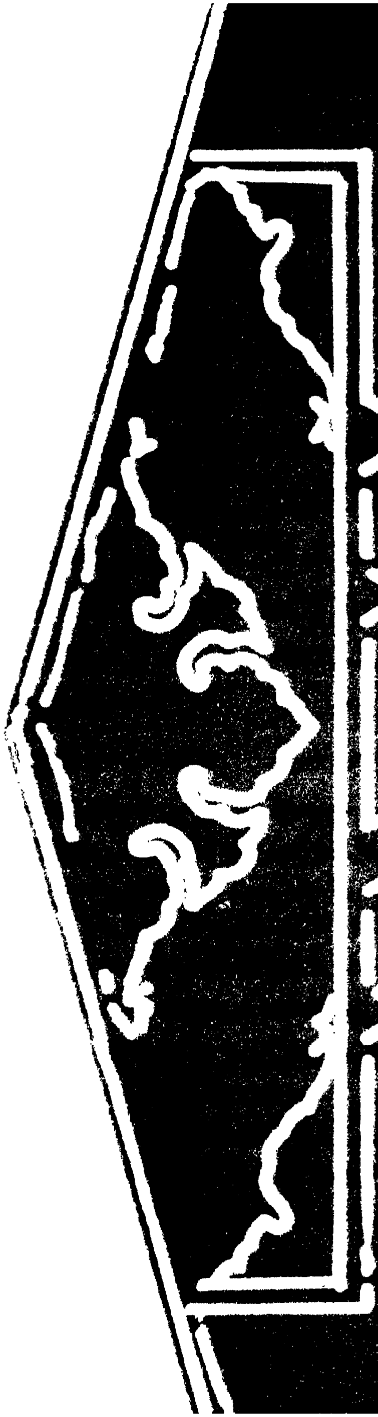
***

زاری نکنیم جای زاری نیست / او دعوت حق شنید و خندان رفت
مردانه به خاک تیره دست افشاند / رندانه به چرخ پای کوبان رفت
آلوده لباس تن به خاک افتاد / جان سوی جهان پاک و پاکان رفت
مرغی که اسیر بند و زندان بود / بشکست قفس به موی بستان رفت
بر اوج سپهر همچو عیسی شد / بر طور فلک چو پور عمران رفت
با حافظ و مولوی و فردوسی / زی بارگه جلال سبحان رفت
سرمست ز جام بادهٔ اشراق / اندر بر یار خود غزلخوان رفت[۸]

زندان قصر-اسفند ماه ۱۳۳۴

توضیحات

۱ ـ خانهٔ دکتر مصدق ۲ ـ دکتر مصدق ۳ ـ ده خدا
۴ـ هفتم اسفند ۱۳۳۴ ۵ـ تنگ چشمی صفت ترکانست ۶ـ لغت نامهٔ ده خدا ۷ ـ ده خدا دراطاق باز پرسی دادستانی ارتش پاسی بعداز نیمه شب بر اثر پرخاش و حشونت دادستان ضعف میکند. مأموران جسد نیمه جان او را به خانه او می‌برند و به همان حال پشت درخانه‌میاندازند وبدون خبر کردن اهل خانه پی‌کارخود میروند. ده‌خدا تا صبح پشت درخانه‌میماند و به علت سرما وضعف، بیماری تنگی نفس او شدت میکند و چندی بعد دراثر صدمات جسمی و روحی چشم از جهان می‌بندد.
۸ـ اشاره به غزل‌حافظ: درد عشقی کشیده‌ام که مپرس. رجوع‌شود به مجلهٔ‌یغما (مهر ماه ۱۲۳۵)، یادداشت مرحوم دکترمحمد معین به عنوان: «چراغی که خاموش شد».[و نیز مجلهٔ آینده، شمارهٔ دهخدا ـ دخو، مهرـ آذر ۱۳۵۸، ص ۴۷۷]





محمدتقی دانش‌پژوه

معارج نهج‌البلاغه

حجة‌الدین فرید خراسان ابوالحسن علی فرزند ابوالقاسم زید بیهقی (۴۹۹-۵۶۵ هجری) میگوید که من نهج‌البلاغة را نزد پیشوای پارسا حسن‌بن یعقوب‌بن احمد قاری که او و پدرش هردو درآسمان ادب دوماه‌و در بوستان پارسایی دومیوه‌اند در سال ۵۱۶ خوانده‌ام و نوشتهٔ او برایم گواه است و او آن را از شیخ جعفر دوریستی محدث دانشمند شنیده‌است. من هم همهٔ آن را از پدرم شنیده‌ام و او هم از همان دوریستی شنیده بود و نوشتهٔ او بر این گواهی میدهد. درست‌ترین روایت در بارهٔ این دفتر از ابی‌الاغر محمدبن همام بغدادی شاگرد رضی است که به سرگذشت علی‌بن ابی‌طالب امیر مؤمنان (ع) آشنا بوده است.

سپس بیهقی از این دفتر و از امیر مؤمنان و از رضی بغدادی با عبارتهای شیوایی بسی ستوده و گفته که پیش از من کسی از فرزانگان پیشین آن را نتوانست گزارش بنویسد. چون سرآمدان در علم اصول از لغت و امثال ناآگاهند و آنها که در این دو سرامدند از پزشکی و حکمت و اخلاق بیگانه‌اند و آنها که درهمهٔ اینها دستی توانا دارند با تاریخ تازیان و روزگاران گذشتهٔ آنها آشنا نیستند. آنها که در همهٔ این دانشها سرامدند باور ندارند که دراین دفتر سخنان امیرمؤمنان (ع) باشد. پس کسی نمی‌تواند باین گنجینه دست یابد مگر اینکه خدایش یاری کند و تنها من هستم که نخستین بار به این گزارش می‌پردازم و هرکه هم بخواهد بر آن بیفزاید، اگر بتواند. پیداست که نخستین کس نهان را آشکار میدارد

و بازپسین آشکار را نشان میدهد. پیشین مانند گلکار سازنده است و بازپسین مانند گچکار.

یکی از دوستان فرزانه‌ام از من درخواست که الفاظ آن را گزارش کنم. بدو گفتم مرا یارای آن نیست و بهار زندگیم به پاییز رسید و دیگر این کار برایم دشوار است.

پیش از این پیشوای نیک‌بحت جمال‌المحققین ابوالقاسم علی بن حسین الجونقی النیشابوری که خدایش بیامرزد از من همین را خواسته بود. ولی روزگارم نگذارد که آن را به پایان برم و او هم درگذشت و مردی پارسا بوده است.

پس از این یکی از فرزانگان روزگار مرا برانگیخت که آن را به پایان برسانم با اینکه من سالخورده‌ام و این بار سنگین را نمی‌توانم با خود بردارم. یکی از فرزانگان بیهق چون دید که دانشمندان از گزارش این دفتر سر باز زده‌اند پیداست که در توانایی کسی نیست که بدین کار پردازد ولی من از راه عقل و نقل هرگونه دشواری را در گزارش این دفتر ارمغان برده‌ام و این گزارش را به گنجینه و کتابخانهٔ سرور بزرگوار نقیب ابوالحسن علی بن محمد بن یحیی بن هبة‌الله حسینی ارمغان ساختم (همانکه لباب‌الانساب را بنامش کرده است).

آنگاه بیهقی شعرهایی را که امام حسن بن یعقوب و پدرش در ستایش نهج‌البلاغة سروده‌اند میآورد. همچنین شعر ابوالحسن علی بن محمد علوی زباره را در بارهٔ این دفتر و گردآورندهٔ آن (سید رضی).

سپس میگوید که یکی از دانشمندان گفته است که سخن رضی در دیباچهٔ این دفتر و سخنانی که در متن آن آمده است همانند است و یکی دیگر گفته است که من با سند آشکار خواهم داشت که این سخنان از صحابه است نه از امیر مؤمنان (ع). دیگری گفته است سخن رضی در دیباچه در شیوایی از آب روان‌تر و باریک‌تر است پس دور نیست که سخنان شیوای این دفتر از خود او باشد.

مگر اینکه من میگویم که دربارهٔ سخنان امیر مؤمنان (ع) چه گمان

میبری؟! سخنی است که چشم اگر بدو بنگرد دانش بهایی در آن خواهد دید و دل اگر در جستجوی آن باشد میوهٔ راز نهفته از آن می‌چیند با بدان‌جای که عمرو بن بحر جاحظ گفته‌است که دوست میدارم که همه نوشته‌ها و نگارشهایم را بدهم و خودم را از آنها بگسلم و بجای آنها به سخن امیرمؤمنان (ع) ازآن من باشد. با اینکه ارزش نگارشهای جاحظ بدانجا رسیده بود که بدو گفته بودند آیا تو را دیه و روستایی هست؟ پاسخ داد که مرا بدان نیازی نیست. از بصره بیرون شدم و مرا برده‌ای و خری نیز بود. البیان و التبیین را به ابن ابی داود ارمغان کردم و او به من پنج هزار دینار بخشید. النخل و الزرع را به محمد بن عبدالملک زیات داده‌ام و او به من پنج هزار دینار بخشید. طبایع‌الحیوان را به ابراهیم بن‌العباس صولی ارمغان ساختم و او به من پنج‌هزار دینار بخشید. به بصره بازگشتم دیگر خداوند دیهی شدم که باج و خراجی بر آن نیست.

کسی که از نگارشها و دفترهایش چنین سودی می‌برد و می‌گوید که تنها به سخن امیرمؤمنان از همه آنها برتر است آیا دودلی و شکی برجای میگذارد که سخنان دیگران از گفته امیرمؤمنان برتر باشد.

سپس بیهقی چند هنر بدیعی برمی‌شمرد و میگوید که همه اینها در این سخنان هست و چگونه میشود که سخن رضی که خود آبگیری است از آن دریا و پرتوی است از این ماه درخشنده با سخنان امیرمؤمنان همانند باشد. آب‌نما کجا و آب. مه کجا و ابر. چراغ کجا و درخشش ماه. آری رود از دور همانند دریا است و گنجشک پرواز سیمرغ دارد و بلبل ماهیا از طوطی پیروی میکند. ولی اینها کجا و آنها کجا. کسی که بگوید ماهی که پرتو خود را از خورشید میگیرد از او برتر است ستم روا داشته است.

سپس بیهقی میگوید که سخنان نمکین امیرمؤمنان که سیدرضی در این دفتر آورده است در دفترهای کهن فرسوده‌ای که عنکبوت بر آن تار بسته است و سالیانی بر آنها گذشته است نوشته است و سینه به سینه به ما رسیده است مگر اندکی از سخنان و نامه که جز رضی آنها را نیاورده‌است و خود او هم چون‌مردی پارسا و دانا بوده است بر سخنان سازش جزی

نیفزوده و به او دروغ نبسته و به چنین گناهی خود را نیالوده است واگر هم چیزی نادرست برای او نقل شده باشد گناه بر گردن آن راوی است نه او. رضی بیشتر به شعر و ادب می‌پرداخته و از دانش پیشوایان و خردمندان و پزشگان آگاه بوده است و نشانهٔ مرد دین هم آنست که از امانت سر باز نزند و به خدا و پیامبران و پیشوایان دروغ نبندد. گناهی هم از خیانت در گفتار و روایت بدتر نیست.

آنگاه بیهقی به روش ساختن خطبهٔ رضی می‌پردازد و میگوید که او از دو راه این دفتر را "نهج‌البلاغة" نامید نه "منهج‌البلاغة" یا "منهاج البلاغة" چون اصل واژه "نهج" است و آن راه روشنی که رهرو آنرا می‌پیماید و به تنگی نمیرسد و "نهج" هم آن چیزی است که مانند دم هنجگاه بریده نمی‌شود. بلاغت هم رسایی را میرساند مانند سخن شوا که گویندهٔ آن به آنچه میخواهد میرسد. پس "نهج‌البلاغة" راهی است روشن ناگسستنی که روندهٔ آن به آن شنوایی که دلخواه او است میرسد.

بیهقی میگوید که دانش اخلاق دشوارترین است و شناختن آن نیاز به مقدماتی دارد. باید در شگفت شد که چگونه علی (ع) هم دلیر است و هم پارسا، زیرا که این دو باهم ناسازگار نیستند. بلکه هر عارف یکتاپرستی باید هم دلیر باشد و هم پارسا، به‌ویژه اگر او رهبر و سرور گرانمایگان باشد. ولی مردم چنین خوی گرفتند که کسی را که در دانشی سرآمد شد در دانش و هنر دیگر او را سرامد نمیبینند و آنکه در همه سرامد باشد بسیار کم است مانند ابوالاسود دئلی که شاعر و تابعی و نحوی و والی و امیر و معمر و سالخورده بود. اگر یک عربی بتواند به حدی کمال برسد از کمال امیر مؤمنان در پارسایی و دلیری نباید در شگفت شد تا اینکه این دو برای فرمان روا و جانشین پیامبر بایستنی است.

در روزگار ما امیر دانا علی بن منتجب‌الملک محمد بن ارسلان آنچه می‌بینند از فضایل و داستانها از بر میکرد و این بلند برای او نزد محمد بن ابی نوبه سفری از انجیل را خوانده بود و او آن را از بر کرد و

بازخواند .

در زمان ما در نیشابور دانشمندی بود که دفتری در اصفهان به‌عاریت گرفت و بدان ده بار نگریست و از بر کرد و به نیشابور بازگشت و از روی آنچه به یاد سپرده بود نوشت . آن دو نسخه را باهم سنجیدند چندان جدایی ازهم نداشته‌اند .

بیهقی میگوید که من درروزگارم چندتن از متکلمان توانا و سرامد را دیده‌ام :

۱ ــ پدرم که اگر کسی نوشته‌های او را مانند لباب‌الالباب و حدایق ــ الحقایق و مفتاح باب‌الاصول ببیند درمی‌یابد که او در این هنر از پیش‌گامان به‌شمار است .

۲ ــ پیشوای زاهد ابراهیم‌بن محمد خراز که از پارسایان به‌شمار است .

۳ ــ پیشوای دانشمند علی‌بن هیصم نیشابوری که بسیار شیوا و سخن‌ــ آفرین است .

با این متکلمان من شد و آمد داشتم و از آنان بهره بردم .

کسانی که من با آنها آمیزش داشته‌ام بیش‌از هفتاد تن هستند مانند :

۱ ــ پیشوا رشیدالدین عبدالجلیل رازی متکلم شیوا و سخن‌شناس دانشمند نیکخوی که نگارشهای او بر دانش او گواه است (اعلام‌ــ الشیعهٔ ۶:۱۹۴) .

۵ ــ پیشوای سرامد سدیدالدین محمودبن میرک رازی که در آغاز شاگرد او بوده ولی اکنون برتر از اوست ، اگرچه پیشین برپسین همیشه‌برتر است (تاریخ بیهق ۳۹۸ــ اعلام‌الشیعهٔ ۶:۲۵۴ و ۲۹۵ و ۷:۱۷۸ دانشگاه ۶۷۴۴) . میان من و میان رشید رازی برادری است .

۶ ــ پیشوا محمود ملاحمی خوارزمی که هوش او گره‌گشا است مانند زبان که از آن سخنان بیرون میآید . از تتمهٔ صوان‌الحکمهٔ برمیآید که بیهقی در ۵۱۹ او را در مرو دیده است .

۷ ــ از کسانی که آوازه وی را شنیدم و نشانه او را دیدم و خود او را

ندیدیم پیشوا احمدبن محمد وبری خوارزمی متکلم است که او را خواجهٔ بزرگ می‌خوانند واو به روش کلام بر دشواریهای نهج‌البلاغهٔ گزارش نوشته است که من آن را جای جای بنام خود او میآورم و از او می‌ستایم .

بیهقی در سراسر این گزارش سخنان و بری خوارزمی را می‌آورد . گویا هم اینکه پیش گفته است که من نخستین گزارش‌نگار نهج‌البلاغهٔ هستم و اکنون میگوید که من از گزارش او در این دفتر بهره می‌برم برای آن باشد که وبری بر همه نهج‌البلاغهٔ گزارش ننوشته باشد . از سخنان بیهقی برمیآید که وبری در هنگام ساختن این گزارش درگذشته بوده است همچنین از آن پیداست که گزارش او فلسفی و کلامی است .

او در این گزارش یاد میکند از القرابادین الکبیر و جواهرالاجسام السماویهٔ والمضاف و المنسوب و جامع‌الامثال خودش و جداول تاریخ ابوجعفر محمدبن حسن خازن‌و رساله بادلجاجب (؟) خود وی و کتاب منافع‌الاعضاء والاثارالعلویهٔ و الغریبین و الکتب‌الطبیهٔ والکتب‌المصنفهٔ فی خواص‌الاشیاء والصحاح و جوامع‌الکلم شاشی و هروی و عمید ابوبکر قهستانی و وزیر محمدبن ابی توبه و ابن‌عباس و سیبویه و مبرد وجوهری و ابن‌السکیت و ثعلبی و قتیبی و خجندی اصفهانی و قفال شاشی .

بندی‌از اثولوجیا (برگ ۵۴) و اشارات ابن‌سینا (   ) هم در آن آمده است که این‌دو را کیدری هم آورده است .

او از پیشدادیان و منوچهر و کسری و پرویز یاد میکند . در بارهٔ "وصیهٔ علی‌للحسین" میگوید "جامعهٔ لاداب‌الشرع" (۱۵۳) و در آن می‌نویسد که من در نخستین شب ماه رمضان ۵۳۱ پیامبر را به خواب دیدم که به من می‌فرمود "من قال لاادری فی‌مالایدری فهو اعلم‌الناس" و آن را هم بارها بر زبان آورد . پس ازین چیزی از من نمی‌پرسیدند مگر اینکه در بارهٔ آن می‌اندیشیدم و به دفترها و فتواها می‌نگریستم تا اینکه دلم به جایی می‌آرمید .

او در شرح بند "ایهاالناس انما انتم فی هذه‌الدنیا غرض..."

(خطبه ۱۴۱) از نهج البلاغة "قدمضت لنا اصول نحن فروعها" میگوید: "منقول عن منوچهرالملک فی الکتب القدیمة و التوارد ینفق فی الاشعار والحکم والمواعظ" (برگ ۸۴) (طبری ۱: ۴۳۷ – مرعشی ۶۶ – تجارب الامم مسکویه، رازی ۱: ۱۹).

در باره گفتار پیامبر "طلب العلم فریضة علی کل مسلم" می‌نویسد که متکلم آن را اصول و خداشناسی، وفقیه دانش شریعت، و محدث دانش کتاب و سنت، و متصوف آگاهی از چگونگی های دل، یعنی هریک روی دانشی که دارند پنداشته‌اند، مگر اینکه برخی از شناختگان گفته‌اند که آن آگاهی از چگونگی دل است و دانش اعتقاد که با یکی از آنچه رهاننده است و یا تباه‌کننده است از خوی‌ها آگاه شوند که برای همه بایستنی است ولی آگاهی از دانش خرید و فروش و داد و ستد را برخی باید داشته باشد و هیچکس از ساحت دل بی‌نیاز نخواهد بود، در دومی می‌توان از شکی که در اعتقاد پیش می‌آید پرهیز کرد. (برگ ۹۸)

او به بحثهای لغوی نیز می‌پردازد، درجایی میگوید که "سرق الحریر" مفرد آن "سرقه" است که همان "سره" فارسی باشد و "دیبای نیکو" را میرساند (برگ ۷۶).

او در آغاز برای اثبات بلاغت نهج البلاغة اندکی بحث بدیعی کرده است که کیدری و ابن‌میثم هم از او پیروی نموده و تا اندازه‌ای هم سخن را به درازا کشانده‌اند.

روش او در این شرح تا اندازه‌ای سخنی است و از سخنان دیگران هم گواه آورده است. مدایینی پس از او پا فراتر نهاده و در روشن ساختن سخنان امیرمؤمنان به یاد کردن گفته‌های یونانیان و ایرانیان و عربها و دیگران پرداخته.

در این دفتر بحثهای ادبی و فقهی و نحوی و طبی و فلسفی هست و سبهتی سخنان پیشوای اسلام را از هر رهگذر بررسی کرده و روش آسکلپیدیایی درآن بکار برده است.

او در آثار و احکام آن نهج البلاغة را ستوده و بدانسته که او با

اینکه خود حنفی است آن را بسیار پسندیده بلکه با چند دلیل چنانکه یاد کرده‌ام استناد آن را درست دانسته و شکی در نسبت آن ندارد. (او مجلد یکم آن را در روز سه‌شنبه ۵۵۲،۲۴۹ بانجام رساند و مجلد دوم‌را که از شرح بند "فی صفة عجیب خلق اصناف من‌الحیوان" در نیمهٔ خطبهٔ ۱۸ "الحمدلله‌الذی لاتدرکه‌الشواهد" (۱: ۱۳۹)است در همان روز آغاز و درست در ۲۵ روز در ۱۳ ج ۵۵۲/۱ به انجام رسانده است (برگ ۱۳۴ و ۱۹۶).

برای بیهقی و آثار او میتوان به این دفترها نگریست:

۱ ــ فهرست دانشگاه‌ازنگارنده (۴: ۸۷۶) دربارهٔ جوامع احکام النحوم.

۲ ــ فهرست فیلمهای دانشگاه از نگارنده (۱: ۳۷۱ و ۳۹۶) در بارهٔ لباب‌الانساب و وشاح‌الدمیة.

۳ ــ نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی (۸: ۱۲۸) گفتار من دربارهٔ نسخهٔ تاشکند از تاریخ بیهق.

۴ ــ دیباچهٔ تتمه صوان‌الحکمة چاپ کردعلی.

۵ ــ دیباچهٔ تاریخ بیهق چاپ بهمنیار سخنان خود او و محمد قزوینی.

۶ ــ دیباچهٔ انگلیسی تاریخ بیهق چاپ دکتر قاری کلیم‌الله حسینی در هند در ۱۹۶۸ که بهترین سرگذشت‌نامه بیهقی است و خوب است که به فارسی دربیاید.

۷ ــ مستدرک‌الوسائل نوری (۳: ۴۹۲)

نسخه‌ای که نگارنده توانست از عکس آن بهره برد از آستان رضوی است (ش ۲۰۵۲، فهرست ۵: ۱۷۱ ش ۷۱۶) که در فهرست فاضلیه (ص ۶۸ س ۳۵) هم از آن یاد شده است در ۲۱۹ برگ در ۲۱ س به خط نسخ بی‌تاریخ درپایان، ولی در میانهٔ آمده (گ ۱۳۴ عکس) که آن را تاج کرمانی در روز یک‌شنبه ۱۴ صفر ۷۰۵ نوشته است و این شاید نشانهٔ نسخه اصل این نسخه باشد (پایان مجلد یکم).

نسخه را فاضل‌خان تونی وقف کرده و تولیت و نگهداری آن را به برادرش ملا امیر عبدالله و پس‌از او به بزرگترین فرزندان او داده است

زیر وقف‌نامه در ص ۶ مهر او "بندهٔ شاه جهان‌پناه فاضل‌خان ۱۰۲۸" دیده میشود. ملامیر مینویسد که این یکی از ۳۶۶ جلدی است که از آن طلاب مدرسه است (پایان نسخه). در ص ع عرضهای تاریخ ۱ ذق ۱۰۸۷ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۴ و ۱۴ شوال ۱۲۰۷ آمده و یکی دیگر هم به تاریخ گویا ۱۲۰۶، در پایان سه یادداشت به روش سیاق‌نویسی دشوار ـ خوانی است که یکی از آنها عرض ۱۰ ح ۲ سال...... است در برهان پور، پیداست که نسخه در هند بوده و فاضل‌خان آن را از آنجا بدست آورده است.

حمید ایزدپناه

اصل العمل

در میان چند جلد کتاب خطی موروثی کتابی است که متأسفانه (اول و آخر این کهنه کتاب افتادست). آنچه موجود و باقی است به‌قطع ۱۵×۲۲ سانتیمتر و شامل ۶۶ برگ یا ۱۳۲ صفحه است. در اولین صفحه موجود که ظاهرا" باید صفحه دوم اصل کتاب باشد چنین آمده است:

".... حروف تهجی و کیفیت حروف و طریق خواندن عزایمات که فقیر موءلف عمل به آن نموده و تجربه شده و در اوراد متعدد غیر ـ مضبوط بود و امکان داشت که از رشتهٔ انتفاع بیرون رود و مستحقان ازآن بی‌بهره مانند. این رساله را تألیف گردانید و به اصل‌العمل موسوم ساخت و اسرار بسیار منکشف گردانید. والله‌الموفق والمعین و این‌رساله مشتملست بر مقدمه و سه فصل و خاتمه. جمله واجباتست. بدان ایده‌الله تعالی‌و بهاالعامل که قاعده دعوت حروف بسیار است و هر عزیزی بطریقی بیان فرموده‌اند و خواص بسیار بر آن مترتب دانسته‌اند. اما اگر کسی ارادهٔ دعوت حروف داشته باشد باید بااین طریق که متفق علیه اکثر عاملان این فن بوده شروع نماید و بسیاری از اعمال به این دعوت محصل است و مجمع بحرین معقول و منقول و مطلع سعدین فروع و اصول مولانا علامی

رحمة‌الله تفحص و تجسس بسیار نموده تا ۲۸ ملک عظیم‌القدر کثیرالمنفعه که (بر) ۲۸ حروف تهجی موکلند از نسخ صحیح تصحیح نموده‌اند و خاطر از غلط آن جمع فرموده و فقیر به آن طریق دعوت کرده . . . »

این کتاب بیش از ۱۲۰ لوح و جدول حروفی و عددی دارد . متن با خط شکسته نستعلیق و بعضی با نسخ است . بر حاشیهٔ صفحات که با خطی دیگر است ــ آنهم نه خوب ــ رباعیاتی آورده شده است که منسوب به ابوسعید ابوالخیر است . از آنجمله :

ای دلبر ما مباش بی‌دلبر ما — یکدلبر ما به از دوصد دلبر ما
نه دل‌بر ما نه دلبر اندربرما ؟ — یا دل‌بر ما فرست یا دلبر ما

ابوسعیدابوالخیر

* *

افعال بدم ز خلق پنهان میکن — دشوار جهان بر دلم آسان میکن
امروز خوشم بدار فردا با من — آنچه از کرم تو میسزد آن میکن

شاه شیخ ابواسحق آل مظفر

* *

گر در یمنی چو با منی پیش منی — گر پیش منی چو بی منی دریمنی
من با تو چنانم ای نگار یمنی — خود در غلطم که من توام یاتومنی

ایرج افشار

چاپهای یک کلمه

برای فریدون آدمیت

"یک کلمه" نوشتهٔ میرزا یوسفخان مستشارالدوله از احرار و روشن‌بینان عصر ناصری است (۱) . این رسالهٔ کوتاه ولی پرمعنی نخستین‌بار در همان عهد یعنی کمی پس از نگارش بطبع رسید . اما تاریخ دقیق طبع آن را نمی‌دانیم . تحریر کتاب در پاریس به اتمام رسید زیرا موٴلف در انتهای آن نوشته است "فی یوم جمعه بیستم شهر ذیقعده الحرام در

۶۷ ایشان پس خبر میدهد ایشان را آنچه را که میکردند

تحقیق

فرنگیها قدر نعمات و آیات خداوند را زیادتر از اهل مشرق زمین میدانند

و اعتنای تمام بمفاد کلام حقیقت فرجام دارند

وَمِنْ آیَاتِهِ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ

بجهة قدرشناسی نعمات خداوندیست که در فرنگستان اکثر اهالی از ذکور و اناث

اقلاً سه چهار زبان مختلف یاد میگیرند

در مشرق زمین اگر کسی زبان خارجه تکلم کند هزار ایراد با و وارد می آورند

در کتابخانهای پاریس و لندن بیش از پنجاه لسان کتب دیده ام .

فی یوم جمعه بیستم شهر ذیقعدة الحرام در پاریس تحریر شد ۱۲۸۷

با رحیم

قضایایی که در حق آن بیچاره [illegible] از این قرار است .... بتاریخ هزار و سیصد و [illegible] در ماه ذی‌حجه در روز

عید اضحی وقت غروب بجهت اینکه [illegible] بر [illegible] ...... و سه سال

و پنجاه و پنج روز مدت محبوسیش کشید در تاریخ هزار و سیصد و یازده در پنجم شهر [illegible] بر حسب [illegible] و در [illegible] کرد

وقت زوال شمس دستگیرش نموده خانه و اموالش را غارت کرده اطفال صغارش را از صلابت مستبدان [illegible] فرمان

ظالم و بی‌باک ترسان و لرزان [illegible] وصیت بداغ مفارقت پدر بی‌گناه و مهربانشان مبتلا نمودند

... بعد [illegible] شاه مرا آورده [illegible] بغداد حضرت موسی بن جعفر

علیه السلام متابعت نموده بعد از اینهمه رنج و تعب در [illegible] از وقت غذا ایشان میگذشت

[illegible] ضعف نموده [illegible] .... باری دل پر دردش به عقوبت دنیا [illegible]

[illegible] با حسرت و یأس [illegible] تسلیم نمود .... و دیگر اطفال عیالش را

بداغ [illegible] .... با زحمت [illegible] در آن ایام

مملکت ایران [illegible] در آن [illegible] همیشه [illegible] در آن وقت [illegible] آن بیچاره بعد

[illegible] دنیا [illegible] .... دست [illegible] نعمت [illegible]

دست آن [illegible] دست [illegible] در [illegible] اما هزاران حیف که اگر [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] در حق [illegible] .... ولی در حقیقت [illegible]

برای آنکه [illegible] سال [illegible] کشته‌اند [illegible] نعمت [illegible]

[illegible] که [illegible] که همیشه [illegible]

[illegible] .... [illegible]

[illegible] از [illegible] دنیا میکند [illegible]

[illegible] رحمت [illegible]

[illegible] شرح حال [illegible] نامه [illegible] مظلوم [illegible]

[illegible]

پاریس تحریر شد سنهٔ ۱۲۸۷ . یا رحیم . " . "یارحیم" رقم کاتب نسخه است که قطعا" رحیم نام داشته است .

از "یک کلمه" سالها قبل نسخه‌ای به‌دست من افتاد که در انتهای آن میرزا یوسف‌خان به خط خود یادگاری نوشته و آن را به آقا میرزا محمد رئیس وزارت امور خارجه درتاریخ ۲ شهر شعبان ۱۲۸۸ اهداء کرده‌است . پس طبع یک کلمه قبل ازین تاریخ انجام شده است .

"یک کلمه" در عصر مشروطیت هم یک‌بار در تبریز به‌طبع رسید . این چاپ از حیث کاغذ و خط پستتر از چاپ نخستین است ولی از حیث اینکه تصویری از میرزا یوسف‌خان به قلم میرمصور دارد خالی از امتیازی نیست و مخصوصا" ازین لحاظ هم که یک صفحه مطلب در احوال و صدمات مربوط به او دارد .

در بارهٔ این میرمصور نقاش خوشبختانه اطلاعی در دست است که آقای میرودود سید یونسی در مقدمهٔ "دیوان صائب بخط خود شاعر" (تبریز ، ۱۳۵۷) مرقوم داشته‌اند :

"مرحوم سیدحسین رسام پسر سید ابراهیم نقاش تبریزی معروف به میرمصور از استادان مسلم و مجهول‌القدر هنر نقاشی است که تحصیلات خود را در روسیهٔ تزاری ، ایتالیا و فرانسه به‌پایان رسانیده و . . . مدتی در تبریز به سرمایهٔ خود هنرکده‌ای به‌نام دارالصنایع مستظرفهٔ میرمصور بنا نهاد . . . "

تاریخ چاپ این نسخه هم به توضیحی احتیاج دارد . زیرا تاریخ کتابت نسخه جمعه ۱۲ ذیعقدة الحرام سنهٔ ۱۳۲۴ (به خط نستعلیق نصرالله تبریزی)است ولی تاریخ نقاشی ۱۳۲۵ . اما از یادداشت انتهای نسخه که متعاقبا" نقل می‌شود برمی‌آید که نسخه در سال ۱۳۲۷ طبع شده است زیرا نوشته‌است : "برای آنکه بعد از مدت شانزده سال باز نامش زنده گشت" و چون در سال ۱۳۱۱ فوت او را نوشته است پس ۱۳۲۷ سال طبع است .

چاپ کنندهٔ این نسخه در حاشیهٔ انتهای آن نوشته‌است: "بقدر





وسع و الطاقهٔ در تصحیح و مطابقهٔ این نسخهٔ شریعه سعی واهتمام نموده ان‌شاءالله تمامی کتب و آثار این مرد بزرگ و فخر ایرانیان را متدرجـــا" به‌طبع خواهم رسانید . . . . ایرانیان ، اقل میرزا آقای تبریزی "

این میرزا آقای تبریزی کسی نیست حز صاحب و نویسندهٔ روزنامهٔ حشرات‌الارض که در تبریز نشر می‌شد و به شهرت بلوری مشتهر بود. و باز همان کسی است که رسالهٔ "تبعید من" را در تبریز به‌طبع رسانیده است (۱۳۳۶ ق) و عکسی هم قلمی از خود او در آن دیده می‌شود . محـــض یادگار آن را درینجا به‌طبع می‌رسانیم .

اینک آن یک صفحهٔ مطلبی که در آخرین صفحهٔ "یک کلمه" آمده است و نوشتهٔ دختر کوچک میرزا یوسف‌خان است نقل می‌شود .

پاورقی

۱ ــ برای اطلاع از محتویات و اهمیت این رساله به "فکرآزادی" تألیف فریدون آدمیت مراجعه شود .

شهر آشوب میرزا محمد شفیع همدانی

آقای محمدتقی دانش‌پژوه در حلد دهم فهرست نســخ خطی کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران (ص ۱۸۴۱) در معرفی حزء هفتاد و دوم از مجموعهٔ ۲۹۵۰ شهرآشوبی منثور میرزا محمد شفیع که همعصر شاه سلطان حسین بود معرفی کرده‌اند و آقای احمد گلچین ، عین مطلب را در کتاب "شهرآشوب در شعر فارسی" (تهران ، ۱۳۴۶) نقل کرده‌اند .

درین اوقات که جلد ششم فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ نفیس آیهٔ‌الله‌العظمی حضرت آقای شهاب‌الدین مرعشی نحفی در قم را دیدم متوحه شدم که نسخه‌ای دیگر ازین شهرآشوب در آن کتابخانه محفوظ است

و فاضل استاد آقای سیداحمد حسینی اشکوری آن را شناسانده‌اند. (ص ۲۸۴) *

نکته‌ای تازه که از نسخهٔ قم در بارهٔ این شهرآشوب عاید می‌شود این است که نسبت محمد شفیع و منصب او در صدر رساله منعکس است و کاتب مصرحا" نام او را "میرزا محمد شفیع منشی همدانی" نوشته است.

در بارهٔ شهرآشوب باید گفت که جز کتاب مفید آقای گلچین گیلانی به مقالهٔ آقای دکتر محمدجعفر محجوب که درانتهای کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی الحاق کرده‌اند و نیز به رسالهٔ شهرآشوب از مولانا لسانی شیرازی طبع آقای دکتر سید علیرضا مجتهدزاده (مشهد ۱۳۴۵) نیز باید نگریست. آقای احمد منزوی درفهرست نسخه‌های خطی فارسی شهرآشوبهای معرفی شده در فهرستها را آورده است (ص ۲۹۷۲ - ۲۹۷۴).

نکته‌ای دیگر که در بارهٔ شهرآشوب همدانی قابل توجه است این است که در این شهرآشوب نویسنده به شهرها نپرداخته است. لباسها و حیوانها و نقاشی و جوارشنها و اجناس دیگر مورد بحث اوست و این خود تازگی دارد.

نحوهٔ بیان این شهرآشوب تاحدودی به رساله‌ای طنزگونه از صادقی افشار شباهت دارد.

زیرنویسها

* نسخهٔ مورخ ۱۲۵۱ و به خط محمد صالح شاملو مشهدی است. از حضرت دوست فاضل بزرگوارم حجة الاسلام سیدمحمود مرعشی نهایت متشکرم که با نظر عنایت عکس آن را برای من تهیه و التفات کرده‌اند.



نمونه‌هائی از سانسور

کتابشناسی شعر نو در ایران

میمنت ذوالقدری (میرصادقی) که خود شاعرست رسالهٔ تحصیلی خود در رشتهٔ کتابداری را ،به جمع‌آوری فهرست مجموعه‌های شعر نو اختصاص داد و این رسالهٔ خوب و مفید در "مجموعهٔ کتابشناسیهای فارسی و ایرانی" از انتشارات انجمن کتاب به‌چاپ رسید (سال ۱۳۵۳). درین فهرست ۵۲۹ کتاب معرفی شده بود و طبق ضوابط وقت به شمارهٔ ۱۵۱۹ در کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ثبت گرفت، یعنی محوز آن را یافت که منتشر شود. اما چند روز نگذشته بود که به دفتر انجمن گفته بودند که فهرست مذکور بکلی نباید پخش شود و در صورت تخلف حرمی بزرگ و قابل تعقیب خواهد بود. ناچار از مسوءولان دستگاه سوءال شد مگـر چه اشکالی دارد؟ گفتند چون در آن اسم تعدادی از مجموعه‌هـای ممنوع‌الانتشار و "ممنوع‌القرائه" آمده است، و ما در نسخه‌ای عـلامت خواهیم زد که به چه ترتیب می‌توان آن را منتشر کرد. همین‌کار را کردند و نسخه‌ای را که بی‌اشکال می‌دانستند تحویل دفتر انجمن دادند و چاپی از کتاب مثله شده و ابتر میمنت میرصادقی ــ به مصداق آن‌که ناقص‌بودن بهتر از عدم صرف است انتشار یافت. تا اینکه انقلاب پیش آمـــد و موانع برطرف شد و چاپ اول کتاب که ممنوع‌الانتشار و درقید بود، نیز آزاد شد و به فروش گذاشته شد. اینک دو چاپ این کتاب در دسترس علاقه‌مندان است که یکی تاریخ ۱۳۵۳ دارد و در آن ۵۲۹ کتاب معـرفی شده است و دیگری که تاریخ ۱۳۵۵ دارد و باید کاملتر باشد دارای معرفی ۴۹۷ کتاب است!

دوست دانشمند، حمید محامدی که نقد و معرفی ازین کتابشناسی البته (چاپ دست‌کاری شده) در مجلهٔ Edebiyat به زبان انگلیسی

(چاپ امریکا) نوشته است (شمارهٔ ۱ سال ۳) اشاره‌ای به موضوع سانسور کتاب کرده است و خوشبختانه با استفاده از مؤلف گرامی صورت کتب سانسور شده را در ذیل آن مقاله به‌دست داده است و هم آنکه نام تعدادی از کتابهایی را که بعداً" نشر شده است در آنجا برای اطلاع مراجعه‌کنندگان خارجی منتشر کرده است.

کتابهای تازه دیده

در خلال بیست و دوسالی که معرفی کردن کتابهای تازه وظیفه‌ای بوده است، بعضی کتابها نشر شده است که ندیده‌ایم و سالها بعد از نشر آنها به‌دست ما رسیده. لذا ازین پس برای اطلاع علاقه‌مندان این نوع کتب بطور جداگانه معرفی خواهد شد.

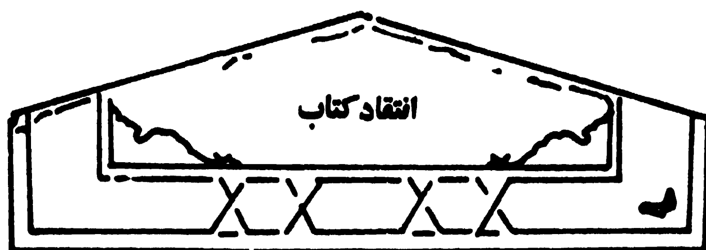
مشخصات یکی ازین جمله کتابها که اخیراً" به‌لطف احمد اشرف دیده شد به‌شرح زیر است:

تاریخ انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو

نگارش الحاج محمدرحیم نصرت ماکوئی (نصرت‌الملک)، قم — چاپخانهٔ علمیه. بدون تاریخ. وزیری. ۹۴ ص.

چون در چند سطر مربوط به "اعتذار" مؤلف آمده است که در تاریخ ۱۳۷۳ قمری به نوشتن کتاب پرداخته شده است پس کتاب پس ازین تاریخ طبع شده. از سر و وضع چاپ می‌توان گفت که حدود سال ۱۳۴۰ شمسی به‌چاپ رسیده.

مطالبش عبارت است از وجه تسمیهٔ ماکو، تاریخ ماکو، خوانین ماکو، حالات مؤلف، مار شمعون، اسمعیل‌آقا، سمیتقو....



احمد اقتداری

بحثی در بارهٔ زندگی مانی و پیام او

نوشتهٔ ناصح ناطق ، انتشارات امیرکبیر ، تهران ، ۱۳۵۷ شمسی
۳۳۳ صفحه .

در پیشگفتار کوتاه کتاب می‌خوانیم : "موضوع این رساله سرگذشت مانی و طلوع و غروب آئین او در ایران و کشورهای باخترزمین و مرگ مانی در جهان اسلام و ایران و بقاء نسبی آن در اندیشه‌های ایرانیان امروزی است ." کتاب دارای هفت فصل است : فصل اول زندگی و پیام مانی ، فصل دوم بنیادهای عقاید مانی ، فصل سوم گنوس یا عرفان غربی ، فصل چهارم مانی‌گری و مسیحیت ، فصل پنجم سیر مانی‌گری در غرب ، فصل ششم مانی‌گری در شرق و جهان اسلام و فصل هفتم فرجام سخن عناوین فصول کتاب است . بعلاوه کتاب دارای ضمیمه‌ای است که پیوست‌ها نام دارد و از آخرین روزهای مانی ، کتابهای مانی ، درجه‌های مانویت ، در بارهٔ ماندائیان ، نیوشاکان و برگزیدگان ، سنت اوگوستین و آئین مانی ، در علل شکست ساسانیان از تازیان ، دهریگری و زروانیگری ، قرامطه و اخوان‌الصفا ، زنادقه و مانویان در منابع شرقی ، شعوبیه و زنادقه ، برزویهٔ طبیب ، فیلسوفان در میـــان ملت‌های اسلامی ، یزیدی‌ها ، سیمای آسیا ، و کتابشناسی در پیوست‌ها سخن رفته است .

" . . . . بحث در بارهٔ مانی ، این حسن را دارد که نمونه‌ئی درگمراهی بشر را بما نشان میدهد و جوینده را متوجه این نکته می‌سازد که در طول سده‌ها ، اندیشه‌ئی باطل در مغز آدمیان رخنه می‌کند ، و آنان را از راه زندگی طبیعی منحرف می‌سازد و بر اثر موافقت یا مخالفت با آنان ، جنگها و کشتارها براه می‌افتد

و خونهای آدمیان ریخته می‌شود و مردم کشورها به گروههای دشمن یکدیگر تقسیم می‌گردند ، برای انهدام یکدیگر نقشه می‌کشند و با ضربت شمشیر و نیروی کلام باهم می‌جنگند ، کتاب برای ترویج یا رد عقاید هم می‌نویسند ، و سرانجام ، همه مانند کودکانی که در پایان روز از بازی و یا گفتن و شنیدن افسانه خسته شده باشند ، بخواب می‌روند و بامداد روز بعد در اثر برخورد با پیش‌آمدهای جدید ، قصه‌های دیروزی را از یاد می‌برند و نبردها و داستانها و بازیهای نو آغاز می‌کند . " (صفحهٔ ۱۵ کتاب) .

نیاز به میت Mythe(افسانه) ، از شگفتی‌های نهاد بشر است ، حقیقت هرچند هم مانند روز روشن و مانند آفتاب تابان باشد ، کششی برای آدمیان ندارد ، در حالی‌که باطل‌ترین اباطیل میلیونها پیرو می‌تواند پیدا کند ، گوئی بشر برای راه پر پیچ و خم زندگی ، نیاز مبرم بافسانه دارد تا سرگرم شود و خستگی‌های راهی‌را که هستی را به نیستی می‌پیوندد حس نکند . با اینهمه ، باید گفت که در میان افسانه‌هائی که هرکدام روزگاری مردم را مشغول و بیدار نگاه داشته و سپس بخواب فرا خوانده است ، افسانهٔ مانی ، یعنی مرد تنهائی که بجنگ جنگاوران گیتی‌رفته ، برای مفاخر نظامی و پیروزیهای حاصل از ضربات شمشیر ارزشی قائل نشده ، قناعت و صلح و دوستی و فقر را رسا شمرده و خود و یارانش کشته شدن را برکشتن ترجیح داده‌اند . یکی از دلکش‌ترین نمونه‌های تاریخ عقاید مذهبی است . زنده کردن خاطرات دوران زندگی‌او این حسن را دارد که به ما ایرانیان می‌آموزد که گذشتهٔ معنوی و فکری ما آنچنان که متأثران از فرهنگ باختری و تازی می‌پندارند فقیر نبوده است . چهار آئین بزرگ در کشور ما بوجود آمده و هریک بنوبهٔ خود در بخشی از جهان تأثیر بخشیده و یقینا" در تکوین کالبد اندیشه‌های مذهبی امروزی نشانه‌هائی از آنها پابرجا است . " (صفحات ۱۵ و ۱۶ کتاب) .

" . . . مانی که بوده است ؟ از خلال پرده‌های کدر و غبارآلود گذشت قرنها که همهٔ شعله‌ها را بی‌رنگ و سوداها را خاموش نشان میدهد ، چهرهٔ مانی چگونه درنظر ما مجسم می‌شود ؟ وی و پیروانش قربانی چه خشم‌ها و چه ترسها شده‌اند ؟ مانی می‌گفت نکشید ، خود او را کشتند . می‌گفت کینه‌ها را فراموش کنید ، کینه‌اش را بدل گرفتند . مانی می‌گفت بر روی این خاک تیره ، آدمی جز دمی چند از روزگار

بی‌پایان را در اختیار ندارد و همین چند دم کوتاه هم، آن مایهٔ رنج و سختی و مصیبت و بدبختی در انتظارش است که آدمیان دیگر نباید بحان هم بیفتند و دردهای زندگی را فزونتر کنند. از وجود این مرد آرامش‌طلب که‌نه‌زندگی‌آدمیان را تهدید می‌کرد و نه ستوران و جانوران را آزار می‌داد، و نه فرمان غارت و تاراج خانهٔ مردمان و اسیر کردن زنان و فرزندان را می‌داد، چه خطری برای سپاهیان و روحانیان و سررشته داران کشورها متصور می‌بود؟ چرا در طول قرنها در ایران که میهن وی و پیروانش بود، وی و پیروانش پیوسته رنج دیدند و در سرزمین‌های دوردست اروپا و آسیا هم هرجا که نام مانی برده‌شد واز عقائدش‌دم زدند شمشیرها به سراغ این گروه که هرگز جنگ‌افزار بدست نگرفتند آمد و آنان را مانند نخچیران بیابانها با دقت و پشتکار عجیبی شکار کردند. کالبد وی سالها بر دروازهٔ شهر جندی‌شاپور آویخته ماند، شاگردانش رویهمرفته در هیچ جای پناهگاهی پیدا نکردند، تا در آنجا دور از خشم شرطهٔ دولت یا مذهب، از راه ورسم خود پیروی نمایند، و بر فرض اینکه در بارهٔ خدا و زمین و زمان راه غلط می‌پیمودند، در پیمودن راه غلطی که زیانی برای کسی نداشت، آزاد باشند. دولت روم شرقی و روم غربی هرکدام بنوبهٔ خود مقرراتی برای آزار دادن آنان وضع کردند، خلفای اموی و عباسی نام زندیق بر آنان نهادند و برای کشتن آنان چوبهٔ دار سفارش دادند." (صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷ کتاب).

با خواندن این چند جمله مختصر، که از جای جای کتاب گرفته شده است واقعیت احساس حکیمانهٔ مهندس ناصح ناطق نویسندهٔ آزاداندیش پردرد کتاب‌را بخوبی می‌توانیم درک نمائیم. من با خواندن این کتاب ناله‌های مردی متفکرو در جستجوی آزادی و عدالت را که هر روز بدنبال سرابی دوان دوان و فریادکنان، در نیمه‌راه پر از صعوبت و سختی، نفس‌زنان و وامانده و خسته و نومید و افسرده و خدنگ آرزوهایش بر سنگ نامرادی نشسته است، براستی و براستین، شنیده و دریافته‌ام که موءلف شکسته خاطر این کتاب، بدوران شکوهمندی فرهنگ ایرانی می‌اندیشد، به نشانه‌های مدنیت پرفضیلت قوم ایرانی دل مشعولی دارد، از اینکه آنهمه مدنیت و فرهنگ گسترده و جهانگیر و پرماجرا و پر اثر ایران، شاید درحال سقوط و اضمحلال و انهدام افتاده است و شاید روزی برسد که نه از تاک نشان‌ماند

و به از ناک نشان، نگران و بیمناک و افسرده‌خاطر است. دریافته‌ام که ناصح ناطق نخواسته است کتابی صددرصد تحقیقی و صرفا" بر پایه‌ٔ کتابشناسی یا تاریخ ادیان و یا تاریخ فلسفه و یا علوم تحقیقی اساطیری و امثال آن و بدون لطف و زیبائی احساسی و اندیشه‌ٔ ملی و قومی برشته‌ٔ تحریر درآورد، بلکه، خواسته است دراین کتاب، فریاد برکشد و از صمیم قلب آوای توأم با اشک و آه و درد و رنج سردهد و اگر بتواند بگوش همهٔ مردمان آزاداندیش جهان برساند که ایرانی وارث فرهنگ معنوی عظیم و وسیع و ارجمندی است، که جوانان وطن باید بخوانند و درک نمایند که از همهٔ هنرها و ادبها و فنون و علوم و جهانگرداری و فلسفه‌ها در فرهنگ قدیم ایرانی ریشه‌ای و نشانی و مایه‌ای وجود دارد، که ایرانی بمردمی و آزادی و اساس و شرافت آدمی و گوهر آدمی و آزادی‌های فطری آدمی احترام می‌گذاشته است، که زار بقاء ایران از پس قرون و اعصار همش اعتلاء فکر و تجلی اندیشه‌های بارور کهن او بوده است، که فرهنگ غنی و سرمایه و عالیشأن ایران چه پیش و چه پس از اسلام از فراسوی مرزها فراتر رفته و بدرون دلها و جانهای اقوام و ملل اروپائی و آسیائی و افریقائی، از هندی و ترک و حبش و رومی و یونانی و چینی و تازی و مصری و حبشی و جیشی نفوذ کرده و مکتب‌ها و مدرسه‌ها و کتابها و کتابخانه‌ها و معابد و دیرها و کنشت‌ها را از فروغ خیره کننده‌ٔ آرامش‌بخش زندگی‌ساز خود روشن ساخته است.

در خصوص مانی و مانویت و نحله‌های فکری و فلسفی دنیای پس از مانی و اصول عقاید او و کتابهائی که راجع باو نوشته‌اند با جرأت می‌توان گفت که در هیچ زمانی و در زبان فارسی کتابی بجامعیت نقد و فحص و قدرت اطلاع و منطق استنتاج و دقت استقصاء، همانند کتاب "مانی و دین او" که مکتوبهٔ دو خطابهٔ مشهور سید حسن تقی‌زاده است تا بامروز نوشته نشده است.

اما چنانکه مرحوم تقی‌زاده در مقدمهٔ نطق ۲۴ آذرماه ۱۳۲۸/ شمسی خود گفته است: "دین مانوی از ادیان متروکه و فراموش شده است وچون کسی از پیروان آن نمانده، تحقیق در آن فقط فائدهٔ علمی مجرد را دارد و بس". ولی مؤلف بداردل کتاب "بحثی در بارهٔ زندگی مانی و پیام او" سعی کرده است ضمن آنکه اصول تألیف و تدوین را رعایت کند از صدای جون و آوای درون خود نیز غافل

نماند و مانویت یعنی این نشانهٔ کوچک از فرهنگ بزرگ ایرانی را آنگونه بازشناساند که درسی با درس‌هائی برای نواندیشان و جوانان باشد و برای آگاهی مردمانی که کم و بیش با فرهنگ و تمدن غرب آشنائی یافته‌اند ولی از وسعت و عمق و عظمت فرهنگ گذشتهٔ ایران بی‌خبر مانده‌اند چراغ راهی فراراه دارد، باشد که بخود آیند و بفرهنگ دیرینهٔ دیرپای خود دلبستگی یابند، که این دلبستگی راز بقاء قوم ایرانی است و ضرورت آن غیرقابل تردید است.

می‌توان گفت تمام مآخذ و منابعی که مهندس ناطق برای تدوین کتاب خود دیده است، مورد توجه و نقل و فحص مرحوم سیدحسن تقی‌زاده هم واقع شده وبا آنکه ناطق نوشته است که در سالهای اخیر یعنی پس از تدوین و چاپ کتاب مانی و دین او، کتب و رسالات زیادی در بارهٔ مانی و مانویت منتشر شده است و در بازار کتاب اروپا هفته‌ای یا ماهی نیست که در بارهٔ کاتارهای فرانسه که متأثر از مانویت بوده‌اند و در بارهٔ بوگومیل‌ها که عقاید آنها عقاید قدیمهٔ مسیحیت مانوی در بلغارستان است، کتابی یا رساله‌ای منتشر نشود و مطالب تازه‌ای عنوان نگردد، معذلک من هرچه بیشتر در کتاب مهندس ناطق تصفح نمودم کمتر مطلبی یافتم که مورد بحث یا نقل یا رجوع یا استشهاد یا اشارهٔ مرحوم سیدحسن تقی‌زاده درکتاب مانی و دین او واقع نشده باشد، حتی در باب کاتارها و بوگومیل‌ها هم مرحوم تقی‌زاده باندازهٔ در خور، مطلب نوشته و باهمیت مطالعهٔ آن تفکرات فلسفی نزد آن اقوام اشاره کرده است.

مطلب مهم دیگری که مورد توجه و بحث مهندس ناطق واقع شده و از سر انصاف بخوبی از عهدهٔ بحث و نقل آن برآمده موضوع "گنوس یا عرفان عربی" است که در این فصل از بحث کلی در بارهٔ گنوس، ریشهٔ گنوسیسم، اندیشهٔ گنوسی، بزرگان گنوسی و افیت‌ها سخن گفته است و البته گهگاه عرفان گنوسی مغرب‌زمین و مسیحیت را با عرفان و تصوف ایرانی و اسلامی مقایسه‌ای کرده است ولی نه آنچنانکه این تطبیق و ریشه‌شناسی و مقایسه واقعاً" در خور موضوع باشد. انصاف باید داد که مرحوم تقی‌زاده هم در کتابش چنین کاری را درخور و باندازهٔ لزوم نکرده است و اگر از اینجهت، بر کتاب تقی‌زاده نقصی وارد است، بر کتاب ناطق نقصی عظیم‌تر وارد است چه تقی‌زاده دو خطابهٔ علمی و صرفاً"ومجرداً"

علمی ایراد کرده است ، اما ناطق نظر به جنبه‌های القائی و تحریک احساسات و یادآوری تمدن گذشته و نخدیر و تشویق احساسی داشته است وبا قصد وعمد ودرد و سوز باین مقصد عالی دست یازیده و بحق باید از عهدهٔ نطبیق و مقایسهٔ علمی متون عرفانی و فلسفی و فکری ایرانی با ادبیات گنوسی اروپائی و مسیحیت عربی بخوبی برون آمده و بزیر دره‌بین مداقه و تحلیل و تحقیق می‌گذاشت . وقتی ناطق به عمد و به حق از شیوع و اوج اندیشه آزاد و روح اغماض و تسامح و سرودهای غنائی "تروبادورها "ی اروپائی سخن می‌گوید ، می‌بایستی ، بضرورت از ادبیات عارفانه و اغماض و تسامح و عرفان ایرانی نیز بتفصیل سخن بگوید و ادبیات تروبادورها و کاتارها و بوگومیل‌ها را با آن اندیشه‌های ایرانی و شرقی بسنجد ، تا از این مقایسهٔ علمی و فنی بتواند سرمنشاء همهٔ تبدلات و تأثرات روحی وفلسفی و عرفان فطری بشری و روحیهٔ عرفانی و اشرافی و فروتنی دور از تعصبات همـــهٔ مردمان آزادهٔ جهان را بازگو کند ، تا بتواند مانی و مانویان و اصحاب برگزیدهٔ او و نیوشاکان را هم در این دسته‌از مردمان واین‌گروه‌آدمیان‌آزاداندیش‌وآزادخوی آزادکوش آزادی‌خواه بشناساند .

" . . . . سرنوشت مانوی‌گری و تولد و مرگ مکرر آن از شگفتی‌های تاریخ بشر است . باین معنی که دین مانی که از ادیان ایرانی و گنوسی‌گری الهام گرفته بود ، در زادگاه خود یعنی ایران در مدت کوتاهی خفه شد ، سپس در ترکستان و چین‌و منطقهٔ تورفان زندگی از سر گرفت . زمانی هم در شمال افریقا و مصر و تونس‌وروم گسترش یافت ، سپس با فشار و سختگیری امپراتوران روم روبرو شد و پیروان آن از میان رفتند . . . . . در پاسخ کسانی که از خود می‌پرسند چرا نگارنده در میان‌گروه بی‌شمار پیامبران نامدار ، مانی را برای موضوع این رساله برگزیده است و اساسا" چه جنبهٔ خاصی در سرگذشت مانی و آئین وی هست که برای ایرانیان مفید فرض شده ، باید گفت که : مانی پیامبری است که سالیان دراز است رخت از این جهان بجهان دگر برده ، دین وی تأثیر خود را کم و بس ازدست داده ، پیروانش کشته شده‌اند ، کتابهایش در میان آتش سوخته ، در آب شسته شده و یا در میان ریگهای دشت ترکستان پوسیده و جز چند صفحه معدود چیزی از آن بدست ما نرسیده‌است. مانی دیگر نه کلیسا دارد نه راهب ، و نه مناسک و تشریفات ، پیروی از او و نا

دشمنی با او در دنیا و شاید آخرت نیز سودی و زیانی ندارد. تحکیم مقامات و مناصب دنیوی از راه تظاهر بدوستی یا دشمنی با او هم میسر نیست. یعنی دین مانی از موارد نادر تاریخ عقاید و ادیان است که پژوهشگر می‌تواند آزادانه از آن انتقاد کند و به تحری حقیقت بپردازد بی‌آنکه خطری متوجه وی باشد". (صفحات ۱۵-۱۲ کتاب).

مهندس ناطق بحث در بارهٔ پیام مانی را با ترجمهٔ صفحه‌ای ازکتاب "آئین مانی" نوشتهٔ بورکیت آغاز میکند. این کتاب محتوی سخنرانی بورکیت در ترینیتی کالج دوبلین است و از نقل ناطق چنین برمی‌آید که گمان برده است تقی‌زاده کتاب بورکیت را ندیده یا از تأثیر گنوسیسم بر مانویت و مانویت درعرفان گنوسی غربی بی‌خبر بوده است، در حالی‌که اگر به خطابهٔ دوم تقی‌زاده توجهی می‌فرمود درمی‌یافت که تقی‌زاده نوشته است:

"... . خلاصه آنکه پس از آنکه (باور) دین مانوی را اساساً یک منظومهٔ بودائی و هندی فرض میکرد، (بورکیت) عناصر مسیحی آنرا غالب و اساسی فرض میکرد و (رایتسن‌شتاین) به پیروی از (بوسه) آنرا مأخوذ از عقیدهٔ نجات رمزآمیز ایرانی میدانست و (شوبیست) و (نیبرگ) هم این عقیده را تقویت نموده‌اندوآنرا با عقاید فلسفی زروانی ارتباط دادند. (شدر) با تغییر عقیدهٔ اولی خود آنرا از همه بیشتر به مسیحیت غیررسمی گنوسی هلنیست مرتبط شمرد. در این اواخر (ویدن گرن) تحقیقات جدید مفیدی در جنبهٔ بابلی آن و مقایسهٔ آن با عقاید اکدی و مخصوصاً مذهب تموز نموده و (سودربرگ) جنبهٔ مندائی آنرا بدلائل زیادی تأکید نموده و جداً سعی در اثبات این نظر کرده که اصل طریقهٔ مندائی قدیمتر از آن است که غالباً تصور می‌شود و شباهت فوق‌العاده‌ای بین زبور مانوی قبطی توماس و نوشتجات مندائی پیدا کرده است." (از کتاب مانی و دین او)

مهندس ناطق پس از بورکیت به نوشته‌های (هنری چارلز پوئش) نظر دارد، اما پوئش و نوشته‌هایش تا آن درجه مورد توجه و مطالعهٔ مرحوم تقی‌زاده در "مانی و دین او" واقع شده است که در بحث اسلاف مندائیان و مغتسله و هجرت آنها از فلسطین به کرخ‌میسان و صابئة البطائح بقول ابن‌ندیم صبه و صوبه و صابئین" حتی بحث جدلی در باب تاریخ این هجرت که بیش از قرن دوم پیش از میلاد یا

پس از میلاد مسیح بوده تقی‌زاده سخن منفصل گفته است و اشتباه اسقاط بوشس را مشروحا" توضیح داده است. تقی‌زاده از سرده کتاب عمده که موافق و مخالف در بارهٔ مانی و مانویت نوشته‌اند سخن می‌گوید و معلوم است که همهٔ آنها را در زبانهای اصلی یا در زبان آلمانی بدقت خوانده است. از کتاب تیتوس بصراوی از قرن چهارم مسیحی گرفته تا فقرات صیغهٔ تبراء برای مانویان هدایت شده به مسیحیت در قرن نهم میلادی همه را با دقت مقایسه و نقل و نقد و فحص کرده‌است وگذشته از آنکه (شکمند گمانیک ویچار) و (دینکرت) وکتاب (افراس روحانی ایرانی حدود ۳۴۰ مسیحی) را مداقه نمود، از متون وکتب فارسی و عربی قدیمه‌ای که با احصاء حضرت احمد افشار شیرازی در کتاب مانی و دین او بالغ بر ۱۹۴کتاب است اطلاع دقیق حاصل نموده است.

و حتی در جهان‌بینی مانی از چند واژهٔ ایرانی و سغدی بهره برداشته و اقوال زبانشناسانی چون مرحوم پرفسور هنینگ را یاری گرفته است و در نامه‌ای است که لغات تریسف پهلوی و تریشح سغدی و سربوسنهه اوستائی است و معانی پاهرگ بید (پیرایه تجلی)، دهی بید (پادشاه شرافت) دمس بید (الماس نور) زند بیر (پادشاه افتخار) ماسد برد (فرسهٔ حامل اطلس) در ادبیات مانوی حکم امشاسپندانهای زردشتی را دارند.

چه خوب بود اگر مهندس ناطق نام کتاب خود را تنها "نام مانی" می‌گذاشت و آنهمه لطافت و ظرافت فکر و آزاداندیشی و قدرت قلم و وسعت اطلاع و آرزوهای فلسفی را برای مواضعی بکار می‌گرفت که رشتهٔ مداوم و مستمری برای شناساندن فلسفهٔ مانی و عقاید او از طریق فرهنگ ایرانی بوده و چراغ راهی در پیش پای اندیشهٔ رهسپر جوانان و مردمانی که کم کتاب می‌خوانند و در آغاز راه شناسائی فرهنگ ایران هستند قرار می‌داد. با اینهمه سهم ناطق درفراهم آوردن مباحث مهمی چون بوگومیل‌ها، پل‌سین‌ها، کاتارها و تحقیق در احوال مانویان اروپائی وگفتارهائی در اشعار مانوی دورهٔ اموی و بستگی ناطقان با آئین مانی، زروانیگری، قرامطه، اخوان صفا، شعوبیه، زندی‌ها و امثال این مباحث را نباید از یاد برد، و نباید از یاد برد که ناطق در آغاز انقلاب اخیر ایران کتاب خود را بچاپ رسانده است (بهمن ماه ۱۳۵۷) و معلوم است که مردی مسلمان و آزاده و

وطنپرست از تندباد حوادث دل‌بر آتش دارد ، نوشته است تا بگونه‌ای کسی کتابش را بخواند و با او احساس همدردی کند و مایهٔ تسلای او شود .

من در آخر مقال می‌خواهم از مهندس ناصح ناطق خواهش کنم که فصل "مذاهب‌المنانیه" کتاب الفهرست ابن‌ندیم را بفارسی ترحمه کند و همه تتبعات تقی‌زاده و سایر دانشمندان محقق را بر آن و بصورت حاشیه و ذیل بیفزاید و لغات و ترکیبات فارسی و ادب عامیانه را بیرون کشد و هرچه از هرجای سخن سنجیده فراهم آورد در طول سالی چند بر آن بیفزاید ، آنوقت ترجمهٔ فارسی "مذاهب‌ـ المنانیه" ابن‌ندیم را ممتع و منقح و مفصل و مکمل در اختیار فارسی زبان قرار دهد تا بخوبی روشن شود که مانی که بود و چه گفته و چون کرده و پیامش چیست و سهمش در فرهنگ ایران و تمدن بشری چیست ؟ و بر سراو و پیروانش‌بر سر عدالت پروری و حق‌طلبی و آزادیخواهی چه آمده است ؟ من برای نقد کتاب "بحثی در بارهٔ زندگی مانی و پیام او" مطالب گوناگونی را رطب و یا بس بهم بافته بودم اما مدیر گرامی مجلهٔ آینده بعذر نداشتن جا ، از چاپ همهٔ آنها سر باززد ، امید آن دارم که روزی همهٔ آن تفصیل را که "اطناب ممل" است باز نویسم و منتشر سازم .

درپایان سخن خطاب به مهندس ناصح ناطق نویسده ارجمند ، از کتاب خود او (صفحهٔ ۱۱۴) این بیت زیبای پر اسرار حافظ عارف را بازگو می‌کنم :

در این وادی به بانگ نای بشنو که صدمن خون مظلومان به یک جو

اما کتاب ۳۳۲ صفحه‌ای ناطق برکتاب (۶۲۰+۴۴+۱۴+۲۰) صفحه‌ای تقی‌زاده این مزیت را دارد که‌کتاب ناطق با نثری روان و دلکش نوشته شده ، در حالی که نثر کتاب تقی‌زاده مانند همهٔ نوشته‌های آن مرحوم خشک و محکم و استدلالی و مستند است و طبعا" کتاب ناطق برای جوانان و مردمان عادی کشش و جذبه‌ولطف بیشتری خواهد داشت ، دو دیگر آنکه ناطق در بارهٔ یزیدی‌ها و اخوان صفا و شعوبیه‌مطالبی نوشته است که نه تقی‌زاده و نه محققان فرنگی در بارهٔ عقایدی که از مانویت گرفته شده است باین موضوعات مهم عنایتی و توجهی نکرده‌اند .

سه دیگر آنکه مهندس ناطق ، مهندس ساختمان و محاسبات ریاضی است و بحث و فحص او در موضوعات ادبی و فلسفی و تاریخی ، بی‌شک ابواب تازه‌ای را

در این مسائل می‌گشاید و دقائق جدیدی را می‌شکافد. از همه مهمتر آنکه ناطق هم خود کتاب "مانی و دین او" را بمانند یک اثر اصل و مورد استناد و مأخذ مورد ملاحظه قرار داده است و از آن کتاب بهیچوجه غافل نمانده است. و نکتهٔ آخر آنکه ناطق توانسته است تعدادی تصاویر جالب و دست‌اول از پیکره‌ها و خطوط کهنه و عمارات معابد و خانه‌ها و غارهای قدیمهٔ مانویان فراهم آورد که آخر کتاب افزوده است و این کار مستحسن، خود بزیبائی و ظرافت و گیرائی کار و کتاب می‌افزاید. اما چه خوب بود اگر تعدادی از نوشته‌ها و کتیبه‌ها و نقوش مانوی ترکستان یا مصر یا شمال افریقا و یا جنوب مدیترانه را بانتخاب، ترجمه می‌کرد و به کتاب می‌افزود تا در آن صورت اصل و ترجمهٔ متون نوشتهٔ قدیمهٔ مانوی را هم در اختیار طالبان می‌گذاشت که هرکس در کار خود و تخصص خود از آن بهره می‌گرفت.

مزید توفیق مهندس ناصح ناطق را از خداوند بزرگی که بندگانش را با نور هدایت پیامبرانش رهنمائی می‌کند خواهانیم.

محمد ابراهیم باستانی پاریزی

سیاست اروپا در ایران

اوراقی چند از تاریخ سیاسی و دیپلماسی

تألیف دکتر محمود افشار یزدی ــ ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری به انضمام چند گفتار دیگر از مؤلف و بعضی اسناد و نامه‌ها ــ مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی سپرده در دانشگاه تهران ــ شماره ۸ ــ ۱۳۵۸ هجری شمسی ــ ۱۹۷۹ میلادی طهران ــ ۵۰۸ ص + ۱۸ + ۴۸ سند و تصویر+نقشه ــ بهاء ۶۵۰ ریال چاپ و صحافی شرکت افست سهامی عام.

این کتاب از خاطره‌انگیزترین کتابهای روزگار ماست. مؤلف که بحمدالله در عشرهٔ ششمین است و از سلامت کامل برخوردار، رسالهٔ دکتری خود را به زبان فرانسه نوشته و چاپ شده در سال ۱۹۲۱ میلادی ــ شصت سال پیش ــ سه سال پس از پایان جنگ بین‌الملل اول، و دو سال پس از عقد قرارداد معروف ۱۹۱۹ که در ایران باعث ورق خوردن صفحات تاریخ ما شد. رسالهٔ دکتری، آن هم با همدرسانی مثل مرحوم علی‌اکبرخان داور، آن نیز در شهر لوزان کنار دریاچه لمان و شهر زیبای سرزمین آزادیها، دلبستگی‌ها و زیبائیها.

کتاب فصلی چند درباب گذشتهٔ اواخر صفویه بعد در بر دارد، اما شاه بیت آن وقایع و حوادث جنگ بین‌الملل اول در ایران، و صرفاً عقد قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ و مسأله نفوذ بریتانیا و روسیه در ایران است و طبعاً پای فرانسه و آلمان هم به میان می‌آید.

آن روز که مؤلف کتاب را می‌نوشته، بسیاری از رجال دائرمدار امر و بزرگان صاحب‌نظر و اهل سیاست، در قید حیات و در عین فعالیت بوده‌اند و مؤلف در کمال قدرت جوانی و عنفوان شباب، به این در و آن در می‌زند. با وثوق‌الدوله مصاحبه می‌کند. ناصرالملک را می‌بیند، از تقی‌زاده کسب نظر می‌کند. با هیأت تحریریهٔ کاوه در تماس است، با دکتر مصدق دمخور است. سفرای ایران را در پاریس و لندن و سویس و برلن تحت منگنه قرار میدهد و درجستجوی سند و نامه با رئیس هیأت نمایندگان ایران در پاریس و کنفرانس صلح و غیره و غیره مرتب در تماس است، و با این طریق یک رساله متقن و زنده به ژوری و هیأت قضات امتحانیه تسلیم می‌کند که عضو مؤثر آن، در صورت جلسه می‌نویسد: "... شما مدارک متقن و معتبر گرد آورده‌اید. معلومات شما پردامنه است. نحوهٔ بیان مطالب شما پر مغز و معنی است. من با مدح و تمجید همکارم آقای "رنیه" از شما، همداستان و هم‌سخن می‌باشم. رساله شما موجب افتخار دانشگاه است..." البته به عادت معهود معلمان، ایرادات رساله را هم بیان کرده است. و خوشبختانه آقای دهشیری، عین صورت‌جلسهٔ امتحانی را ترجمه کرده و در پایان کتاب آورده است که بنظر من، برای ما معلمان تاریخ دانشگاه، و برای محصلان دوره‌های فوق‌لیسانس و دکتری خود یک تا درس تازه و دلپذیر است، هرچند مربوط به شصت سال پیش باشد.

هم کلاسیهای موءلف طبعاً " همه در خاک خفته‌اند، مثل دکتر ـ پل کتابچی‌خان، محمدحسین امین، ابوالحسن حکیمی، اسدالله بهشتی (پسر ملک‌المتکلمین)، نظام‌الدین امامی خوبی (پسر امام‌جمعه)، داود پیرنیا (پسر مشیرالدوله)، و غیره و غیره، فعالیت مطبوعاتی دکترافشار با علی‌اکبر خان داور همراه و متوازی بوده است. راستی نمی‌پرسید چرا این یکی شد دکتر افشار، و آن یکی تنها علی‌اکبر داور؟ اگر این دو هم‌دوره بودند پس دکتری داور چه شد؟

دکتر افشار در یک جا می‌نویسد: "روزی داور به‌دیدن من‌آمده بود. گفت: رفیق، چه خیال داری؟ چه میخواهی بکنی؟ گفتم تازه آمده‌ام و نمیدانم. پرسیدم نظر شما چیست؟ گفت: دو راه بیشتر نیست: یا باید روش ذکاءالملک فروغی را پیش‌گرفت، اول معلم شد، بعد قاضی، بعدتر وکیل مجلس و تا آخر که راه دور و درازی می‌باشد. دیگر راهی که من (داور) پیش گرفته‌ام. اول باید وکیل شد..... " (ص ۴۵۷ کتاب)

اما داستان داور بقیه دارد، که من یک‌وقت‌دیگر ازخود دکترافشار شنیده‌ام و متأسفانه در کتاب یاد نشده، ولی من‌آنرا نقل می‌کنم. دکتر افشار می‌گفت: داور در ژنو تحصیل می‌کرد و من در لوزان. (این را هم عرض کنم که ژنو تا لوزان فاصله زیادی ندارد. دوشهرک زیبایند درکنار دریاچه لمان با نیم‌ساعتی فاصله، پس‌این دو اغلب باهم بوده‌اند). دکتر افشار می‌گفت: ما خبردار شدیم که یکی دو ماه دیگر داور از رساله‌ء دکتری خود دفاع خواهد کرد. خیلی خوشوقت بودیم و می‌دانستیم که رساله پر سروصدائی دارد و همه آرزو داشتیم در جلسهء او شرکت کنیم.

یک روز، داور هراسان آمد و به من (دکتر افشار) گفت: فلانی، من که رفتم که وزیر شوم. خیلی تعجب کردم. فکر کردم شوخی میکند، گفتم کجا؟ گفت به ایران. مگر نشنیده‌ای که در مملکت کودتا شده وسیدضیاء ـ الدین روی کار آمده؟ گفتم. چرا، ولی این ربطی به ما فعلاً ندارد. علاوه برآن، تو دوماه دیگر باید از رساله خود دفاع کنی؟ داور گفت: من رفتم که وزیر شوم. رساله‌را هم اگرخواهم بگذرانم برای‌همین‌کاراست. اگر در این تحول ما نتوانیم وزیر و وکیل شویم، هیچوقت دیگر امثال وثوق‌الدوله و مشیرالدوله نوبت به ما نخواهند داد. و بدین صورت، چند روز بعد، بدون اینکه تحصیل خود را تمام کند ـ به ایران حرکت کرد.

بدین جهت است که با عنوان دکتری، مثل‌دکترافشار یادکتر مصدق در جلو اسم این محصل با ذوق پرحرارت ایرانی مقیم سویس نمی‌بینیم، آخر او دکتری را برای وکالت و وزارت می‌خواست و راه‌میان‌بر را انتخاب کرد:

رفتنت سوی شهر اجل هست روز روز
چون رفتن غریب سوی خانه گام‌گام

البته دو راه میشود در زندگی انتخاب‌کرد، یکی راه‌طبیعی احتیاط، که آرام مثل نفی‌راده، هر حرفی میزند با "اگر" و "احتمالاً" و "حتی‌ـ الامکان" همراه باشد، و حتی یک مساله بدیهی تاریخی دوهزارسال‌ش

را هم با کمال احتیاط و وسواس بیان کند. آن‌وقت ممکن است نودسالی هم عمر باشد، و مثل همین جناب دکتر افشار، آدم بماند و بعد از شصت سال، چاپ دوم و ترجمهٔ رسالهٔ دکتری دورهٔ جوانی خود را هم به‌چشم مسلح غلط‌گیری کند، یک وقت هم میشود آدم مثل علی‌اکبرخان‌داور که یک ماه قبل از گذشتن رساله‌اش، نتیجهٔ بیست‌سال تحصیل‌خود را زیر پا می‌گذارد و در پای وزارت به سر می‌دود، و می‌آید درمجلس‌شورا وارد میشود و در مجلس خلع سلطنت قاجاریه بنفع سردار سپه تهران را زیرپا می‌گذارد و شب و روز با تلفن و پیغام و مقاله و تهدید و تطمیع همه‌را موافق می‌کند و وزیر میشود و دادگستری را زیر ورو می‌کند و با تیمورتاش و وثوق‌الدوله و سرداراسعد هم گام پیش می‌تازد، وهرچند درمنازل‌وسط راه یکی‌یکی ازین همراهان ازپای می‌افتند خم به ابرو نمی‌آورد و وقتی به او میگویند: مواظب خود باش! میگوید: خیالتان جمع باشد. من‌تاهستم وزیر هستم!

او درست می‌گفت، یعنی تا آن حد مرید شده بود (یعنی مسلط برخود و نفس خود) که وقتی احساس کرد که دیگر ممکن است وزیر نباشد. یعنی پس از ده پانزده‌سال روزی ده‌پانزده‌ساعت کار کردن، در سیاست اقتصادی وزارت مالیه شکست‌خوردن، وقتی از شاه وقت پرسید. پس چه کنم؟ و او گفت: برو بمیر!

او بی‌اختیار، همان شب سمی مهلک در آب حل کرد و نوشید، و صبحگاه، آفتاب زمستان تهران بر کالبد سرد و زیر مالیه مقتدر پهلوی تابیدن گرفت.

او حق داشت که خودکشی کند، زیرا یکسال‌پیش یعنی دراطلاعات ۲۱حرداد ۱۳۱۷، این آگهی، لابد باطلاع خود وزیرمالیه، دربارهٔ‌مالک دوست قدیمش، منتشر شده بود: "... به‌آقایان مظفر، ابری، شاهرخ (پسر) و لیلی (دختر) و خانم‌احترام (عیال) و عبدالحسین فرمانفرمائیان (پدر) و فاطمه عزت مظفری (مادر) وراث مرحوم فیروز فیروز، اعلام میشود، به موجب سند رسمی شماره ۱۰۴۵۴ نسبت به دودانگ‌مشاع از شش‌دانگ باغ فرمانیه با اراضی اطراف آن ــ به انضمام استخر واقع در شمال باغ مزبور، و حق‌المجری از قنات باغ چال. و یک دانگ مشاع از سه دانگ مشاع از یک رشته قنات اختصاصی فرمانیه واقعات در بخش ۱۱ شمیران، بمبلغ معامله یکصد و پنجاه‌هزار ریال ــ به آقای دکتر یحیی شهردار نموده(۱) و در مدت مقرر از حق خود استفاده ننموده، و فوت نموده، نظر به‌اینکه محل اقامت شما معلوم نیست! لذا طبق ماده ۷ آئین‌نامه و مفاد ماده ۳۴ قانون ثبت به شما آگهی داده میشود چنانچه ظرف سه‌ماه از انتشارآگهی کتبه بدهی مورث خود را با اطلاع این شعبه به بستانکار تادیه بکنید، بدون اینکه اخطار دیگری به شما بشود، ملک فوق‌الذکر مورد معامله به مزایده گذارده خواهد شد، و طلب طلبکار پرداخت خواهد شد. رئیس شعبهٔ ۳ اجرای ثبت ــ مهدوی"

مامی‌دانیم که‌این فیروز فیروز همان نصرة‌الدولهٔ‌فرمانفرما است که‌در زندان کشته شد و محکومیت او هم برطبق همان قانون اصول محاکمات

وزراء و همان دادگستری تحول یافته "داور" صورت گرفته بود، وی همان بود که مرحوم مشیرالدوله گفته بود: "البته نصرةالدوله شاید گناهان زیادی داشت، ولی با این دادنامه و با این محکومیت، شما نصرةالدوله را محکوم نکردید، بل دادگستری ایران را در انظار خارجیان محکوم نمودید.. "(۲)

نقل است که در بغداد دزدی را آویخته بودند. جنید برفت و پای او بوسه داد، ازو سئوال کردند. گفت: هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد بوده است و چنان این کار را به کمال رسانیده است که سردرسر آن کار کرده است. "(۳)

نگفته نگذاریم که کتاب سیاست اروپا در ایران دکترافشار، یک فصل مشبع هم دارد تحت عنوان "داور، وزیر مبتکر و مقتدر دادگستری، با نیت و هدفهای خوب، و وسائل بد!(۴)

داور درست گفته بود، و تا پایان کار رفته بود. او تا بود وزیر بود! یعنی وقتی فهمید که دیگر ممکن است وزیر نباشد به عمر خود پایان داد. یعنی سردرسر آن کار کرد!(۵)

میتوانید این شتاب و دورنیندیشی را مقایسه کنید؟ با روش مرحوم تقی‌زاده که وقتی مثلا "برای یک امر جزئی میخواست تصمیم گیری کند، ده بار با این و آن مشورت میکرد ــ حتی اگر خرید یک کتاب بود ــ و سپس راه مناسب را برمیگزید. مثلا" راجع به همین بازگشت به ایران بعد از حوادث فرار داد و تغییر اوضاع و کودتا، که تقی‌زاده خیال داشته به ایران بازگردد، هزار جور زیروبالا میکرد، چنانکه فی‌المثل مرحوم قزوینی در جواب مشورت او نوشته.

"...خیلی متأسف شدم ازین که میفرمائید خیال دارید موقتا" به ایران تشریف ببرید. یعنی از نقطه‌نظر دوری از سرکار و انقطاع روابط علمی و ادبی فیمابین، والا از جنبه نفع به‌حال ایران و ایرانیان شاید تشریف بردن سرکار به ایران مفیدتر باشد از بودنتان در خارجه. اگرچه آن را هم از نقطه‌نظر شخصی خصوصی خودم. بنده، بودن سرکار کسی را در خارجه (بواسطه جمع بودن اسباب کار برای کارهای علمی و ادبی وراحت بودن از مزاحمت اغیار که در ایران محال است که این راحتی و جمعی حواس و عدم مزاحمت از معاشرتهای اجباری اضطراری که اغلب اوقات انسان را مستغرق می‌کند به دست بیاید) ترجیح می‌دهم، ولی انسان باید دراین‌گونه موارد از دوربین مخصوص عقیدهٔ خود اشیاء را ملاحظه نکند و نقطه‌نظر شخصی خود را محصور دوایر امور عالم و مقیاس و میزان مصالح مرض ننماید. بلکه به‌قول فرنگیها بطور objective و از حیث نفع و ضرر برای جامعهٔ یک ملتی عموما" حکم بنماید... امور عالم معلق به اسبابی است که غالبا" از اراده ما خارج است. باید گردن خود را زیر چنبر این گند دوار عدار کج مدار خواه و نخواه نرم کرد. "(۶)

اتفاقا" یکی از کتابهای بسیار ذی‌قیمت و خواندنی سالهای اخیر، یکی هم همین نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده است که ایرج افشار آن را چاپ کرده حدود سیصد و پنجاه صفحه و حدود شصت نامه که همه انها را مرحوم

تقی‌زاده نگاهداشته بوده است. بنده قبل از آنکه مطلب خود را بگیریم، این تعجب خود را هم اظهارکنم که تقی‌زاده طی نودسال عمر که بیشترآن را در سفرهای خارج گذرانده، وجابجا شده، و بسیاری هم صورت فرار و گریز و سفر پنهانی داشته است. نمیدانم چطور اینهمه کتاب و نامه و کاغذ را دقیقاً" نگاهداری و بایگانی کرده است. گمان کنم همه این‌ها نتیجه مراقبت همسرش عطیه‌خانم تقی‌زاده ــ زن آلمانی اوست ــ که هر چیز را حفظ کرده و نگاهداشته، و البته توفیق او هم ــ اگر خانمها اجازه دهند و اوقات تلخی نکنند ــ نتیجهٔ این توفیق دیگر اوست که بچه‌دار نشده است! اگر سه چهارتا بچه ریز و درشت توی خانهٔ تقی‌زاده می‌پلکید، آن‌وقت می‌فهمیدیم که کاغذهای پنجاه‌سال پیش که هیچ، به‌قول کرمانیها، وقتی که بچه کوچکی درخانه به‌راه می‌افتد باید هاون سنگی را هم به سقف اطاق آویزان کرد! باری، این کتاب نامه‌های قزوینی خودش یک پا تاریخ‌معاصر ادبی و گاهی هم سیاسی است، و اتفاقاً" در مورد حوادث و وقایعی که در کتاب سیاست اروپا در ایران موردبحث قرار گرفته، اطلاعات بسیار دلچسب و خوشمزه‌ای می‌دهد که واقعاً" خواندنی است.

فی‌المثل در مورد فعالیت ایرانیان مقیم خارج که دور و بر شاه‌مخلوع می‌پلکیده‌اند ــ در نامهٔ مورخ ده فوریه ۱۹۲۴ قزوینی ضمن بحث درباب ابوالعباس مروزی، و بحث اول ماظهرالنیروز و بحث کتاب‌الاوایل‌سیوطی، و صبح‌الاعشی قلقشندی، و ابوحفص سعدی و فرهنگ مجمع‌الفرس و اشعار نیمه‌فارسی ابونواس، و بحث در باب صاحب تاریخ سیستان وغیره‌وغیره یک‌باره به این نکته هم برخورد می‌کنیم که:

آقای سرتیپ حبیب‌الله‌خان شیبانی که پریروز خدمتتان بودم . . . از قرار تقریر آقای شیبانی . . . "قطب سعی" دولت ایران باکمال‌قوی برای بهم‌زدن ترتیب حالیه ایران می‌کوشند. و مخبرمخصوص "تان" ازاشد مجاهدین فی‌سبیل‌الشیطان است، بلکه به اعتقاد ایشان او یکی از عمال راست و حسابی ایشان است. "قطب منفی" رااحاطه‌کرده‌اندو میخواهند امتیاز راه‌آهن بغداد طهران را برای همسایهٔ جنوب بگیرند و از طرف جنوب هم اقداماتی‌کرده‌اند، و شاهزاده‌امان‌الله‌میرزا رئیس‌ارکان حزب را که آن هم از طرفداران همسایه جنوب است و اینجا بود از راه جنوب به ایران فرستاده‌اند تا آنجا زمینه را تهیه کند، و همه متحدالهم برله همسایهٔ جنوب و علیه آمریکائیها و امتیازاتی که به‌ایشان داده شده‌است ــ از قبیل نفت شمال و راه‌آهنی که در آینده دولت‌ایران‌خیال دارد به‌آنها بدهد ــ می‌نویسند، و وزیرمختار لندن مفتاح‌السلطنه‌ووزیرمختار بلژیک ــ که اسمش را نمی‌دانم ــ و مخبر مخصوص "تان" را که سردار سپه سخت گرفته بود که این سه نفر را عوض بکند ــ هرسه نفر اینجا هستند و دور شاه را گرفته‌اند، و مخصوصاً" مخبر مخصوص خیلی نفوذ در مزاج شاه دارد. و اینها عجالتاً" سخت دور شاه را گرفته‌اند. سردار سپه چندی پیش تلگرافی سخت به شاه کرده بود برای عوض‌کردن این سه‌نفر، شاه مانع شد، مجدداً" تلگراف کرده است.

تازگی سه نفر: یکی فهیم‌الدوله‌ازاقوام مخبرالدوله (شایدبرادرش) که در کابینه‌ٔ اخیر مشیرالدوله وزیر پست و تلگراف بود، و دیگری رهنما مدیر روزنامه‌ٔ ایران و سومی مؤدب‌الدوله پسر مرحوم ناظم‌الاطباء بعنوان یک میسیون اقتصادی به پاریس آمده‌اند، ولی باز به عقیده آقای شیبانی این هرسه نفر نیز سخت برضد کابینه‌ٔ حالیه‌ٔ ایران کار می‌کنند و برله همسایه جنوب! این معروضات غالبا "صدای ـ اکو ـ خیالات سیاسی آقای شیبانی است" والعهدة فی‌الصحة و السقم علی‌الراوی (یعنی با خود ایشان ـ نه با راوی حقیقی به معنی مصالح که بنده باشم)، و نیز عقیده‌ٔ ایشان اینست که اگر سرکار به ایران تشریف بردنی شدید، بایداحتیاط را از دست ندهید و مواظب شخص شخیص خودتان باشید، زیرا که ایشان‌از دسایس همسایه جنوب خیلی واهمه دارند. . . "

ببینید کار به کجا رسیده که مرحوم قزوینی، راه‌احتیاط را به مرحوم تقی‌زاده می‌آموزد. به آدمی که اززیر گلوله‌های توپ محمدعلیشاه خود را به ما من روزگار رساند و مدت بیست‌سال بعد از قزوینی زندگی روی چارچرخه را ادامه داد. خوشحالم که می‌بینم استاد زین‌العابدین رهنما هنوززنده است، او باید به آقای دکتر افشار بگوید که راه احتیاط کدام بود.

مرحوم قزوینی در آخر نامه باز طبیعت خود را نشان داده خارج‌از همه این مباحث، تقاضا می‌کند ". . . مستدعی‌است‌اگر ممکن است، تاکیدی به آقای سهیلی در مسکور بفرمائید که دوجلد دیگرجامع‌التواریخ برزین‌را هرطوری شده است و به هرقیمتی که باشد (اگر فروشی باشد) برای بنده به دست بیاورند که شب و روز خواب آن را می‌بینم!" . . . خوب متوجه شدید، من در چه خیالم و ملک در چه خیال؟ درست سر چهار سال بعد از عقد قرارداد ۱۹۱۹، و طغیان خیابانی، و طغیان کوچک‌خان، وطغیان کلنل‌پسیان، و دوسال پس‌از عقدقرارداد ۱۹۲۱ میان ایران و روس (قراردادی که با وجود معایب آن، دوبار قطعا "ایران از اشغال نیروی نظامی آمریکا نگاهداشته) درین حال و هوائی، مرحوم قزوینی شبها، تنها خواب جامع‌التواریخ رشیدی طبع برزین را می‌بیند! واقعا "که‌دنیا، این جنگل مولا ـ چه عجایب مخلوقاتی دارد!

دکتر افشار دوسال پس‌از عقد قرارداد ۱۹۱۹ این رساله خود را نوشته و طبیعی است اگر کمتر متوجه اهمیت این قرارداد و احتمال پیش‌بینی حوادثی نتیجه از آن شده باشد، اما مثل اینکه همان روزها استاد او پروفسور "رسبه" متوجه این نقص شده که می‌گوید: متأسفم که نتوانستید موضوع را تا سال ۱۹۱۹ برسانید، یعنی تاریخی که ظاهرا" دوره‌ٔ سیاست انگلیس است. . . انگلستان در بازی خود مغلوب‌شده‌است، شما راجع به آن در صفحه‌ٔ ۱۳۸ به شیوه‌ای بس‌را دل‌انگیز سخن‌می‌گوئید، برای چه آن را در پایان کتاب نیاورده‌اید؟" (۶)

حقیقت آنست که مؤلف در همان ایام از اهمیت قرارداد ۱۹۱۹ غافل نبوده و به همین دلیل مرتبا" مکاتبات با وثوق و ناصرالملک پیرامون قرارداد ۱۹۱۹ داشته است(۷) منتهی نتیجه‌گیری در دوسال‌بعد از قرارداد البته برای او امکان پذیر نبوده، اما امروز، پس‌از شصت‌سال

که ازین قرارداد گذشته است، ما خوب متوجه می‌شویم که همه حوادث تاریخی این شصت ساله اخیر، نتیجهٔ همان توهینی بوده است که در نتیجهٔ قرارداد مذکور متوجه حیثیت ملی ایرانیان گردیده بود، زیرا ما می‌دانیم که عکس‌العمل آن قرارداد ــ و البته به دنبال قرارداد ۱۹۰۷ ــ بود که در تمام ایران جنبش‌ها پدید آمد، خیابانی در آذربایجان قیام کرد، کلنل تقی‌خان پسیان در خراسان ایستاد، و میرزا کوچک‌خان جنگلی طلبهٔ پرشور و پرحرارت ــ خطهٔ آرام گیلان و جنگل ساکت را به هیاهو درآورد، و بالاخره همه اینها دربرابر هیاهوی کمونیستهای قفقاز و باکو و پیشرفتهای روسیه ناچار شدند جای خود را به کودتای ۱۲۹۹ بسپارند، کودتائی که پنجاه و پنج سال تاریخ ایران را در اوراق خاص خود "بلوکه" کرد. اوراقی که بعضی صفحات آن هنوز ناگشوده مانده است.

تاریخ شصت سالهٔ اخیر ایران، نتیجهٔ توهینی است که قرارداد ۱۹۱۹ مستقیما "به جامعه ایرانی کرد، اگر قبول کنیم حرف توین‌بی را که میگوید: "تاریخ، نیست مگر حوادثی که براثر تخفیف و توهین به یک جمع و یا ملت، و عکس‌العمل آن پدید آمده باشد.

فرصت بحث در باب ترجمهٔ کتاب کم است، ضیاءالدین دهشیری از معلمین باسواد و زباندان دانشکدهٔ ادبیات است که سالها در کمال محرومی به کار بی‌پیرایهٔ خود ادامه داده، با حداقل حقوق و مقام و پایه، حداکثر کار را در دانشکدهٔ ادبیات انجام داده است و از جهت تسلطی که به زبان پارسی دارد، انشاء و تحریر او درین ترجمه خود سرمشق و نمونه‌ای است، برای کسانی که میخواهند متون را به زبان فارسی ترجمه کنند، از نوع ترجمه‌هائی که مرحوم مینوی می‌پسندید، و جز چندتن معدود را شایستهٔ این کار نمی‌دانست.

متن قراردادهای مورد بحث هم در پایان کتاب هست، اصل بعضی مقالات به زبان خارجی نیز در پایان کتاب کلیشه شده و بهتر از همه متن نامه‌ها و خط رجال روزگار عینا" در کتاب آمده است که خود بهترین یادگاری است، مثلا" نامه دکتر مصدق از اوشی (شهرکی زیبا در سویس) به تاریخ دسامبر ۱۹۱۹، نامهٔ وثوق‌الدوله با آن طغرای زیبا تاریخ ۱۹۲۱ (دوسال پس از عقد قرارداد)، نامهٔ فتح‌الله‌خان نوری اسفندیاری، نامه ناصرالملک، چندنامه از تقی‌زاده که در یکی از آنها تصریح می‌کند "باز خیلی ایرانیان دیپلومات در برلین جمع آمده‌اند، ذکاءالدوله، مشاور ــ الممالک، ابوالحسن‌خان صدر، صدیق‌السلطنه وزیرمختار سابق واشنگتون، میرزا احمد خان ملک، نظام‌الدین خوئی و هکذا..."

راستی، بچه‌های این طایفه ــ اگر بچه بالی داشته‌اند ــ امروز در چه حال و هوائی هستند؟ اما دیدنی‌تر از همه نمونه و نوع خط داور است. سبکی دارد که خودش یک دیدنی است (سند شمارهٔ ۲۹). این نامه از ژنو به تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۱۹ نوشته شده و در پایان آن گوید "ماه آتیه باید امتحان دکترای خود را بدهم، پس از آن لازم است یک مجلس باهم ملاقات کنیم، امیدوارم که رفته‌رفته مرا خوب بشناسید و روابط امروزمان به یک دوستی محکم آتیه‌داری منجر بشود..."

این همان دکترا و همان امتحانی است که در اول یادداشت به آن اشاره کردم و البته هیچوقت به انجام نرسید. . . . نامه‌های مرحوم محمدخان قزوینی هم در آن‌هست، خصوصاً "آنچه که در وصول کتاب "سیاست اروپا در ایران" است.

کاش کتاب فهرست اعلام داشت، آن وقت متوجه میشدیم که چه کسانی در متن بوده‌اند که امروز در حاشیه‌اند و مؤلف تنها باید به‌عنوان رضی‌الله عنهم از آنها یاد کرده باشد.

پاورقی

۱ — حالا بیا و یک متر از همین فرمانیه را به یکصد و پنجاه هزار ریال به‌فروش!
۲ — تلاش آزادی ص ۵۱۲ چاپ چهارم
۳ — تذکرة‌الاولیاء عطار
۴ — ص ۴۵۴ تا ۴۷۴
۵ — نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده ص ۱۲۲
۶ — ص ۳۲۴ کتاب
۷ — ص ۴۱۴ کتاب.

فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی

تألیف دکتر محمد جواد مشکور ـ دوجلد ۸۰+۱۰۰۹ ص

بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷

مؤلف در مقدمهٔ کتاب توضیح داده است که بعد از انتشار فرهنگ هزوارشهای پهلوی به فکر تهیهٔ تألیف یک فرهنگ بزرگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی افتاده است و به‌تدریج مواد آن را فراهم ساخته و آن‌را به‌صورت فرهنگ کنونی مدون کرده است. در این فرهنگ نخست کلمهٔ عربی (همراه با ترجمهٔ فارسی و انگلیسی) و سپس معادل آن در دیگر زبانهای سامی مانند آرامی و سریانی و مندائی و غیره آورده شده است. کلمات عربی به‌ترتیب معمول فرهنگ‌نویسان عرب با درنظر گرفتن ریشهٔ سه‌حرفی آنها تنظیم یافته است.

بنابر گفتهٔ مؤلف در مقدمه (ص ۱۰)، در این فرهنگ شش‌هزار واژهٔ عربی با چهارده‌هزار واژهٔ سامی سنجیده شده است. همچنین این کتاب متضمن بسیاری از واژه‌های دخیل ایرانی است که از طریق زبانهای

سامی به عربی راه یافته است. قابل ذکر است که برخی از کلمات ایرانی‌الاصل مستعمل درعربی مستقیماً" از پهلوی یا فارسی وارد زبان عربی نشده، بلکه از طریق زبانهای دیگر سامی (خصوصاً "آرامی‌وسریانی) در این زبان راه یافته است. تعیین چگونگی ورود کلمات معرب ایرانی در عربی خود موضوعی است که بحث در بارهٔ آن خارج از هدف این کتاب است. همچنین مؤلف در آغاز کتاب مقدمه‌ای نسبتاً" مفصل (صفحات ۱۵ تا ۵۲) در بارهٔ تاریخ زبانهای سامی، به‌عربی مرقوم داشته‌اند که جا داشت به فارسی نیز ترجمه می‌شد تا خوانندگان فارسی زبان که کتاب خصوصاً" برای آنان نوشته شده است، از آن بهره گیرند.

تهیهٔ چنین فرهنگی مستلزم کوشش و زحمت و مراجعه به منابع گوناگون است و طبعاً" نمی‌تواند کامل و خالی از اشتباه باشد و همانطور که مؤلف خود در مقدمهٔ کتاب اشاره کرده است، باید دیگران آن را اصلاح و تکمیل کنند.

احمد تفضلی

آل بویه و اوضاع زمان ایشان

بانموداری از زندگی مردم آن عصر

تألیف فقیهی، علی‌اصغر

تهران. انتشارات صبا. ۱۳۵۷ — وزیری. ۹۱۳۰ ص

تاکنون در زبان فارسی کتابی بدین دقت و نظم و با رعایت‌هرنوع پیوستگی معنوی، در بارهٔ یک سلسله از سلسله‌های حکومتی ایران انتشار نیافته بود. انتشار این کتاب نشانه‌ای است از آنکه علاقه به تحقیق در تاریخ مملکت وجود دارد و افرادی هستند که صلاحیت ورود دربن نوع تحقیقات را دارند. در بارهٔ آل بویه متخصصان عالیقدری در جهان شرقشناسی هستند و کتابهایی و نوشته‌هایی دارند که‌باید شناخت، مانند کتاب بزرگ

Chalif und Grosskeonig. Die Buyiden im Iraq (945–1055)

تألیف H. Busse چاپ بیروت ۱۹۶۹ در ۹۱۰ صفحه.

یا کتاب مفیض‌الله کبیر چاپ کلکته در ۱۹۶۴ و در ۲۴۸ صفحه که عنوانش اینطورست: The Buwayhid dynasty of Baghdad

* * *

از محققان دیگری که در حال حاضر در این سلسله تحقیقات دارند نامهای محمد صابرخان (هند)، ک. بوسورث (انگلستان)، مادلونگ (انگلستان) و روی متحده (امریکا) قابل ذکرست.

* * *

معرفی کتاب فقیهی در چند سطر میسر نیست و سزاوار هم نیست. آنچه بطورکلی در بارهٔ آن گفتنی است این است که فقیهی پس‌از تألیف در خورتحسین مربوط به دوران امارت عضدالدوله به تهیهٔ مواد تألیف حاضر پرداخته وبرای این امر نزدیک به پانصد تألیف قدیم عربی و فارسی را از زیر دقت نظر گذرانیده‌است. آنها اغلب واکثر متون تواریخ و جغرافیا و ادب اسلامی قدیم و معتبرست که دیدن آنها برای تحقیق درین موضوع واجب بوده است. چون در باب محتویات و مندرجات بسیار خواندنی این کتاب بحثی جداگانه در مجله خواهد آمد فعلا" به همین اجمال بسنده می‌شود.

لطائف الامثال وطرائف الاقوال

از رشیدالدین وطواط ـ به تصحیح سید محمد باقر سبزواری

تهران . ۱۳۵۸ . وزیری . ۲۱۸ ص.

کتابی است تازه‌یاب از وطواط. ذکر این کتاب در فهرست تألیفات رشیدالدین وطواط مندرج در مقدمهٔ حدائق‌السحر (چاپ عباس اقبال)، دیوان‌وطواط (چاپ سعید نفیسی)، نامه‌های‌وطواط (چاپ قاسم تویسرکانی) دیده نشد. در کشف‌الظنون والذریعه هم نیست. علی‌الظاهر متنی است که ناشناخته مانده بود و پیدا شدن و نشر آن را مرهون فضل وهمت آقای

سبزواری هستیم.

این رساله در ضبط عده‌ای از امثال معروف عربی و بیان وجه نزول آنها و به‌زبان فارسی غیرمتصنع و روشن است نسخه‌ای که از آن‌ازدستبرد حوادث روزگار در کتابخانهٔ عارف حکمت محفوظ مانده‌است، و آقای سبزواری از روی آن آن را به‌طبع رسانیده، مورخ ۵۸۳ هجری‌است، وچون رشید به‌اقرب وجوه در ۵۷۳ فوت شد؛ پس نسخه نوشته شده در عهد مؤلف است، طبع نسخه از روی آن خصوصیتی را دربر دارد.

کاش آقای سبزواری عکس این نسخه را که قدیمی است، وعده‌ای از کلمات آن محتاج توجه و رسیدگی دقیق‌تری است، به‌طبع می‌رسانیدند، و شاید مناسب باشد، که روزی روزگاری چنین کاری بشود.

وطواط دربن رساله، ضمن آوردن ترجمهٔ فارسی برای هرمثل‌عربی سعی کرده است که اگر وجه مضبوطی از مثلی به‌فارسی که شبیه‌بدان باشد وجود داشته است بیاورد، و این نوع موارد را ذیل اینکه پارسیان چنین گویند نقل کرده است.

مانند: پارسیان گویند بسیار بد بود از بد بتر (ص ۷۲)

- ای دوست گل سرشته را آبی بس (ص ۷۹)
- خرمن سوخته، سوخته خرمن خواهد (ص ۸۰)
- مرغ ناگرفته می‌بخشد (ص ۸۰)
- توانگری بر شاه است یا بر دریاست (ص ۸۳)
- آن را که غم جان است غم جانان نیست (ص ۸۷)
- یارب ما را ازین نگاهدارنده نگاه‌دار (ص ۸۸)
- عاشق کور باشد (ص ۸۸)
- از کارها میانه‌طلب (ص ۹۸)
- یاد گذشته نباید کرد (ص ۱۰۵)
- مردار سگان را و سگان مردار را (ص ۱۰۸)
- از جوی از آن سوی پل (ص ۱۳۰)
- گنده پیر را دست به آلوبن نمی‌رسید گفت مرا ترشی نسازد (ص ۱۳۱)

ــ بر بریده نمک (ص ۱۴۲)
ــ هیچ‌کی مردهٔ مرا چون من نگرید (ص ۱۸۳)
ــ مار به دست دیگران باید گرفت (ص ۱۸۳)

درین متن بعضی کلمات قدیمی هست که موارد استعمالشان درمتون زیاد دیده نمی‌شود . پس شایسته توجه است‌مانند : ترختیده (ص ۶۶)که البته در ضبط‌آن جای سخن است ، کالم (زن شوهر مرده) (ص ۷۹) ، خویشتن ساختگی (ص ۸۰) ، تیروار (ص ۸۲) ، مورش به‌معنی مهرهٔ‌ریزه‌و ودع عربی (ص ۹۰) ، فخ به معنی تله (ص ۹۵) خول به‌معنی‌قنبره (ص ۹۵) ، سته به‌معنی رنجور (ص ۱۱۲) فرخج به‌معنی زشت (ص ۱۲۶)،کنام داشتن (ص ۱۲۶ ، ۱۵۳) ، چرز نوعی از پرنده (ص ۱۳۱) ،خاله‌چوبینه نوعی پرنده (ص ۱۳۱) ، کلیجه (خوردنی ، ص ۱۳۹) ، فرهخته (ص ۱۴۶) ، فاژه به‌معنی خمیازه که در لغتها "فاز"و"فاژده" هم آمده (ص ۱۵۴) ، دوشا به‌معنی شیرده که‌حالا هم دربسیاری‌ازلهجه‌هاگفته می‌شود (ص ۱۶۳) ، خبزدوک (ص ۱۶۹) ، خویشتن‌گیری (ص ۱۷۱) ، الفعـــدن (ص ۱۷۱) ، شادمانگی (ص ۱۷۴) ، غریبستان (ص ۱۷۷) ، ابرنجن (ص ۱۷۸) ، سگخوار (ص ۱۷۸) ، ناوس بمعنی گورستان زردشتی که امـــروز دخمه می‌گویند (ص ۱۸۱) ، دشمنان گی که ظاهرا" در نسخه دشمنا ذگی بوده است و مرحوم مجتبی مینوی وضع دشمنایگی و دشمادگی را در مقاله‌ای بیان کرد (ص ۱۸۵) .

مؤلف در یکجای کتاب از مدیحه‌ای یاد می‌کند که در بـــارهٔ خوارزمشاه سعید ابوالمظفر آتسزبن محمد گفته بوده است . (ص ۱۳۲)

اینها بود نمونه‌ای از فواید این کتاب نفیس و قابل اعتناء .

نکته‌ای هم در بارهٔ استفادهٔ مؤلف نفایس‌الفنون‌آملی ازین‌کتاب گفته شود و آن اینکه آملی عده‌ای از امثال وارده در فن دوازدهم ازکتاب خود را از کتاب رشید وطواط گرفته ولی بهیچ‌وجه نگفته است که مأخذش چه بوده است و اگرچه عبارات توضیحی را با تعبیرات و تلخیص شده آورده است اما آنجا که عبارت نقل از رشیدالدین‌است سوی عبارت وطواط

از آن برمی‌خیزد. دوسه مثال نقل می‌کنم.

ـ ان‌الشفیق بسوءالظن مولع: ... مانند این مثل در زبان عجم چنین است که همه آن باد کی زن اندیشه آن مباد کی مادر اندیشدیعنی که چون مرد غائب شود زن گوید که نزدیک زن دیگر رفته است و مجلس انس و راحت و لهو و عشرت ساخته و مادر گوید که بلائی بدورسیده‌است و آفتی بدو باز خورده... این مثل آنجا باید گفت که کسی از غیبت یا از کار کسی اندیشه‌مند باشد..." (لطائف‌الامثال)

ـ ... و آنچه هم گوید که همه آن باد که زن اندیشد آن مبادا که مادر اندیشه ازینجاست، زیرا که چون مرد غایب شود زن اندیشه کند که بنزدیک زن دیگر رفته و محلس انس و راحت و لهو عشرت ساخته و مادر از عایت شفقت پیوسته در اندیشه باشد که حال او به چه رسد. کاش زحمتی بدو نرسیده باشد و آفتی بدو راه نیافته و این مثل را در وقتی گویند که کسی از غیبت کسی یا از کار کسی اندیشه‌ناک باشد. (نفایس‌الفنون).

ایرج افشار

هفت سال در زندان آریامهر

احمد آرامش ـ زندگینامه و مقدمه از اسمعیل رائین

تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۵۸. وزیری. ۲۸۰ ص (مجموعهٔ آثار سیاسی، ش ۱)

"حبسیه" در شکل منظومش در فارسی سابقه‌ای کهن دارد. مسعود سعد سلمان زیباترین حبسیه‌ها را در حصار نای سرود و برای نسلهای بعد خود به یادگار گذاشت. حاجی سیاح محلاتی سالهایی چندکه‌از زندانش می‌گذشت در خاطرات زندگی خود اطلاعاتی از زندان خود به‌دست داد. اکثر حبسیه‌ها یا نوشته‌های زندانی (ادبیات زندان) فارسی پس‌ازآزادی از زندان نوشته شده است و کم است آثاری نظیر آنچه مسعود سعدسلمان در حبس زندان به‌وجود آورد. البته شعرست که چنین قدرتی را دارد و اگر کاغذ و قلم در اختیار زندانی نباشد سرودهٔ خود را در حافظه

می‌سپارد. اما یادداشتهای منثور محتاج کاغذ و قلم است و در زندان کاغذ و قلم آسان به‌دست نمی‌آید. مقداری از ابیاتی که از فرخی یزدی مربوط به زندانش داریم ظاهرا" بر روی دیوار زندان نوشته شده بوده است. آثار دیگر نظیر ورق‌پاره‌های زندان از بزرگ علوی، ایام محبس از علی دشتی، یادداشتهای زندان از جعفر پیشه‌وری (که اخیرا" نشرشده است) همه پس از استخلاص از زندان نگارش یافته است.

احمد آرامش نویسنده‌ٔ یادداشتهای این کتاب در مقدمه گفته است که یادداشتها را در زندان نوشته. البته نقل متن تلگرام شماره‌ٔ ۴۰۱ و ضبط شماره‌ٔ تلگرام ۶۸۱ (ص ۲۸) دلالت دارد که پس‌ازخلاصی‌اززندان این‌نوع اطلاعات را مؤلف اضافه کرده است. مسلما" کتاب یکی از اسناد قابل استفاده برای تحقیق درتاریخ معاصر ماست. زیرا نویسنده خود از رجال دولت و مدنی عضو حکومت و از مطلعین در امور سیاست و در چند جریان سیاسی دخیل بود. او در عهد حکومت قوام‌السلطنه دخالتی مؤثر داشت و از افراد شاخص در حزب سازی قوام و ایجاد کننده‌ٔ روزنامه بود. بعدها هم چون رئیس سازمان برنامه شد لامحاله اطلاعاتش بیش از دیگران بود و بالاخره پس از دور شدن از کارهای دولتی تشکیل‌دهنده‌ٔ گروه ترقیخواهان بود. تا اینکه به زندان سختی درافتاد و پس ازخلاصی چون سرسختانه در عقاید خود اصرار می‌کرد و در آن ایام اعلام کرد که ایران باید جمهوری شود به دست عوامل حکومت در روز روشن کشته شد. باچار نوشته‌های چنین مردی خواندنی است ، پر اطلاع و فایده است.

در سراسر کتاب روحیه‌ٔ تند و زجرکشیده‌ٔ آرامش در پیش دیده‌ٔ خواننده است خواننده نباید عجب کند که آرامش چندبار وزیر شده و در صفِ رجال درآمده‌ٔ درین کتاب به دوران روزنامه‌نویسی روزنامه‌ٔ دیپلمات بازگشته است. البته در لابلای هر صفحه سخنها و تازگیهائی از جریانهای سیاسی خفته است. جزین چون کتاب به نثری دلکش است و به قلمی توانا و ممزوج به شعر خواننده را مشتاقانه پیش می‌برد و خسته نمی‌کند.

آرامش در این کتاب بحث در سیاست امریکا را بیش از سیاستهای دیگر مورد نظر داشته و به دخالت و قدرت گروههای فراماسونری نیز عنایت داشته است و این نکته‌ای است که در نوشته‌های سیاسی رجال دولتی ایران کمتر بدان توجه شده است.

آرامش از مردمی است که در این کتاب به رجال "استخواندار" قدیمی علاقه نشان می‌دهد. قوام‌السلطنه طبعاً مورد احترام بسیار اوست و حق هم همین بوده است. چاپ‌کننده (مرحوم رائین) متن را محفوظ داشته و ناشر هم کتاب را بنحوی که رائین تهیه دیده از کار درآورده است. از میان رجال دیگر از دکتر مصدق و اللهیار صالح و دکتر غلامحسین صدیقی به‌خوبی یاد کرده است. مگر جز این می‌شایست.

رائین در ابتدای کتاب شرح زندگانی آرامش را نوشته و متن چند نطق و مصاحبهٔ او را نقل کرده است. عکس سه صفحه از متن یادداشتها را هم بطبع رسانیده. امیدست مرحوم رائین اصل متن یادداشتها را به مطبعه نداده باشد و از دست نرفته باشد. چه اصل این نوع نوشته‌ها حتماً باید در مخازن اسناد ملی یا کتابخانه‌های مملکت محفوظ بماند تا محققان آینده برای مطالعات خود به اصل دسترسی داشته باشند تا اگر حاجت به مراجعه و تطبیق پیش آمد چنین امکانی باشد. طبعاً نحوهٔ نقطه‌گذاری و طرز خط زندگی نویسنده‌های مردی که در اوضاع دشوار ومخوف زندان به نگارش می‌پردازد گویای روحیات و حالات اوست و از هر نقطه و کلمه‌اش سری و نکته‌ای می‌توان دریافت. در حالی که نقطه‌گذاری چاپ‌کنندهٔ متن بنحوی و ترتیبی دیگرست و چه‌بسا در معنای مطلب تولید تغییر می‌کند.

افسوس که خاطرات‌نویسی میان رجال ایران چنانکه باید معمول نیست و اغلب بر ملاحظهٔ ترس و احتیاط از بجای‌گذاشتن خاطرات وحتی اوراق و نوشته‌ها و نامه‌ها خودداری می‌کنند و همه را از میان می‌برند. در حالی‌که رسیدگی بر تاریخ معاصر ایران محتاج بدین نوع نوشته‌هاست. لذا کتاب آرامش را باید با دقت و توجه خواند.



دیوان سیف‌الدین اسفرنگی

تصحیح و تحقیق زبیده‌الصدیقی ـ مولتان (پاکستان)

۱۳۵۷ (۱۹۷۹) ـ وزیری ـ ۷۵۲ ص

دیوان سیف اسفرنگ که از شعرای معتبر فارسی در قرن هفتم هجری است تاکنون چاپ نشده بود. طبعی که خانم زبیده صدیقی از فضلای پاکستان از این متن اصیل به دوستداران شعر کهن فارسی عرضه کرده است بر اساس چهار نسخه است و قدیمترین آنها نسخه‌ای است از آن سال ۷۵۴ بخط علی‌ابن محمد کفش‌دوز. نسخ دیگر اساس کتابت عصر صفوی است. مصحح ضمناً به پنج نسخهٔ دیگر هم که یکی از آنها مورخ ۸۱۰ است نگریسته و متنی از مجموع نه نسخه فراهم کرده است که حاوی دوازده‌هزار بیت است.

سیف‌الدین قصیده‌سرا است و طبعاً قطعه‌هائی هم دارد که ازهمان زمره است. غزلیات سیف‌الدین زیاد نیست و لطف ابیات غزلسرایان را ندارد. اهمیت شعرش در قصیده است. این قصاید هم از حیث لغت و زبان در خور توجه است و هم از حیث نکات تاریخی و اطلاعات مربوط به ممدوحین او. سیف‌الدین هم مادح سلاطین است وهم ستایشگر عارفان. اتابک قطب‌الدین محمودشاه یزدی را در چند قصیده به همان دلدادگی مدح کرده است که سیف‌الدین باخرزی عارف مشهور را، و باید گفت که نسبت به همنام خود ارادت عارفانه می‌ورزیده است در حالی‌که شاید از اتابک یزدی که فرسنگهای درازی از محل توطن سیف دورتر حکومت و امارت می‌کرد به صله و نواختی متمتع می‌شده است، همانطور که به مدح علاءالدین محمد خوارزمشاهی نیز پرداخته است.

علاقه و شوقی که فضلای فارسی دان پاکستان به شاعران قدیم زبان فارسی دارند مایهٔ امتنان است و زحمات خانم صدیقی در خورد قدردانی بسیار که با تفحص در نه نسخهٔ خطی و منابع دیگر دیوان یکی ازین شاعران را در دسترس ما گذاشت و صعوبت مراجعه به نسخ خطی راازمراجعه‌کنندگان دور کرد .

کاروانسراهای ایران

تألیف محمد یوسف کیانی

Kiani, M.Y.

Iranian Caravansarais. with particular refrence to the Safavid period. Tokyo. 1978. 152 p.

معرف خوبی است برای کاروانسراهای ایران مخصوصا" در عهد صفوی . عکسهای بسیار خوب در آن آمده است و توصیفها منظم و برای مطالعات خارجیان مفیدست . آقای دکتر کیانی تخصص خود را در مطالعات باستانشناسی بر روی کاروانسراها معطوف کرده است و به همین ملاحظه منابع و مدارک بسیار خوبی را توانسته است به علاقه‌مندان عرضه دارد .

لغتنامهٔ خلجی

Doerfer, G (und) S. Tezcan

Woerterbuch des Chaladsch. Budapest. Akademiai Kiado. 1979. 350 p.

دورفر آلمانی متخصص مشهور در زبانهای ترکی و مغولی در چند سال پیش به ایران سفر کرد و به جمع‌آوری لغات خلجی پرداخت و اینک با همکاری دانشمندی از مجارستان به چاپ آن توفیق یافت .

کارنامهٔ استاد صدرالدین عینی

به کوشش و اهتمام کمال ص. عینی ــ زیر نظر محمد عاصمی

دوشنبه ۱۹۷۸ . نشریات عرفان ، ۲۸۰ ص

مجموعه‌ای است واقعاً" دیدنی از زندگی و آثار صدرالدین عینی نویسندهٔ بسیار معروف تاجیک حاوی عکسهای یادگاری ازو، عکس دستخطهای او ، عکسهائی از نوشته‌های او و . . . . . و بالاخره نمونه‌های خوب از آنچه در موزهٔ عینی جمع‌آوری شده است .

در این مجموعه یک صفحه از نوشتهٔ عینی مندرج در مجلهٔ "رهبر دانش" شمارهٔ ۴ و ۵ (۱۹۲۸) به خط فارسی مندرج است که "در اطراف زبان فارسی و تاجیکی " عنوان دارد و در آن آمده است :

"بعضی کسانی که به زبان تاجیکی درست آشنا نیستند" زبان تاجیکی از فارسی چه‌قدر فرق دارد ؟" گفته می‌پرسند . اما کسی که به ادبیات کهنه و نو فارسی و تاجیکی شناسائی دارد بخوبی می‌داند که در میان اینها فرق اساسی نیست . درست اگر ما لهجه‌های محلی را درنظر بگیریم و به همانها نگاه کرده زبان را به گروهها جدا کنیم نه اینکه در بین ایران و آسیای میانه بلکه در خود اهالی تاجیکستان و اوزبکستان‌هم خیلی لهجه‌های جداگانه یافت می‌شود . لیکن در دنیا هیچ قومی نیست که جداگانگی جزئی لهجه‌های محلی را درنظر گرفته برای هر لهجه یک زبان جداگانه ساخته برآورده باشد . یک تاجیک یا که یک ایرانی اثرهای سعدی ، حافظ، نظامی و مانند اینها را چقدر فهمیده و دوست داشته خوانده‌همانقدر هم اثرهای رودکی ، کمال خجندی ، عصمت بخاری، سیف اسفرنگی و مانند اینها را فهمیده و دوست داشته می‌خواند . یک تاجیک برای فهمیدن بعضی لغتهای از فرس قدیم گرفته شدهٔ فردوسی به چه اندازه به دشواری افتد یک ایرانی هم برای آنها همانقدر دشواری می‌کند . . . "

نمونه‌ای از نثر صدرالدین را دیدید اینک نمونه‌ای از شعر او را که در همین کتاب آمده است ملاحظه کنید:

مخمس بر غزل یغما

به هجران خشک‌لب جان می‌دهم ای اشک تقطیری
نهانی تا به چندین سوختن ای آه تشهیری
بنومیدی تلف شد هجر، ای امید تبشیری
به جانان را زدل ناگفته ماند ای نطق تقریری
زبان را نیست یارای سخن ای خامه تحریری

رساندم تا فلک شب تا سحر فریاد و افغان را
بنازم تا رسد شاید که گوش ناز جانان را
به روی خاک‌زاری خامه کرده کلک مژگان را
رقم کردم به خون دیده شرح روز هجران را
به‌سوی او ندارم قاصدی، ای باد شبگیری

اسیر پنجهٔ گیرای شوقی جلوه‌ای ای رخ
غریق لجهٔ دریای شوقم جلوه‌ای ای رخ
شهید تیغ بی‌پروای شوقم جلوه‌ای ای رخ
تمنا برده از جا پای شوقم جلوه‌ای ای رخ
ز تنهائی دلم دیوانه شد ای زلف زنجیری

کتابشناسیهای تازه دربارهٔ ایران

کتابشناسی توصیفی باستانشناسی ایران‌باستان

ل. وان دن‌برگ L. Vanden Berghe باستانشناس مشهور بلژیکی و مدیر مجلهٔ Iranica Antique خدمت بسیار گرانقدری را به‌پایان رسانید و آن تهیهٔ کتابشناسی کاملاً استثنائی در بارهٔ باستانشناسی ایران است. کتابشناسی مذکور در سه قسمت تنظیم شده‌است. ۱) کلیات ـ ۲) کتابشناسی براساس ترتیب منطقه‌ای ـ ۳) کتابشناسی براساس‌ترتیب دوره‌ای. فهرست

نویسندگان کتابشناسی نشان می‌دهد که نوشته‌های نهصد و سی و چهار موءلف در آن آمده است و البته ایرانیانی که قلمی درین راه زده باشد تعدادشان معدود است. کتابشناسی دارای ضمیمه‌ای خواهد بودکه مسلماً انتشار خواهد یافت. اولین ضمیمهٔ آن در سال ۱۹۸۲ نشر خواهد شد.

Bibliographie analytique de l'archeologie de l'Iran Ancien. Leiden. Brill. 1979. 27 + 329 p.

بهای این کتابشناسی حدود صد گیلدر هلندی است.

کتابشناسی نوشته‌های ایرانیان در غربت

در سالهای ۱۳۴۱ – ۱۳۵۷

The Iranian opposition in exile. Annotated bibliography of publication from 1341/1962 to 1357/1979, with selective location. Wiesbaden 1979. 250 p.

ابتکاری است از دوست همکار من W. Behn که در آلمان تهیه و منتشر شده است و از مآخذ همیشگی برای تحقیق در تاریخ و جریانهای انقلاب ایران خواهد بود. کاری که می‌بایست خودمان می‌کردیم و نکرده‌ایم و اینک یک آلمانی این خدمت را کرده است.

W. Behn متصدی بخش کتب اسلامی در کتابخانهٔ دولتی آلمان غربی است و این کتابخانه که حکم کتابخانهٔ ملی مملکت آلمان غربی را دارد یکی از چند کتابخانهٔ منظم و مهم عالم است. Behn قسمتی از زندگی را در کانادا گذرانده است. فارسی و عربی را خوب می‌داند و به ترکی نیز آشناست و از مشتاقان کتابشناسی منابع ایرانی است و بهمین ملاحظه است که خود کتابشناسی بسیار مفید مورد معرفی را تهیه کرده

است. این کتابشناسی را من هنوز ندیده‌ام و در فهرست Otto Harrassowitz دیدم که نشر شده است و چون اطلاع از آن برای دوستان لازم بود به درج این خبر اقدام شد تا کتاب به‌دستمان برسد و بتوانیم اطلاعاتی بیشتر از آن در دسترس قرار دهیم. آنقدرکه‌ازعنوان کتاب برمی‌آید در این کتابشناسی نام و نشان انتشاراتی که از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ توسط ایرانیان مخالف جلای وطن کرده یا در تبعید به‌سر برده نوشته شده است. بهای این کتابشناسی ۵۰ مارک آلمانی است.

ترجمهٔ فارسنامهٔ ناصری

History of Persia under Qajar

تاریخ ایران دردوران قاجاریه، ترجمهٔ کتاب فارسنامهٔ ناصری حسن فسائی ــ بوسیلهٔ آقای هربرت بوسه، نیویورک و لندن ــ انتشارات دانشگاه کلمبیا ــ ۱۹۷۲ ــ صفحه + ۲۲۰ صفحه.

کسانیکه با شرح وقایع تاریخی آشنائی دارند، میدانند که این اثر یک نوع حالت خستگی و ملالت در خوانندگان ایجاد میکند، ولی مسلماً" منابع غنی اطلاعاتی آن باعث خواهد شد که خوانندگان این ملالت و بیزاری را فراموش کرده نادیده بگیرند. باتوجه به این کار بزرگ، پرفسور بوسه یک کار تحقیقی بسیار ارزشمندی را انجام داده است که هم تهور میخواهد و هم قابل تشکر است. ترجمهٔ بوسه از فارسنامه، بسیار سلیس و روان است و بزودی با تمام عناوین مفیدش، تاریخ، شرح یادداشت‌ها، ضمایم، کتابشناسی، و فهارس انتشار خواهد یافت. ترجمهٔ یک اثر اصیل ایرانی است. فارسنامه با سبک غیرمعمولی ادبی آن، و خطوط ناخوانای آن با مقایسه با چندین اثر خوب چاپ سنگی قرن نوزدهم کار بسیار مشکلی است که حاصل آن قابل پسند خوانندگان قرار گیرد.

انتخاب این اثر برای ترجمه تا اندازه‌ای بحث‌انگیز است که در بین تمام کتب تاریخی قابل قبول قرن نوزدهم چرا فارسنامه ناصری انتخاب شده است. شاید بهترین جواب آن است که خود مترجم داده است.

"فارسنامهٔ ناصری شامل دو جلد است و جلد اول آن شامل ۳۶۶ صفحه است که در بارهٔ تاریخ ایران و بخصوص فارس که از ابتدای ظهور اسلام تا سال ۱۳۰۰ هجری و یا سال مسیحی ۸۳-۱۸۸۲ است. و جلد دوم آن که بهمان اندازه و قطع است شامل شرح‌حال جغرافیائی و شرح اطلاعاتی تاریخی ایالت فارس است... جلد اول که تاریخ است کلیهٔ اطلاعات را در دسترس قرار داده است قبل از آنکه‌کسی توجهی به قسمت جغرافیائی آن داشته باشد..." (صفحه ۱۰).

آقای بوسه، برای دفاع از انتخاب موضوع با مقایسهٔ کتب تاریخی قرن نوزدهم اظهار میدارد فارسنامه دارای‌امتیاز خاصی است که‌قریب‌به یکصد سال شرح وقایع خاندان سلطنتی قاجاریه را دربر میگیرد (صفحهٔ ۱۰). این عقیده بایستی اساس و مأخذ تصمیم موٴلف باشد که به چنین کتابی به اشتباه عنوان تاریخ ایران تحت سلطنت قاجاریه" داده است. بعقیده منتقد این کتاب، اگر چنانچه فارسنامهٔ ناصری با چندین اثر معروف تاریخی قرن نوزدهم مقایسه شود، بخوبی میتوان دیدکه‌فارسنامه دارای کمبودها و نقایصی نسبت به سایر آثار آن دوره است.

اولا" این کتاب تمام حوادث دورهٔ قاجاریه را در بر نمیگیرد که تحت چنین عنوانی انتشار پیدا کرده. فارسنامه در سال ۱۸۸۳ پایان مییابد و این درست هنگامی است که تاریخ قرن‌نوزدهم ایران‌وارد مرحلهٔ تازه‌ای از شناسائی میشود و چهل سال دیگر فرمانروایان قاجار در ایران سلطنت میکنند. این کتاب فاقد وقایع و حوادث این دوره است و بعضی از این وقایع و حوادث بخصوص مربوط به ایالت فارس است. ثانیا"بدون توجه به عنوان کتاب، فارسنامه کتابی است که بیشتر وقایع آن در مورد تاریخ محلی فارس است و یا اتفاقاتی است‌که‌ارتباط با‌ایالت‌فارس‌دارد.

علاوه بر این آقای پرفسور بوسه همچنانکه شخصا" در صفحهٔ ۲۰ کتاب تأکید کرده‌اند کتاب فارسنامهٔ ناصری از سال ۱۸۸۱ به‌بعد به‌بحث اختصاصی در مورد وقایع فارس پرداخته است و از تاریخ کلی ایران صرفنظر کرده است و به یک سلسله حوادث و جنگ‌های داخلی بین‌قبایل

مختلف و جنگ‌های بین دولت مرکزی و طوایف و گروه‌های مختلف اشاره کرده است. قسمت عمدهٔ فارسنامه را میتوان تاریخ ملتی دانست که فقط به قسمتی از آن و آنهم مختصر اشاره کرده است و تا اندازه‌ای غیرقابل فهم و گسیخته از سایر مطالب تاریخی است. اگر چنانچه آثار و مآخذ دیگری برای دانشجویان رشتهٔ تاریخ ایران درنظر گرفته میشد مسلما" ارزش بیشتری دربر میداشت. در این زمینه و ارتباط میتوان ازآثاروکتب باارزشی نام برد که برفارسنامهٔ ناصری حق تقدم دارند، از جملهٔ آنها روضة‌الصفای‌ناصری وناسخ‌التواریخ دورهٔ قاجاریه و منتظم ناصری است.

انتقادی که بر این کتاب شده است بدین معنی نمی‌باشد که ارزش تحقیقی این کتاب را بی‌اهمیت جلوه دهد. باتوجه به تحقیقات کمی که بزبان انگلیسی در بارهٔ ایران بخصوص در این دوره از تاریخ شده است، طبعا" ترجمهٔ فارسنامهٔ ناصری کاری بسیاربزرگ‌وارزشمنداست. بدون شک چنانچه قسمت‌های جغرافیائی و زندگینامهٔ این کتاب ترجمه و بچاپ برسد مسلما" نواقص اصلی کتاب را ازبین میرود و بر ارزش آن میافزاید. قسمت دوم کتاب اساسا" اصالت دارد چون متکی بر اطلاعات دست اول است که موءلف کتاب میرزاحسن فسائی تهیه‌کرده‌است. چه خود واجدادش اهل‌فارس‌وتوابع آن بودند و از قرن پانزدهم میلادی درفارس‌وسایرولایات فارس سابقهٔ زندگی و خدمت دارند. ما کاملا" بر نحوهٔ انجام کارهای پرفسور بوسه مطمئن هستیم که قسمت دوم کتاب را هم بخوبی قسمت‌اول مطابق با اصل فارسی کتاب ترجمه کرده و کتاب را با شرح یادداشت‌ها و اطلاعات کتابشناسی و فهارس آن غنی و بارورتر میسازند.

حافظ فرمانفرمائیان — **ترجمهٔ قدرت‌الله روشنی زعفرانلو**



IRAN

Volume XVI (1978)

IRANICA ANTIQVA

VOLUME XIII (1978)

Kh. Khazai, L'évolution et la signification du griffon dans l'iconographie iranienne

L. Vanden Berghe, Les fibules provenant des fouilles au Pusht-i Kuh, Luristan

E. Haerinck, Painted pottery of the Ardabil style in Azerbaidjan (Iran)

J. Elayi, Le rôle de l'oracle de Delphes dans le conflit greco-perse d'après "Les Histoires" d'Herodote (1re partie)

J. M. Balcer, Alexander's burning of Persepolis

L. Vanden Berghe, La decouverte d'une scupture rupestre a Darabgird

M. C. Mackintosh, Taq-i Bustan and Byzantine art. A case for early Byzantine influence on the reliefs of Taq-i Bustan

VOLUME XIV (1979)

L. Vanden Berghe, La nécropole de Mir Khair au Pusht-i Kuh, Luristan.

G. Windey, La ceramique peinte de Sakkizabad.

B. Overlaet, Metal helmets of the Iron Age in Iran.

J. Elayi, Le rôel de l'oracle de Delphes dans le conflit greco-perse d'apres "Les Histories" d'Herodote (2e partie).

E. Haerinck, The pottery in Iran during the Parthian period (ca. 250 B.C. to ca. 225 A.D.): Typology and distribution.

R. Ghirshman, La ceinture en Iran.



مصدق در حکمرانی فارس

اسناد و مدارک

در شمارهٔ قبل دو مکتوب مصدق به سران عشایر قشقائی چاپ شد. اینک نامهٔ دیگری از مصدق به صولت‌الدوله که در سال ۱۳۰۲ شمسی از طهران نوشته شده است چاپ می‌شود. باز از داریوش قشقائی متشکریم‌که این سند را در اختیار ما گذاشت.

ضمناً برای آنکه نمونه‌ای از انعکاس رویهٔ حکومت مصدق در فارس به‌دست داده شده باشد مقاله‌ای را که وحید دستگردی در شمارهٔ ۶ مجلهٔ ارمغان سال ۱۲۹۹ مندرج ساخته است چاپ می‌کنیم.

(موازنهٔ حاکم مشروطه ــ با حاکم استبداد)

(آقای مصدق‌السلطنه ــ ایالت فارس)

حاکم عصر استبداد مسئول پادشاه یا صدراعظم زمان خویش بود و بموجب چنین مسئولیتی طرق و شوارع را امن نگاه‌داشته مالیات دولت را پرداخته با رعایای قلمرو حکومت خود طوری سلوک میکرد که مبادا فریاد استغاثه و آوازهٔ تظلم آنان بگوش شاه برسد.

حاکم استبداد بواسطهٔ اینکه هرسال مبلغ هنگفتی باسم پیشکشی صدراعظم و پادشاه وقت میداد و حقوق حکومتی هم برای او منظور نبود از رعایا و کسبه و تجار ناگزیر جریمه و رشوه میگرفت. ولی حداکثر این جریمه یا پیشکشی پنجاه تومان نهایت صدتومان بود.

اما حاکم مشروطه. این گرگ سیاه خونخوار که تکیه‌گاه‌اوبنفوذاجنبی

است و سند لیاقتش خیانت و جنایت . در پیشگاه شاه و ملت و وجدان مسئول نیست ، باسم حقوق و بودجهٔ حکومتی ماهیانه مبلغی هنگفت از بیت‌المال مسلمین غارت میکند ، برای ناامنی طرق و شوارع دزد ایجاد نموده و باسم جلوگیری از آنان راه استفادهٔ دیگری در مالیه تحصیل مینماید ، جرمانه و پیشکشی که از رعایا میگیرد حداقلش هزار تومان و حداکثرش لایتناهی است .باسم تعمیر عمارات دولتی هرسال مبلغی زیاد از مالیه می‌رباید ، با محتکرین ارزاق شریک است ، با دزدان گردنه همدست است ، از رهزنان ادارات سهیم است ، جمعی دزد را باسم نایب‌الحکومه ببلوکات فرستاده از هریک مبلغی رشوه دریافت نموده و باسم حقوق آنان مبلغ هنگفتی برانبان آز خود اضافه میکند .

حاکم مشروطه در یکسال باندازهٔ پنجاه سال حاکم استبداد ستمکاری و خیانت نموده و بیش از صد سال وی اموال مردم را در کیسهٔ حرص خود مرکزیت میدهد . این دعوی برهانی است و اعمال حکام دورهٔ مشروطیت بر او برهان محسوس است .

از اینرو حق دارند اگر تودهٔ ملت در ایالات و ولایات آرزوی آسایش عصر استبداد را میکشند . اما از این نکته غفلت ورزیده‌اند که هنوز مشروطیت در این مملکت قدم نگذاشته و آزادی جز بقهقری سیر نکرده و حکام مشروطه همان استخوانهای پوسیده و عظم نخرهٔ دخمه استبدادند که تا دیروز برای استبداد فداکاری میکرده امروز تغییر لباس داده خودرا حاکم مشروطه معرفی نموده‌اند .

برای حاکم مشروطه نمیتوان مصداق و مثلی پیدا کرد مگر آقـــای مصدق‌السلطنه حکمران کنونی فارس. این مرد دانشمند از نخست روزی که بر مسند اداری نشسته تاکنون که بمقام ایالت رسیده باتفاق دوست و دشمن همواره مسئولیت خود را در پیشگاه وجدان مدلل داشته دزدان اجتماعی را از هر طبقه و خانوده محکوم نموده ، اگرچه در کابینه سابقه برخی از همان دزدان برخلاف تمام قوانین عالم باارتقاء رتبه بکار مشغول شدند .

این مرد دانا همواره بواسطهٔ سعی و عمل و درستکاری راه تعالی پیموده و هیچگاه بدسته‌بندی و پارتی‌بازی و رشوه دادن و گرفتن و تکیه باجنبی نمودن زمام هیچکار را در دست نگرفته.

این مرد قابل در نخستین قدم والی‌گری خود مبرهن داشت که برای انباشتن کیسه نه بلکه برای اصلاح وآسایش یک ایالت بزرگ کمر فداکاری بمیان بسته، این مرد مقدس تمام خرج‌تراشی‌های بیهوده را از فضای حوزهٔ حکومت دور افکنده و مصداق حاکم مشروط را بتمام ایران نشان داده و خواهد داد.

پس از اینکه تودهٔ ملت ایران نمونهٔ حکومت مشروطه را در فارس دیدند و مردمان آسایش ندیده لذت راحت‌را چشیدند اگر همگی ازپیشگاه دولت چنین حکومت و حکمرانی را خواستار شدند آیا چنین حاکمی میتوانند یافت؟

در طبقات اعیان که تاکنون حکمرانی کرده‌اند مسلم نه، اما ممکن است در غیر این طبقه نمونهٔ این مرد بزرگ یافت شود.

در خاتمه با اینکه ما تمام امورات کشوری و لشکری پارس‌رااز لیاقت و بی‌غرضی این یگانه مرد دانشمند اصلاح شده تصور مینمائیم. نسبت بدو کار اظهار علاقه‌مندی نموده و امیدواریم زودتر از همه بشارت اصلاح و اتمام آنرا بشنویم.

اول ــ لطمات و خساراتی که باداره‌ٔ جریده شریفهٔ گلستان ازطرف انبوهی دشمنان اسلام و معارف و علوم متوجه گردید، و چنان‌بوستان پر از گلهای حقیقت و ازهار و اثمار علوم و معارف از دم سردی مشتی سرخرهای بوستان بشری گرفتار خزان شد امید است که بزودی جبران گردیده و آن گرامی نامه آزاد ملی توانا گردد. بیشتر از پیشتر بوظیفهٔ معارف پروری و اسلام پرستی جبلی خود پردازد.

دوم ــ بشهادت تمام جرائد شیراز و اغلب از محترمین و موثقین فارس یمن‌السلطنه نامی که مدعی‌العموم عدلیهٔ فارس‌است مرتکب‌بزرگترین جنایت اجتماعی گردیده و برای پیشرفت اغراض خود خواسته است دامن

پاک از آلایش آقای حاجی آقا یحیی اصفهانی را که چندین سال در اصفهان و شیراز بی‌غرضانه در محاکم حقوق واستیناف حافظ حقوق بیچاره‌گان و مظلومین بوده بتهمت آلوده نماید.

این گناهی است غیر قابل عفو و اغماض و اکنون وقت فرا رسیده که در سایهٔ تخصص اداری و قانون‌شناسی و بیغرضی آقای مصدق‌السلطنه هر کس خائن و جانی است در محکمهٔ تحقیق و عدالت محکوم و مثل سایر دزدان که در طهران محکوم فرموده‌اند و همه‌کس همیشه آنان را جز یک دزد اجتماعی نمیشناسد بتمام ملت معرفی فرموده بکیفر گناه خویشش برسانند. (وحید)

نامه‌ای از مصدق به صولة‌الدوله

۲۱ شوال ۱۳۴۱

فدایت شوم امیدوارم ان‌شاءالله تعالی وجود محترم را کسالت و ملالی نباشد. هرچندکه مستقیماً" چندی‌است از اخبار حضرتعالی بی‌اطلاعم ولی بطور غیرمستقیم همچو نیست که در این باب لاقید بوده و کسب اطلاع نکرده باشم و همینقدر که از سلامت وجود عالی مطلع شده و اینکه امور از این جهت مطابق دلخواه و انتظار دوستان است کمال خوشوقتی و امتنان را داشته و خواهانم که ان‌شاءالله همیشه به همینطور بگذرد.

حالت مخلص هم بحمدالله بد نیست و عمری بدون نتیجه در این مملکت می‌گذرد.

واقعاً" در این‌وقت که هموطنان عزیزم بواسطهٔ مرخصی عازم طهران هستند لازم می‌دانم که این مختصر را عرض و خاطر جنابعالی را از حسن رفتار و حسن سلوک آنها در مدت اقامت در طهران مستحضر نمایم.

از روی حقیقت هیچیک از دستجاتی که از خارج به مرکز آمدند مثل این اشخاص رفتار نکردند و سلوک آنها طوری خواطر را جلب نموده که هیچ انتظار نداشتند از اشخاصی که تاکنون به مرکز نار جاری گردد. در این‌صورت استحقاق هر قسم توجهی از طرف حضرت عالی

۲۱ شوال ۱۳۳۱

قربانت شوم

عرض دارم آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از روی حقیقت اینک از کسانی که دارای [illegible]

شکایت دارم [illegible] بیدار کرده‌اند [illegible]

خاطر مرا جلب نموده که [illegible] شعرا

[illegible] آن کس [illegible] این [illegible]

گردد از صورت [illegible]

قصه‌ها دارد [illegible] ۱۳۱۵ [illegible]

الطاف خود را [illegible]

[illegible] گردد [illegible]

جواب [illegible] قصه‌ها را

دارم [illegible]

دارند و امیدوارم که آنها را مورد الطاف خود قرار داده و طوری تقدیر فرمائید باعث تشویق سایرین گردد .

همواره بشارت سلامت حضرت‌عالی را انتظار دارم .

مصدق

نامه‌ای از مؤیدالاسلام مدیر حبل‌المتین

چون بخشی از مجلهٔ آینده به اسناد و مدارک و نامه‌ها تخصیص یافته است و نامه‌هائی در طول شصت هفتاد سال بمن رسیده‌که‌از جهاتی قابل توجه میباشد برخی از آنها را برای درج در مجله باتوضیحاتی، اگر لازم داشته باشد ، میفرستم .

اکنون یک نامه به امضای سید جلال‌الدین الحسینی ملقب ومعروف به (مؤیدالاسلام) مدیر مجلهٔ هفتگی حبل‌المتین چاپ کلکته‌هندوستان که روی کاغذ اداری آن که حاوی نکاتی چند میباشد نوشته شده ، ارسال میدارم .

تاریخ نامه ۱۶ ماه می ۱۹۱۴ میلادی برابر با جمادی‌الثانی ۱۳۳۲ هجری قمری یعنی ۶۸ سال پیش میباشد . روزنامهٔ حبل‌المتین در آن روزگاران ناشر افکار آزادیخواهی و مشروطیت بود . بواسطهٔ دوام آن در چند ده سال خدمات گرانبها از راه مطبوعات به ایران نمود .

زمانی که در یزد و بمبئی و طهران بودم ، از روزی که سواد کافی برای خواندن روزنامه پیدا کردم ، حبل‌المتین را (که برای پدرم در یزد میرسید) میخواندم . بعد از آنهم که در بمبئی مدت سه سال بمدرسه میرفتم آنرا مطالعه میکردم ، همچنان که وقتی برای تحصیل بطهران آمدم .

مرحوم مؤیدالاسلام را در بمبئی دیده بودم و مرا میشناخت زیرا هروقت از کلکته به آنجا می‌آمد مهمان عموی من شادروان محمدتقی افشار، که من هم در خانهٔ او منزل داشتم ، میبود . عمویم نیز به مطبوعات خیلی علاقه داشت . وقتی هم کاوه در برلین چاپ میشد نمایندگی آنرا قبول کرده بود .

THE HABLUL MATIN Ltd. NO...... 164 Bow Bazar Street

شرکت حبل المتین کلکته

TELEGRAPHIC ADDRESS "HABLEMATIN"
TELEPHONE No 1367
REGISTERED 1913
ESTABLISHED 1893

Editions:—
English Weekly
Persian Weekly
Urdu Daily
Bengali Daily

لوزان

Calcutta 16 May 1914

سلخ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۲

جناب مستطاب آقای محمود آقا [illegible] افشار دام اقباله العالی

روحی لک الفداء

مرقومه شما و همچنین مقاله و مرسله [illegible] مع اشعار درج در حبل المتین گردید [illegible] شد

البته منظور شما خواهد رسید روزنامه [illegible] به آدرس مرقومه [illegible] فرستاده

البته [illegible] از آقای [illegible] داده می شود

[illegible] مقالات مفیده [illegible] اداره [illegible]

درج گردد تا [illegible]

[illegible]

مرحوم محمدتقی افشار بواسطهٔ علاقه‌ای که به مجلهٔ کاوه داشت برای تهیهٔ مشترک کمک زیاد به آن مینمود. به پاس خدمت او به آن مجله و قدرشناسی مرحوم تقی‌زاده مدیر مجله، سطری چند از نامهٔ مفصل مورخ دهم ژانویه ۱۹۲۲ تقی‌زاده را نقل میکنم. عین نامه کلیشه شده و تحت شمارهٔ ۲۷ در آخر کتاب (ترجمهٔ سیاست اروپا در ایران تألیف نگارنده) چاپ گردیده است.

در این نامه ضمن شرحی که در بارهٔ مقالات اساسی شماره‌های ۹ و ۱۲ که آخرین شمارهٔ کاوه است نوشته، چنین مینگارد: (... نمیدانم شمارهٔ اخیر کاوه را یعنی شمارهٔ ۱۲ را ملاحظه فرموده‌اید یا نه اینجانب در مقالهٔ اساسی آن شماره اصول عقاید سیاسی خود را مانند یک وصیت‌نامهٔ سیاسی درج کرده‌ام ... در باب امسال کاوه (که دیگر منتشر نشد) بدبختانه روزنامه بحال تعطیل است و خوابیده و میترسم که این خواب، خواب مرگ ابدی باشد چه عایدات آن کافی مخارج آن نگردید و حساب کردیم تا دوهزار نفر مشترک نداشته باشد ممکن نیست عایدات آن کافی شود. سالی قریب چهارصد الی پانصد هزار مارک مخارج میشود و در حالت حالیه نصف این مبلغ عاید نمیشود. منتظر جوابهای تلگرافی از ایران بودیم و تاحال جواب شافی نرسید و با آنکه بعضی ایرانیان و مخصوصاً" ایرانیان خارجه همت فوق‌العاده کردند و بیش از اندازهٔ خودشان مساعدت نمودند و مخصوصاً جناب آقا محمدتقی افشار داد مردانگی را دادند و خودکشی برای ترویج این نامه محقر نمودند که از تشکر آن ما عاجزیم. مثلا در جائی مثل هندوستان که جریدهٔ فارسی منتهای میزان انتشارش ۲۰ یا منتها ۳۰ شماره است ایشان برای سال آینده (یعنی امسال که شروع باید بشود) قریب ۱۵۰ مشترک تهیه کردند و حتی اشخاصی را حاضر کردند که چندین نسخه ابونه شوند و حتی یکنفر زردشتی ۵۰ نسخه ابونه شده باوجود این با یک گل بهار نمیشود و همهٔ مشترکین (تا آنجا که جواب رسیده) به هزار نفر نمیرسد. حتی جناب آقا محمدتقی عموی مکرم سرکار نوشته بودند سابقا" که صریح بنویسید چقدر از دوهزار نفر

کمتر و ناقص دارید تا ما در فکر تهیهٔ آن باشیم تا کاوه نخوابد ولی ما خجالت کشیدیم جواب بنویسیم که هزار نفر کسر داریم واگرصد یا دویست نفر کسر داشتیم مینوشتیم. خلاصه آنکه در حال حالیه تکلیف کاوه معلوم نیست و شاید به وصول خبرهای بهتری دوباره انتشار یابد و فعلا" خوابیده. امیدوارم جنابعالی هم همت و نفوذ خود را در ترویج این ورقهٔ محقر مبذول بدارید و در جنوب ایران تشویق بفرمائید مردم را بخواندن و اشتراک آن . . .). این بود شرح احتضار و فوت مجلهٔ کاوه زیرا دیگر بعد از این شمارهٔ ۱۲ سال دوم دورهٔ جدید منتشر نگردید.

تاریخ‌نامهٔ حبل‌المتین سه‌ماه بعد از رووود من به لوزان که بیستم فوریهٔ ۱۹۱۴ بود میباشد. آن‌موقع پست هوائی وجود نداشت و هواپیما هم چیز نوظهوری بود. همان روز ورود من به لوزان‌گویا برای نخستین‌بار یک طیاره در آسمان آنجا آمده بود که همه آنرا تماشا میکردند. بنابراین نامهٔ من از راه طولانی زمینی و دریا و یا معطلی‌های پستخانه‌ها و نقل و انتقالها شاید قریب یکماه از لوزان به کلکته رفته و همین مدت هم برای جواب حبل‌المتین طی زمین و زمان کرده است. نامه‌های پستی از لوزان تا کلکته میبایست با راه‌آهن از سوئیس به ایطالیا (بندر برندیزی) یا بفرانسه (بندر مارسیل) فرستاده شود و از آنجا با کشتی به بمبئی برود و از بمبئی با راه‌آهن سرتاسری شمال هندوستان به کلکته فرستاده شود. اکنون با هواپیما ده یک زمان آنروز را طی میکنند.

از شرح بالا معلوم میشود که کمی بعد از ورودم به‌لوزان نامه و مقاله و شعر برای حبل‌المتین فرستاده‌ام که او در نامهٔ خود مینویسد مقاله و شعر چاپ شد.

مشترک شدن به حبل‌المتین و فرستادن مقاله و شعر در نوزده‌سالگی علاقهٔ پیشرس مرا به مجله و مطبوعات میرساند... و آن دلبستگی همچنان، پیرانه‌سر، ادامه دارد.

این نامهٔ مدیر حبل‌المتین‌مبین بعضی نکات است که توضیح میشود:

۱ ــ حبل‌المتین داخل در شرکتی بوده است محدود که در سمت چپ نامه بالای صفحه به فارسی و انگلیسی چاپ شده است (شرکت حبل‌المتین لیمیتد) و در زیر آن به انگلیسی اسم چهار جریده به چهار زبان بشرح زیر برده شده است که گویا شرکاء بوده‌اند، اما بچه کیفیت، بر من معلوم نیست.

هفتگی بزبان فارسی
هفتگی بزبان انگلیسی
روزانه به زبان اردو (زبان عمومی هندوستان)
روزانه به زبان بنگالی (زبان محلی کلکته)

از این شرح معلوم میشود که جریدهٔ هفتگی حبل‌المتین در این‌شرکت داخل بوده است.

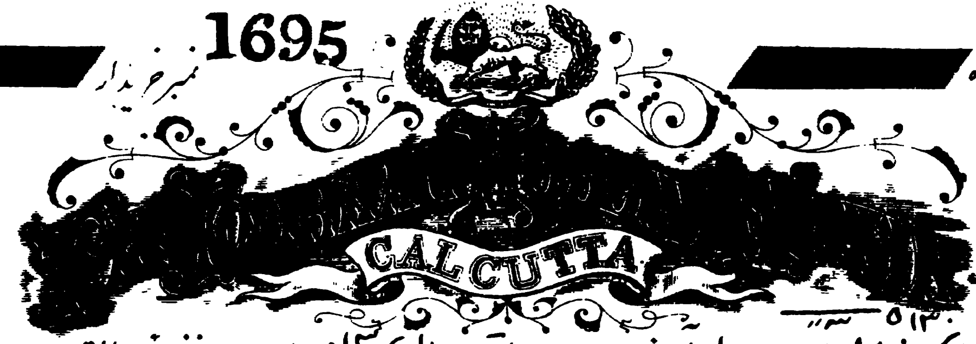
۲ ــ نکتهٔ دیگر اینکه در همان سمت چپ بالای صفحه به‌انگلیسی‌نوشته شده تأسیس شد در ۱۸۹۲ و زیر آن نوشته است ثبت شد در سال ۱۹۱۳.

این میرساند که در مدت ۲۱ سال که حبل‌المتین فارسی تأسیس شده بوده (از ۱۸۹۲ تا ۱۹۱۳) یا ثبت و امتیاز جرائد در هند اجباری نبوده یا چون بفارسی بوده مجبور به ثبت نبوده است. ولی در سال ۱۹۱۳ به‌ثبت رسانیده است.

۳ ــ در متن نامه بعد از اسم کوچک من محمود کلمهٔ (تاجر) نوشته‌است در صورتی‌که من برای تحصیل به اروپا رفته بودم نه تجارت. علت اینست که چون عموی من در بمبئی تاجر بود و من هم از یک خانوادهٔ تجارتی بودم تصور کرده است برای تجارت به اروپا رفته‌ام نه تحصیل.

دکتر محمود افشار

آینده: از موقع استفاده می‌شود و عکس یک‌ورقه ازقبوض آن روزنامه را که به‌دست آمده است و متعلق به خاندان سید محمد صراف تهرانی بوده به‌چاپ می‌رسد.



مبلغ سیزده روپیه بابت بدل آبونه چهارماهه بقیه سال سیزدهم روزنامه حبل المتین

از تاریخ هشتم صفر ۱۳۲۴ الی تاریخ دهم جمادی الثانیه ۱۳۲۴ هجری

از جانب جناب مستطاب عمدة التجار ... آقای شیخ ...

بتوسط ... اداره حبل المتین کردید

بتاریخ ... شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴ هجری



سند بدل ابونه

حبل المتين

فقط روزنامه هفتگی فارسی هندوستان

اداره مرکزی

کلکته

نمره

مبلغ ... از بابت بدل آبونه ... اخبار حبل المتين بابت سال ...

از تاریخ ... سنه ۱۳۱۵ ... الی تاریخ ... از نمبر ... الی نمبر ...

از جانب ...

توسط ...

واصل شد علیه مهر اداره حبل المتين گردید

بتاریخ شهر ... سنه ۱۳۱۵ هجری

مطابق ... سنه ۱۸۹ عیسوی

چهرهٔ زن ایرانی

حاجی میرزا عبدالباقی طبیب نه فرزند داشت و اشهر آنها دکتر خلیل‌خان ثقفی اعلم‌الدوله است که چند تألیف دارد و طبیب مظفرالدین شاه بود و در زمان صدور فرمان مشروطیت با مشروطه‌خواهان همراهی می‌کرد. برادران دیگر اعلم‌الدوله عبارت بودند از

۱) اسمعیل صحهٔ‌الدوله (طبیب)،

۲) دکتر جلیل خان ملقب به مؤیدالحکماء که قبلاً دبیرالدوله و ندیم‌السلطان لقب داشت. او طب را رها کرد و در پاریس مقیم شد و به کار سیاست پرداخت و در زمان مبارزه با محمدعلی‌شاه با ایرانیان مهاجر همکاری می‌کرد و تاریخ انگلستان تألیف فریدون ملکم را در پاریس او به طبع رسانید. این دکتر جلیل‌خان بعدها مورد انتقاد مشروطه‌خواهان واقع شد تا بجائی که مجبور شد رساله‌ای در پاریس در دفاع از خود به‌نام "واحدهٔ بواحدهٔ والبادی‌الظلم، زدی ضربتی ضربتی نوش کن. حمله آمد نیامد دارد..." در جمادی‌الاول ۱۳۲۸ قمری به‌طبع سانید.

۳) عبدالمجید حاذق‌الدوله طبیب قشون خراسان.

۴) عبدالحمید متین‌السلطنه مدیر روزنامهٔ عصر جدید که به‌قتل رسید.

۵) میرزا احمدخان رئیس مالیهٔ کرمان.

۶) میرزا محمدخان که در مالیه بود.

۷) صدیقه خانم حکمهٔ‌السلطنه عیال دکتر عیسی‌خان بقائی و مدیرهٔ مدرسهٔ نسوان.

۸) یکی از برادران دیگر، میرزامحمودخان نام داشت که پس از برادر مقتولش لقب متین‌السلطنه یافت و عضو وزارت خارجه بود و با دختر خالهٔ ملکهٔ هلند ازدواج کرده بود و پس از مطلقه کردن او یک زن امریکائی را به همسری گرفت و در امریکا مدتی سمت شارژدافری داشت و نسبت به قضایای وقوع حادثهٔ ایمبری مردی مطلع بود.

نکته‌ای که در بارهٔ زندگی او باید دانست این است که‌او یک سلسله مقالات به زبان انگلیسی در بارهٔ هنر و آداب و تمدن ایرانیان نوشت و در مجلهٔ Asia در امریکا به‌چاپ رسانید . هریک از این مقالات عنوانی خاص دارد و آن مقدارش را که من دیده‌ام در شماره‌های ۱ سال ۲۸ ببعد مجلهٔ مورد ذکر سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ چاپ شده است و در نخستین شماره‌ای که قسمت اول مقاله طبع شده اجمالی در احوال او نوشته و گفته شده است که این نویسنده سرگذشت دوران کودکی خود دراواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه را برای قارئین امریکائی نوشته است . سمتهای او را در منصب خدمات سفارتی عضویت هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس تریاک (لاهه ۱۹۱۱) ، عضویت سفارت ایران در لاهه ، لندن یاد کرده و گفته است که در ۱۹۲۴ قنسول ایران در نیویورک شد .

در صفحهٔ اول همین شماره تصویر قلمی مادر میرزا محمودخان را به‌چاپ رسانیده است که چون از نقاشیهای دورهٔ قاجاری است ماآن‌را از آنجا نقل می‌کنیم . فهرست مقالات ثقفی چنین است .

I- The boy courtier of a Mad Shah (January 1928, pp 11–18)

II- The sacred circle of manhood (February 1928, pp. 136–142, 150 154)

III- Happy New Year! Naw–Rouz. (march 1928, pp. 212–217, 228 234

IV

V- My Unholy uncl's story (May 1928, pp. 378–385, 421

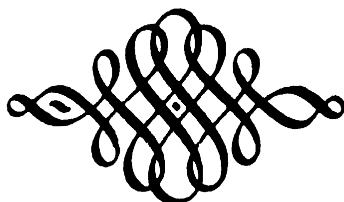
VI- The imperial glare (June 1928, pp. 461–467, 499–504)

VII- The passing of the Ordou (July 1928, pp. 543–548, 580–584

VIII- Down with poppy and wild boar! (August 1928, pp. 614–620 668–672)



مقاله دنباله دارد ولی چون دوره‌ای که من از آن نزد آقای حسین ثقفی اعزاز دیدم کامل نیست مشخصات بقیهٔ مقالات را نتوانستم بیاورم بدهم . اما مجموعهٔ این مقالات به صورت کتاب بعداً " به اسم In the imperial shadow در سال ۱۹۲۸ در امریکا انتشار یافت .



نامهٔ رکن‌السلطنه به رئیس‌الوزرای انگلیس

محمدرضا میرزا رکن‌السلطنه از فرزندان کوچک ناصرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۹۳۷ دو نامه به H. Baldwin رئیس‌الوزرای انگلیس می‌نویسد و درآن اقدامات حکومت استبدادی رضا شاه و بی‌احترامی‌های او نسبت به اماکن مقدسه را یادآور می‌شود و انگلیسها را هشدار می‌دهد که با ازمیان رفتن او ایران دچار هرج و مرج می‌شود .

این رکن‌السلطنه در اطریش تحصیلات نظامی کرده بود (به‌قول علی‌وثوق) ، و درسالهای جنگ بین‌الملل اول نسبت به آلمانها خدماتی انجام داده بود و درسال ۱۹۲۰ با انگلیسها مکاتبه کرده بوده‌است . اگرچه انگلیسها نامهٔ او را مهم ندانسته‌اند .



این اسناد را مرحوم اسمعیل رائین از انگلستان تهیه کرده و از راه لطف در اختیار ما گذارده . شمارهٔ این سند 371-20835 است .

27/10/47

حضور محترم جناب اشرف رئیس الوزراء دولت فخیمه بریطانیای کبیر معروض میدارد

در چندی قبل مکتوبی به جناب اشرف رئیس الوزرای سابق دولت انگلیس نوشته و در
آن متذکر از وضع داخلی ایران و عدم رضایت ایرانیها از بی احترامیهائیکه به
اماکن مقدسه شده و رفتاریکه بر ضد اسلام از طرف این حکومت استبدادی میشود شدم
امروز مجدداً حضور مبارک تجدید عرایض نموده و میگوییم که البته بخوبی میدانید که
هیچ حکومت استبدادی در دنیای امروزه دوامی نخواهد داشت مخصوصاً که آن
حکومت حتی تشکیلات یک حزب منحصر بفرد موافق میل خود را هم مجاز نداند و تمام
اساسش برروی یک نفر مرد بی یار و یاوری ساخته شده باشد که جز به قوه نظامی
نوع دیگری نتواند به ملک و ملت آرامش بخشد . اگر اقلاً مثل سایر ممالک مستبده
از موافقین خود هم شده بود حزب و مرامی درست کرده بود باز شاید ممکن بود که بعد از او
دیگری از حزبش که کم و بیش مثل خود او میبود دنباله کارهای او را گرفته و این اسلوب
نگاه داری میکرد ولی حالیه به محض اینکه پای این مرد از میان در برود چون تمام
ملت ایران باطناً از ظلم و ستم او بجان رسیده اند ممکن نیست که کس دیگری را که مثل
این شخص بخواهد حکومت نماید قبول نموده اولادش را هم که محال میدانم که به سلطنت
به پذیرند . پس نتیجه جز انقلاب و هرج و مرج چیز دیگری نخواهد بود واز این
درهم و برهمی بعضی از ممالک دیگر که امروزه به اسم همراهی با اسلام میخواهند
کار خود را پیش ببرند فایده برده و به سیاست انگلیس لطمه وارد خواهد آمد .
با وجود تمام بدبختیهائی که چنانچه معروف است از سیاست انگلیس بخانوادهٔ ما

وارد آمد و تخت و تاج پدران ما را از ما سلب کردند حتی خانواده ما را به پریشانی و
فقر و بی آبرویی مبتلا کردند که همه ما ها در شرف تلف شدن از گرسنگی هستیم
باز این جانب هیچ وقت راضی نشدم که برخلاف سیاست انگلیس رفتاری نمایم .
اگر به وزارت خارجه رجوع نمایید اظهاراتیکه در موقع جنگ عمومی در موقعیکه از طرف
آلمان ها مرا به آلمان خواسته بودند برای بعضی مأموریتها در ایران به قنسول انگلیس در
سویس نموده‌ام دلیل خواهد بود که این جانب هیچ وقت نتوانستم خود را راضی نمایم که
برضد سیاست انگلیس رفتاری نموده باشم . و امروز پای یک ملتی در میان است
که این ملت مدت یک قرن و نیم تبعه ما بودند اولاد ما بودند پای اسلام در میان است
که مذهب پدران ما و ملت ما است . در صورتیکه شاید بعضی از دول دیگر به من پیش نهاد
کرده باشند که با نقشه آنها همراهی نموده و در ایران برای آنها کار نمایم باز هم راضی
نشده مجددا به خود دولت انگلیس اظهار مینمایم که با ما کمک نموده که به ملت ایران
خود را نشان داده بفهمانیم که برای حفظ مذهب اسلام و حکومت مشروطه شان
در موقع مددکار شان هستیم . این جانب به دولت انگلیس قول میدهم که تمام نفع
دولت انگلیس را تا جان دارم در ایران حفظ نمایم . اگر خیالات دوستدار با سیاست
جناب اشرف موافق است این جانب حاضرم که به لندن آمده در این خصوص گفتگو نمایم
عدم جواب را بر نه پذیرفته شدن اظهارات خود خواهم دانست . موقع را مغتنم
شمرده احترامات فائقه را معروض میدارد . محمد رضا میرزا ابن ناصرالدین شاه قاجار
رکن السلطنه

Roknes Saltaneh Kadjar
Palais Molier
28 Av. Bellevue
Nice (France)

Son Excellence Monsieur Stanley Baldwin
Premier ministre britannique. Londres.

Excellence,

Il me semble, qu'après deux siècles que notre famille a regné sur la Perse, nous avons le droit de faire une reflexion au Gouvernement de sa Majesté britannique sur les évenements actuels interieurs de l'Iran.

Après le Coup d'État et changement de notre dynastie malgré les lois constitutionnelles de la Perse, nous n'avons rien fait, ni contre les interêts britanniques en Iran ni contre le regime actuel. Aujourd'hui je vois non seulement que le peuple persan se trouve dans la misère et dans un desespoir complet par l'amour de richesse et par la brutalité excessive de Reza Khan Pahlavi, mais aussi la liberté constitutionnelle en même temps que notre religion piétinées par la même brutalité.

Ne croyez vous pas, Excellence, que

tous ces évènements peuvent contribuer à amener le peuple persan vers un régime bolchevique. Et mon point de vue, la gravité de la situation actuelle doit attirer l'attention du Gouvernement britannique, car après cette brutalité, il faut un homme capable et aimé par le peuple persan pour ramener la tranquillité et le bien être dans le pays ainsi que pour sauvegarder les intérêts britanniques en Perse.

Vous savez bien, Excellence, que les descendants de Mohammed Ali Schah, ont perdu leur prestige par la faiblesse et la légèreté de leurs conduites en Perse, mais nous, descendants de Nasser e dine Schah, nous sommes intacts, surtout moi car depuis 27 années que je vis en Europe. Personne ne peut rien me reprocher. Je peux garantir votre intérêt et la tranquillité en Iran en redonnant au peuple la Confiance.

Si vous trouvez ma proposition raisonnable: je peux organiser une vaste propagande en rassemblant tous les mécontents et ceux-ci sont très nombreux et avec l'aide du Gouvernement de Sa Majesté britannique nous pouvons sauver la Perse de

la misère et du désespoir.

Veuillez agréer, Excellence, mes respects ainsi que mon sincère dévouement pour le Gouvernement de Sa Majesté.

Prince Rokneo Saltaneh Kadjar

Nice 15 Février 1937
136 Boulevard Gambetta 136.
Alpes maritimes
France.

1937

E

PERSIA

E 1048
200
1937

Number E 1048/1048/34

FROM Prince Roknes Saltoneh Kadja.

Dated 15th Feb:1937
Received in Registry 19th Feb:1937

E: Persia

Proposition of Prince Roknes Saltaneh Kadjar.

In view of the sufferings of the Persian people under the Shah would propose, with British help to release Persia from its present position.

Last Paper.

E 3521/1443/34 1920

References.

(Print.)

(How disposed of.)

(Action completed.)

(Index.)

Next Paper.

(Minutes.)

I am sorry to have delayed this paper since it was returned to me with the relevant pp. on the 6th. March.

Our information about the prince, who is one of the younger sons of Nasr-ed-Din Shah, is as follows:—

Before the war he had plans of stirring up a rising against the Persian Govt. but these never materialised. Later, after the outbreak of war, he set out on an expedition to Russia, financed by the Germans, in order to stir up trouble there, but this also came to nothing. (See 213775 (Russia) of 1917)

In 1917 he tried to offer his

/ services

13475 7/36 F.O.P.

services to H.M.G., but he was deemed to be of no importance and his [struck: service] offer was rejected (216836 [Persia] of 1917)

In 1919 and 1920 he tried on several occasions to get H.M.G. to intervene with the Persian Govt. in order to secure the payment of his pension; he also offered to provoke a national rising in Persia in order to free that country from Bolshevism (C11443/11443/34 of 1920)

I submit that the Prince should be informed in reply that his proposal cannot be entertained.

Draft submitted herewith.

R. G. Etherington-Smith 9/III/37

I should be inclined to leave the letter unanswered

R. V. Boucher
10/3.

Without any question.

L. Baggallay
10/3/37

اجازه نامهٔ نشر آینده و قوانین مطبوعاتی

مجلهٔ آینده تاکنون چهار بار طبق قوانین موضوعه اجازهٔ انتشار یافته است و چون اجازه‌نامهٔ نخستین آن از نظر نشان دادن نحوهٔ صدور اجازه برای تجسس در تاریخ گذشتهٔ مطبوعات خالی از فایده نیست عکسش را درج می‌کنیم. این امتیازنامه که در اردیبهشت ۱۳۰۴ داده شده چهارصد و پنجاه و پنجمین جوازی بوده است که در آن زمان صادر شده بوده است.

اجازهٔ بعدی در یازدهم تیرماه ۱۳۲۳ دویست و پنجاه و ششمین امتیاز صادر شده طبق قانون مطبوعات مصوب ۳ دی‌ماه ۱۳۲۱ بوده‌است.

اجازهٔ بعدی در ۳۱ فروردین ۱۳۳۸ دویست و هجدهمین امتیاز صادر شده طبق قانون مطبوعات مرداد ۱۳۳۴ بوده است.

و بالاخره اجازهٔ جدیدی که طبق مقررات جدید مصوب شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران در دی‌ماه ۱۳۵۷ داده شده است.

عکس مجلس اول

در مورد عکسی که از نمایندگان مجلس اول در شماره ۴–۶ به‌چاپ رسید دوست گرامی آقای علی وثوق عده‌ای را که می‌شناخت اینطور معرفی کرد.

– ردیف اول نشسته از راست به چپ: ۸) شهاب‌الدوله ملک‌آرا.

– ردیف دوم نشسته روی صندلی از راست به چپ: ۶) حاجی حسین امین‌الضرب، ۹) حسن وثوق‌الدوله، ۱۱) صنیع‌الدوله هدایت.

– ردیف ایستاده از راست به چپ: ۲) مخبرالملک هدایت، ۴) سید ولی‌الله‌خان نصر، ۵) صدیق حضرت مظاهر، ۸) نصرالملک هدایت.

* * *

باز از خوانندگان خواهشمندست کسانی راکه می‌شناسند برای تکمیل این معرفی‌نامه یادآوری فرمایند.

تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۰۴ نمره ۲۰۰۱

۱۷ ربیع الاول ۱۳۴۴ نمره کتاب ثبت امتیاز جراید

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

ادارهٔ انطباعات

طهران

آقای میرزا محمد حسین خان امتیاز مجله موسومه به آینده

را از وزارت معارف تقاضا نموده لهذا معزی الیه با مراعات شرایط ذیل

و بر طبق التزامیکه سپرده‌اند مجاز در طبع و نشر مجله مزبوره میباشند

۱ — در موقع طبع و نشر مجله دارنده امتیاز مکلف است کاملاً مراعات

مواد قانون مطبوعات‌را بنماید

۲ — بدون تصویب وزارت معارف حق تفویض امتیاز خودرا بدیگری نخواهد داشت

۳ — از تاریخ صدور این امتیاز الی مدت شش ماه درصورتیکه صاحب امتیاز

بواسطه موانعی موفق بانتشار روزنامه نشود باید بوزارت معارف رجوع

نموده تجدید امتیاز نماید

وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

امتیاز ...

دربارهٔ وفات مصدق

درگذشت محمد مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ تحت فشار اختناق شدید در ایران به سکوت پرمعنی گذشت. اما در ممالک دیگر انعکاس بسیار یافت و در اکثریت جراید مهم عالم نسبت به وفات مصدق مقالات مفصل نوشته شد و در دائرةالمعارفها و کتب معرفی رجال ذکرش مندرج گشت.

از جمله مقالات معتبر و خواندنی که در بارهٔ مصدق انتشار یافت و اولیای وقت ایران را غضب‌آلود کرد مقاله‌ای است که در ۷ مارس ۱۹۶۷ (سه روز پس از وفات مصدق) در روزنامهٔ سیاسی و درجهٔ اول Le Monde به قلم G. Fournier چاپ رسید.

L'HOMME QUI NATIONALISA LES PÉTROLES D'IRAN

Mohammed Mossadegh est mort à Téhéran

(De notre correspondant particulier.)

Téhéran, 6 mars. — **Le Dr Mohammed Mossadegh, ancien premier ministre, qui avait fait son entrée sur la scène politique persane dès 1906 et nationalisa en 1951 les pétroles d'Iran, est décédé dimanche à l'aube, à l'âge de quatre-vingt-sept ans.**

Condamné en 1953 à trois ans de prison, il vivait depuis sa libération en résidence très surveillée dans sa propriété d'Ahmed-Abad. En janvier dernier il avait été autorisé à se rendre à Téhéran pour y subir, dans un hôpital dirigé par un de ses fils qui est chirurgien, une double opération nécessitée par un cancer de la mâchoire. Il y avait été ramené dans le coma mercredi dernier, à la suite d'un hémorragie intestinale.

Les journaux de dimanche ont annoncé la nouvelle en quelques lignes, en première page, sans rappeler les fonctions autrefois exercées par le Dr Mossadegh.

UN CONTEMPORAIN DU GRAND CYRUS

Par GASTON FOURNIER

La mort même ne lui rendra pas justice, bien qu'elle constitue pour lui une ultime victoire. Il n'y a guère, en effet, d'exemples qu'un homme qui ait osé s'attaquer au pétrole soit mort dans son lit.

Il est mort si chargé d'années, qu'on n'en connaît pas le nombre. On lui prêtait soixante-neuf ans, en 1951, quand il accéda au pouvoir. Mais pour cette seule raison que l'âge limite, pour être membre du Parlement iranien, est fixé à soixante-dix ans. En vérité, il n'a jamais eu d'âge. Il était quelque peu contemporain du Grand Cyrus C'est tout ce qu'on peut affirmer de précis...

Au temps de sa puissance, ses adversaires se trouvèrent devant un problème sans précédent en Iran. Mossadegh était honnête, irréprochablement honnête. On ne pouvait pas plus l' « acheter » que le compromettre ou le salir. Alors on le ridiculisa. Mossadegh devint l'homme au pyjama. Un président du conseil qui reçoit en pyjama, assis en tailleur sur un petit lit de fer, est-ce sérieux ? Et n'était-ce par la preuve que l'A.I.O.C. (l'Anglo-Iranian Oil Company) avait raison ? De surcroît, il s'évanouissait et n'avançait guère que si deux robustes familiers l'encadraient et le soutenaient. C'était un pantin. Un clown. Bien sûr, ceux qui répandaient cette légende n'en croyaient pas un mot. Et ils connaissaient le sens profond de cette pseudo-comédie Et qu'ils avaient affaire non à cet Iran venal auquel, un demi-siècle plus tôt, ils avaient arraché des contrats, mais à la Perse de Cyrus, à ce peuple nourri d'intelligence, de culture, de poésie et d'une désarmante finesse diplomatique. Tel ce Persan de l'ancien temps, qui feignait de dormir lors d'un entretien avec l'ambassadeur du tsar pour pouvoir arguer qu'il l'avait mal suivi, et le prier de lui résumer l'affaire par écrit, sachant bien que la mission du diplomate n'avait pour but que d'éviter tout ce qui peut laisser une trace.

A cette finesse millénaire, Mossadegh joignait l'acquis d'un solide savoir accumulé dans sa jeunesse, en France et en Suisse, dans le domaine du droit. On s'en aperçut à La Haye. Comme s'il avait plongé au fond d'une autre vie, il évoquait parfois le temps où il étudiait à Paris. Et ce qu'il aimait alors à se rappeler de notre capitale, c'était le boulevard Raspail...

Mossadegh n'a pas surgi comme d'une trappe sur la scène politique iranienne, en 1951, après qu'eut été assassiné, dans la mosquée du Bazar, le président du conseil d'alors, le général Razmara, l'homme des Américains, un des plus cruels soudards que l'Iran ait jamais comptés. Mossadegh, grand bourgeois, grand propriétaire terrien, appartenait par alliance à la dynastie des Kadjars, qui régna un siècle et demi sur la Perse, avant que le chef de la brigade cosaque Rezah Pahlevi — le père du souverain actuel, — ait détrôné, en 1925, le souverain régnant. Or, sous le dernier des Kadjars, Mossadegh avait occupé les plus hautes fonctions gouvernementales : gouverneur de province, ministre des finances. Rezah chah régnant, il s'était retiré sous sa tente, et, de 1936 à 1943, avait connu les rigueurs relatives de la résidence forcée.

Il faut peut-être avoir ces détails en l'esprit pour comprendre notamment, au-delà et à travers le conflit du pétrole, l'intelligence ambiguë des rapports entre le souverain actuel et celui qui fut, pendant plus de deux ans, *nolens volens*, son président du conseil. L'histoire politique de l'Iran moderne est pavée de cadavres. Or, le fait est là. Mossadegh, au faîte de sa puissance, alors qu'il avait derrière lui des centaines de milliers de fanatiques, a fait respecter, a protégé la vie du chah. Et celui-ci, lorsque Mossadegh fut à sa merci, aux mains d'un tribunal à tout faire, qui croyait avoir l'ordre de le faire pendre, exigea qu'il ne fût condamné qu'à une peine dérisoire. Et le chah, douze ans après, affirmait encore qu'il veillait à la protection du proscrit. De telles préoccupations réciproques sont rares en Orient.

Un respect mutuel

Le Mossadegh politique autant que le vieux Persan Mossadegh ne pouvait éprouver de respect particulier pour la couronne de celui qu'il considérait comme le fils d'un usurpateur. Mais ce même Mossadegh était trop ancré dans les traditions de sa race et de sa caste pour imaginer sans crainte une République persane et trop habitué au respect de la longue lignée souveraine de son pays pour ne pas, malgré tout, éprouver quelque respect pour celui qui — *nolens volens*, c'est de Mossadegh qu'il s'agit — occupait de fait le palais impérial.

Quant à la clémence du chah pour l'homme qui l'avait chassé de son trône et de son pays, elle s'explique par deux raisons, sans en oublier quelques autres. Le fils du sabreur Reza Pahlevi, parce qu'il est Persan, éprouvait lui aussi, sans songer à s'en défendre, un certain respect pour ces aristocrates qui avaient été les soutiens de la dynastie défunte. Bonaparte a fait fusiller le duc d'Enghien. Napoléon Ier n'aurait pas osé. Enfin, plus prosaïquement, le souverain a jugé dangereux de prendre le risque de conférer à Mossadegh l'auréole posthume du martyre.

Bien sûr, l'incompatibilité foncière entre les deux hommes, c'était le pétrole. Le souverain était pour la solution classique : laisser exploiter les puits par de puissantes compagnies étrangères. Et, en contrepartie, toucher des royalties aussi substantielles que possible. Le conflit — s'il y en avait un — avec les compagnies exploitantes ne pouvait porter que sur des questions d'argent, sur des pourcentages. Le principe de l'exploitation ne pouvait être mis en question. Le général Razmara, lorsqu'il négocie avec l'A.I.O.C., en 1950, pour la reconduction de l'accord de 1933, ne discute que pour des gros sous. Sa signature ne dépend que du relèvement des royalties.

Mossadegh est convaincu, lui, que si l'argent n'a pas d'odeur, celle du pétrole est nocive, qu'une nation qui laisse prendre pied chez elle par des compagnies étrangères est colonisée du même coup. Il en a le spectacle sous les yeux. C'est l'A.I.O.C. qui gouverne l'Iran, qui fait et défait les gouvernements, et tient en main, en fait, par la vénalité souvent, la justice, la police et l'armée. C'est elle qui maintient le peuple dans l'ignorance et l'analphabétisme, le pays dans sa misère, Mossadegh, théoriquement, a des atouts. Son pays est peu peuplé. Et, pour peu qu'on accomplisse quelques travaux d'irrigation, il peut être fertile. Cette vallée du Karoum, aujourd'hui fief du pétrole, était au temps d'Hérodote un des greniers du monde. Et, au surplus, le peuple iranien est habitué à la misère et à la famine. Mossadegh peut entreprendre le combat, l'Iran patientera. C'est ce qu'il a fait depuis des siècles.

La nationalisation du pétrole

Et Mossadegh, le 1er mai 1951, président du conseil depuis quelques jours, fait voter la loi sur la nationalisation du pétrole. La guerre avec la Grande-Bretagne est déclarée. Les Russes, spectateurs attentifs, ne sont pas enchantés. L'ambassadeur soviétique lui fait cette remarque : « Quelle mouche vous pique ? Vous partez en guerre contre l'Angleterre moribonde pour aller chercher la protection des Etats-Unis tout-puissants et qui vont vous dévorer. » Les Russes, disait-on, ne pensaient alors qu'au caviar de la Caspienne, qu'ils avaient affermé. Voire. Ils pensaient surtout à la guerre froide et à la frontière du Caucase...

Dans tout l'Iran, c'est du délire. Le petit peuple des paysans et des chômeurs ne s'y trompe pas. Il sent que la fin de l'exploitation de son pays par les pétroliers c'est la fin de sa propre exploitation par les grandes familles et par le gendarme. Et qu'il peut espérer sortir de son indignité. Assez bizarrement — en apparence — la nationalisation du pétrole préfigure dans les campagnes la réforme agraire (la loi ne laisse au fermier que le cinquième des récoltes et le reste, pratiquement, est pour le grand propriétaire et l'usurier). La réforme agraire attendra sans que personne s'étonne et s'offusque. Mossadegh, qui a le pays derrière lui, doit faire front à d'autres préoccupations. On s'en-

fonce d'abord dans le maquis de la procédure. L'Angleterre en appelle à la Cour de La Haye dès le lendemain du vote de la loi. Mossadegh refuse de s'incliner devant le « référé » des juges internationaux. Londres s'adresse alors au Conseil de sécurité. Mossadegh part pour New-York. Il y obtiendra une sorte de triomphe (sur lequel il se leurrera). L'affaire est ajournée ; on en revient à La Haye. Mossadegh plaide le dossier de son pays. Et la Grande-Bretagne, en fait, est déboutée.

C'est alors que le pétrole international décide solidairement d'étrangler économiquement l'Iran. Les Iraniens, faute de techniciens (la Grande-Bretagne s'est bien gardée d'en former), ne peuvent faire couler le pétrole. Et le gouvernement iranien au surplus ne trouve devant lui que des acheteurs qui se dérobent. Mossadegh obtient encore le plébiscite de la rue lorsque, en octobre 1952, les relations diplomatiques sont rompues avec l'Angleterre. Mais le conflit prend alors un net aspect politique. Les Etats-Unis, qui au temps de Truman l'avaient appuyé, changent de tactique avec l'arrivée d'Eisenhower à la Maison Blanche. Ils ne peuvent se désolidariser à ce point de l'Angleterre, pas plus que les grandes compagnies pétrolières américaines ne peuvent tolérer le mauvais exemple que donne l'Iran aux autres pays producteurs du Moyen-Orient. Le parti Toudeh, communisant, soutient Mossadegh. Et le soleil, quand il se lève à l'Est, jette son ombre sur l'Iran. Mossadegh, certes, on le sait, est anticommuniste. Mais les communistes sont pour Mossadegh. Le parti Toudeh descend dans la rue sans que Mossadegh donne à l'armée l'ordre de tirer dessus. Ces choses se passent en juillet 1953.

Le coup d'État de la C.I.A.

C'est le mois de Tyr qui est comme les ides de mars de l'Iran. Dans l'implacable chaleur de l'été, c'est le mois des révolutions et du sang. L'année précédente, c'est le 30 du mois de Tyr que le peuple de Téhéran s'est lancé, poitrine nue, contre les chars de Ghavam Sultaneh et de la cour, pour ramener Mossadegh au pouvoir, sur des centaines de cadavres. Les événements, maintenant, vont aller vite. Contre lui : les Etats-Unis, la cour, l'armée, et, pour seul soutien organisé, le Toudeh dont il ne veut pas ; l'homme au pyjama flaire le danger. Il se fait plébisciter par le peuple, dissout le Parlement, réclame les pleins pouvoirs et le ministère de la guerre.

Le roi destitue Mossadegh, désigne pour le remplacer le général Zahedi. Et, devant le refus de Mossadegh de s'incliner, quitte le pays et se réfugie à Rome. Mossadegh semble avoir gagné. On parle déjà de République. En réalité, il a été pris de vitesse.

Dans les deux jours qui précèdent le 19 août 1953, tout un quartier de Téhéran, fief des coupeurs de bourses, hommes au couteau et autres forbans professionnels et impunis, se vide. Un cortège copieusement financé par le général Schwartzkopf de la C.I.A., et rejoint par une partie de l'armée, Zahedi en tête, se dirige vers les bâtiments officiels et s'empare de la radio.

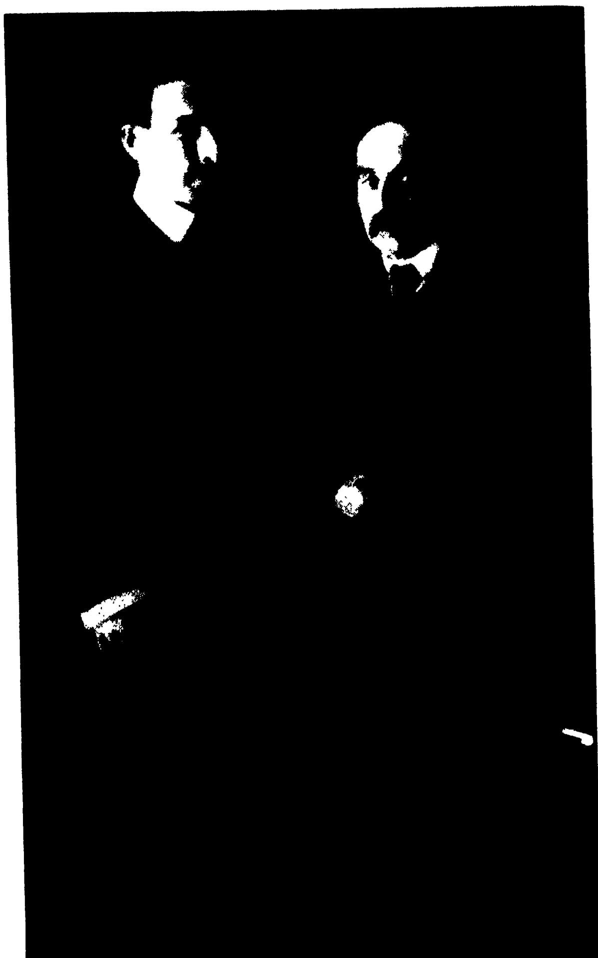
Ce que fut cette journée du 19 août, ceux qui la vécurent en gardent un écœurant souvenir. Ce ne fut pas seulement la chute de Mossadegh, attaqué à coups de canon dans sa maison, ce fut le début d'une entreprise de meurtres, de terreur et de rapine qui dura des jours et des jours. Militaires, policiers, hommes de main s'en prirent — sous prétexte d'exterminer le Toudeh — à tous ceux qu'ils soupçonnaient de les blâmer. On s'en prit aússi à ceux qui étaient assez riches pour payer rançon, après avoir survécu à la torture.

Ainsi fut mis à bas, en quelques heures, un régime, personnifié par un homme, qui avait l'appui inconditionnel de la quasi - unanimité numérique du pays.

Le roi rentra de son bref exil, franchissant dans une voiture blindée, roulant à une allure folle, le chemin qui joint l'aérodrome à son palais. Chaque carrefour était barré par des tanks. Téhéran, ce jour-là, paraissait comme une ville morte. .Quelques semaines plus tard, le vice-président des Etats-Unis, Richard Nixon,

venait constater sur place que la C.I.A. avait bien travaillé. Il ne restait plus qu'à juger Mossadegh. Ce fut un procès caricatural et interminable qui se déroula dans une atmosphère tour à tour tragique et burlesque, où l'ancien président du conseil, entre deux syncopes, se joua de ses accusateurs, clignant de l'œil, sans en avoir l'air, du côté du palais impérial, comme s'il mettait au défi le souverain — en vertu d'un accord tacite — de lui mettre la corde au cou. Le plus étonnant des verdicts sanctionnait le plus étonnant des procès : une peine de mort théorique commuée en trois ans de prison.

Ce verdict a été respecté à la lettre contrairement à ce que pouvaient craindre les gens insuffisamment informés. Mossadegh n'est pas mort en prison. Dans le domaine où il résidait en liberté strictement surveillée, il a, paisiblement, jusqu'à sa fin, cultivé ses roses.



محمد مصدق　　　　سهام‌الملک بیات

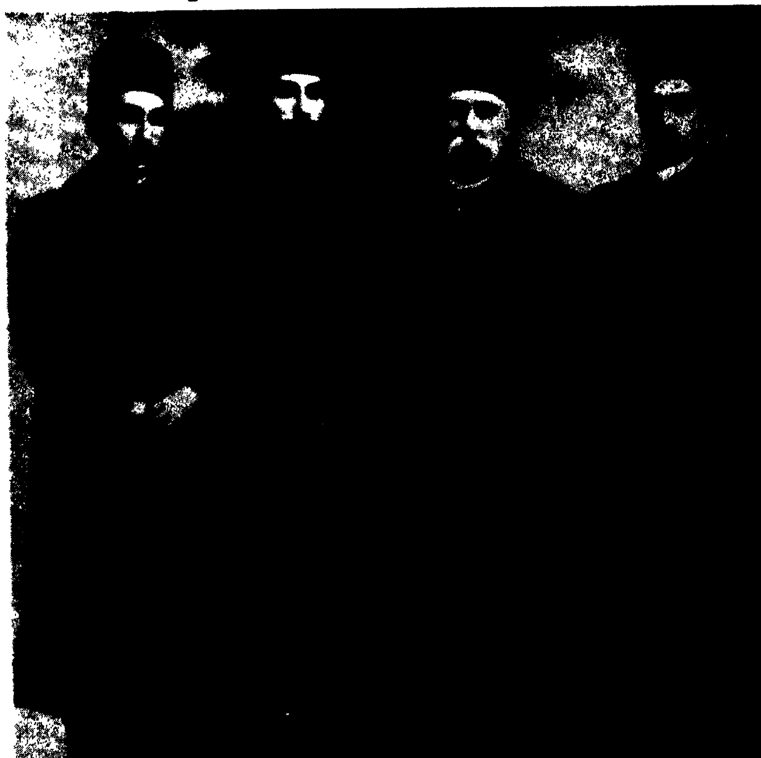
ضمنا " دوعکس دیگر از مصدق را به چاپ می‌رسانیم که برای علاقه‌مندان تازگی خواهد داشت و آن دو به لطف کاوه بیات فرزند دوستان عزیزم ملکی خانم قشقائی و ناصر بیات به دستمان رسید .

این دو عکس که اصل آنها متعلق به آقای عزت‌الله‌خان بیات (داماد بزرگ مصدق) است در دوران تحصیل مصدق در سویس (نوشاتل) برداشته شده . یعنی مربوط است به یکی ایام سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ .

در عکس اول از راست به چپ مصطفی‌قلی بیات (صمصام‌الملک) ، عباسقلی سهم‌الملک بیات (پدر مصطفی‌قلی و عزت‌الله) ، محمد مصدق (مصدق‌السلطنه) و عزت‌الله بیات دیده می‌شوند ، در عکس دوم سهم ـ الملک و مصدق‌السلطنه .

* * *

عکس دیگر هم که مصدق را با دائیش عبدالحسین‌میرزا فرمانفرمائیان نشان می‌دهد چاپ می‌کنیم . درین عکس از راست به چپ عبارتند از : ناصرالدوله فیروز ، فرمانفرما ، مصدق و امین‌الملک افخمی .





نامهٔ دهخدا به ادارهٔ اطلاعات امریکا

دوست بزرگوارم آقای جلیل بزرگمهر، وکیل دکتر محمد مصدق در دادگاههای نظامی به‌هنگامی که به جمع‌آوری و مدارک برای دفاع ازدکتر مصدق مشغول بود به ارشاد آن مرحوم چندبار با شادروان علی‌اکبر دهخدا ملاقات کرد و درحقیقت رابطی بود میان آن دو مرد که امکان ملاقات میانشان نبود. مرحوم دهخدا به‌مناسبتی سواد نامه‌ای را که از ادارهٔ اطلاعات سفارت امریکا دریافت کرده بود و جوابی را که شخصاً" بدان داده بود به بزرگمهر می‌دهد که به‌نظر مصدق برساند و این مناسبت توارد استدلالی بوده است که میان مطلب مذکور در نامهٔ دهخدا (موضوع اطمینان کردن ایرانیان تاجر به ساربانان) و مذاکرات دکتر مصدق با بوسکس آلمانی وجود دارد. موضوع بوسکس در یکی از شماره‌های آینده درج خواهد شد. از جلیل بزرگمهر متشکریم که نشر این سند را به ما واگذار کرده‌اند. آینده

ضمناً" برای نمودن علاقهٔ دهخدا به مصدق عکس پاکتی را از دهخدا به مصدق که بزرگمهر حامل آن بوده است چاپ می‌کنیم. مصدق نامه را خود نگاهداشته و پاکت را به بزرگمهر داده بوده است. دهخدا خود را "پرستندهٔ" مصدق دانسته.

حضور مبارک رهبر نابغهٔ ایران حضرت دکتر محمد مصدق روحی فداه

۱۹ دیماه ۱۳۳۲

جناب آقای علی‌اکبر دهخدا

خیابان ایرانشهر ـ فیشرآباد

تهران

آقای محترم

صدای امریکا در نظر دارد برنامه‌ای از زندگانی دانشمندان و سخنوران ایرانی در بخش فارسی صدای امریکا از نیویورک پخش نماید. این اداره جنابعالی را نیز برای معرفی به شنوندگان ایرانی برگزیده‌است در صورتیکه موافقت مینمائید ممکنست کتبا" یا شفاها" نظر خودتان را اطلاع فرمائید تا برای مصاحبه با شما ترتیب لازم اتخاذ گردد. ضمنا" درنظر است که علاوه بر ذکر زندگانی و سوابق ادبی سرکار قطعه‌ای نیزاز جدیدترین آثار منظوم یا منثور شما نیز پخش گردد.

بدیهی است صدای امریکا ترجیح میدهد که قطعهٔ انتخابی سرکار جدید و قبلا" در مطبوعات ایران درج نگردیده باشد. چنانچه خودتان نیز برای تهیه این برنامه جالب نظری داشته باشید از پیشنهاد سرکار حسن استقبال بعمل خواهد آمد.

با تقدیم احترامات فائقه

سی. ادوارد ولز

رئیس اداره اطلاعات

جناب آقای سی. ادواردولز رئیس‌اداره اطلاعات سفارتکبرای آمریکا

نامهٔ مورخه ۱۹ دیماه ۱۳۳۲ جنابعالی رسید و از اینکه این ناچیز را لایق شمرده‌اید که در بخش فارسی صدای امریکا از نیویرک شرح‌حال مرا انتشار بدهید متشکرم.

شرح‌حال من و امثال مرا در جراید ایران و رادیوهای‌ایران و بعضی از دول خارجه مکرر گرفته‌اند. اگر به انگلیسی اینکار میشد تا حدی مفید بود. برای اینکه ممالک متحده امریکا عده‌ای از مردم ایران را بشناسند. ولی بفارسی تکرار مکررات خواهد بود و بعقیده من نتیجه ندارد و چون اجازه داده‌اید که نظریات خود را در این باب بگویم و اگر خوب بود حسن استقبال خواهید کرد، این است که زحمت میدهم بهتر این است‌که

اداره اطلاعات سفارتکبرای امریکا بزبان انگلیسی اشخاصی را که لایق میداند معرفی کند و بهتر از آن اینست که در صدای امریکا بزبان انگلیسی برای مردم ممالک متحده شرح داده شود که در آسیا مملکتی باسم ایران هست که خانه‌های قراء و قصبات آنجا در و صندوقهای آنها قفل ندارد و در آن خانه‌ها و صندوقها طلا و جواهر هم هست و هر صبح مردم قریه‌از زن و مرد بصحرا میروند و مشغول عمل زراعت میشوند و هیچوقت نشده است وقتی که بخانه برگردند چیزی از اموال آنان بسرقت رفته باشد یا یک شتردار ایرانی که دو شتر دارد و جای او معلوم نیست که در کدام قسمت مملکت است ببازار ایران میآید و در ازاء (پنج دلار) دو بار زعفران یا ابریشم برای صد فرسخ راه حمل میکند و نصف کرایه را در مبدأ ونصف دیگر را در مقصد دریافت میدارد و همیشه این نوع مال‌التجاره‌ها سالم بمقصد میرسد و نیز دو تاجر ایرانی صبح شفاها" با یکدیگر معامله میکنند درحدود چند میلیون و عصر خریدار که هنوز نه پول داده است و نه مبیع آنرا گرفته است چندصد هزار تومان ضرر میکند. معهذا هیچوقت آن معامله را فسخ نمیکند و آن ضرر را متحمل میشود، اینهاست که از این گوشهٔ آسیا شما میتوانید بملت خودتان اطلاعات بدهید تا آنها بدانند در اینجا بطوریکه انگلیسها ایران را معرفی کرده‌اند یکمشت آدم خوار زندگی نمیکنند و از طرف دیگر بفارسی بعقیدهٔ من خوبست که در صدای امریکا طرز آزادی ممالک متحده امریکا را در جنگهای استقلال بایرانیان بیاموزید و بگوئید که چگونه توانسته‌اید از دست استعمار خلاص بشوید و تشویق‌کنید که واشنگتن‌ها و فرانکلن‌ها در ایران برای حفظ استقلال از همان طریق بروند. در خاتمه با تشکر از لطف شما احترامات خود را تقدیم میدارد.

علی‌اکبر دهخدا

یادداشت بزرگمهر

ساعت ۲۰ روز دوشنبه ۲۸ / دیماه ۳۲ بمنزل آقای دهخدا رفتم زیارتش کردم. یک شعر اخیرا" ساخته راجع به دزدان دریائی در دجله‌که به خلیفه حمله نمودند را خواند. کاغذ اداره اطلاعات سفارتکبرای آمریکا را با جوابش بمن داد.... گویا این نامه بوزارت خارجه امریکا فرستاده شده است.





کتابشناسی و فهرست

۱۹۵ ــ دانشگاه تهران ،کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد

نسخه‌های خطی . دفتر نهم . تهران . ۱۳۵۸ . وزیری . ۴۵۰ ص .

دفتر نهم به گزارش محمدتقی دانش‌پژوه در بارهٔ نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های اتحاد جماهیر شوروی و اروپا و امریکا اختصاص دارد و دنبالهٔ دفتر هشتم است .

۱۹۶ ــ فدائی (عراقی ،غلامرضا

گزیدهٔ کتابشناسی توصیفی اسلامی . تهران . دفترنشرفرهنگ‌اسلامی . (۱۳۵۸) وزیری . ۴۵۶ ص .

معرفی ۸۸۹ کتاب را دربر دارد .

۱۹۷ ــ ملکی معیری ،مهناز

نمایه موضوعی کتابهای اطلاعاتی کودکان و نوجوانان . تهران . مرکز اسناد فرهنگی آسیا . (۱۳۵۸) . وزیری . ۱۲۶ ص . (مجموعهٔ کتابشناسی‌ها و مدارک فرهنگی ، ش ۷) .

محتوی کتابشناسی با نام آن شناخته است و قابل استفاده می‌باشد . اما تعجب است که این کتابشناسی برخلاف دیگر دفترهای‌این‌مجموعه‌ازفهرست‌اعلام عاری است‌و این عیبی است غیرقابل بخشش برای چنین کتابها .

نمایه‌ها هم حاکی از همهٔ اطلاعات نیست . فی‌المثل سعید نفیسی کتابی برای طهران جهت جوانها نوشته است که دربن فهرست نیامده .

نمایه "فتق" (ص ۸۳) چه ارتباطی با کتاب "چه باید خورد" دارد ؟

۱۹۸ ــ Nawabi, Y.M.

A Bibliography of Iran. Vols III, IV, V. Tehran, Bunyad-e Farhang-e Iran. 1357. 452+221+724 p.

- افتخارات ملی
- افشاگری ضدانقلاب
- الدور
- الکترونیک
- امام
- امت
- امید
- امید ایران
- اندیشه (مجله)
- اندیشهٔ آزاد (نشریهٔ کانون نویسندگان ایران)
- اندیشهٔ اسلامی (مجله)
- انقلاب اسلامی
- اودلاریوردی
- ایثار
- ایران دیروز
- ایرانشهر (لندن)
- ایران و فلسطین
- ایران ویگ
- ایرانیان (انگلیسی)
- باران
- بازار هفته
- بازوی انقلاب
- بامداد
- بختک
- برابری (ارگان زنان مبارز)
- بررسی
- برلیک
- برنامهٔ حکومت جمهوری اسلامی
- بنیاد مستضعفین
- بورس
- بوستان (مجله)
- بولتن کانون زندانیان سایسی
- بهلول
- بهیار
- بیداری
- بیداری زن (نشریهٔ جمعیت بیداری زنان)
- پاسخ (ارگان جنبش مسلمانان پیشگام)
- پاسداران (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
- پانزده خرداد
- پرخاش
- پست پیام
- پویا
- پیام افغانستان
- پیام خلق
- پیام دانشجو
- پیام شادی
- پیام مستضعفین
- پیام معلم
- پیام هفته
- پیشتاز
- پیشگام

- پیغام امروز
- پیکار (ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر)
- پیکار خلق (ارگان گروه انقلابیون مارکسیست)
- پیکار کارگر
- پیونیک
- تموز (نشریهٔ جامعهٔ روشنفکران یهودی ایران)
- توفان (ارگان مرکزی حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران)
- توفان (ارگان سازمان مارکسیست-لنینیستی توفان)
- تهران تایمز (به انگلیسی)
- تهران مصور
- ثار
- جامعه و معماری
- جبههٔ آزادی (ارگان رسمی حزب ایران)
- جبههٔ سیمای انقلاب خلق
- جبههٔ ملی
- جبههٔ ملی ایران
- جدول (کتیبه)
- حرس (وابسته به حزب تودهٔ ایران)
- جرقه
- جرقهٔ نو
- جمعه
- جمهوری
- جمهوری اسلامی (ارگان حزب جمهوری اسلامی)
- جمهوری خلق مسلمان ایران (وابسته به حزب جمهوری خلق مسلمان ایران)
- جناب
- جنبش
- جنگل
- جنوب
- جوان
- جوانان
- جوانان انقلابی (ارگان سازمان جوانان انقلابی)
- جوشن
- جهاد معلم (ارگان معلمان مسلمان)
- جهاد معلم و دانش‌آموز
- جهان زنان
- جهانگرد (مجله)
- جیغ و داد
- چلنگر
- حاجی بابا
- حقیقت (ارگان مرکزی اتحادیهٔ کمونیستهای ایران)
- خپلی بوئل
- خدنگ
- خروس جنگی
- خلق (ارگان سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقهٔ کارگر)

- خلق سوزو
- خلق مسلمان
- خوشخنده
- دامون
- دانستنیها برای جوانان
- دانش‌آموز (نشریهٔ انجمن اسلامی دانش‌آموزان)
- دانش‌آموز مبارز
- دانش‌آموز و معلم
- دانشگاه
- دانشمند
- دخو
- در خدمت انقلاب
- درفش (ارگان سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان حزب ملت ایران)
- دنیا
- دنیای جدید
- دنیای مطبوعات
- دوره‌گرد (شعرنامهٔ دوره‌گرد)
- دونگی کورد
- دیپلماچ (برگزیدهٔ مطبوعات جهان)
- رانندگی (مجله)
- راه خلق
- راهنما
- راهنمای روز
- رشد جوان
- رگبار امروز
- رنجبر (ارگان سازمان انقلابی)
- روز کارگر
- روز هفتم
- رویداد
- رهائی زن (نشریهٔ انجمن رهائی زن)
- زحمت
- زن روز
- زن مبارز (نشریهٔ جمعیت زنان مبارز)
- سپهر
- سپید و سیاه
- سپیدهٔ سرخ (ارگان اتحادیهٔ انقلابی زنان)
- سپیدهٔ سرخ (نشریهٔ اتحادیهٔ انقلابی دانش‌آموزان ایران
- ستارخان بایراغی
- ستارهٔ اسلام
- ستارهٔ غرب
- سربازوانقلاب (ارگان پرسنل انقلابی نیروهای مسلح)
- سروش
- سروش نجات
- سفر (مجله)
- سمن سیستان
- سنگر (ارگان سازمان سراسری دانشجویان)
- سوگند

- شاطرالشعراء
- شاهد غرب
- شش روز هفته
- شعرنامهٔ دوره‌گرد
- شنبهٔ سرخ
- شنگول‌باشی
- شورا (نشریهٔ شورای مؤسس اتحادیهٔ سراسری کارگران ایران)
- شهاب
- الشهید
- صدا
- صدای بوشهر
- صدای دنیا
- صدای دانشجو (نشریه‌ای برای ایجاد تشکیلات سری دانشجوئی)
- صدای قزوین
- صدای معاصر
- صوت‌الشهید
- طاغوت (چاپ لندن)
- الطریق
- عاشقلر
- عدالت (نشریهٔ جمعیت عدالت)
- عروة‌الوثقی
- عشقی
- عصر (نشریه انجمن اسلامی فرهنگ و هنر)
- علی‌بابا
- فانوس
- فجر امید (نشریهٔ انجمن اسلامی فجر امید)
- فردوس
- فرهنگ
- فرهنگ آزادی
- فریاد گیلان
- فلق (ارگان سازمان رزمندگان خلق‌المهدی)
- قلقلک
- قیام ایران
- کار (ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران)
- کارگر (ارگان حزب کارگران سوسیالیست)
- کارگر (شورای کارگران مسلمان)
- کارگر (ارگان سازمان سیاسی کارگر)
- کارگر به پیش
- کتاب جمعه (مجله)
- کتابهای تازهٔ ماه (کتاب سحاب)
- کتیبه (جدول)
- کرمانشاها
- کوثر
- کودک مسلمان
- گره‌گشا
- گزارشهای حقوقی
- گزارشهای روز

- گود
- لاله
- مبارز (ارگان کارگری و دهقانی سازمان کارگر مبارز ایران)
- مبارزه
- مجلهٔ هفتم
- مرد امروز
- مردم (ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران)
- مردم ایران (نشریهٔ جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران ــ جاما)
- مشدحسن
- معلم (نشریهٔ کانون مستقل معلمان)
- مکتب
- ملا نصرالدین
- ملل خاورمیانه
- موج
- مهر ایران
- میهن
- ناس
- ناشر
- نامهٔ نور
- نبرد ما
- نبرد ملت (ارگان فدائیان اسلام)
- ندای آزادی
- ندای روستائی
- ندای مستضعف
- ندای میهن
- نسل نو
- نشریهٔ قم
- نگین (مجله)
- نور (مجله)
- نهضت زنان مسلمان
- نهیب آزادی
- نهیب غرب
- وارلیق (مجله)
- وحدت
- وحید (مجله)
- ویژهٔ کارگران
- هدهد (مجله)
- هدی
- هفدهٔ شهریور (نشریهٔ جمعیت زنان ایران)
- همسایه‌ها
- همشهری
- هنرمندان خلق
- هنر و ادبیات
- هیوا
- یولداش (مجله)



روزنامه‌ها، نشریه‌ها، مجله‌های پیش از قانون مطبوعات

پس از انقلاب تعداد زیادی روزنامه و نشریه و مجلهٔ جدید انتشار یافت. تا اینکه قانون جدید مطبوعات به‌تصویب شورای انقلاب رسید و مقرر شد در مدت سه‌ماه هر نشریه‌ای مطابق ضوابط جدید وضع خود را روشن سازد.

چون برای محققان آیندهٔ تاریخ ایران دانستن نام این جراید تازه لازم است فهرستی از آنها که بر نشرشان مطلع شده‌ایم به‌چاپ رسانیده می‌شود.

- آذربایجان
- آذرخش (ارگان دانش‌آموزان دمکرات)
- آرار
- آرش
- آرمان (ارگان سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات)
- آرمان مستضعفین
- آزاد لنو (مجلد)
- آزاد
- آزادی (ارگان جبههٔ دموکراتیک ملی)
- آزادی (ارگان جبههٔ دموکراتیک ملی)
- آسیای جوان
- آفتاب (ویژهٔ کودکان و نوجوانان)
- آهنگر
- آیندگان
- آیندهٔ آذربایجان
- اثر
- اتحاد (وابسته حزب تودهٔ ایران)
- اتحاد بزرگ برای جبههٔ ملی ایران
- اتحاد جوان
- اتحاد چپ
- اتحاد دموکراتیک
- اتحاد مردم (ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران)
- اخگر امروز
- استقلال
- اطلاعات
- اطلاعات هفتگی

درین سه جلد کتابهای اروپائی در بارهٔ معماری، باستانشناسی، هنر، سکه شناسی، سفرنامه، تاریخ، اساطیر، روابط خارجی معرفی شده است.

فرهنگ و لغت

۱۹۹ ـ آبادی باویل، محمد

طرائف و ظرایف یا مضاف و منسوبهای شهرهای اسلامی و پیرامون. تبریز. ۱۳۵۷. وزیری. ۸۹۰ ص. (انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۵)

کتابی است بسیار باارزش و از کتابهای مرجع برای هر محقق زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران. مؤلف با بینش و بینائی تمام این اثر را پرداخته است و البته هنوز جا دارد که با تفحص و تجسس در متون زیادتر، بر مطالب این کتاب بیفزاید. امیدست بحث کافی در بارهٔ آن در یکی از شماره‌ها گفته آید.

۲۰۰ ـ دایرة‌المعارف فارسی

جلد دوم بخش اول (ش ـ ل). تهران. شرکت سهامی جیبی. ۱۳۵۶. رحلی. ص ۱۴۲۵ تا ۲۵۵۸.

۲۰۱ ـ سجادی، جعفر

فرهنگ معارف اسلامی. جلد اول (آ ـ بیهوشی). تهران. شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. ۱۳۵۸. وزیری. ۴۶۲ ص.

درین فرهنگ اصطلاحات مربوط به فلسفه، منطق، فقه، اصول، کلام، تفسیر، هیأت، نجوم، ملل و نحل، گاه‌شماری، ادبیات آمده است.

اما ریاضی (حساب و جبر و مقابله و هندسه) از درج کلام ساقط شده است. زحمت مؤلف حتماً قابل تمجیدست. مآخذ زیاد و متون مختلف و متعدد را دیده و شواهد را نقل کرده است.

در الفبائی کردن کلمات و مصطلحات دقت بیشتری باید مصروف می‌شد. بطور مثال گفته می‌شود که مصطلحات "بحر"، (ص ۳۸۷) و بانگ (ص ۳۸۰) و ابواب (ص ۳۹ ببعد) ردیف نیست.

۲۰۲ ـ صفی‌کحال، ابوالعلاء عبدالمؤمن جاروتی

فرهنگ مجموعة‌الفرس. به تصحیح عزیزالله جوینی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۶. وزیری. ۱۸+ ۳۶۰ ص.

درکتابخانهٔ آستان قدس‌رضوی نسخه‌ای خطی (که ظاهرا" منحصرست) از یک فرهنگ فارسی به فارسی موجودست که بنا بر مقدمهٔ آقای حوینی و استنتاجاتشان باید از تألیفات قرن هشتم باشد.

این تألیف مفیدست و از زمرهٔ نخستین فرهنگهای زبان فارسی است (همانند صحاح‌الفرس).

آقای حویمی بیشتر از روی اشعار شعرائی که درین فرهنگ به شاهد آمده‌است حدس خود را دائر بر اینکه در قرن هشتم تألیف شده بیان کرده‌اند و تعجب‌است چرا یک شعری را که دوبار مؤلف در دومورد به شاهدی‌آورده مورد نظرقرار نداده‌اند و آن این بیت است.

مقصد زکاخ و صفه و ایوان نگاشتن　　　کاشانه‌های سر به فلک برنگاشتن

(ص ۴۸)

(البته قافیهٔ مصراع دوم باید برفراشتن باشد که از تکرار خارج شود و این‌تذکراز طرف مصحح لازم بود داده می‌شد)

و بار دیگر فقط مصرع دوم بصورت "کاشانه‌های سر به فلک برفراشتن" (ص ۱۲۷) آمده است.

این بیت از ابیات قطعه‌ای است مشهور که دو بیتش در امثال و حکم دهخدا بدون نام شاعر نقل شده و در بسیاری از سفینه‌ها و تذکره‌ها آمده است و آقای محمود فرخ به نقل از دیوان بدرچاچی هر چهار بیت قطعه را در سفینهٔ خودنقل کرده‌اند (ص ۴۳۵ جلد دوم) و آن روایتی را که قطعه از عشرتی یزدی است بحق مخدوش دانسته‌اند و چون بدرچاچی هم از شعرای قرن هشتم هجری است باید آقای جوینی نام او را بر نام سعدی که سه بیت ازو نقل شده است در مقدمه‌الحاق کنند.

نکتهٔ دیگری که باید مورد توجه آقای جوینی قرارگیرد اشاره‌ای‌است که مؤلف به زبان مورد تکلم خود دارد و شاید بتوان به طریقی به مرادش پی بردوآن اشاره

این است که ذیل کلمه‌های پلندین و پلیدین نوشته است: "پیرامن در بود و به زبان ما چهارچوبه خوانند."

قوس قزح در همهٔ موارد "قوس و قزح" به شیوهٔ تکلم عامه ضبط شده است. و درست نیست. البته زحمات آقای جوینی قابل تمجید و تحسین است.

مجموعهٔ مقالات

۲۰۳ ــ آشوری، داریوش

گشتها. چند مقاله. تهران. آگاه ۱۳۵۷. رقعی. ۱۷۴ ص.

۲۰۴ ــ یوسفی، غلامحسین

دیداری با اهل قلم. در بارهٔ بیست کتاب نثر فارسی. جلد دوم. مشهد. دانشگاه مشهد. ۱۳۵۸. وزیری. ۵۳۸ ص. (انتشارات دانشگاه مشهد، ش ۶۷).

تحلیل و نقد و بازگویی استادانه‌ای است از کتابهای امیرارسلان، مسیرطالبی، مسالک‌المحسنین، سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ، چرندپرند، شمس و طغری، یکی بود و یکی نبود، حعفرخان از فرنگ آمده، نوشته‌های هدایت، شرح زندگانی مستوفی.

فلسفه، دین، جامعه

۲۰۵ ــ پلخانف، گ.

تکامل نظر مونیستی تاریخ. حلد دوم. ترجمهٔ حلال علوی‌نیا و سعدالله علیزاده. تهران. نشر بین‌الملل. ۱۳۵۸. رقعی. ۳۷۱ ص.

۲۰۶ ــ پورجوادی، نصرالله

سلطان طریقت، سوانح زندگی و شرح آثار احمد غزالی. تهران. آگاه. ۱۳۵۸. رقعی. ۳۱۱ ص.

تحقیقی است مبتنی بر مدارک اساسی و بطرزی دلپسند.

۲۰۷ ــ حسینی طباطبائی، مصطفی

متفکرین اسلامی در برابر منطق یونان. تهران. انتشارات قلم. ۱۳۵۸. وزیری. ۲۳۲ ص.

۲۰۸ ـ رادمنش، عزت‌الله

کلیات عقاید ابن خلدون در بارهٔ فلسفه، تاریخ و تمدن. تهران. انتشارات قلم. ۱۳۵۷. رقعی. ۳۰۳ ص.

۲۰۹ ـ شیخ، محمدعلی

پژوهشی در اندیشه‌های ابن خلدون. تهران. ۱۳۵۷. وزیری. ۲۳۹ ص. (انتشارات دانشگاه ملی ایران، ش ۱۴۸).

۲۱۰ ـ صالح شاهرودی، اللهیار

انسانیت بعدی لایتناهی. تهران. ۱۳۵۸. رقعی. ۱۷۲ ص.

۲۱۱ ـ گلدزیهر، ایگناز

درسهائی در بارهٔ اسلام. ترجمهٔ علینقی منزوی. چاپ دوم. تهران انتشارات کمانگیر. ۱۳۵۸. وزیری. ۴۳۴ ص.

ترجمهٔ کتاب مشهور گلدزیهر مستشرق مشهور مجاری است. از روی ترجمهٔ عربی آن به‌عنوان "العقیدة والشریعة فی‌الاسلام".

کتاب در شش بخش است و ترجمهٔ حاضر چهار بخش را دربر دارد.

۲۱۲ ـ ورداسبی، ابوذر

جزمیت فلسفهٔ حزبی. جلد اول. نقدی بر کتاب اسلام در ایران (پطروشفسکی). تهران. انتشارات قلم. ۱۳۵۷. رقعی. ۳۴۳ ص.

زبان فارسی

۲۱۳ ـ آزموده، ابوالفضل (مترجم)

قصه‌هائی از سرزمین هرات. تهران. گوتنبرگ. (۱۳۵۸). رقعی. ۷۴ ص.

۲۱۴ ـ آزموده، ابوالفضل (مترجم)

قصه‌های گرجی. تهران. گوتنبرگ. (۱۳۵۸). رقعی. ۳۸ ص.

۲۱۵ ـ آشوری، داریوش

دو مقاله پیرامون نثر فارسی و واژه‌سازی پسوند ایسم و مسألهٔ برابری‌یابی برای آن در فارسی. تهران. آگاه. ۱۳۵۶. رقعی. ۹۳ ص.

۲۱۶ ــ باطنی ، محمدرضا

چهار گفتار در بارهٔ زبان . تهران . آگاه . ۱۳۵۵ . رقعی . ۱۳۲ ص .

۲۱۷ ــ خانلری ، پرویز ناتل (زیرنظر)

تاریخ زبان فارسی . جلد چهارم . بخش دوم . تهران . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۵۷ . وزیری . ۲۲۴ ص .

درین جلد نام (اسم ، صفت ، ضمیر) ، درجات صفت، رابطهٔ صفت و موصوف، معرفه و نکره ، ضمیر ، قید ، مورد بحث قرار گرفته است .

امیدست دنبالهٔ این کار رها نشود .

۲۱۸ ــ فقیری ، ابوالقاسم

گوشه‌هائی از فرهنگ مردم فارس. شیراز . ادارهٔ کل فرهنگ و هنر فارس. ۱۳۵۷ . وزیری . ۱۶۱ ص .

مجموعه‌ای است از سیزده نوشتهٔ خواندنی و تحقیق شده در بارهٔ فرهنگ عامیانهٔ مردم فارس. قسمتهائی مربوط است به شیراز و قسمتهائی مربوط به ممسنی و آبادیهای دیگر فارس.

فقیری از شیفتگان ادب و فرهنگ است . هم مجموعهٔ قصه‌های کوتاهش خواندنی است و هم آنچه در بارهٔ فولکلور نشر کرده است و درین زمینهٔ اخیر تاکنون پنج کتاب با ارزش ازو دیده‌ایم .

۲۱۹ ــ کوراوغلی ، خ .

در بارهٔ مثلها و تمثیلهای فارسی . ترجمهٔ ابوالفضل آزموده . چاپ دوم . تهران . گوتنبرگ (۱۳۵۸) . رقعی . ۸۶ ص.

۲۲۰ ــ وحیدیان کامیار ، تقی

بررسی وزن شعر عامیانه . تهران . آگاه . ۱۳۵۷ . رقعی . ۲۰۴ ص.

۲۲۱ ــ هرن ، پاول (و) هاینریش هوبشمان

اساس اشتقاق فارسی . ترجمه و تنظیم با نقل شواهد فارسی و پهلوی از جلال خالقی مطلق . جلد نخست (آ ــ خ) . تهران . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۵۸ . وزیری . ۸۱ + ۶۹۶ ص.

یکی از مهمترین و اساسی‌ترین کارهای شرقشناسان آلمانی همین کتاب "اساس

اشتقاق فارسی" است که کمی بیش از هشتاد سال پیش انتشار یافته است و اینک با زحمات بسیار آقای خالقی مطلق و الحاقات و شواهد تازه آن را به صورتی علمی عرضه کرده‌اند.

ادبیات معاصر ایران

۲۲۲ ــ ادیب برومند، عبدالعلی

فاجعهٔ مرداد. تهران. ۱۳۵۸. وزیری. ۱۵ ص.

مجموعه‌ای است از چند قصیدهٔ سیاسی شاعر در بارهٔ ۲۸ مرداد که در سالهای مختلف سروده شده است.

۲۲۳ ــ اقبال لاهوری، محمد

اقبال شرق. شامل شرح احوال و آثار و افکار وگزیده‌ترین اشعار فارسی. به اهتمام عبدالرفیع حقیقت (رفیع). تهران. ۱۳۵۷. وزیری. ۲۰۷ ص. (سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، ش ۱۷).

از گزیده‌های خوبی است که از مجموعهٔ اشعار اقبال انتشار یافته‌است. قسمت شرح احوال و بحث در افکار شاعر مقدمه‌ای است برای شناخت شعر شاعر.

۲۲۴ ــ پورنامداریان، تقی

تأملی در شعر احمد شاملو. تهران. انتشارات آبان. ۱۳۵۷. رقعی. ۳۵۳ ص.

۲۲۵ ــ تبریزی، حمید

جلال آل‌احمد. مردی در کشاکش تاریخ معاصر. تبریز. نشر کاوه. ۱۳۵۷. رقعی. ۱۲۶ ص.

مجموعه‌ای است از بیست و سه نوشته در بارهٔ جلال آل‌احمد. ابتکار وهمت آقای تبریزی در جمع‌آوری این مجموعه به‌منظور شناساندن آل‌احمد و در دسترس بودن یکجای این نوشته‌ها قابل تقدیر است.

۲۲۶ ــ درودیان، ولی‌الله

دهخدای شاعر. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۸. رقعی. ۱۵۲ ص.

حاوی رساله‌ای است در کیفیت شاعری دهخدا به‌انضمام مجموعه‌ای از اشعار

او. دیوان دهخدا نخستین‌بار توسط محمد معین طبع شد و کتاب حاضر مکمل آن است زیرا شعرهائی را دربر دارد که در آن دیوان نیست.

نام مجموعهٔ طنزهای دهخدا بطوری که در صور اسرافیل مکررا" قید شده است "چرند پرند" است نه "چرند و پرند".

۲۲۷ــ رحیمی، مصطفی

اتهام (قصه). تهران. رز. ۱۳۵۷. رقعی. ۲۲۳ ص.

۲۲۸ــ زرین‌کوب، حمید

چشم‌انداز شعر نو فارسی. تهران. توس. ۱۳۵۸. رقعی. ۲۷۸ ص.

کتابی خواندنی است در چهار فصل: ظهور تجدد در شعر فارسی، تجدد واقعی در شعر (اشارات به نیما)، شعر نو تغزلی (خانلری و توللی و ابتهاج و نادرپور و مشیری و زهری و کسرائی و سپهری)، شعر نو حماسی‌واجتماعی (شیبانی شاهرودی، شاملو، اخوان، فرخزاد، آتشی، شفیعی کدکنی، خوئی، صفارزاده، میرزا زاده).

براستی از کتابهای خوبی است که در بارهٔ تحولات شعری معاصر نوشته شده است.

۲۲۹ــ سالار، ناصرالدین (سالار جنگ)

مجموعه‌ای از اشعار، چامه‌ها و چکامه و قطعات و تاریخ اشکانیان به فارسی سروده در بحر تقارب. [تنظیم و طبع حمید مشیری]، شیراز. ۱۳۵۷. وزیری. ۵۱۶ ص.

سالار جنگ از شعرای قابل فارسی در قرن اخیرست و حق بود که دیوانش نشر می‌شد. این‌کار با ارزش توسط آقای حمید مشیری انجام شده است و زحماتشان مشکورست.

اشعار شاعر ۳۱۵ غزل و ۳۹ قصیده و ۵۸ قطعه است و همراه است با شرح حال او.

چون بسیاری از غزلها و قصاید به‌مناسبت وقایع تاریخی و احوالات دوستی و شخصی سروده شده است برای تاریخ وقایع فارس مفیدست.

۲۳۰ــ موءید شیرازی، جعفر

شعر فارسی از مشروطیت تا امروز همراه با نقصد صاحب‌نظران ومباحث شعر معاصر. شیراز. . . .
(مأخوذ از روزنامهٔ بامداد)

۲۳۱ ــ ورزی، ابوالحسن

سخن عشق. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۸. وزیری. ۳۰۳ ص.
مجموعه‌ای است از اشعار شاعر و اغلب غزلیات اوست.

متون کهن

۲۳۱ ــ اسیری لاهیجی

دیوان اشعار و رسائل شمس‌الدین محمد اسیری لاهیجی شارح گلشن راز. به اهتمام برات زنجانی. تهران. مؤسسهٔ مطالعات اسلامی مک‌گیل شعبهٔ تهران. ۱۳۵۷. وزیری. کط + ۴۶۲ ص. (سلسلهٔ دانش ایرانی، ش ۲۰)

دیوان اسیری لاهیجی متوفی در ۹۶۲ هجری از شعرای صوفی مسلک و شارح گلشن‌راز نخستین بارست که نشر می‌شود و بهمین‌جهت زحمات آقای زنجانی کاملاً" قابل قدردانی است. این سلسله از کتب که زیرنظر آقای مهدی محقق به تعداد بیست رسیده است یکی از مجموعه‌های خوب در زمینهٔ فلسفه‌وکلام و عرفان اسلامی و توفیق ایشان مایهٔ خوشنودی است.

۲۳۲ ــ الاهری، عبدالقادربن حمزة بن یاقوت

الاقطاب القطبیة اوالبلغة فی‌الحکمة. با مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران. انجمن فلسفهٔ ایران. ۱۳۵۸. وزیری. ۲۷۲ ص.

نخستین بار نسخهٔ این کتاب که در آن چند رباعی از خیام آمده است نزد دکتر مفتاح دیده شد و طی مقاله‌ای در فرهنگ ایران‌زمین معرفی شد و آقای علی دشتی هم در کتاب "دمی با خیام" ذکر آن را آورد و اهمیت آن را از لحاظ اشارات نسبت به رباعیات خیام گفت.

اینک آقای دانش‌پژوه که خود نخستین‌بار نسخهٔ کتاب را دیده بود از روی سه نسخه آن را به‌طبع رسانیده است.

کتاب متن فلسفی است و به‌قول آقای دانش‌پژوه مؤلفش خواسته از ین کتاب میان دین و عقل و ذوق سازش به‌وجود آورد.

۲۲۳ ــ پند پیران

متنی فارسی به‌ظاهر از قرن پنجم هجری. به‌تصحیح جلال متینی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۷. وزیری. ۱۱۸+۲۴۰ص. (فلسفه و عرفان ایران، ش ۲۶).

از متون خواندنی و قدیم فارسی است و فواید لغوی و دستوری و زبانی آن قابل توجه. آقای دکتر متینی با روش علمی و اسلوب پسندیده‌ای آن را ارائه کرده‌اند.

۲۲۴ ــ سعدی

غزلهای سعدی. بخش دوم: کاف تا ی. به‌کوشش نورالله ایرانپرست. تهران. کتابفروشی دانش. ۱۳۵۷. وزیری. ۸ + ۳۹۵ ص.

این طبع براساس مقابلهٔ هفت نسخهٔ خطی و ده نسخهٔ چاپی انجام شده است.

مصحح فاضل درین چاپ کلیهٔ غزلیات سعدی را از تقسیم‌بندی قدیم درآورده و در یک سلسله مرتب به تهجی قوافی طبع کرده است. تقسیمات بدایع و طیبات وغزلیات قدیم، سنت وقدمت بود و آنچه آقای ایرانپرست پسندیده باعث سهولت در مراجعه است.

۲۲۵ ــ سیرجانی (پیغمبر دزدان)، محمدحسن

پیغمبر دزدان. چاپ هفتم. به اهتمام محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۸. رقعی. ۳۴۹ ص.

باستانی پاریزی هربار که مجموعهٔ نامه‌های پیغمبر دزدان طبع می‌شود چیزی بر آن می‌افزاید و این‌بار هم دو نامه‌ای را از پیغمبر دزدان به حاجی احمد کبابی که در مجلهٔ راهنمای کتاب درج شده بود به‌چاپ رسانیده است.

۲۲۶ ــ غزالی، احمد

مجموعهٔ آثار فارسی احمد غزالی. به‌اهتمام احمد مجاهد. تهران. ۱۳۵۸. وزیری. ۵۸۴ ص. (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۷۱۷).

مجموعهٔ نوشته‌های زیبا، عارفانه و بسیار با حال و شور احمد غزالی عارف

مشهور متوفی در ۵۲۰ هجری تاکنون در یک بین‌الدفتین دراختیار نبود و به‌همین علت مقام بلند غزالی در نویسندگی بدین پایه مشهود نبود.

کتابی که آقای احمد مجاهد با تصفح در اکثر مآخذ احوال غزالی و با گرد آوردن همهٔ نوشته‌های منثور و اشعار غزالی ازمیان نسخ خطی درین مجموعهٔ ضخیم به‌چاپ رسانیده است یکی از سقطات عرفانی و ادبی ما را ازمیان برده است.

درین مجموعه رساله‌های بحرالحقیقة، رسالة‌الطیور، سوانح، عینیه، نامه‌ها، وصیت (پند) نامه‌ها، مقالهٔ روح و اشعار چاپ شده و برای هریک تفصیلی درخورد مقام رساله و معرفی نسخه‌ها و چاپهای آن گفته آمده است.

سعی فاضل محترم حقیقة مشکورست و باید انتظار داشت که‌ایشان آثار عربی غزالی و همچنین متون دیگر عرفانی را هم با ممارست وذوقی که‌دارند چاپ‌کنند.

۲۳۷ ـ غزالی، محمد

احیاء علوم‌الدین. آغاز ربع منجیات. ترجمان مؤیدالدین محمد خوارزمی. به کوشش حسین خدیوجم. تهران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۷. وزیری. ۲۵+۸۰۰ ص.

۲۳۸ ـ فرخ، محمود

نمونهٔ شعر فارسی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۸. رقعی. ۳۳۶ ص.

منتخبی است از اشعار هشت شاعر: فرخی و ناصرخسرو و منوچهری و قطران و...

۲۳۹ ـ قانعی طوسی، احمدبن محمود

کلیله و دمنهٔ منظوم. به‌تصحیح ماگالی تودوا. تهران. بنیادفرهنگ ایران. ۱۳۵۸. وزیری. ۱۳ + ۵۳۳ ص.

کلیله و دمنهٔ منظوم قانعی از روی دو نسخهٔ خطی موجودآن برای نخستین بار به‌چاپ می‌رسد و خدمتی باارزش انجام شده است.

کاش برای این متن فهرست اعلام تهیه شده بود و احتمالاً فهرست لغات نادر و مهجور.

۲۴۰ ـ معین، محمد

حواشی دکتر محمد معین بر اشعار خاقانی شروانی . با مقاله‌ای از آن استاد . جمع و تدوین و تکمیل یادداشتها و افزودن حواشی و دومقاله به کوشش دکتر سید ضیاءالدین سجادی . تهران . ۱۳۵۸ . وزیری . ۱۶۷ ص. (انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی ، ۶)

مقالات مندرج درین مجموعه عبارت است از خاقانی و آئین مسیح از محمد معین ، مهرو مسیح در شعر خاقانی از دکتر سجادی ، شروع اشعار خاقانی ار دکتر سجادی .

۲۴۱ ــ مولوی ، جلال‌الدین

کتاب فیه ما فیه . با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر . چاپ سوم . تهران . امیرکبیر . ۱۳۵۸ . وزیری . یج + ۳۸۵ ص.

۲۴۲ ــ ناصرخسرو

دیوان اشعار حکیم ناصرخسرو قبادیانی . جلد اول . به‌اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق . چاپ دوم . تهران . ۱۳۵۷ . وزیری ۲۳+۷۷۱ ص (سلسلهٔ دانش ایرانی ، ش ۲۱)

چاپ اول ازین طبع دیوان ناصرخسرو در قطع بزرگتری بودو این‌بار به‌ابتکار مهدی محقق در قطع مطلوبتری انتشار یافته است .

امیدست که مهدی محقق توفیق حاصل کند و حلد دوم دیوان را که شرح مشکلات و توضیحات معنوی و تاریخی است انتشار دهد .

۲۴۳ ــ نجیب کاشانی

دیوان نجیب کاشانی . ناشر حبیب‌الله خبازکاشانی. با مقدمهٔ مصطفی فیضی . کاشان . انجمن ادبی صبا . ۱۳۵۸ . وزیری . ۲۵۰ ص.

شاعر در اواخر قرن یازده و اوائل قرن دوازده هجری می‌زیست . او مشهور به "نورا" و متخلص به نجیب بود .

آقای خباز کاشانی نسخهٔ خطی را که در دست داشته‌اند به‌صورت عکس به طبع رسانیده و خدمتی با ارزش انجام داده‌اند .

تاریخ ، سرگذشت

۲۴۴ ــ آقایانی چاوشی ، جعفر

شیمیدانان نامی اسلامی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۸. وزیری. ۱۹۵ص.

۲۴۵ ـ الگود، سیریل

طب در دورهٔ صفویه. ترجمهٔ محسن جاویدان. تهران. ۱۳۵۷. وزیری. ۳۶۳ ص.

الگود مورخ تاریخ طب ایران است. پیش از این کتاب چند تألیف دیگر نشر کرد و از آن میان تاریخ طب ایران اوست که دوبار به‌فارسی ترجمه شده و یک ترجمهٔ آن به قلم همین آقای محسن جاویدان است و ترجمه‌ای بود حاوی اغلاط بسیار مخصوصا" از لحاظ ضبط اعلام.

اینک آقای جاویدان کتاب دیگر آن دانشمند را به فارسی درآورده است. درین ترجمه هم معایب زیاد از حیث نقل اسماء دیده می‌شود مانند معالم‌القرب (ص ۳۸) بجای معالم‌القربه، نوال کیشور بجای نولکشور (ص ۲۴)، خفیهٔ علائی به‌جای خفی علائی (ص هشت)، مطبب (ص نه) بجای متطبب، میلادی به‌جای هجری (در مورد زمان سلطان حسین بایقرا، ص دوازده)، ابواشک شیرازی (ص ۱۳۴) بجای ابواسحق، چیغمینی (ص ۱۳۴) بجای چغمینی، قلطان بجای غلطان (ص ۱۸۸)، داودالانتاکی (ص ۲۷۸) بجای انطاکی، ببر (بابور) بجای بابر پادشاه هند (ص ۸۷، ۸۹ و...)، نفیس‌بن عیوض بجای نفیس‌بن عوض (ص ۲۲) و ازین قبیل.

۲۴۶ ـ امیرعلائی، شمس‌الدین

مجاهدان و شهیدان راه آزادی. تهران. دهخدا. ۱۳۵۸. وزیری. ۶۰۴ ص.

مجموعه‌ای است در تعریف و ستایش عده‌ای از رجال انقلاب مشروطه و نهضت عصر مصدق که مؤلف خود یکی از کسانی است که در قسمتی از امور آن ایام دخیل بوده است و طبعا" اطلاعاتی که نوشته است برای نقد و سنجش آیندگان مفید خواهد بود. البته در بسیاری از موارد مؤلف تحت تأثیر احساسات مکنونات قلبی خویش را بمیان آورده و از نقل مطالب دچار هیجان شده است. از مرد سرد و گرم روزگار چشیده انتظار نمی‌رود که تندی و هیجان را بر سنجش و آرامی مرجع بدارد.

مقداری از اسناد و مدارک این کتاب برای اول بار به‌طبع می‌رسد و از زحماتی است که قدر شمردنی است .

۲۴۷ ــ باسورث ، کلیفورد ادموند

تاریخ غزنویان . ترجمهٔ حسن انوشه . تهران . امیرکبیر . ۱۳۵۷ . وزیری . ۲۹۵ ص .

کتاب یکی از بهترین نوشته‌هایی است که در بارهٔ یکی از سلسله‌های مهم تاریخ ایران تألیف شده است و بهتر از آن در بارهٔ غزنویان کتابی نداریم .

زبان ترجمه روان است و پخته . اما در ضبط اعلام و استعمال اطلاعات مسامحاتی دارد . بطور مثال نقل می‌شود . ابوالفرج با رهبر ایوس باید به‌ابن‌عبری برگردانده می‌شد . (ص ۱۰) . کتاب تاریخ جرجان سهمی کتاب "رجال" است نه زندگینامه و مفهوم کتاب رجال در اصطلاح خاص خود مشخص است . بومباسی اسم ایتالیائی است و "بومباچی" تلفظ می‌شود (ص ۳۵) . ترجمه کردن اسامی مجلات خارجی موجب می‌شود که مجله شناخته نشود یا تخلیط شود و اصلح آنست که عینا" به خط فرنگی نقل شود . (ص ۱۴۷) . تلفظ نام Yate مؤلف کتاب خراسان و سیستان ، ظاهرا" "ییت" است نه یاته (ص ۱۵۱) . سقلاتون درهمهٔ متون سقلاطون آمده است مانند افلاطون . (ص ۱۵۲) . چغتی اگرچه صحیح است ولی در نام آبادی نزدیک نیشابور بصورت "جغتای" ضبط شده است .

۲۴۸ ــ بقائی کرمانی ، مظفر

شناخت حقیقت . دکتر مظفر بقائی کرمانی در پیشگاه تاریخ . کرمان . ۱۳۵۸ . وزیری . ۵۴۴ ص .

مجموعه‌ای است از سخنان دکتر بقائی در مجلس ، اعلامیه‌ها ، نامه‌ها و تلگرافهای او که در مسائل مختلف مملکتی و در جریانهای سیاسی از طرف نامبرده گفته و صادر شده است . کتابی است که هم برای شناخت بقائی خوب است و هم برای اطلاع از مقداری حوادث مملکتی . اما همه اسناد را آیا چاپ کرده‌اند؟

۲۴۹ ــ بیات ، عزیزالله

تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه . تهران . ۱۳۵۶ . وزیری . ۴۱۰ ص (انتشارات دانشگاه ملی ایران ، ش ۱۲۸) .

۲۵۰ــ رائین، اسماعیل

اسرارخانهٔ سدان. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۸. وزیری. ۴۰۲ ص.

۲۵۱ــ روشن‌ضمیر، مهدی

تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری. تهران. ۱۳۵۷. وزیری. ۲۱۹ ص (انتشارات دانشگاه ملی ایران، ش ۱۱۹).

۲۵۲ــ

ریشه و روند تاریخی تنباکو. تهران. ۱۳۵۷. رقعی. ۸۲ ص.

۲۵۲ــ شمیده، ع.

حیدر عمو اوغلو. (باکو) ۱۹۷۲. رقعی. ۱۱۱ ص (تجدید طبع در تهران).

رساله به ترکی است در شرح احوال حیدر عمو اوغلی.

۲۵۳ــ صبوری دیلمی، محمدحسن

نگاهی از درون به انقلاب مسلحانهٔ جنگل.

کتابی است که همین مقدار اطلاع از آن در روزنامهٔ "بامداد" آمده است. امیدست موٴلف محترم نسخه‌ای بفرستند که معرفی از آن در مجله درج شود.

۲۵۴ــ عقیقی بخشایشی

یکصد سال مبارزهٔ روحانیت مترقی. تهران. ۱۳۵۸. رقعی. دوجلد.

۲۵۵ــ قائم‌مقام فراهانی

نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم‌مقام فراهانی در بارهٔ معاهدهٔ صلح ترکمانچای و غرامات آن. با حواشی و تعلیقات به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی. تهران. ۱۳۵۸. وزیری. ۴۳۶ ص. (انتشارات دانشگاه ملی ایران، ش ۱۶۶).

دکتر جهانگیر قائمقامی چندین سال است که به جمع‌آوری نامه‌های قائم‌مقام صرف وقت می‌کند و آنطور که ازو شنیده شده بیش از ششصد نامه جمع‌آوری کرده است. در حالی‌که تعداد نامه‌های چاپ شدهٔ او در مجموعهٔ منشآت او به تعاریق از صدور نمی‌گذرد. ایشان پیش ازین، همان منشآت معروف را تجدید طبع کرد و یک جلد هم از نامه‌های چاپ نشده را به‌چاپ رسانید و اینک نامه‌های مربوط

معاهدهٔ ترکمانچای را در دسترس قرار داده است.

درین مجموعه ۵۲ نامه است از قائم‌مقام و چهل‌ویک‌نامه که از دیگران است.

۲۵۶ ـ کلمیر، میشل

جنگ بی‌پایان. سیاست خارجی آمریکا در جهان سوم. ترجمهٔ سعید رجائی خراسانی و محمدعلی مختاری اردکانی. تهران انتشارات حکمت. ۱۳۵۸. وزیری. ۳۹۳ ص.

کتابی است خواندنی و تنبه‌انگیز. مترجمان با زبان قابل پسندی این کتاب را برای اطلاع هموطنان خود به فارسی ترجمه کرده‌اند. مطالب کتاب به سال ۱۹۶۹ ختم می‌شود.

۲۵۷ ـ مرزبان زاد، علی.

خسرو انوشروان در ادب فارسی. تهران. ۱۳۵۶. وزیری. ۴۰۴ ص. (انتشارات دانشگاه ملی ایران، ش ۱۰۵)

۲۵۸ ـ مصدق، محمد

کاپیتولاسیون و ایران. با حواشی و تعلیقات فریدون جنیدی. تهران. ۱۳۵۸. رقعی. ۷۸ ص.

۲۵۹ ـ ورداسبی، ابوذر

ایران در پویهٔ تاریخ. تهران. انتشارات قلم. ۱۳۵۷. رقعی. ۲۶۴ص.

در بارهٔ ایران معاصر

۲۵۹ ـ ادیبی، حسین

طبقهٔ متوسط جدید در ایران. تهران. انتشارات جامعه. ۱۳۵۸. رقعی. ۱۲۳ ص.

۲۶۰ ـ شاکری، خسرو

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران. تجدید چاپ. تهران. علم. ۱۳۵۷ رقعی. ۶ جلد.

۲۶۱ ـ اشرف، حمید

جمعبندی سه‌ساله. تهران. نگاه. ۱۳۵۷. رقعی. ۱۰۷ ص.

۲۶۲ ـ افشارنیا، علیرضا

زن و رهایی نیروهای تولید. تهران. انتشارات پیشگام. ۱۳۵۸. رقعی. ۲۳۹ ص.

۲۶۳ ـ ایرن‌برگر، هارالد

ساواک دوست دژخیم غرب. ترجمهٔ سعید فرهودی. تهران. توس. ۱۳۵۷. رقعی. ۱۴۰ ص.

۲۶۴ ـ بروجردی، زینب

طوفانها و لاله‌های شهریور. تهران. ۱۳۵۷. رقعی. ۷۱ ص.

۲۶۵ ـ بنی‌صدر، ابوالحسن

اقتصاد توحیدی. تهران. ۱۳۵۸. رقعی. ۴۱۶ ص.

۲۶۶ ـ بنی‌صدر، ابوالحسن

کیش شخصیت. تجدید چاپ. تهران. ۱۳۵۸. رقعی. ۳۱۴ ص.

۲۶۷ ـ بنی‌صدر، ابوالحسن

موقعیت ایران و نقش مدرس. تجدید چاپ. (تهران. ۱۳۵۸). رقعی ۱۶۰ ص.

۲۶۸ ـ پارسا، ب.

طرحی در بارهٔ اصلاحات ارضی. تهران. ۱۳۵۷. رقعی. ۲۶ ص.

۲۶۹ ـ پویا

سخنی با پویندگان انقلاب. تهران. انتشارات چمن. ۱۳۵۷. جیبی. ۲۷۲ ص.

۲۷۰ ـ جانزاده، علی

مصدق. (تهران). انتشارات همگام. ۱۳۵۸. رقعی. ۲۸۷ ص.

۲۷۱ ـ جزنی، بیژن

چند مقاله و چگونه مبارزه توده‌ای می‌شود. تهران. ۱۳۵۷. رقعی. ۷۷ ص.

۲۷۲ ـ جزنی، بیژن

طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران. تهران.

انتشارات مازیار . ۱۳۵۷ . دوبخش . (بخش‌اول‌اقتصادی‌ـ بخش دوم تاریخ سی‌سالهٔ سیاسی) . رقعی . ۸۷ + ۱۹۱ ص .

۲۷۳ ـ جلالی ، بهمن

روزهای خون ، روزهای آتش . گزارش مصوری از پیروزی انقلاب اسلامی ایران . چاپ دوم . تهران . زمینه . ۱۳۵۸ . خشتی . بی صفحه‌شمار مصور (۱۵۳ تصویر) .

چاپ اول در خرداد و چاپ دوم در شهریور نشر شد . این‌فاصلهٔ‌کوتاه‌گویای اقبالی است که علاقه‌مندان بدین مجموعه که زیر نظر کریم امامی تهیه شده است دارند .

۲۷۴ ـ حاج سیدجوادی ، علی‌اصغر

دفترهای انقلاب . تهران . جنبش برای آزادی . ۱۳۵۸ . رقعی . ۵۰۰ ص .

مجموعهٔ مقاله‌هائی است که در بیست و هفت دفتر "جنبش" از علی‌اصغر حاج سید جوادی نشر شده است . قلم مقتدر حاج سیدجوادی را یکی‌ازعوامل‌موٴثر در جنبش و انقلاب ایران باید دانست و لازم بود که مجموعهٔ آنها برای محققان آینده در دسترس باشد .

۲۷۵ ـ حقجو ، علی

تحلیلی از سازمان مجاهدین خلق ایران . تهران . انتشارات اوج . ۱۳۵۸ . رقعی . ۲۰۰ ص .

۲۷۶ ـ خمینی ، روح‌الله

مجموعهٔ مصاحبه‌های امام خمینی . جلد اول . تهران . حزب‌جمهوری اسلامی ایران . . . .

حاوی متن شصت و پنج مصاحبه است . این مجموعه حتماً" باید تکمیل شود زیرا از منابع مطالعه در تاریخ انقلاب و تحولات ایران است .

۲۷۷ ـ اصول حکومت جمهوری . تهران . امیرکبیر . ۱۳۵۸ . رقعی . ۹۵۰ص .

اساسا" بحثی است سیاسی و اجتماعی با توجه‌کامل به‌جنبه‌های حقوقی موضوع . دکتر رحیمی پیش‌ازین رساله‌ای فاضلانه در بارهٔ قانون اساسی نشر کرده است .

۲۷۸ـ رحیمی، مصطفی

در بارهٔ جمهوری اسلامی. مجموعهٔ مقالات. تهران. توس. ۱۳۵۸. رقعی. ۷۰ ص.

۲۷۹ـ روزبه، خسرو

اطاعت کورکورانه. تجدید چاپ. تهران. ۱۳۵۷. رقعی. ۸۰ ص.

۲۸۰ـ س. ح. ر.

بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی در ایران. تهران. مرکز نشر احرار. (۱۳۵۸). وزیری. ۹۵۸ ص.

از کتابهای قابل توجه و مهمی است که برای تحقیق و تجسس در تاریخ انقلاب ایران همیشه مورد استفاده خواهد بود.

۲۸۱ـ سعید

دیوارها سخن می‌گویند. عکس از سعید. تهران. انتشارات جنبش برای آزادی. ۱۳۵۸. وزیری. ۷۱ ص.

۲۸۲ـ شریعتی، علی

هفت نامه. تهران. ابوذر. ۱۳۵۶. رقعی. ۵۹ ص.

۲۸۳ـ شکیبا، ع.

انقلاب جمهوری اسلامی ایران ـ از استبداد تا جمهوری اسلامی. تهران. فروغی. (۱۳۵۸). رقعی. ۲۱۵ ص.

۲۸۴ـ طهوری، عبدالرحیم

سرابی به نام حزب تودهٔ ایران. تهران. ۱۳۵۸. رقعی. ۲۷۷ ص.

۲۸۵ـ عمیدی نوری، ابوالحسن

آذربایجان دمکرات. تجدیدچاپ. تهران. ۱۳۵۷. رقعی. ۹۲ ص.

۲۸۶ـ فدایی‌نیا، صفر

شعر جنبش نوین. انقلاب ایران در شعر معاصر. تهران. توس. ۱۳۵۸. ۵۳ ص.

۲۸۷ـ گلسرخی، خسرو

حماسهٔ خسرو گلسرخی. تهران. نشر مالویل. ۱۳۵۷. رقعی. ۸۸ ص.

۲۸۸ ـ مصدق، محمد

مدافعات آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر و آقای پرفسور رولن. تجدیدچاپ. تهران. زبرجد. ۱۳۵۷. رقعی. ۱۸۱ ص.

۲۸۹ ـ مصدق، محمد

مصدق و مسائل حقوق و سیاست. مجموعهٔ نه مقاله و رساله از دکتر محمد مصدق. گردآوری شده زیر نظر ایرج افشار. تهران. انتشارات زمینه. ۱۳۵۸. رقعی. ۱۵۲ ص.

۲۹۰ ـ

تحقیقی بر جنبش کمونیستی در ایران و مقالاتی از لنین. تهران. ۱۳۵۸. رقعی. ۱۳۷ ص.

۲۹۱ ـ ملکی، خلیل

دونامه یا آنچه بر نهضت ملی ایران پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گذشته است. تهران. مروارید. ۱۳۵۸. رقعی. ۴۸ ص.

۲۹۲ ـ نگارستانی کرمانی، م.

بعد از سقوط طاغوت: بسوی آزادی و صلح راستین جهانی. تهران ۱۳۵۸. رقعی. ۱۴۷ ص.

ادبیات خارجی

۲۹۳ ـ رجب‌زاده، هاشم

اندیشه و احساس در شعر معاصر ژاپن. تهران. انتشارات توس. ۱۳۵۸ رقعی. ۱۹۱ ص.

تاکنون کمتر کتابی بدین دلپذیری در بارهٔ شعر ژاپن به فارسی در دسترس بود. مزیت کتاب درین است که نویسنده و مترجم خود چندسال در ژاپن اقامت داشته است و مقداری محسوس از آنچه را مورد احساس و دقت‌نظر ژاپنی در تخیل است خود به چشم دیده و در تصور درآورده است.

آنچه تابه‌حال در بارهٔ شعر ژاپنی به فارسی بود در بارهٔ شعر گذشته و شعرهای به اسلوب کهن بود و این کتاب در بارهٔ شعر معاصر ژاپونی است.

بطور نمونه قطعه‌ای بسیار کوتاه اما بسیار شاعرانه را که در باره‌ٔ گوشواره‌ٔ مروارید دختری سروده شده است بخوانید.

نگاه کن،
گوشهای آن دختر هم می‌گریند،
اشکشان از دانه‌های مروارید است.

هنر و علوم

۲۹۴ ــ ممیز، مرتضی

نخستین نمایشگاه هنر گرافیک آسیا ــ تهران. تهران. ۱۳۵۸. وزیری بلند. پرصفحه‌ٔ بی‌صفحه‌شمار.

۲۹۵ ــ منزوی، محمدتقی

آبرسانی شهری. تهران. ۱۳۵۷. وزیری. ۳۰۰ ص.

در نوشتن کتاب کوشش بعمل آمده است تا خواننده را با آخرین تکنیکهای متداول برای آبرسانی شهرها آشنا سازد و باتوجه به ویژگی‌های اجتماعی ایران روشهای مناسب را معرفی نماید. کتاب از هفت بخش تشکیل شده: بررسی‌های هیدرولوژیکی و رژیمهای بارندگی در ایران، تعیین مقدار مصرف آب در شهرهای ایران، روشهای بدست آوردن آب و خواص آب آشامیدنی و روشهای تصفیه‌ٔ آن، کاربرد پمپهای آبرسانی، منبعهای دخیره‌ٔ آب و بالاخره پخش آب در شهر و محاسبه‌ٔ انواع شبکه‌های لوله‌کشی شهرها. درآخر کتاب گفتار مختصری‌نیز درباره‌ٔ آبرسانی داخل ساختمانها آمده است. کتاب با یک فهرست الفبائی مطالب و یک لغت و معنی انگلیسی به فارسی خاتمه می‌یابد.

کتابهای خارجی

۲۹۶ــ Back, M.

Die :sassanidischen Staatsinschriften. Leiden, 1978. 520 p. (Acta Iranica, 18)

۲۹۷ــ Calmeyer, Peter

Fortuna-Tyche-'Khvarnah. Jahrbuch des Deutschen Archaeologischen Instituts. Berlin, 1979. 347–365p.

۲۹۸- Daniel, Elton L.

The political and social history of Kurasan under Abbasid Rule 747–820. Minneapolis.

Bibliotheca Islamica. 1979. (A publication of the Iran-Amierca Foundation).

۲۹۹- Epstein, Edward Jay

Cartel. Tiptree, Essex. Arrow Books. 1978. 316p.

داستان است در بارهٔ اقدامات کارتلهای نفت با همکاری سازمان سیا برای سقوط مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

۳۰۰- Holliday, Fred

Iran. Dictatorship and Development.

London, Penguin, 1979. 348p.

۳۰۱- Hani Saoun

Die Staats-und Gesell schaftstheorie bei Sayyid Gamaladdin Al Afghani als Beitrag zur Reform der islamischen Gesellschaften in der zweiten Halfte des 19. Iahrhunderts. Freiburg. 1977. 310p.

۳۰۲- Kleiss, W.

Ausgrabungen in der urartaischen Burganlage Bastam. Proceedings of the Xth International Congress of Classical Archaeology. Ankara, 1978. 49–54.

۳۰۳- Martin, Thomas

North American Collections of Islamic Manusceripts. Boston, G.K. Hall. 1977. 96p.

فهرستی است از وضع مجموعه‌های نسخ خطی اسلامی درکتابخانه‌های ایالات شمالی امریکا.

۳۰۴- Mujtabai, F.

Hindu Muslim Cultural Relations. New Delhi, 1978. 144p.

مجموعه‌ای است از چهار مقالهٔ تحقیقی تحت عناوین: بیرونی و هند - نوشته‌های فارسی هندویان - تصوف اسلامی هند - بعضی نکات از روابط فرهنگی مسلمانان هند.

دکتر فتح‌الله مجتبائی یکی از هندشناسان ایرانی است که از راه تحقیق و مطالعه و تعمق در آثار هندیان به این مقام رسیده است.

۳۰۵- Naraghi, Ehsan
L'Oriente la crisi dell' occidente nel rapporto fra tecnologie e civilta la misura unica non essere l'economia ma l'uomo Roma. 1979. 191p.

۳۰۶- Ravasani, Schapour
Iran. Entwicklung der Geselschaft der Wirtschaft und des Staates. Stuttgart, 1978. 255p.

۳۰۷- Shirazi, J.K.M.
Life of Omar al-Khayyami turnbul and spears. Edinburg. 1817.

۳۰۸- Stober, Georg
Die Afshar Nomadismus im Raum Kerman (Zentral Iran). Marburg, 1978, 322p. (Marburger Geographische Schriften, 76).

رساله‌ای است عالمانه در بارهٔ وضع جغرافیائی و انسانی طوایف افشارکه‌در نواحی کرمان بصورت کوچ‌نشین زندگی می‌کنند.

مایهٔ مسرت است که در بارهٔ یک طایفه چنین رساله‌ای مفید در دست است و موجب خجلت است که چنین خدمتی را یک ایرانی نتوانسته است عرضه کند.

۳۰۹- Yarshater, Ehsan
Sadeq Hedayat: an anthology. Boulder, Colorado. Westview Press. 1979. 217p.

مجموعه‌ای است حاوی ترجمهٔ هفده داستان کوتاه از صادق هدایت و یازده تن از ایرانیان و ایرانشناسان خارجی این هفده داستان‌را به‌فارسی ترجمه‌کرده‌اند ایرانیان مهین همبلی، منصور اختیار، احمد کریمی حکاک، سیاوش دانش، گیتی نشأت و خارجیان G. - R. Arndt B. Spooner – Kapuscinski – H. Darke – P.C. Meade – M. Waldman نام دارند.

مقدمهٔ کتاب از احسان یارشاطر و در شناساندن هنر نویسندگی‌هدایت‌است.

این دومین کتابی است که در دوسال اخیر در امریکا راجع به صادق هدایت نشر شده است.

کتاب دیگر مجموعه‌ای است که زیرنظر مایکل هیلمن انتشار یافت ودرشمارهٔ اول آینده معرفی شد.

-۳۱۰

Ziaul Haque

Landlord and peasent in early Islam. A study of the legal dectrine of muzara'a or sharecopping. Islamabad. 1977. 410p.

کتابی است در بارهٔ "مزارعه" و وضع مالک و زارع در نخستین دوره‌های اسلامی.

انتشارات سروش

-۱-

هنینگ، و. ب

زرتشت. سیاستمدار یا جادوگر. ترجمهٔ کامران فانی. تهران، مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها. ۱۳۵۸. رقعی. ۱۰۶ ص.

رسالهٔ کوچک هنینگ در بارهٔ زرتشت یکی از امهات تألیفات هنینگ و یکی از اهم تحقیقات در احوال زردشت است که به نثر پاک و روان و به بیان استوار کامران فانی در دسترس فارسی‌زبانان قرار می‌گیرد.

داوری، رضا

وضع کنونی تفکر در ایران. تهران. مرکز مطالعهٔ فرهنگها.۱۳۵۸. وزیری. ۱۵۲ ص. (مجموعهٔ اندیشهٔ معاصر، ۲)

چند مقاله است که نویسنده میان سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ نوشته است.

-۲-

در زمینه‌های علمی

تکسون، ویلر م.

درآمدی بر دستور زبان فارسی. تهران. مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها. ۱۳۵۷. وزیری. ۳۹۷ ص.

فونتین، جی.

اصول دیود و ترانزیستور. ترجمهٔ فریدون مکانیک و پرویز شهبازی.

تهران. انتشارات رادیو تلویزیون ملی ایران. ۱۳۵۷. رقعی. ۴۷۸ ص.

مقدم، بدری

کاربرد روانشناسی در آموزشگاه (روانشناسی آموزشگاهی). تهران انتشارات رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۵۸. وزیری. ۲۵۸ ص.

-۳-

در زمینهٔ فرهنگ و جامعه

درویش، محمود

ادبیات فلسطین. آخر شب. برگردان موسی اسوار. تهران ۱۳۵۸. رقعی. ۱۰۲ ص.

نخشب، محمد

نزاع کلیسا و ماتریالیسم. تهران. انتشارات حزب مردم ایران. ۱۳۵۸. رقعی. ۶۱ ص.



عبدالعلی کارنگ

یکسال پیش (زمستان ۱۳۵۷) عبدالعلی کارنگ در تبریز در سنی نزدیک به پنجاه و شش و هفت وفات کرد. او متولد تبریز بود و دوستدار استوار شهرخویش، و ازادبا ودانشمندان فریفتهٔ بهفرهنگ و مدنیت ایرانی. مردی نجیب و تمام انسان بود. در تحقیق و تتبع پیش‌آمده‌بودوکارهای باارزش او بیشتر در زمینهٔ مطالعات مرتبط با خطهٔ آذربایجان بود و به همین لحاظ خدمات منحصر و مفیدی عرضه کرد که ازو شایسته و برازنده بود. درین سالهای اخیر اوقات را به تجسس علمی و بازبینی در ابنیه و آثار تاریخی آذربایجان می‌گذرانید و درین زمینه کاری کرد که هیچکس دیگر بدین حد از توفیق نرسید و حاصل زحماتش کتاب گرانقدر "آثار باستانی آذربایجان" است که درسال ۱۳۵۱ توسط انجمن آثار ملی به‌چاپ رسید. کارنگ این کتاب را زیرنظر خود در تبریز چاپ کرد و با دقت و ممارستی که در کارهای چاپی یافته بود آن را به‌ترتیب پسندیده و مطلوبی به‌چاپ رسانید.



کارنگ با امور نشر و چاپ آشنائی داشت، زیرا پایه‌گذار و مدیر شعبهٔ مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین در تبریز بود و کتابهائی چند به‌همت و هدایت او در آن شهر انتشار یافت.

کارنگ تا مریض نشده بود و قلبش از توان طبیعی نیفتاده بود با شوق تمام در جلسات کنگره‌های تحقیقات ایرانی شرکت می‌کرد و قصدش بیشتر آن بود که دوستان و همفکران و همکاران را ببیند. در اغلب این

سفرها، میرودود سید یونسی با او همراهی می‌کرد. خطابه‌های کارنگ در همهٔ این کنگره‌ها شنیدنی و پرمطلب بود و حق آن است که مجموعهٔ آنها به‌انضمام مقالاتی که او در مجله‌های ادبی و تاریخی تهران و تبریز نشر کرد در یک دفتر جمع و طبع بشود.

کارنگ سنوات خدمت دولتی را در معارف گذرانید و از کسانی‌است که نسبت به پیشرفت و توسعهٔ کتابخانهٔ ملی شهر تبریز شوقی بسیار مبذول کرد و در مقام عضویت در شورای مدیرهٔ آنجا وجودی مؤثر بود.

آخرین کار ارزشمند آن مرحوم تصحیح قسمت مربوط به آذربایجان از وقفنامهٔ ربع رشیدی است که به خواهش مرحوم مجتبی مینوی و من انجام داد و به‌چاپ رسید و تردید نیست که کسی شایسته‌تر ازو شناخته نبود که بر اعلام جغرافیائی آن سامان وقوف داشته باشد و بتواند مشکلات تاریخی را به سرپنجهٔ شم بصیر خود و تسلط در متون روشن کند.

از شمار تألیفات او چندتا یادداشت می‌شود:

۱۳۳۳ — تاتی و هرزنی

۱۳۳۴ — خلخالی یک لهجه از آذری

۱۳۳۴ — ادبیات پارسی (مدرسه‌ای) با همکاری علی‌اکبر صبا و علی لک دیزجی

۱۳۳۷ — تاریخ تبریز (تألیف و. مینورسکی)

۱۳۳۷ — دستور زبان فارسی، با همکاری علی‌اکبر صبا و عزیز دولت‌آبادی و چند تن دیگر

۱۳۴۰ — دستور زبان کنونی آذربایجان

۱۳۴۳ — راز (مجموعهٔ شعر)

۱۳۴۴ — خاطراتی از شرق (ترجمهٔ اثر دوروتی اسمیت)

۱۳۴۸ — سفرنامهٔ کاری (ترجمه با همکاری علی نخجوانی)

۱۳۵۱ — آثار باستانی آذربایجان (جلد اول)

۱۳۵۷ — وقفنامهٔ ربع رشیدی (تصحیح قسمت تبریز)

در ختام این یادداشت برای آن مرحوم طلب رحمت و آمرزش می‌شود.

سید جلال‌الدین محدث ارموی

۱۳۲۳ قمری ـ ۴ آبان ۱۳۵۸

محدث ارموی ، یکی از دانشمندان برجسته در تتبعات و تحقیقات مربوط به معارف اسلامی و مخصوصاً" تصحیح و طبع متون قدیمی درخصوص حقانیت مذهب تشیع بود وتوانست در طول مدت قریب به چهل سال‌که درین زمینه‌ها به خدمت پرداخت حدود سی جلد کتاب به‌عرضه درآورد. شوق و علاقهٔ وافر محدث در تحقیق و تتبع را از آنجا می‌توان دریافت که گفته شود او پیش از ورود درین طریق قسمتی از دوران فعال حیات را به کسب و کار پرداخته بود . پس از اینکه پیشه‌وری را رها کرد به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و در کتابخانهٔ ملی به تصدی امور قسمت نسخ خطی منصوب شد . سالهای نسبةً درازی را در گوشهٔ آن کتبخانه گذرانید و توانست که از مخزن نسخ خطی آنجا بهرهٔ بسیار برد و بر دانسته‌های پیشین خود اطلاعات تازه بیفزاید و مخصوصاً" چون دانشمندان به آن کتابخانه آمد و شد داشتند نفس جمعی از آنان چون محمد قزوینی، قاسم غنی او را در کار گرم می‌کرد . بعدها که مجتبی مینوی به ایران آمد همان تأثیر را داشت که پیش ازو قزوینی داشت .

محدث که مایهٔ قوی از تحصیلات قدیمهٔ اسلامی اندوخته بود در برخورد با این دانشمندان توجه پیدا کرد که در تحقیق و تصحیح متون باید روشی تازه انتخاب کرد و به نکات و دقائقی که مورد دقت نظر پیشینیان نبود توجه کرد . همین مناسبات محدث را به اهمیت مباحث جغرافیای تاریخی ، تاریخ ایران ، کیفیات تاریخی ادبی متون متوجه کرد و از زیر دستش کتابهای بسیار با ارزش چون "النقض"، دیوان فارسی قوامی رازی ، دیوان عربی قطب راوندی با حواشی مفید تاریخی به‌چاپ رسید . این سه کتاب از حیث آنکه نوشتهٔ سه‌تن از دانشمندان شیعه در قرون ششم و هفتم است ما را با دقائق زیادی مربوط به وضع مذهب تشیع در بلاد مرکزی ایران آشنا می‌کند و جز آن از نظر وقوف بر حالات احتماعی

مردم در آن اوقات مفید فواید بسیاریست و همچنین گوشه‌هایی از وقایع تاریخی‌را که درکتب دیگر نیست دربر دارد.

مرحوم محدث در مدتی که در کتابخانهٔ ملـی بود تحصیلات دانشگاهی را در دانشکدهٔ معقول و منقول به‌پایان برد و به اخذ درجهٔ دکتری نائل شد و سپس در همان‌جا که به دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی موسوم شده بود به تدریس پرداخت و مقام استادی یافت و البته باید گفت که دانشگاه طهران چنانکه باید و به موقعی که باید به ترضیهٔ حال او اقدام نکرد.

از صفات بارز محدث در تصحیح متون تجسس متوالی و متداوم و خستگی‌ناپذیرش در جمع‌آوری نسخ متونی بود که قصد به تصحیح آنها می‌کرد و چون من خود بارها شاهد و متکفل بوده‌ام پس‌آنچه عرض‌می‌شود شنیده و نادیده نیست. او درین راه هرنوع کوشش را می‌پسندید و به‌هر وسیله متشبث می‌شد تا نسخ مورد احتیاج را به‌دست آورد و هم آنکه پس از آن در تصحیح و حل مشکلات متن به‌این وآن وهر مطلعی که‌می‌شناخت مراجعه می‌کرد. از جمله به‌یاد دارم موقعی که به تصحیح دیوان راوندی مشغول بود (در سال ۱۳۳۳) برای پیدا کردن ضبط امروزی و احیاناً صحیح عده‌ای از اسماء جغرافیائی آبادیهای ناحیهٔ کاشان‌که درآن‌کتاب آمده است و در متون حغرافیائی قدیمی پیدانمی‌شدازآقای اللهیار صالح سوٴالات می‌کرد و آنچه را که روشن ناشده می‌ماند ایشان را وامی‌داشت که از مطلعین محلی پرسش‌کنند. بدین ترتیب حواشی مفیدی‌برای‌کتاب مذکور فراهم شد. اینجا نکته‌ای را هم از سلیقهٔ محدث بنویسم که زمان چاپ همین کتاب پیش‌آمد. محدث تعلیقات و حواشی خود را که برای این کتاب تهیه کرده بود به عربی نوشته بود و مقداری را هم به‌چاپ رسانیده بود. تا اینکه روزی آقای صالح به محدث یادآور می‌شوندکه چون کتاب در ایران و برای ایرانیان چاپ می‌شود بهترست که‌حواشی و تعلیقات به زبان فارسی باشد، همانطور که هریک از دانشمندان اروپائی که کتابی از ترکی و عربی و فارسی را به‌چاپ رسانیده است مطالب الحاقی خود را

به زبان ملی خود نوشته است . محدث در قبال این نظر ، از اواسط آن کتاب توضیحاتی را که نوشت به زبان فارسی نوشت و در توضیح عمل تازهٔ خود یادآور شد : "چند نفر از دوستان که ابراز عشق و علاقهٔ زیاد به طبع و نشر این دیوان می‌کردند (از جملهٔ ایشان شخص محترم جناب آقای اللهیار صالح دام مجده است) کراراً" تلویحاً" و تصریحاً" ازنگارنده درخواست کردند که لااقل فوائد تاریخی و رجالی آن را به زبان فارسی در دسترس بگذارد تا ایشان بتوانند چنانکه شاید و باید از آن بهره برده و برخوردار شوند و بدیهی است که پذیرفتن درخواست دوستان در این‌قبیل امور عقلا" و شرعا" پسندیده و مستحسن است . " (ص ۲۱۵)

محدث اصلا" مقاله‌نویس نبود و ازو هیچ نوشتهٔ مستقل کوتاه ندیده‌ایم . در مقدمه‌نویسی‌های بر کتب و تعلیقه‌نویسی بر متون سلیقه‌ای و رویه‌ای خاص داشت . از یک مطلب چون متوجه مطلب دیگر می‌شد آن مطلب تازه‌یاب را که خود مفید می‌یافت در نوشتهٔ خویش وارد می‌کرد و از دراز شدن و چند مطلبی شدن موضوع پرهیز نداشت . این است که تعلیقاتش بر کتب مملوست از اطلاعات متنوع و مفید و اکثراً بطورتداعی.

فهرست تألیفات و نشریات محدث برحسب تاریخ انتشار به‌شرح ذیل است :

۱ ــ اسرارالصلوة شهید ثانی . ۱۳۶۸ ق .

۲ ــ دیوان حاج میرزا ابوالفضل طهرانی . ۱۳۲۵ ش .

۳ ــ دیوان قوامی رازی . ۱۳۳۴ ش .

۴ ــ زادالسالک فیض کاشانی . ۱۳۳۱ ش .

۵ ــ صوارم محرقه در نقد صواعق محرقه قاضی نورالله شوشتری .

۶ ــ الغارات ثقفی . ۱۳۵۵ .

۷ ــ فهرست اسماءالمذکورة احوالهم فی کتاب‌التدوین .

۸ ــ فیض الالهفی ترجمهٔ قاضی نورالله . ۱۳۲۷ .

۹ ــ محاسن برقی (دوجلد) .

۱۰ ــ میزان‌الملل علی‌بخش میرزا . ۱۳۲۴ ش . و ذیل بر آن .

۱۱– النقض عبدالجلیل رازی. ۱۳۳۱ ش.
۱۲– مقدمهٔ نقض و بعض تعلیقات. ۱۳۳۶ ش.
۱۳– کلید نقض و تعلیقات آن. ۱۳۳۶ ش.
۱۴– الرسالة العلمیة فی الاحادیث النبویة حسین کاشفی. ۱۳۴۴.
۱۵– نقاوة الاصابة.
۱۶– تحفهٔ عباسی.
۱۷– سنائم الاسحار ناصرالدین کرمانی، ۱۳۳۸.
۱۸– آثارالوزراء عقیلی، ۱۳۳۷ ش.
۱۹– شرح غرر و درر آمدی از آقا جمال خوانساری (۶ جلد)، ۱۳۳۹ – ۱۳۴۲.
۲۰– تفسیر شریف لاهیجی.
۲۱– جلاء الاذهان (تفسیر گازر – ۱۰ جلد). ۱۳۳۹.
۲۲– کلمات پیغمبر خاتم (ص) شرح شهاب الاخبار، ۱۳۴۲.
۲۳– الفصول الفخریة ابن عنبه، ۱۳۴۶ ش.
۲۴– سه رساله درعلم رجال (محمدعلی ساروی، شیخ حر عاملی، محمد بافرآیتی)، ۱۳۴۵.
۲۵– کتاب الرجال برقی، ۱۳۴۲.
۲۶– دیوان ضیاءالدین راوندی، ۱۳۳۴.
۲۷– مطلوب کل طالب من کلام امیرالمؤمنین علی (ع) از رشید وطواط ۱۳۴۸.
۲۸– تخانبه ابومحمد بسطامی.
۲۹– ترجمهٔ حال قاضی شوشتری و خاندانش.
۳۰– التفضیل والتعریف از کراجکی.

مرحوم محدث درین دوسه سال اخیر به تجدید تصحیح و طبع جدیدی از کتاب النقض مشغول بود و آنطور که مسموع افتاد طبع متن را به پایان رسانده است. امیدست فرزندان با فضیلت و فاضل او هرچه زودتر این کتاب کم مانند مهم برای کلام اسلامی و حاوی اطلاعات ذیقیمت

در بارهٔ جغرافیای تاریخی ری و نواحی آن را انتشار دهد. برای مرحوم محدث طلب غفران و رحمت داریم.

ایرج افشار

اسماعیل رائین

۱۲۹۸ – ۹ دی ۱۳۵۸

اسمعیل رائین از نویسندگان و خبرنگاران زبردست جراید بود. او نویسندگی سیاسی را پس از شهریور ۱۳۲۰ شروع کرد و برای چند روزنامه مقاله می‌نوشت و خبرنگاری می‌کرد. نوشته‌هائی را که در مباحث تاریخی می‌پرداخت بیشتر در هفته‌نامهٔ تهران مصور چاپ می‌کرد. توسل او به اسناد منتشر نشده موجب آن بود که نوشته‌هایش خواستار و خواننده بیابد.

رائین در بیست سال اخیر بیشتر به انتشار کتابهائی پرداخت که با تاریخ دورهٔ قاجار مرتبط بود و چون صاحب ابتکار در تجسس موضوع بود کتابهایش رواج می‌گرفت و طبعاً" درین راه توفیق یافت زیرا تعداد خوانندگانش کم نبود.

شهرت کارش با انتشار کتاب معروف "فراموشخانه و فراماسونری در در ایران" بیشتر شد. او ابتدا این تألیف را در تعداد محدودی در ایتالیا طبع کرد و از روی آن تجدید طبعی در دورهٔ اختناق در تهران شد که علاقه‌مندان با ولعی تمام نسخ موجود آن را با قیمتهای گزاف خریدند زیرا انتشار این نوع کتاب در دورهٔ اختناق دشواریها داشت. این کتاب بعدها تجدید چاپ شد و تأثیرات اجتماعی زیاد و مؤثر داشت. رائین در جمع‌آوری اسناد مربوط بدان متحمل زحمات زیادشده بود و آنطور که خودش به من گفت با مخارج زیاد و با مهارت توانسته‌بود آن اسناد را به‌دست بیاورد.

رائین در جمع‌آوری اسناد سیاسی بسیار توانا بود و چنانکه خود

می‌گفت در بارهٔ حزب تودهٔ ایران و تاریخ فعالیتهای معتقدین به‌اصول کمونیسم نیز مدارک زیادی جمع کرده بود.

کتاب دیگرش که در همین امسال نشر شد "اسرار خانهٔ سدان" نام داشت و بر سر همین کتاب بود که چون نشر آن را بدون اجازهٔ خود می‌دانست با اقدامات قضائی انتشارش را متوقف کرد و در حین جلسه‌ای که مربوط به همین امر و با حضور نمایندهٔ مقامات قضائی تشکیل شده‌بود ناراحتی و عصبیت برایش پیش آمد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. خدایش بیامرزد. اینک فهرست تألیفات او:

۱۳۳۰ ـ در کرانه‌های کارون و شط‌العرب و اسناد تاریخی حاکمیت ایران. ۲۵۱ ص.

۱۳۳۳ ـ پسران صولت قشقائی. ۲۱۸ ص.

۱۳۴۵ ـ اختناق ایران: تألیف مورگان شوستر. ترجمهٔ ابوالحسن موسوی شیرازی. با تصحیح و مقدمهٔ اسمعیل رائین.

۱۳۴۵ ـ انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت ایران (نوشته و ترجمه). ۲۰۸ ص.

۱۳۴۷ ـ حقوق بگیران انگلیس در ایران. ۴۷۷ ص.

۱۳۴۷ ـ سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی. ۴۵۶ ص.

۱۳۴۷ ـ اولین چاپخانه در ایران. ۲۷ ص.

۱۳۴۷ ـ فراموشخانه و فراماسونری در ایران. ۳ جلد (چاپ رم ۱۹۶۸)

۱۳۴۹ ـ ایرانیان ارمنی. ۲۰۶ ص.

۱۳۴۹ ـ میرزا ملکم‌خان. زندگی و کوششهای او. ۱۹۵ ص.

۱۳۵۰ ـ دریانوردی ایرانیان. (۲ جلد)

۱۳۵۰ ـ یپرم خان سردار. ۵۳۷ ص.

۱۳۵۲ ـ حیدرخان عمواوغلی. ۴۰۸ ص.

۱۳۵۷ ـ قیام جنگل. یادداشتهای میرزا اسمعیل جنگلی. ۲۶۴ ص.

۱۳۵۷ ـ انشعاب در بهائیت.

۱۳۵۸ ـ اسرارخانهٔ سدان.

۱۳۵۸ - یادداشتهای احمد آرامش.

ا.ا.

درگذشت جلیل کرمانشاهی و فریدون گرگانی

شادروان محمدحسین جلیلی کرمانشاهی انسانی بزرگوار و شاعر و ادیبی عالی‌مقدار بود. نیاکان او از روزگار صفویه در زمرهٔ دانشمندان و مراجع تقلید و غالباً از روحانیان بنام بودند. احوال آنان درکتابهای تحفة‌العالم و مرآت‌الاحوال و المآثروالاحوال و اعیان‌الشیعة و الذریعة آمده است.

او خود در شعر و ادب دستی داشت و نام شاعرانهٔ او بیدار بود. از تألیفهای وی کتابی است در شرح مشکلات و قواعد صرف و نحو و تفسیری با نام ابکارالافکار.

وی در سال ۱۳۵۶ به ترجمهٔ "زبدة‌النصرة و نخبة‌العصرة" در تاریخ سلسلهٔ سلجوقی نوشتهٔ بنداری اصفهانی پرداخت که در سلسلهٔ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر گردید.

شادروان جلیلی دوسه سال پایان عمر کوتاه خود را در کارهای تحقیقی و ادبی و علمی با فرهنگستان ادب و هنر همکاری داشت و به ترجمه و تصحیح متون معتبر موسیقی از فارابی و ابن‌زیله و ...... می‌پرداخت. شرح‌حالی از وی در مجلد دوم تذکرهٔ شعرای معاصر ایران تألیف عبدالحمید خلخالی آمده است.

خاک بر او خوش باد که انسانی وارسته و بزرگوار و دانشمندی فروتن و خاکسار بود.

وی در ۳۰ آبان ۱۳۵۸ درگذشت و سال زادن او ۱۲۹۹ بود.

* * *

فریدون گرگانی محقق و مترجم گرامی که آثاری ارجمند را به فارسی‌زبانان شناسانده است در آذرماه ۱۳۵۸ درگذشت.

وی که تحصیلات خود را در رشت و تهران و انگلستان گذرانیده بود با ترجمهٔ آثار بسیار خدمتی شایسته به زبان فارسی کرد و از شمار آثار ترجمه شدهٔ اوست:

تلمود، قربانی از تاگور و سدهرتا از هرمان هسه و میهن من کنگو از پاتریس لومومبا، سرزمین و مردم هند و مذهب در شرق و غرب از راداکریشنان و هند که آزادی گرفت از ابوالکلام آزاد و خاطرات مونتگمری و بسیاری کتابهای دیگر . . . روانش از بخشایش ایزدی برخوردار باد.

محمد روشن

وزیرالحسن عابدی

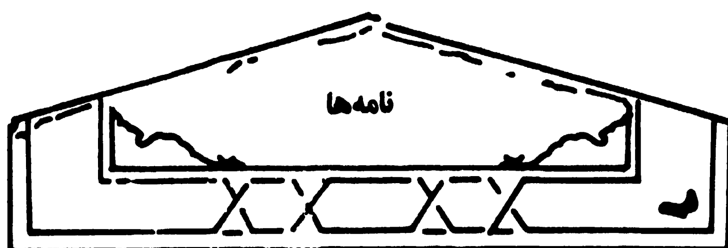
پائیز ۱۳۵۸

وزیرالحسن عابدی از فضلای ایراندوست و فارسی‌دان پاکستان بود که بنا بر اخبار رسیده در پائیز امسال وفات کرد. وزیرالحسن به زبان فارسی و ادبیات آن شیفته بود و عمر را درین راه مصروف کرد. ازحدود سال ۱۳۲۴ که در دانشگاه تهران تحصیل می‌کرد آشنائی او را پیداکردم و چندبار هم در پاکستان به دیدارش نائل شدم. سالها در لاهور به تدریس فارسی اشتغال داشت و صمنا" به چاپ و نشر کتب فارسی می‌پرداخت. یکی از کتابهای خوب او مقابله نامه‌ای است که از غزلیات امیرخسرو و سعدی تهیه کرد و به‌چاپ رسانید. شرح زندگی و صورت تألیفات او در یکی از شماره‌های آینده درج خواهد شد.

تسلیت

وفات والدهٔ دوست عزیز علیقلی‌جوانشیر را به‌او و خاندان محترم جوانشیرخوئی تسلیت می‌گوئیم.

وفات صبیهٔ مرحوم هنر یغمائی را به استاد حبیب یغمائی و فرزندانشان تسلیت می‌گوئیم.



چند نکته دربارهٔ آخوندزاده

(قسمتی از نامه مربوط به چند سال پیش)

چندی پیش، نقد فاضلانه‌ای را که محقق گرانقدر، آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، بر کتاب ارجمند از صبا تا نیما در شمارهٔ ۶ سال ۱۵ راهنمای کتاب نوشته بود، مطالعه کردم. آقای زرین‌کوب در این نقد ۳۲صفحه‌ای ۶ صفحه‌ی تمام، بی‌امان به میرزا فتحعلی‌آخوندزاده توپیده بود. گوبی این مرد که در یکی از سیاه‌ترین ادوار تاریخ وزیر سیطره‌ی شوم استیلاگران تزاری بر سرزمین آباء و اجدادی خود، درخشانترین شاهکارهای ادبی و اجتماعی را آفرید و راه‌گشای راستین ادبیات نوین در این مرز و بوم شد، هیچ حقی بر گردن این ملت ندارد. انکار کردن تأثیر ریشه‌دار و ثمربخش آخوندزاده در شرایط ذهنی جامعه‌ی پیش از مشروطه‌ی ایران، کاری است در حد خورشید به گل اندودن و اگرجسارت نباشد، آب در هاون کوبیدن و مشت بر سندان کوفتن و . . .

چنانکه پژوهشگری واقع بین، انتشار تمثیلات آخوندزاده را بزبان فارسی در ایران حادثه‌ای مهم و نقطهٔ عطفی در تاریخ ادبیات ایران بشمار آورده است. در بارهٔ تمثیلات چنین مینگارد:

"انتشار تمثیلات که اولین اثر ادبی فارسی بزبان ساده‌ی مردم بشمار میرود، گذشته از اینکه باب نمایش‌نامه‌نویسی را درزبان‌های ایرانی گشوده است، حاوی اولین رومان ایرانی نیز هست. داستانی که از نظر محتوی عمیقا" ایرانی و از نظر شکل کاملا" اروپائی است . . .

اگر درنظر گرفته شود که نویسنده‌ی تمثیلات وسیعا" با روشنفکران

ایرانی عصر خود در ایران و در سراسر شرق و غرب در تماس مستقیم دائمی بوده، از نظر هنری و فکری بر آنها اثر نهاده است، اثر تمثیلات در ادبیات ایران بیشتر روشن میشود"

بهرحال، آقای زرین‌کوب با بدبینی چشمگیری دربارهٔ آخوندزاده چنین قلم میفرساید: "درواقع شوق و هیجان عمده‌یی که در آن ایام وجود آخوندزاده را مشتعل میداشت، عبارت بوداز فکرپروقره (پروگره ـ ترقی) و تجدد. همین توجه به تجدد و ترقی بود که او را وامیداشت نسبت بهرچه در ایران عهد ناصری می‌گذشت، بدبین، بهانه‌جوی و معترض باشد. بر شعار روزنامه‌ی دولتی که عبارت از مسجد بود نکته‌گیری کند، بر شیوه‌ی تحریر روضة‌الصفای ناصری که هرچه بود سبک تاریخ‌نویسی رایج عصر را نشان میداد، ایراد بگیرد، بر آنچه در روزنامهٔ دولتی در باب شمس‌الشعرای سروش اصفهانی درج شده است اعتراض کند و . . . . "

مورد دیگر "رساله ایراد" است که آخوندزاده ضمن آن ایراداتی بر "روضة‌الصفای ناصری" تألیف رضاقلی‌خان هدایت می‌گیرد و بطورکلی بر عبارت‌پردازی‌ها و قافیه‌سازی‌های دست و پا گیر مورخان عصر خود می‌تازد و اصول ساده‌نویسی را تبلیغ میکند.

از فحوای کلام چنین برمی‌آید که آقای زرین‌کوب این انتقاد سازنده را ضروری نشمرده‌اند که اضافه فرموده‌اند: "هرچه بود سبک تاریخ‌نویسی رایج عصر را نشان میداد" پس آدم‌هایی مثل اعتمادالسلطنه و تاحدودی محمدجعفر خورموجی و بعدها حاج زین‌العابدین مراغه‌ای و میرزا صالح شیرازی و میرزاملکم‌خان و طالبوف و میرزاآقاخان‌کرمانی و میرزا علی‌خان امین‌الدوله و پدرش مجدالملک و . . . که به‌جای مغلق‌نویسی به ساده‌نویسی روی آوردند، کار خلافی کرده‌اند که از تاریخ‌نویسی و بطورکلی چیزنویسی عصر خویش عدول کرده‌اند. آخوندزاده راباش که علیه سبک تاریخ نگاری لله‌باشی‌ها سر برمیدارد و میگوید اگر تاریخ را برای مردم می‌نویسید، بزبان خود آنها بنویسید، اکل از قفا نکنید.

یادم می‌آید، عین همین ایراد را یکی از صاحب‌نظران ماده‌گرای

فلسفه‌ٔ تاریخ، بعد از مطالعه‌ی روضه‌الصفای میر خواند، بر سنت تاریخ‌ـ
نگاری شرقی گرفته بود. وی در نامه‌ای به دوست و همکار خود، برای
نمونه، جملات و عبارات مطنطن و مغلقی از همان کتاب را نیز نقل کرده
بود. حالا عجیب است که در روزگار رونق ساده‌نگاری، نویسنده‌ای که
خود از اساتید نثر فصیح فارسی معاصر است، آخوندزاده‌را به‌جرم انتقاد
از پرت‌نویسی و قافیه بافیهای تصنعی، مورد طعنه قرار میدهد.

خواننده‌ی عزیز برای اطلاع از متن اعتراض آخوندزاده بر نوشته
روزنامه‌ی دولتی در باب شمس‌الشعرا سروش اصفهانی، میتواند به مجموعه
آثار آخوندزاده و اگر دسترسی به آن نداشت به کتاب اندیشه‌های میرزا‌ـ
فتحعلی آخوندزاده (از ص ۲۵۱ تا ۲۵۵) مراجعه کند.

برای خالی نبودن عریضه به نقل یکی دو سطر از این‌انتقاد بسنده
میکنیم:

"..... تو خود نوشته‌ای که از فواید روزنامه‌ی ملی باید خاص و
عام بهره‌مور شوند. در عالم انصاف می‌پرسم که دانستن نسب و حالات
سروش شمس‌الشعراء برای ملت متضمن کدام فایده است که خوانندگان خود
را بخواندن این مطالب مجبور داشته، دردسر داده‌ای؟"

بعد آقای زرین‌کوب لبه‌ی انتقاد و اعتراض‌را تیزتر میکند و با شدت
هرچه تمامتری ضربه‌ٔ خود را بر استخوانهای پوسیده‌ی مردی که یک قرن
تمام است دستش از این دنیا کوتاه است، می‌کوبند:

"... با اینهمه، در عین آنکه خود را بزبان و نژاد پارسیان
منسوب می‌یافت و وطن واقعی خود را ایران میشمرد، مانعی نمی‌دید که
در خارج از قلمرو ایران با حکومت غاصب تزاری که قفقاز را از ایران جدا
کرده بود، همکاری کند، در دستگاه نایب‌السلطنه‌ی قفقاز عنوان قولونل
مترجم بگیرد و حتی در بعضی نمایشنامه‌های خویش به صراحت یا کنایت
اهل قفقاز را به تبعیت و انقیاد از حکومت تزار اندرز دهد..."

منتقد محترم، برای اثبات نظر خود و خیانت‌پیشگی آخوندزاده‌به
جملات و تکه‌هایی از آثار آخوندزاده اشاره کرده است، از این قبیل:

"در نمایشنامه‌ی مرد خسیس، نچالنیک در خطاب به بیک‌ها تخطی از امر دولت را در حکم تخطی از فرمان خدا و پیغمبر نشان میدهد و حیدربیک در پیش او متعهد میشود که تقصیر خود را با پیکار بر ضد دشمنان تزار جبران کند، در نمایشنامه‌ی موسی ژوردون هدف مسافرت شهبازخان به پاریس این است که شهرت و لیاقت پیدا کند، برای نوکری نوکری حکومت روس در تفلیس ــ . . . "

در اینکه آخوندزاده در دستگاه نایب‌السلطنه‌ی قفقاز در تفلیس مترجمی میکرده، جای شکی نیست. آنسان که امروزه هم بعضی از محققان و مغزهای ما توسط بیگانگان جلب و جذب میشوند و در دانشگاه‌های ینگی دنیا یا کهنه دنیا تدریس یا تحصیل یا تحقیق میکنند، و در این‌هم جای شکی نیست. . . بگذریم، همه‌کس که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد ژان پل سارتر بشود و جایزه‌ی نوبل را قبول نکند. . . ولی ما میتوانیم و باید موقعیت آخوندزاده را در آن شرایط بررسی بکنیم.

از وقتی که آخوندزاده چشم به دنیا گشود، زاد بوم خود را گرفتار پنجه‌های خونین تزاری دید؛ مثل همه‌ی هموطنان خود ناگزیر برای گذران زندگی خود، باید شغلی انتخاب میکرد. این یک مسأله شخصی و حیاتی است ولی آنچه برای ما اهمیت دارد اینست که وی اگرچه نان خود می‌خورده، گنهی هم در حق هموطنان خود نمی‌کرده است که هیچ، طاعتی را که از دستش می‌آمده در قبال بشریت عموما" و در حق هم میهنان خود خصوصا "ادا میکرده است. از این گذشته آسمان ایران هم در آن روزگار چنان رنگ روشنی نداشته است که بشود در زیرش پناه گرفت. در آنسوی مرزهای تازه کشیده اگر سایه‌ی سیاه خودکامگی تزاری بر سر مردم سنگینی میکرد، در اینسو نیز استبداد خفقان‌آور قاجاری زندگی را بر مردم تباه میساخته است.

آقای زرین‌کوب در دوره‌ی قاجاریه، روشنفکری را نشان بدهند که آب خوش از گلویش پایین رفته باشد. آزادمردان مبارزی چون طالبوف،

زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، خبیرالملک، میرزا حبیب اصفهانی، سید جمال‌الدین اسدآبادی و حتی میرزا ملکم‌خان و . . . همه مزه‌ی تلخ آوارگی و دوری از وطن را چشیده‌اند و با اینهمه در دیار غربت دست از پیکار برنداشته، به شکوفان شدن و باروری اندیشه‌های هم‌میهنان خود یاری‌کرده‌اند. اگر افراد آزادی‌خواهی چون مستشارالدوله که خود از طبقات بالا دست جامعه بود، در ایران ماندند، رنج زندان و زنجیر را بر خود هموار کردند و دست آخر کتابی را که خود نوشته بودند، چندان به سرشان کوبیده شد که نور چشمان خود را از دست دادند سید جمال‌الدین اسدآبادی که برای خودش یک شخصیت جهانی شده بود، وجودش برای سردمداران استبداد غیرقابل تحمل تشخیص داده شد و آنچنان موهن از وطن خود رانده شد. وقتی پای میرزا آقاخان و شیخ احمد و خبیرالملک به خاک وطن رسید، سرشان بر باد رفت. حتی مردان مصلحی چون قائم‌مقام و امیرکبیر که خود از سرجنبانان هیأت حاکمه بودند، جان خود را در راه آرمان‌هایشان باختند.

جواب آقای زرین‌کوب را، آقای باقر مؤمنی، پیش از آنکه ایشان در این مورد قلم رنجه فرمایند، بطور منصفانه‌ای داده است. مؤمنی اگر عیب می را جمله می‌گوید، هنرش را نیز ناگفته نمیگذارد: "در تحلیل آثار آخوندزاده باید عمیقا "به شرایط زمانی ومکانی حیات اوتوجه داشت و از بکار بردن معیارهای امروزی و پیش‌داوری‌های خاص پرهیز کرد، چه بعضی نکته‌ها در آثار او مورد تحسین قرار گرفته که در شرایط کنونی به تعبیری غیرقابل تحسین است و برخی چهره‌های منفی هستند که در آثار او بصورت مثبت ترسیم شده‌اند، باید دانست که آخوندزاده کارمند رسمی حکومت روسیه در قفقاز بوده و از این دولت درجه و نشان داشته است، همچنین او در شرایط سانسور شدید، زندگی می‌کرده است. او در چنین شرایطی درعین‌حال میخواسته است که افکار مترقی خویش را وسیعا "به مردم عرضه کند و برای اینکار هر شگردی بکار میزده است. او یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های متفکران مبارزی است که در عین آشتی‌ناپذیری و

اصولی بودن ــ همه‌گونه کارهای علنی ومخفی را باهم درمی‌آمیخته‌است. او آثاری را که در آن از حکومت استبدادی فئودال بشدت انتقاد شده، زیرکانه بهمان حکومت تقدیم میکند ــ او نمایشنامه‌ای را که در آن از سازمان‌های دولتی انتقاد میکند درتئاتر همان دولت نمایش میدهد. او در حالی که بر یک مقام دولتی تکیه زده است ــ همه‌ی چیزهای مورد علاقه‌ی دولت را با هوشمندی بباد انتقاد میگیرد و از هر آن چیزی که مغضوب اوست، تحسین میکند... تحلیل آثاری که در چنین شرایطی و با چنین سیاقی بوجود می‌آید طبعا اندکی دقت و تامل میخواهد."

فیض‌الله‌قاسم‌زاده، در مقدمه‌ای که بر آثار آخوندزاده نوشته، شخصیت ناچالنیک را که مورد اشاره آقای زرین‌کوب هم قرار گرفته، بخوبی نشان میدهد.

اما در مورد ناچالنیک فرمانروای ایالت، مؤلف بخاطر احتیاط از سانسور او را بصورت مثبت درآورده است. سیمای ناچالنیک در اینجا بصورت (عالیجناب) و (بخشاینده) و (خیرخواه) مصلحی تصویر شده که دزدان و راهزنان را براه راست هدایت میکند و نسبت به حکومت‌خود صادق است... با اینهمه استادانه با اشاره و کنایه قهرمان خود را با طنزی استتار شده به تازیانه بسته است."

در اینجا، یاد مقاله‌ی برشت، تحت عنوان "پنج مشکل در راه نوشتن حقیقت" که رهنمون هر نویسنده‌ی حقیقت پژوهی میتواند باشد می‌افتم. آخوندزاده که از پیوندگان حقیقت بود، از داشتن هنرچگونگی بیان حقیقت هم محروم نبود. برشت در این باره می‌نویسد. "ما باید حقیقت را دربارهٔ وضعی نامطلوب با کسانی درمیان گذاریم که این وضع برای آنان بدترین وضع است... در هر زمان که حقیقت دچار خفقان بوده، یا پوشیده بوده، برای گسترش آن تدبیر و حیله بکار رفته است..."

او در ستارگان فریب خورده" برای‌گفتن‌حقیقت‌وکوبیدن‌استبداد، از تاریخ کمک گرفته و بدین سال از دسترس سانسور در امان مانده است و

به‌اصطلاح مستی بهانه کرده است و بی‌آنکه مأموران تزاری بویی برده باشند ، دریا گریسته است . در "وکلای مدافع در شهر تبریز" برای اینکه توجه مأمورین سانسور دولت استبدادی‌روس‌را جلب نکنـد صحنه‌ی قدیم حوادث را عمداً" در شهر تبریز قرار داده است .

در "خرس دزد افکن" و "مرد خسیس" هم گو اینکه رشوه‌ای به مأموران‌دولت داده شده است با اینهمه دیوان بیگی رئوف تزاری مورد مسخره‌ی‌تجاهل‌آمیز دهقانان قرار گرفته‌و جای جای‌پرده از روی‌ناروائی‌های موجود برداشته میشود . در نمایشنامه‌ٔ "مسیو ژوردان" هم منظور از‌رفتن شاهباز بیک به پاریس برای کسب معلومات ، نشان دادن "لزوم اخذ تمدن اروپایی و میل و رغبت آقازادگان آن زمان به فرا گرفتن هنر و دانش دنیای نو است" .

حالا اگر درس خواندن شهباز بیک آقازاده برای نوکری روس است نمونه‌ای ایست از مقوله‌ای که خود آقای زرین‌کوب سالها پیش در کتاب دوقرن سکوت بدان پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که بزرگ‌زادگان اغلب برای حفظ منافع و امتیازات خود پیش‌از سایر قشرهای‌جامعه تن به نوکری بیگانه داده‌اند ، و حتی گاهی کاسه‌ی گرمتر از آش هم شده‌اند .

بطورکلی میتوان گفت که آثارآخوندزاده، آئینه‌ی‌تمام‌نمای محیطی است که در آن پرورش یافته و قهرمانانش کردار و گفتاری‌دارندکه‌از پایگاه اجتماعیشان برمی‌آید .

ناچالنیک در ستایش دولت تزاری حرفهایی را می‌گوید که از یک مأمور دولتی جز آن انتظار نمی‌رود. بیک‌ها اگر در حال نوسان‌و تردیدند ، باید چنان باشند . شاهباز بیک اگر هوس نوکری تزار بسرش زده است ، برایش می‌برازد و . . .

آخوندزاده چون نویسنده‌ای موشکاف دست به قلم برده است تا جهات و جنبه‌های ناشایست زندگانی مردم را به تازیانه‌ی انتقاد گیرد ، گو اینکه گاهی خوش‌بینی وی را وامیدارد تا پایان غیرمنطقی پندارگرایانه‌ی امیدبخشی به ماجراها تحمیل کند . وی در روی‌صحنه به عیبها و کاستیهای

مردم جان میدهد و آنها را پیش چشمشان با طنزی تلخ و گزنده تازیانه میزند.

طغیان قلم، بالاخره استاد زرین‌کوب واقع بین را که خود یکی از بنیان‌گذاران نقد علمی در ایران هستند، بجایی میکشاند که می‌نویسند:

"در باره نمایشنامه‌های آخوندزاده نیز جای نقد و بحث بسیار هست و" . . .

با آنکه وی را از روی مبالغه مولیر شرق و گوگول قفقاز خوانده‌اند، آثار وی از لحاظ فنی چندان مرغوبیتی ندارد . . . تمام این نمایشنامه‌ها از لحاظ تکنیک و اصول فنی در خور ایراد است و آنها را بهیچ وجه نمیتوان با آثار درام‌نویسان معروف سنجید. باری نمایشنامه‌های آخوندزاده از لحاظ تکنیک البته قوی نیست و با آنکه وی بشهادت نقدی که بر تمثیلات میرزا آقا تبریزی نوشته است، خود با تکنیک تئاتر نویسی آشنایی داشته است، بسبب ضعف قریحه در کار ابداع چندان توفیقی نیافته است."

در این خصوص من نمی‌خواهم بیشتر بسط و تفصیل بدهم. ترجمه شدن آثار آخوندزاده به زبان‌های روسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، اردو، فارسی، نروژی و اجرا شدن اغلب نمایشنامه‌هایش درتئاترهای بزرگ جهان چنان مهر تأییدی بر پیشانی آنها کوفته است که با این لحن و بدین سادگی نمیتوان منکر ارزش آنها شد.

رومن رولان حق داشته است که بعضی از انتقاد کنندگان را به بچه‌هایی تشبیه بکند که روی دوش آدم میروند و دادوقال راه می‌اندازند که من از تو بزرگترم. البته این نکته بیشتر در حق خود من صادق است که دارم در کار دانشمندی که احترام زیادی بمقام علمیش قایلم، چون و چرا می‌کنم.

در پایان آقای زرین‌کوب، تیر خلاص را شلیک میکنند و شعرهای آخوندزاده را از حد متوسط پایین‌تر قلمداد میکنند و مخصوصا "اشاره میکنند که آنچه او در رثای پوشکین سروده است "نه حسن مضمون دارد و نه حسن لفظ".

متن شعری که آخوندزاده در سوگ پوشکین سروده است، ازص ۲۷۲ تا ۲۷۶ اندیشه‌های آخوندزاده نوشته‌ی فریدون آدمیت نقل شده است. آخوندزاده این شعر را در ۲۵ سالگی بزبان فارسی سروده است و بعد آن را به یاوری دوستی به روسی ترجمه کرده است. بقول آقای آرین‌پور او "با این شعر نخستین فریاد آزادیخواهی خود را در برابر زشتکاری و خون‌آشامی سررشته داران وقت بلند کرد."

این شعر با آنکه بنا به گفته آقای زرین‌کوب، از حسن لفظ و مضمون زیادی برخوردار نیست، ولی سردبیر مجله‌ای به نام (ناظر) چاپ مسکو، آن را چون گلی زیبا یافت که بر مزار شاعر بزرگ انداخته‌اند.

آخوندزاده در این شعر تلویحا" حکومت تزاری را مورد نکوهش قرار داده است. البته آخوندازده هیچگاه ادعای شاعری نکرده است و چند قطعه‌ای که از وی باقی مانده محصول طبع‌آزمایی‌هایی بیش نبوده‌اند، چنانکه وی بعدها هیچگاه دنباله‌ی شاعری را که در اوان فعالیت ادبی دستی به آن زده بود، نگرفت.

رحیم رئیس‌نیا

خلقیات ما ایرانیان

کتاب "خلقیات ما ایرانیان" تألیف سید محمدعلی جمال‌زاده است. درتهران در سال ۱۳۴۵ نشر شد. دولت وقت آن را نپسندید و خلاف مصلحت مملکت تشخیص داد. جمال‌زاده مغضوب شد و گذرنامهٔ سیاسی‌اش گرفته شد و از امور مشاورهٔ فرهنگی که گاه‌به‌گاه به او رجوع می‌شد برکنار گذاشته شد. کتاب جمع‌آوری شد و اجازهٔ تجدید چاپ هم طبعا" داده نشد.

جمالزاده در همان مواقع طی نامه‌ای دفاعیات خود را به من نوشت. طبعا" در آن احوال اختناق‌آور چاپ شدنی نبود. حالا که به برکت بروز انقلاب، آزادی بیان به‌دست آمده است آن دفاعیه را با حذف قسمتهای خصوصی آن درج می‌کنم.

دفاع جمالزاده در قبال گزارشی است که در مردود بودن کتاب او به وزارت فرهنگ داده شده بود و رونوشتی از آن به‌دست جمالزاده رسیده بود. (ا.ا.)

* * *

. . . سرتان را بدرد نمی‌آورم ولی دلم میخواهد با شما که دوست و همقدم من هستید چند مطلبی را درمیان بگذارم که لااقل خودتان مستحضر باشید :

این کتاب مقالاتی است که در طول مدتی متجاوزازیکسال درمجلهٔ "مسائل ایران" درجواب اقتراح آن مجله که عنوان "خلقیات" داشت بتدریج در دو سال پیش بچاپ رسیده است و بعدا" هم در "خواندنیها" نمیدانم یا تمام و یا تنها قسمتهائی از آن بچاپ رسیده است .

این مقالات در بارهٔ اخلاق خوب و بد ایرانیان مطالبی راازکتابها و مقالات و اشعار عموما" معروف و مشهور نقل کرده است و متأسفانه بطوری که در خود کتاب هم تذکر داده شده است چون آنچه در دم ما گفته‌اند بر آنچه در مدح ما گفته‌اند می‌چربد (در آغاز صفحهٔ ۶۵) لهذا انعکاس آن هم در کتاب بهمین قرار است .

مطالب همه منقول از کتابهای معروف و یا اشعار مشهور و یا مقالات و تصانیف است که در روزنامه‌های ما بچاپ رسیده است (مانند تصنیفهای شادروان عارف قزوینی) ، کتابهای تاریخی مانند "تاریخ هرودوت" و یا "تاریخ ایران" سر جان ملکم و یا "تاریخ ایران" سایکس (این آخری را وزارت فرهنگ سابق ایران در جزو انتشارات خود در سال ۱۳۳۰ شمسی بچاپ رسانیده است) و گاهی در خود ایران چند بار بچاپ رسیده است و مقالات از روزنامه‌ها و مجلات خودمانی از قبیل "شفق سرخ" و "اطلاعات" و "خواندنیها" و پاره‌ای از اقوال از سخنان اشخاص نامی خودمان مانند شادروان محمد قزوینی و آقای سیدحسن تقی‌زاده است .

خود من مکرر تذکر داده‌ام که تمام این اقوال براساس صحت و درستی نیست و تصریح نموده‌ام که مقداری از آنها مبتنی بر غرض و بی‌خبری است (مثلا" درصفحهٔ ۵۵ ، سطر ۶ چنین آمده است) :

"بلاشک تمام آنچه نوشته‌اند با حقیقت مطابقت ندارد و چه‌بسا ممکن است براه غلط رفته قضاوت ناروا نموده باشند"

و باز در صفحهٔ ۶۵ نوشته‌ام :

"اگر ما آدمهای منصف و حقیقت پروری باشیم و براستی در صدد اصلاح و تهذیب خود باشیم باید تصدیق نمائیم که مقداری ازگفته‌های آنها (صاحبان اقوال و سخنانی که در کتاب آمده است) چندان بی‌اساس هم نیست وگاهی

(ولو بندرت هم باشد) از روی بی‌غرضی و حتی گاهی از روی خیرخواهی است. "

حتی (در صفحات ۳۱ و ۳۲) به "عده‌ای از جوانان بیگانهٔ بی‌کار و بی‌عار و ننگی که طبیعت ماجراجو دارند و باسم روزنامه‌نویس‌وخبرنگار یک دستگاه عکاسی حمایل ساخته با یک ماشین تحریر سفری ما را بقدوم فضولی لزوم خود مشرف میسازند در حالی‌که عموماً از مملکت ما جز نامی نشنیده‌اند و در بارهٔ تاریخ و سنن و عادات و رسوم ما و اوضاع و احوال مملکت ما جز اطلاعات معمولی بسیار ناچیز سرمایهٔ دیگری ندارند " سخت تازیده‌ام که پس از مراجعت بمملکت خودکتاب در بارهٔ ایران مینویسند و کتابفروشیها هم چاپ میکنند. همین‌کتابها سندو مأخذ برای مخبرین و نویسندگان و مورخین دیگر میگردد.

حتی گاهی من‌باب احتیاط پس از نقل مطالب درحاشیه‌نوشته‌ام که‌این مطالب مربوط است بزمانهای گذشته (مثلاً در صفحهٔ ۶۰ و ۶۱).

اقوالی که در "خلقیات" نقل شده است بر سه نوع است:

۱ ـ اقوالی که حاکی بر ذم و مدحی نیست و جنبهٔ حکایت و اظهارنظردارد و رویهمرفته بیطرفانه است و از آن جمله است مثلاً عباراتی‌اززبان‌رابرت واتسون (در صفحات ۹۶ و ۹۷ از "خلقیات"):

"از طرز سخنان ایرانیان در کشورهای دیگر راجع بوطنشان شنونده گمان میکند که ایران دلپذیرترین منطقهٔ سرتاسر جهان است و هوای آن وآب آن و میوه‌های آن و خانه‌ها و منازل و باغهای آن و اسبهای آن و شکارگاههای آن و مناظر آن و زنان آن همه موضوع مبالغه‌آمیزترین تحسین‌ها از ناحیهٔ ایرانیان مقیم هندوستان و اروپاست. ایرانیان در میان آثار با ارزش و شکوه و جلال اروپائی حرف میزنند که سرزمین آنها از هر جهت عالی‌تراست و در میان اروپائیان، در عین خوشگذرانی و خوشوقتی، آرزو میکنند که باز از سرچشمهٔ شراب شیراز بنوشند و بانگ غزلهای حافظ گوششان را نوازش بدهد. "

و یا این کلام حکیم فرانسوی ولتر (در صفحهٔ ۸۰ از کتاب "خلقیات") که جنبهٔ کلی دارد:

"مشرق زمینیها تقریبا" همه بنده و غلام بوده‌اند و از خصایص بندگی و بردگی یکی هم این است که در همه چیز باغراق و مبالغه سخن میرانند و بهمین ملاحظه علم بیان و فن فصاحت آسیائی مهیب و وحشتناک بود."

و یا این نظر پرفسور براون (در صفحهٔ ۱۱ "خلقیات"):

"متأسفانه تقریبا" تمام ایرانیان باسواد و تمام مورخین یا شاعرند و یا شعرشناس و شعردوست، و برای آنها سهل‌تر و لذت‌بخش‌تر است که تاریخ خود را مشحون به شعر نمایند تا آنکه اشعار خود را بتاریخ زینت بخشند."

و هکذا نظر پرفسور ماسه ایرانشناس معاصر فرانسوی که پس از ذکر مقام شامخ علمای ایرانی در حدیث و فقه و اصول و تفسیر و حکمت الهی (در صفحهٔ ۱۰۸ از کتاب "خلقیات") میگوید:

"اما در باب ایرانیان باید دانست که نفوذ آنها کمتر از آنست که بعضی کسان تصور نموده‌اند، علی‌الخصوص در موقعی که سخن از عکس‌العمل و واکنش روح آریائی برضد روح و طبیعت سامی بمیان آید، الخ."

و همچنین مقداری سخنان دیگر که رویهمرفته جنبهٔ کلی دارد و نمیتوان آنها را مدح و ذم ایرانیان بشمار آورد. مثلا" قسمتی از گفته‌های دانشمند هلندی لوروین در باب وضع حکومت سلاطین صفوی که خود معاصر آنها بوده است (در صفحات ۷۶ تا ۷۹ از "خلقیات") (که لابد دانشمند ارجمند آقای استاد نصرالله فلسفی هم آنها را در کتاب گرانبهای خود در بارهٔ شاه‌عباس نقل فرموده‌است) همین‌حال را دارد و بی‌انصافی خواهد بود اگر آنرا در مذمت اخلاق عموم ایرانیان بشمار بیاوریم.

۲ ــ اقوالی است در مدح و ستایش اخلاق ایرانیان و نگارنده (در صفحهٔ ۱۱۰ "خلقیات") در مورد نقل اقوال ایراندوست بزرگ پرفسور براون مخصوصا" تذکر داده است که:

"این‌مرد شریف در تمجید و تحسین از ما ایرانیان و تمدن‌وفرهنگ‌ما سخنان بسیار دارد و کتابها تألیف کرده است که سرتاپا همه در مدح و ثنای قریحه و نبوغ و استعداد و خصائل و صفات پسندیدهٔ ایرانیان است و جمع‌آوری آنها نیز کار دلپذیر و مفیدی خواهد بود."

حتی فصلی مخصوص درکتاب "خلقیات" (از صفحهٔ ۱۳ تا ۱۶) آورده‌ام که عنوان آن: "صفات پسندیدهٔ ایرانیان" است. در ضمن همین فصل چنین میخوانیم:

"افراط و تعصب و بی‌انصافی دردی را دوا نمیکند. ما باید اعتراف نمائیم که ما ایرانیان هم مانند همهٔ مردم دنیا ترکیب و معجونی هستیم از خوبی و بدی و زشتی و زیبائی و اگر در میان ما ایرانیان افرادی‌را . . . سراغ داریم که براستی شایستهٔ نام شریف آدمی نیستند . . . . در عوض گروه انبوه خلق ازین عوالم بدور است و اکثریت کامل مملکت ما زیاد با این عوالم سر و کار ندارد و . . . . . مردم صالح و کارکن و قانع و بی‌آزاری هستند و با سایر مردم دنیا فرق و تفاوتی ندارند و ابدا" مستحق اینکه دیگران آنها را ببدی نام ببرند نیستند."

۳ ـ اقوالی است که حاکی بر ذم صفات ناپسندیدهٔ ایرانیان است و درحقیقت مقصود از نگارش کتاب "خلقیات" هم نقل همین اقوال بوده است تا هموطنان ما بیدار شوند و بمعایب اخلاقی خود متوجه گردند و در صدد اصلاح خود برآیند و یکی بیکی راههای این کار را هم در ضمن کتاب شمرده‌ایم و سرانجام باین نتیجه رسیده‌ایم که تنها راه اصلاح تعقل است و درین خصوص بتفصیل سخن رانده‌ایم.

مقصود ازین مقدمات این بود که از ۱۱۶ (صد و شانزده) فقره اقوالی که از خودی و بیگانه در باب صفات خوب و بد و یا اظهارنظر کلی در "خلقیات" آمده است بقراری که خود نگارنده شماره کرده است (و البته ممکن‌است برای او اشتباهی رخ داده باشد) درحدود ۴۰ فقره اقوالی است که یا در مدح و ستایش ایرانیان است و یا حکم نظر کلی عاری از جنبهٔ مدح و ذم دارد.

پس معلوم شد که مقداری از اقوالی که نقل شده است یا اساسا" جنبهٔ ذم و مدح ندارد و یا درمدح ایران و ایرانیان است و خود من نیز درخصوص‌اینکه بعضی از تفاوتهای اخلاقی را که بین ما ایرانیان و فرنگیها موجود است نباید عیب و نقص شمرد (در صفحات ۱۶ ببعد) مطالبی بیان نموده‌ام و مثلا" در صفحهٔ ۱۷ چنین میخوانیم:

"پس معلوم میشود که هر قوم و ملت و هر گروهی از مردم بجهت علل و اسباب متعدد و مختلف دارای اخلاق و اطواری میشود که چه‌بسا در نزد خودش

پسندیده و مقبول است. در صورتی‌که مردم دیگری آنرا نمی‌پسندند و نکوهیده و مکروه میشمارند. "

آیا از زمان ناصرالدین شاه بدینطرف که ما ایرانیان با فرنگستان آشنائی بیشتری پیدا کردیم و اهل قلم ما کم‌کم شروع کردند مثل فرنگیها مطالب اجتماعی را موضوع کتابها و مقالات و رسالجات خود قرار بدهند مانند میرزا آقاخان و سید جمال‌الدین افغانی و میرزا ملکم‌خان و طالب‌اوف و مؤلف سفرنامهٔ ابراهیم بیگ و دهخدا و حتی روزنامه‌نویسهای آن دوره، و بعدها نویسندگان ما از قبیل م. دهاتی (محمد مسعود) و صادق هدایت و حجازی و دشتی و پس از آنها نویسندگان نسل معاصر که پیش‌کسوت آنها را باید صادق چوبک دانست بدون استثنا نگارشهایشان تهمزهٔ تلخی ندارد و از بدبینی حکایت نمیکند.

بله، دلم آزرده است (یا بوده است) و روزگار مملکتم و مردم مملکتم و اوضاع مملکتم دلم را میسوزانده است (و مثلاً" کیست که اوضاع ایران را در موقع "کودتا" و در سوم شهریور بخاطر بیاورد یا بیاد بلاهائی که از گرسنگی و مرض دنیاگیر اسپانیولی پس از جنگ اول دنیائی گریبانگیر مردم ایران گردید بیفتد و دلش نسوزد) و البته "کی شعر ترانگیزد خاطر که حزین باشد". هرچه نوشته‌ام تهمزهٔ تلخ دارد و از تاریخ‌نگاری پیشینیان و طرز کار آنها ناراضی بوده و هستم و قسمتهائی از تاریخ گذشتهٔ خودمان که تاریخ‌نویسان ما آنها را با سلام و صلوات نوشته‌اند و بدان افتخار و مباهات کرده‌اند دل مرا میسوزانده است و امروز هم میسوزاند و تا روزی که مرد دانا و بصیر و با صلاحیتی پیدا نشود و صفحات تاریخ ما را چنانکه باید و شاید بر ایمان ننویسد دلسوختن من باقی خواهد ماند و از دل و جان آرزو میکنم که در تاریخ نگاری ما حقیقتگوئی و طرفداری از راستی و شرافتمندی و شجاعت و شهامت جای تملق و خوش‌آمد گوئی و دروغ و چاپلوسی و گدائی را بگیرد و مواد بسیاری را که شادروان پیرنیا با همت بلند جمع‌آوری نموده است اساس قرار داده و با تشخیص منصفانه و عالمانه تاریخ گذشتهٔ ما را بنویسند.

بله، من همانطور که در کتاب "خلقیات" (در صفحهٔ ۴۷) نوشته‌ام یقین قطعی دارم که:

"خرد بما میگوید که شنوائی حقیقت و قدرت شنیدن حقیقت و راستی و

پذیرفتن آن هم مانند راست گفتن و صادق بودن و طرفداری از حقیقت و راستی از وظایف مقدس انسانی است و کسی که جرأت و قدرت شنفتن حرف راست و پذیرفتن حق و حقگوئی و راستی را (ولو از جانب بیگانه و دشمن هم باشد) نداشته باشد آدم کاملی نخواهد بود و شایستهٔ چنین نامی نیست، بلکه آدمی است مریض و علیل و ناقص که مانند آدمهای کور و کر و شل و چلاق فاقد یکی از اعضای فعال وجدانی است و مانند اشخاص افلیج درحقیقت ناقص و عاجزی بیش نیست و محتاج طبیب و معالجه و پرستار و دوا و درمان است و اگر نخواهد زیر بار برود همانا مستحق است که بیمار و ناقص و عاجز باقی بماند الی یوم القیامة".

من معتقدم که بسیاری از نویسندگان نامی ممالک دیگر هم که صد چون من خاک پای آنها نمیشویم مانند مولی‌یر فرانسوی و دیکنس انگلیسی و گوگول روسی و قبل از آنها سروانتس اسپانیولی و دانتهٔ ایطالیائی و آنهمه نویسندگان دیگر از ممالک اروپائی و امریکائی گذشته از توصیف احوال و اوضاع یکی از هدفهای اصلی و اساسی آنها همانا نشان دادن معایب و نواقص اخلاقی هموطنانشان و در نتیجه اصلاح حال آنها بوده است و همچنانکه در کتاب "خلقیات" (صفحهٔ ۵۲) آمده است گوگول نویسندهٔ مشهور روس در مقدمهٔ کتاب خود "ارواح مردگان" که شهرت جهانی دارد میگوید:

"این کتاب را بدان نظر نوشته‌ام که معایب و نواقص ملت روس را نشان بدهم نه صفات حمیده و خصایل پسندیدهٔ او را. چون اگر کسی بخواهد تنها به نشان دادن چند نمونه از صفات بارز و فضایل و ملکات اخلاقی روسها در کتابی اکتفا کند تنها نتیجهٔ کارش این خواهد شد که اسباب تزیید خودپسندی و خودستائی و نخوت و کبر آن ملت را بی‌جهت فراهم سازد و بس".

من معتقدم که خوش‌آمدگوئی و خودستائی ضرر بسیار بما مردم ایران وارد ساخته و باید کم‌کم گوش مردم را بشنیدن حقیقت ولو تلخ هم باشد آشنا ساخت و کسی که بدین کار مبادرت بورزد خادم است نه خائن.

اقوالی که در "خلقیات" آمده است ولو از دشمن هم باشد "اندر نهان" نیست و در کتابها (گاهی مکرر) بچاپ رسیده است و من‌هم آنها را پنهانی برسم

سخن‌چینی برای مردم‌نقل نکرده‌ام و تصور میکنم اگر در طرز و شیوهٔ کارم هم جای ایرادی باقی باشد بخود کار نتوان ایرادی وارد ساخت و اصل موضوع هم همین است .

در باب طرز و شیوهٔ کار هم که در فوق اشاره‌ای بدان رفته‌است باید دانست که درین زمانهای اخیر در علم طبابت و روانشناسی و حتی در علم تعلیم و تربیت طریقه‌ای را توصیه مینمایند که به "شوک = Choc " موسوم است و من نیز هر چند نه طبیبم و نه روانشناس و نه معلم و مربی ولی فکر میکنم که هزار سال است که بزرگان و عرفا و مشایخ و شعرا و حکما و پیران ما بصد زبان در لزوم اصلاح نفس با ما سخن رانده‌اند و نه‌تنها بهبودی در احوال اخلاقی ما حاصل نگردیده‌است بلکه شاید بتوان گفت که مرض فساد گاهی شدت هم یافته است . پس بلکه‌بتوان‌احتمال داد که شدت در عمل که نام دیگرش همانا "شوک" است خالی از فایده نباشد .

پایان کتاب با فصل مختصری که "دعای خیر" عنوان دارد پایان مییابد (صفحات ۱۵۹ و ۱۶۰) و پس‌از نقل دستور داریوش بزرگ که در سینهٔ کوههای شامخ ایرانزمین در بارهٔ احتراز از دروغ و لزوم کیفر دادن بدروغگو نقر شده‌است ونقل سخن هرودوت در بارهٔ راست‌گوئی ایرانیان کتاب را چنین بپایان رسانده‌ام:

"باید از یزدان پاک درخواست نمائیم که ما را از شر و زیان دروغ که بزرگترین نشانهٔ فساد و تبهکاری است در امان بدارد و زندگانی ما را سامانی ببخشد که محتاج بوام گرفتن از هیچ بیگانه نباشیم . باید دعا کنیم که در سایهٔ اطلاحـــات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی وسیع و عاقلانه که همآهنگ با وضع دنیای آزاد و مرفه باشد روزگار ما ایرانیان رفته‌رفته چنان تغییر یافته دگرگون گردد که باز حتی دشمنان ما مانند مورخ یونانی دوهزار و چهارصد سال پیش (هرودوت) با همان لحن تعظیم و تکریم در حق خودمان و در حق فرزندان و فرزندان فرزندانمان با احترام و ستایش سخن برانند .

سید محمدعلی جمالزاده



تحقیقات ایرانی در امریکا

به پیوست فهرستی از چند کتاب را که در سالهای اخیر در بارهٔ ایران منتشر شده‌اند تقدیم می‌دارم ، و نیز فهرستی در بارهٔ پژوهشهای اسلامی را. باتوجه به فهرست کتابهائی که در یکصد سال گذشته دربارهٔ ایران در امریکا و انگلیس نوشته‌اند به‌روشنی دیده می‌شود که پژوهشهای ایرانی نسبت به اوایل قرن بیستم بسیارکاهش‌یافته‌اندو تحقیقات کنونی در بارهٔ تاریخ و فرهنگ و ادب و مسائل روز ایران شور و عمق گذشته را ندارند . به‌ویژه در چند دههٔ اخیر به‌عللی که برای بسیاری از ایرانیها روشن است از بررسی عمیق مسائل ایران به‌وسیلهٔ پژوهندگان امریکائی کمابیش جلوگیری شده است .

چند روز پیش یکی از نشریات جامعهٔ انسان شناسان امریکا American Anthropological Assoc. برای من رسید و در آن گزارشی بود در بارهٔ قطعنامهٔ اخیر این جامعه که از مردم و دولت امریکا خواسته‌اند نسبت به ایران روشی معقولانه‌تر داشته باشند و اجازه ندهند به مقدسات ملی و مذهبی ایران توهین شود و نیز از دستگاههای مسئول امریکائی انتقاد کرده‌اند که در گذشته به بهانه‌های گوناگون در کار پژوهشهای علمی در بارهٔ ایران اخلال کرده‌اند . این انجمن برای مثال به مورد ویژه‌ای در قطعنامه اشاره کرده است که یکی از پروژه‌های تحقیقاتی آنها را به بهانهٔ "بعد مسافت بین ایران و امریکا" نپذیرفته‌اند . بهرحال آشکار است که هرگونه پژوهش عمیق علمی در بارهٔ ایران پژوهندگان را با مسائلی روبرو می‌ساخت که آگاهی بر آنها بصلاح دانسته نمی‌شد .

نمونهٔ دیگر در تأیید این روند کلی توجه به گزارشها و نشریه‌های جامعهٔ تاریخشناسان امریکا است American Historical Association. در دوسال گذشته طبق گزارش مستقل این جامعه هیچیک از دانشجویان رشتهٔ تاریخ در امریکا برای پایاننامهٔ خود در بارهٔ ایران کار نمی‌کنند .

(گویا یک نفر در بارهٔ ایران کار کرده است که در گزارش منعکس نیست).
نمونه‌ای دیگر گزارشی است مستقل که جامعهٔ تاریخ‌شناسان امریکائی در بارهٔ فهرست رساله‌ها و مقاله‌های تاریخی در جهان منتشر می‌کند. ان گزارش هر شش ماه منتشر میشود، و در آخرین انتشار آن تنها به دو مقاله از پژوهنده احمد اقتداری اشاره شده است. البته در چند دههٔ اخیر پژوهشهای اسلامی در غرب بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر بوده‌اند.
بجا است که یادآور شوم در میان کتابهائی که در چند دههٔ اخیر در بارهٔ مسائل ایران نوشته‌اند از همه منصفانه‌تر و درست‌تر کتابی است بنام ناسیونالیزم در ایران: National in Iran که آقای پروفسور R. Cottam اولین‌بار در سال ۱۹۶۴ منتشر کردند. ایشان اکنون فصل دیگری به این کتاب افزوده‌اند و شرح وقایع سی‌سالهٔ گذشته‌را تا به‌امسال رسانده‌اند و اخیراً آنرا منتشر ساختند.

محسن امیر

مشتی اسمال دخو

در شماره‌های ۷ـ۹ گرامی‌نامهٔ آینده ویژهٔ علامهٔ مرحوم علی‌اکبر دهخدا، جناب آقای دکتر رعدی آذرخشی ضمن مقاله‌یی در باب شعر دهخدا، مرقوم داشته‌اند: "آقای ولی‌الله درودیان در کتاب خود موسوم به "دهخدای شاعر" یک منظومه بزبان عامیانه و بمطلع:

مشتی اسمال به علی کار و بار زار شده
تو بمیری پاطوق ما بچه بازار شـــــده

از دهخدا نقل کرده‌اند که گویا نخستین بار در نشریهٔ ادبیات هفته‌نامهٔ جنگل منتشر شده است. من چون از تاریخ انتشار هفته‌نامهٔ جنگل اطلاعی ندارم نمی‌دانم این منظومه در چه تاریخی سروده شده‌است وهردو مصرع بیت اول آن، اگر در ثبت و نقل اشتباهی نشده باشد سست و نادرست بنظر می‌رسد. ولی چون بقیهٔ ابیات سبک و روال مسمط آکبلای را بخاطر

وطن دوستی ایشان که در مدت مسافرت خود تحقیق شده
متوقعم که از اقدامات نامشروع و خودپسندانه بعضی از
آقایان در اثنای آن سامان جداً جلوگیری نمائید

ا. ف. م

جنگل

چون راجع بامر انتخاب است با کمال میل درج میشود

مختصر ما هستیم که در این دوره انتخاب وکلای
گیلان ننگ عالم بشریت و اسباب افتضاح گیلانیها
نباشند

خدمت ذی شرافت آقای مدیر محترم جریده جنگل دامت
تأییداته العالی

مقتضی است محض معارف پروری این اعلانات مختلف
مدرسه ملت خواهی [illegible] را در جریده محترمه درج فرمائید

جشن شایان تمجید

در لیله ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ شهر شعبان در مدرسه
حضرت فومن در تحت مراقبت آقا میرزا علی آقای مدیر
و اقدامات آقا میرزا ابراهیم خان ناظم با مساعدت
اولیای اطفال برای عید سعید ولادت و تاجگذاری
اعلیحضرت همایونی مجلس جشن و چراغان مفصل
منعقد گردیده مدیر و نمایندگان اداره تحقیق فومن
و سایر آقایان محل هر شب در آن محضر حضور بهم رسانیده
مجلس پس از صرف شربت و قرائت خطابه های
مهیج و ترانه های وطنی و سرودهای [illegible]
ملوکانه و کف زدنهای ممتد و آزادی خواهان و اشتغال
متعلمان و معارف پروران خاتمه یافت

غلامحسین طبیب فومنی

ادبیات

از فصیح النغز و ادیب شهیر آقا میرزا علی اکبر خان (دهخدا) قزوینی
که خدمات ایشان بعالم معارف و تصرفاتش در ادبیات
ایران عدیم النظیر است و یک جزء مهاجرین ایران
بزوایای وطن متواری هستند و در دوره انتخابات کبری قسمت
وکالت رسیده و از پیران آزادی خواهان شمار
میرود و آن وجود مبارک را از حیث اشتهار
مستغنی از معرفی میدانیم چون در اقتباس بیانات
فصیح و اشعار آبدارش بی اختیاریم محض اینکه قارئین
کرام بار دیگر از وجود محترم را بیاد آورند بازانشاده
طبع ادراک نثراً و نظماً از نوادر زمان است زینت
صفحات جریده جنگل مینمائیم

مشدی امسال ببین کار و بار از رسیده
تو بمیری با طوق ناچه بازار شده
هرکسی وارد خود که میاندار شده
علی زده تاب در این ملک طوق دار شده
وکیل مجلس با جفت آقا سردار شده

مشدی امسال ندیدی وقتی چه کشیدیم بیگی
چه قدر وارث مشروطه دیدیم بیگی
پاهامان چینه زد و پاک بریدیم بیگی
به جوان پیر و پا قرص ندیدیم بیگی
بعد از پیر و جوان دزال و در دار شده

بعد از این جو سر ما چه بلاها برسه
چه بلاها که از این خلق بما برسه
مگوش ما و تو از دست چه صداها برسه
کار این ملک از این یکی با برسه
تقی بیعار [illegible] سردار شده

هیچکس وارث نایب پا پی کار نکرد
یه از این خوش خیر نامده کرد از کرد
چه خیرها که آن بیرک دین و از کرد
تا سوار خر خود شد خرش بار نکرد
باز بگو مشروطه از چه بیزار شده

مشدی امسال [illegible] جنبش [illegible] قصه
[illegible] حق و حساب [illegible] کمه
هرکه را که [illegible] بروی [illegible] نمه

ماربا پنهان برشه واله بر مار بسته
سرا پسر را بسته با معدن اطوار شده
مشهدی اسمال یعنی این بچها گشت شند
بلا نسبت بلا نسبت همگی ...
خلق بی منت دو دم گیسو و یه گشته شند
ببر نیه نیش مرده همه دو گله شند
چون سگ و گرگ پی خوردن مردار شده
جلتا فکر نگه مد و صد شیوه و رنگ
ما همه لول و پاشنیم ز افیون و بنگ
از محمد جنی گرفته تا بکل جهدی کلنگ
صاف مد خود خوابیم همه مست و منگ
کی میگه ملت ایران همه بیدار شده

(دخو)

احوال روحیه قزوین

اشخاصی که در زمان رژیم سابق روسیه بوطن خود خیانت کرده و در نظر ملل اجنبی هم هیچ قدر و قابلیتی نداشتند سهل است مثل یک عضو فاسدی محسوب میشدند و بآزادی خواهان ایران نهایت شدت کرده و در صدد اعدام آنها برآمدند و هر چه میخواستند با آنها کردند از وقتیکه رژیم سابق تغییر کرد همان اشخاص فوراً تغییر اسلوب داده خود را بسمت عضویت احزاب در انظار معرفی مینمایند باین هم اکتفا نکرده پروگرام خود را از کیفر تازه وارد که از طهران اخیراً بدایت قزوین ورود کرده تحصیل مینمایند مثل برق در کمال تیزی افکار آزادی خواهان را پریشان کرده و میکنند
مثل آنکه در کاروان پارتی خیلی اشخاص معلوم الحال
مثل [illegible] دیوان ... غیاث نظام ... [illegible]
[illegible] آنها [illegible] خود را معرفی
[illegible] خود میخواهند

معرفی کند تازه اینکه آن مسافر محترم که قزوین حالا اقامت دارد که تا بیمن او باقی هستند پر نوال رفت بدبخت قزوینها چون چاره نیست مثل پریروز تنها باید گریست.

برای دو نفر وکیلیکه باید از قزوین معرفی شود دو شصت نفر کاندید پیدا شده که شاید یکنفر از آنها صالح برای اینکار هستند حکمران قزوین هم کافی است یعنی بجان عملیات مشغول است.

یک شهر که دو نفر وکیل متوسط و بیغرض در او نباشد و مملکتی در فشار تضییقات خارجی و داخلی مبتلا باشند از آنها بهتر از این نباید منتظر بود آیا اهل گیلان و رشت هم بهمین رفتار مبتلا هستند یا احوال روحیه مردم رشت بهتر است؟

امضاء م.

مکتوب سرگشاده — یا دری — وری

آقای مدیر روزنامه جنگل این یارو هم که در میان مجاهدین از مشهدی محمد ترک حیدر پینه دوز استاد قاسم بنا میرزا عبدالله کاوه مشهدی عبدالله عطار مرحوم نایب باقر حصیرباف اکبر سیخ کش آقا شیخ عابدین حمامی ادیب المجاهدین استاد حسن کبابی یوسف ... خراسانی از همه بدتر شده میگویند در این سفر قزوین که توی او توموبیل خودش از طهران میآمد مکرر این شعر را میخواند

گر رسوای عشق از طعنه عالم غمی دارد
ولا دیوانه شد دیوانگی هم عالمی دارد

من که خبر حرکت او را شنیدم گفتم د پختی پختی ... اولسون؟ مگر دیگر از سفرهای تهرآئیم کردن میشود احساسات مردم را تغییر داد

می‌آورد این منظومه را می‌توانیم لااقل از حیث سبک در ردیف اشعار دورهٔ اول بشمار آوریم و اگر در دورهٔ دوم سروده شده باشد آنرا بمنزلهٔ آزمایشی از طرف دهخدا برای تجدید عهد با اشعار عامیانهٔ خود در دورهٔ اول بدانیم. " (ص ۴۳۶–۴۳۷)

پس از انتشار دهخدای شاعر (چاپ امیرکبیر) آقای دکتر دبیر - سیاقی به این بنده فرمودند که در انتساب این شعر به دهخدا باید احتیاط کرد، زیرا در سال ۱۳۳۵ هجری قمری استاد دهخدا در بختیاری می‌زیسته و تماس وی با نویسندگان نشریهٔ جنگل بعید به‌نظر می‌رسد. به استاد دبیرسیاقی عرض کردم که این شعر را از کتاب "چکیدهٔ انقلاب حیدرخان عمواوغلی" تألیف آقای رحیم رضازادهٔ ملک نقل کرده‌ام. علاوه بر اینکه به امانت ادبی و دقت آقای ملک ایمان دارم شعر نیز عطر و رنگ و شعرهای عامیانهٔ دهخدا را دارد. سپس با آقای ملک تلفنی تماس گرفتم. ایشان ضمن تأیید قسمت اول سخن استاد دبیرسیاقی گفتند این شعر را دهخدا از طریق انجمن اتحاد اسلام استانبول برای انجمن اتحاد اسلام گیلان فرستاده‌اند و در نشریهٔ جنگل بدین نکته تصریح شده است. سخنانی دیگر در باب این شعر گفتند که از ایشان خواهش می‌کنم با قلم شیوای خود بنویسند و در اختیار "آینده" بگذارند. باری، در نخستین فرصت به یکی از کتابخانه‌ها رفتم و توفیق یافتم که نشریهٔ جنگل را ببینم و از شعر دهخدا فتوکپی تهیه کنم که آن را به حضورتان تقدیم می‌دارم. این شعر در شمارهٔ سوم جنگل به تاریخ یوم سه‌شنبه ششم شهر رمضان‌المبارک ۱۳۳۵ هجری قمری صفحات ۶–۵ چاپ شده‌است. نخستین شمارهٔ نشریهٔ جنگل به مدیریت غلامحسین کسمایی به تاریخ یکشنبه ۱۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۳۵ منتشر شده است و "ادبیات" بخش ادبی این هفته‌نامه بوده است. در حالی‌که از نوشته آقای رضازادهٔ ملک چنین استنباط می‌شود که ادبیات، در کنار هفته‌نامهٔ جنگل، خود نشریه‌یی مستقل بوده است. باری، مجموعهٔ مذکور، متأسفانه ناقص بود و تمامی شماره‌ها را دربر نداشت. ضمنا" مطلع شعر دهخدا به‌صورتی که استاد

رعدی آذرخشی نقل فرموده‌اند اشتباه است و صورت درست آن چنین است:

مشتی اسمال! به علی کار و بارا زار شده
تو بمیری‌پاطوق ما بچه بازار شده

می‌پندارم ترکیب "بچه بازار" از ابداعات استاد دهخدا است و مقصود وی از آن بازار بچه‌ها بوده، یعنی مکانی شلوغ و پر سروصدا.

بطوریکه در فتوکپی تقدیمی ملاحظه می‌فرمایید شعر شامل هفت بند است که در کتاب آقای ملک و سردار جنگل نوشتهٔ آقای ابراهیم فخرایی فقط پنج بند آن آمده است که دلیل آن را ندانستم.

آخرین نکته اینکه می‌پندارم پرند مهمل چرند است مثل خان ومان، رخت و پخت، شلوغ پلوغ و... مگر اینکه بگوییم استاد دهخدا از اصطلاح چرند پرند قصدی دیگر داشته است. بهرحال از توجه مهرآمیز شما سپاسگزارم. عمر و فیضتان مستدام باد.

ولی‌الله درودیان

آینده ــ از توجه و عنایت فاضل محترم مشتکریم که نکته‌ای دقیق را که مورد بحث قرار گرفته بود مستند و شکافته کردند و آن را از ابهام عاری ساختند.

ضمناً" گفته شود که مقصود از "مهاجرین" که در مقدمهٔ شعر از طرف "جنگل" عنوان شده است دوران تبعید و مهاجرت دهخدا درسال ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ قمری نیست که در قسمتی از آن سالها دهخدا دراروپا و استانبول بود و دوستان دانشمندم دبیرسیاقی و رضازادهٔ ملک خود بهتر واقفند. منظور دورانی است که دهخدا درمیان ایل بختیاری می‌زیست و مربوط می‌شود به دورهٔ مهاجرت عهد جنگ بین‌المللی که بسیاری از آزادیخواهان از طهران مهاجرت اختیار کردند. دستهٔ اصلی و اساسی آنها بودند که به زعامت نظام‌السلطنه و سیدحسن مدرس در کرمانشاه حکومت موقتی تشکیل دادند و بعد به بغداد و استانبول رفتند.

در مورد "چرند پرند" به این آسانی نمی‌توان گفت که اصلش چیست. دراینجا اضافه می‌کنم که در ژاپون هم "چرن پرن" در همین مفهوم و مصداق استعمال دارد و باید دید که چه ارتباطی باهم دارند. شاید استعمالی است مشترک! بهر تقدیر چون در روزنامهٔ صوراسرافیل، مرحوم دهخدا مصرحا" و مکررا" و به خط غیرحروف چاپی "چرند پرند" ضبط کرده است متابعت ازو ارجح است ولوآنکه در تداول عامه "چرند و پرند" هم استعمال بشود.

کتیبه‌ای در مدرسهٔ گنجعلی‌خان کرمان

آخرین باری که با مهندس محمدحسین اسلام‌پناه به دیدار مدرسهٔ گنجعلی‌خان کرمان رفتم به‌لطف آقای مهندس نظریان‌که مسؤولیت مرمت بنا را بر عهده گرفته است در حجره‌ای پسین در طبقهٔ فوقانی از قسمت شمالی، کتیبه‌ای رنگ و روغنی دیدم که به‌تازگی اهل خبرت متوجه وجود آن شده‌اند. زیرا دودزدگی قرون موجب پنهان ماندن آن شده است. آنچه از کتیبه باقی و قابل قرائت است و در مجال کم امکان خواندنش پیدا شد و اسلام‌پناه هم دربن کار کمک کرد ابیاتی است از قطعه‌ای یا قصیده‌ای که در بارهٔ بنا سروده شده بوده. کتیبه به خط نستعلیق بسیار خوش است و شاید بمانند کتیبهٔ سردر ورودی از کارهای علیرضا عباسی باشد.

جای حضور و گلشن (امن است)این سرای
زین در به شادمانی و عیش و طرب درآی
. . .ی‌کاخ‌دولتی زچه‌خاکی، که‌مدرج است
در شاخسار گلشن تو سایهٔ همای
مرغول سنبل سر زلف تو خوش نسیم
باد صبا ز خاک جناب تو مشک‌سای
فرخنده‌نوگل‌توچمن. . .(دنباله‌ریخته‌است)

ایرج افشار

فاصلهٔ انتشار مجله

. . . مجلهٔ آینده را هر شماره جدا جدا چاپ و توزیع می‌فرمائید- این سبک فعلی مجله مثل کتاب است که توزیع میشود. اگر بصورت مجله شماره به شماره منتشر شود خریدار و خوانندهٔ بیشتری پیدا میکندوبنظر حقیر بهتر میباشد. بنده عرضم من‌باب تذکر است که قرآن مجید می‌فرماید - فتذکران‌الذکرالتنفع المؤمنین . . .

غلامرضا آگاه

آینده - نظر آقای آگاه دلپذیرست و مطلوب بسیاری از خوانندگان و مقصود غائی خودما. امسال جز اینکه سه ماهه منتشر شود چاره‌ای نبود. هرقدر از مشکلات مطبعه و چاپ و تشکیل سازمان اداری مجله کاسته شود و مجله به پایداری خود مطمئن، نسبت به برآوردن نظر فوق اقدام می‌شود. امیدست که در سال ۱۳۵۹ هر دوماه یکبار مجله منتشر شود و مآلا" هر ماه یکبار.

خانوادهٔ مادری میرزا آقاخان کرمانی
نامه‌ای به مجلهٔ یغما در سال ۱۳۵۰

درصفحهٔ ۲۳۲ شمارهٔ ۴ سال ۲۴ مجلهٔ یغما مورخ تیرماه /۱۳۵۰ شرح‌حال میرزا آقاخان کرمانی اجمالا" نوشته شده، پدرش میرزا عبدالرحیم بردسیری و مادرش صبیهٔ جناب حاجی‌آقا محمدکاظم اصفهانی‌الملقب به سعادت علیشاه است که جز نام "کاظم" بقیهٔ عناوین مادری آن مرحوم اشتباه میباشد و باآنکه در صفحهٔ ۲۳۳ از چند رساله نام برده‌اند که شرح‌حالی از میرزاآقاخان در آنها ذکر شده بر بنده معلوم نشد که این قسمت از کدام منبع بدست آمده و در حالیکه متذکر شده‌اند که مرحوم

ناظم‌الاسلام کرمانی در مقدمهٔ تاریخ بیداری ایرانیان شرحی در بارهٔ میرزاآقاخان نوشته است آیا بآن مقدمه دسترسی نداشتند و یا باین موضوع توجه نفرموده‌اند که مرحوم ناظم‌الاسلام خود شاگرد میرزاآقاخان بوده و بهتر از هرکس او و خانواده‌اش را میشناخته لذا چنین مینگارد: پدرش مرحوم آقا میرزا عبدالرحیم بردسیری (بردسیر از بلوکات کرمان) بود و مادرش صبیهٔ مرحوم میرزا کاظم بن میرزا محمدتقی مظفر علیشاه است.
برای تکمیل این معرفی متذکر میشود که مظفر علیشاه عارف معروف کرمانی است که بسال ۱۲۱۵ قمری در کرمانشاه مسموم و مقتول شد وی که تعشقی به مشتاقعلی داشته بعد از قتل او بسال ۱۲۰۶ در تنظیم و ترتیب دیوان غزلیات خود بنام او، داستان ارادت مولانا را به شمس‌الدین تبریزی تحدید کرده است، و از اینرو او را مولوی کرمان خوانده‌اند، مثنوی بحرالاسرار آن‌جناب در تفسیر سورهٔ مبارکه سبع‌المثانی و بعضی از دیگر سوره‌های قرآنی و احادیث نبوی بالغ بر چهارهزار بیت است که بسال ۱۳۲۹ قمری در کرمان بچاپ رسیده، با این شعر شروع می‌شود:

باو بسم‌الله‌الرحمن الرحیم هست مفتاح در گنج حکیم
گنج حکمت آن کتاب رحمتست بسم‌الله چون‌باب‌گنج‌حکمت‌است

و عارف شهیر صفیعلیشاه که قریب یک قرن بعد از مظفر علیشاه میزیسته در زبدة‌الاسرار خود توجه خاصی به مضامین بحرالاسرار داشته‌و به‌اشعار آن استناد جسته و زبدة الاسرار را چنین شروع کرده:

مطلع دیوان اسرار قدیم هست بسم‌الله الرحمن‌الرحیم
آن کتاب‌الله که گنج حکمتست افتتاح او بباب رحمت است

میرزا کاظم فرزند آن‌مرحوم ملقب به ظفرعلی است‌که دخترش مادر میرزا آقاخان و پسرش بنام فتحعلی پدر میرزا علیرضا حکیم‌باشی معروف کرمان میباشد که از اطبای روحانی وجسمانی محسوب و در سال ۱۳۴۵ قمری وفات یافت و او که ۷ سال با خواهرزادهٔ خود اختلاف سن داشته مدتها باهم به تحصیل مقدمات و ادبیات پرداخته‌اند و چون پدر میرزاآقاخان در بردسیر مشغول آبادی دهات خود بوده تربیت فرزندش در شهرکرمان

به خانوادهٔ مادری که همه اهل حکمت طبیعی و الهی بوده محول شده است و این خانواده که در قرن ۱۱ به میرزا سعید طبیب معروف آن عصر میرسد نسلا" بعد نسل به طبابت اشتغال داشته اغلب آنها از عرفا و به دستگیری فقرای سلسله نعمت‌الهی میپرداختند ولی میرزا آقاخان بر اثر مطالعهٔ تواریخ بقدری شیفتهٔ مظاهر تمدن و آثار ایران‌باستان بوده که برخلاف همهٔ آنها به عرب و زبان عربی اظهار تنفر مینمود، بقسمی که میتوان گفت در قرن اخیر از اجلهٔ شعوبیه محسوب میشود و باستانامهٔ منظوم وی که در مقدمهٔ سالارنامهٔ شیخ احمد ادیب کرمانی بچاپ‌رسیده اینگونه آغاز میشود:

سر نامه بر نام زروان پاک — که رخشید از او هرمز تابناک
خداوند زاوش و کیوان چیر — فروزنده ماه و ناهید و تیر
درود فراوان به زدهوش شید — که زردشت ازین نام آمد پدید
هم امشا سپندان با زور دست — که دارند بر کوه‌ها را نشست

کوه‌ها را همان دماوند است که زردشتیان می‌گفتند ارواح بوده و فرشتگان (امشاسپندان) بر قلهٔ آن منزل دارند.

کرمان ــ دانشی

نامه به حبیب یغمائی در بارهٔ فرخی

راحع به اشعار مرحوم فرخی که خواسته بودید اطاعت مینمایم ولی لازم میدانم بطور مقدمه حریان امر و اینکه در چه موقع این اشعار را سروده بطور اختصار عرض کنم.

درسالهای ۱۳۲۸ قمری و ۱۳۲۹ مرحوم سردار جنگ بختیاری حکومت یزد بود. مدرسهٔ شش‌کلاسه در یزد بخرج خود افتتاح نموده بود که ارادتمند هم در آنجا تحصیل مینمودم. چند فقره سرقت در راه بین‌یزد و کرمان اتفاق افتاد و سارقین آن فارسی بودند. مرحوم سردار جنگ با

عده‌ای از نوکران و همراهان خود به تعقیب آنها رفت و هردو دفعه کلیهٔ سارقین را دستگیر و چندنفری را مقتول نمود و تمامی مال‌التجاره را که برده بودند به یزد آورد و به صاحبان آن تسلیم نمود. مرحوم فرخی که هنوز اسمی نداشت و در دکان خبازی کار میکرد فتح‌نامهٔ سروده و شاگردان مدرسه تمام آن فتح‌نامه را حفظ نموده به ترتیب در حضور مرحوم سردار جنگ خواندند. منجمله بنده هم آن قسمت را که حفظ کرده بودم و بشرح زیر است خواندم. جریان فتح‌نامه شروع میشود از سرقت اموال تجار وشکایت در نزد سردار جنگ و تصمیم بر حرکت او:

چو بنشست بر پشت زین سمند
تو گفتی که آتش ززین شد بلند
روان شد سوی خصم با خیل خویش
سواره به پشت و پیاده به پیش
چو نزدیک شد ره بر ایشان ببست
پس آنگه به ده تیر خود برد دست
بفرمود پس اینچنین با سپاه
بر ایشان ببندند یکباره راه
از ایشان نباید شود کشته کس
اسیریست پاداش ایشان و بس
سواران چو این گفته کردند گوش
دل جمله چون دیگ آمد بجوش
تفنگ از کف خویش انداختند
به شمشیر دست یلی آختند
همه رو بمیدان نهادند زود
چو سیلی که از کوه آید فرود
زمین شد چو بازار چین رنگ رنگ
به عکس سوار و به برق تفنگ

پس از پنج ساعت که بد جنگ سخت
علی‌باز[1] را باز برگشت سخت
خود و یاورانش اسیر آمدند
چو روبه به چنگال شیر آمدند
یکی چون به اندیشه روباه پیر
به هر بیشه بیند تهی جای شیر
همی با دم خویش بازی کند
بر امثال خود سرفرازی کند
که گر شیر شاه است پس من که‌ام
در این بیشه امروز بهر چه‌ام
ولی با اسد چون برابر شود
ز گفتار خود خاک بر سر شود

پس از شنیدن این اشعار سردار جنگ را خیلی خوش آمد و دویست تومان انعام به مرحوم فرخی داد و از آن پول تحدید لباس نمود و دست از خبازی برداشت و بتحصیل پرداخت.

ابوالقاسم هرندی

"رنج و گنج" ملک‌الشعرای بهار

دوست عزیز آقای دکتر سیروس شمیسا در مجلهٔ آیندهٔ سال پنجم، تابستان ۱۳۵۸، مطلبی در بارهٔ شعر "رنج و گنج" مرحوم ملک‌الشعراء بهار و ترجمهٔ آن از شعر عربی جرجس همام صاحب مدارج‌القرائة، مرقوم داشته‌اند، که لازم می‌داند نکته‌ای را در آن باره یادآوری کند، و آن اینکه بدون شک هم بهار و هم جرجس همام، شعرخود را از قطعه‌شعر

---

۱ – علی‌باز اسم رئیس دزدان بود.

لافونتن شاعر فرانسوی ترجمه کرده‌اند و مأخذ هردو آن شعر است با این عنوان: Le laboureur et ses enfants

ضیاءالدین سجادی

پند اهل دانش و هوش ــ موش و گربه

در پاسخ نامهٔ آقای جیوانی درمه استاد فارسی دانشگاه ناپل مندرج در آن مجله شمارهٔ ۴ــ۶ ص ۴۰ عرض می‌شود:

"پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش" همراه با "نان و پنیر" در مصر بسال ۱۳۴۶ چاپ شده و هردو از نظم شیخ بهائی متوفی ۱۰۳۱ معرفی شده است. ولی درواقع "موش و گربه" از عبید زاکانی است. (ن. ک: ذریعه ۹: ۷۰۶ و ۲۳: ۲۶۴ و ۲۴: ۳۰ سطر ۱۵).

و "نان و پنیر" از ملا رفیعای نایینی عارف صوفی است که درست نقطهٔ مقابل عقاید شیخ بهائی را داشته است.

توضیح آنکه در کشاکش جنگهای قلمی که میان صوفیان و فقیهان در قرن یازدهم جریان داشته، در صفحات مختلف ذریعه و جاهای دیگر منعکس می‌باشد (ن. ک ذریعه ۴: ۱۵۰ (۴۹۵ــ۴۹۷ و ۶: ۳۸۶ و ۱۰: ۲۰۵ و ۱۲: ۲۶۰ــ۲۶۱ و ۱۶: ۱۲۲ و ۲۴: ۱۸۲ و ۳۸۸) دولت صفوی و علمای درباری برضد صوفیان بودند و شیخ بهائی که سمت رسمی درباری داشت "نان و حلوا" را در دفاع از سنت‌گرائی و تقشر و برضد عرفان و اشراق حاد صوفیان نظم کرد. پس ملا رفیعا "نان و پنیر" را در جواب بهائی و دفاع از عرفان حاد سرود و در مقدمهٔ نثری که برای آن نوشته جریان را شرح داده است. ولی ناشر مصری این مقدمه را که شامل اسم ناظم اصلی (رفیعا نایینی) و رد مؤدبانه بر شیخ بهائی است حذف کرده است.

آقای جیوانی می‌توانند تفصیل را در ذریعه ۲۴: ۲۸ــ۳۰ شمارهٔ ۱۴۱ــ۱۴۴ بررسی نمایند.

علینقی منزوی

غلطی در "سیاست و آزادی"

در پاورقی ص ۱۹۱ از کتاب "آزادی و سیاست" مرحوم طالبوف چاپ شده است که "مقصود معصوم علیشاه شیرازی.... و مؤلف کتابهای... است" با مراجعه به کتاب طرائق الحقائق جلد سوم با تصحیح استاد محمد جعفر محجوب ص ۲۸۰-۲۸۱ ملاحظه خواهید فرمود که مؤلف ریاض السیاحة و بستان السیاحة و حدائق السیاحة حاج زین العابدین شیروانی است نه مؤلف طرائق الحقائق! این سهوالقلم چاپی را انشاءالله در چاپهای دیگر اصلاح فرمائید.

مرتضی مدرسی چهاردهی

آینده ـ از توجهی که شده است تشکر می‌شود. این اشتباه عظیم که بر من روی آورده است سهوالقلم چاپی نیست و خطای عظیم ناشی از سهو حافظه است. مؤلف طرائق الحقائق معصومعلی‌شاه است و مؤلف آن سه کتاب دیگر حاجی زین العابدین شیروانی که در طریقت به لقب علی‌شاه شهرت داشت. امیدست دارندگان کتاب و خوانندگان آن را اصلاح فرمایند. **ایرج افشار**

چند نکته

... مقالهٔ باستانی پاریزی در بارهٔ اخلاق نیکوموخوس در مجلهٔ راهنمای کتاب (شمارهٔ ۱۲ سال ۲۱) پرمطلب و بانمک است.

نکته‌ای را که شاید از آن بی‌اطلاع است چاپ و ترجمهٔ کتاب در افغانستان است که مرحوم صلاح‌الدین سلجوقی آنرا بانجام رسانده‌است. آقای سلجوقی از متن انگلیسی بقلم شخصی بنام D.P. Chase استفاده کرده و ترجمهٔ نسبتاً" روان و سلیسی نموده است.

از مرحوم سلجوقی کتاب دیگری هم هست بنام مقدمهٔ علم اخلاق

که خود ایشان تألیف کرده‌اند و در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شده‌است.

در مقالهٔ جوابیهٔ آقای احمد مرعشی در بارهٔ فرهنگ لغات گیلکی به‌اصطلاح گویش خزری در مقابل Kaspische Dialekte برخوردم.

از اینهمه تهور در ترجمهٔ کلمه و اسم Kaspische به خزری تعجب کردم. اگر اسم ولایات مازندران و گرگان و گیلان به خزرستان و یا خزریه تبدیل شده باشد. شاید اطلاق اصطلاح گویش خزری بر لهجه‌های رایج در آن صفحات مانع باشد.

اما اگر چنین امری رخ نداده باشد، رواج چنین اصطلاحی در آتیه، موجبات سرگردانی کار محققین خواهد شد، و آشفتگی به‌بار خواهد آورد.

* * *

چکیدهٔ اعتقادات زروان‌پرستها را فردوسی در سئوال و جوابی که در بارگاه منوچهر از زال میشود خلاصه کرده است. سئوالات چنین شروع میشود:

بپرسید از زال زر موبـــــدی	از این تیزهش راه بین بخردی
که دیدم ده و دو درختی سهی	که رستست شاداب با فـــرهی
از آن برزده هریکی شاخ ســـی	نگردد کم و بیش در پارســی

سئوالات از همین نوع می‌باشند و باولین آنها زال‌زر جواب میدهد که منظور سال دوازده ماهه و هر ماه سی روزه است. اینکه در ایام قدیم عدهٔ کم یا زیاد ایرانی همانند قومی در امریکای جنوبی باین تصور بودند که زمان خالق کل جهان است، جالب است اما حیرت‌آور نیست. آنچه سبب حیرت میشود اینست که بعدازآنکه این دوگروه در دونقطهٔ جدا ازهم باین نتیجه رسیدند آنگاه چگونه و بچه سبب جزئیات نجوم آنها باهم شباهت پیدا میکند. غرض من از جزئیات نجوم مطالبی مانند سال سیصد و شصت روزه و قائل شدن به پنجه و از آن قبیل است و چون می‌بینی که بین هردو قوم پنج روز پنجه نحس و شوم است حیرت اوج میگیرد. تابحال من موفق نشده‌ام؛ که کتاب جامعی دربارهٔ تقویم ونجوم مایا بدست آوردم. مختصری در کتب ریاضی، دائرةالمعارفها و چند

کتاب عمومی که راجع به امریکای قبل از کریستف‌کلمب در اختیارم بوده است جمع‌آوری کرده‌ام . تعدد نکات مشترک مابین عقاید نجوم آنها و عقاید و رسوم گذشته و جاری مربوط بزمان ایرانی بیش از آنست که‌میتوان آنرا حمل بر تصادف کرد . غرض من این نیست که بنحوی مابین‌ایرانی‌ها و مایاها ارتباطی بوده است ؛ امکان چنین ارتباطی تقریبا" محال‌است .اما احتمال اینکه اشتراک در جهان‌بینی و یا دید کلی واحد سبب ایجـــاد شباهت درجزئیات و علوم و فنون بشود خالی از جذبه نیست .

همایون صنعتی

از میان نامه‌های ایرانشناسان

از اتحاد جماهیر شوروی (به فارسی)

. . . امیدوارم حال شریف خوب است. . . شماره‌ٔ اول مجلـهٔ گرانبهای "آینده" که لطفا" برایم فرستادید رسیده است . بدون مبالغه می‌گویم که خیلی خوشحال شدم و صمیمانه تبریکات خودرا تقدیم میکنم. باور می‌دارم که مجلهٔ شما مرتب منتشر خواهد شد چون برای‌دانشمندان ایرانشناسان تمام دنیا خیلی و خیلی لازم است . واقعا" تنها مجله‌ای است در ایران که مطالب بسیار مفید متن‌شناسی ، فیلولاژی ، زبان ، ادبیات ، کتابشناسی و غیره منتشر میکند و مخصوصا" قسمت کتابشناسی ، معرفی کتاب ، تقریظ، مدارک تاریخی و ادبی ، عکس و غیره . صحت و سلامت و عمر طولانی به شما و مجلهٔ "آینده" باد .

بعد از سه چهار شماره ، مجلهٔ آینده را من چه درمحفل‌علمی مسکو و چه در مجلهٔ علمی ما معرفی خواهم کرد . . . . .

د . کمیساروف

خاطرات‌نویسی در ایران

برت فراگنر (از آلمان به زبان فارسی)

. . . کتاب خودم در بارهٔ خاطرات‌نویسی ایرانی بعنوان منابع تاریخی برای دوران قبل از مشروطیت تقریبا" نه‌ماه پیش چاپ شده‌است. آقای رویمر و خود بنده تقریبا" سه‌ماه پیش‌یک نسخهٔ این‌کتاب را به‌حضور شما فرستاده‌ایم . ان‌شاءالله تاکنون به‌دست شما رسیده . اگر خدا نکرده گم شده باشد بی‌زحمت آقای رویمر و یا بنده را مطلع بفرمائید تا یک نسخهٔ دیگری ارسال کنیم .

خبری دیگر نیز برای شما دارم که ان‌شاءالله باعث خوشوقتی شما خواهد شد: چند روز پیش فهرست اعلام برای کتاب دیگری از قلم بنده به‌اتمام رسانده و برای آقای Schwarz فرستادم تا هرچه زودتر به‌چاپ برساند: فهرست اسناد و فرامین شاهی چاپ شده از زمان ایلدگزیان تا آخر دورهٔ محمدشاه قاجار . اگر برطبق قول آقای شوارتز چاپ خواهد شد امید کامل است که حدود یک‌ماه دیگر از چاپ خارج خواهد شد . عجله خواهم کرد که یک نسخه از این کتاب بلافاصله به شما تقدیم خواهم کرد . . . ب . فراگنر

مشکلات آینده

با اوضاع فعلی ایران و احوال چاپخانه‌ها و ترقی قیمت کاغذ و مزد کارگران در چاپخانه و صحافی و توزیع و بسته‌بندی و صدنوع مشکلات دیگر بگیریم که این طفل عزیز نوزاد ما "آینده" دخل و خرج نکند و از جهت دردسر و مشکلات و غم و غصه سلامتی ایرج عزیز ما همه ایرانیان را که به کتاب و روزنامه و مجله و علم و ادب علاقه‌ای داریم غمزده و متألم سازد . کاری که افشار عزیز در این بحبوحه بعهده شناخته داشت حکم کار کسی را دارد که در موقع طوفان در میان افتد که مبادا بجان

مرغانی که روی یک کشتی در قفس هستند آسیبی برسد و مردم از لذت آواز آنها محروم بمانند. من به سهم خود در این گوشهٔ دنیا از صمیم دل و جان دعا میکنم که خداوند یار و یاور او باشد و اورا مشمول عنایات غیبی (و غیرغیبی) خود بدارد و نگذارد که این همه شور و شوق و عشق و فداکاری با توفیق کافی و ثمر و نتیجهٔ مطلوب مقرون باشد.

سید محمدعلی جمالزاده

سانسور نصایح الملوک سعدی

در شمارهٔ قبل نامهٔ آقای کریم امامی دربارهٔ متوقف شدن مقدمه‌ای که مینوی بر شاهنامهٔ بایسنغری نوشته بود به‌چاپ رسید و معلوم شد که چون آن مقدمه مطابق مذاق اولیای امور وقت نبود بهتر آن دیدند که چاپ و نشر نشود.

من از مورد دیگری مطلعم که باز گریبان کتاب مینوی را گرفت و آن دربارهٔ رسالهٔ نصایح الملوک سعدی است که مرحوم مینوی آن را از روی نسخ قابل اعتماد تصحیح کرد و با مقدمه‌ای حزو انتشارات وزارت فرهنگ و هنر به‌چاپ رسانید. ولی وقتی که بایست کتاب نشر شود شیرپاک خورده‌ای وزارتخانه را متوجه خطری کرد که از نشر آن ایجاد خواهد شد! استدلال کرده بودند که ملوک احتیاج به نصیحت ندارند!

ایرج افشار

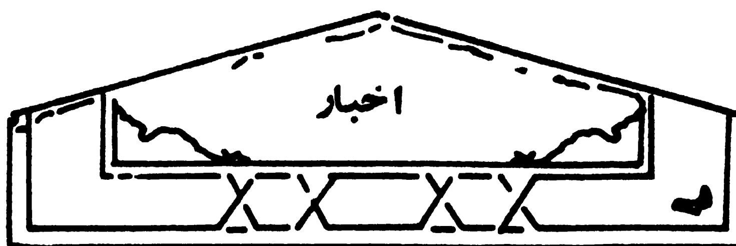
هزارمین سال شاهنامه

احتراما" نظر جنابعالی را به روز بیست و پنجم اسفندماه امسال که هزارمین سال پایان یافتن شاهنامهٔ فردوسی است جلب می‌نماید.

سرآمد کنـون قصهٔ یزدگرد　　به ماه سپندار مذ روز ارد
زهجرت شده پنج هشتاد بار　　که‌گفتم من‌این‌نامهٔ‌شاهوار

که از سال ۴۰۰ هجری تا امسال، درست یکهزار سال قمری می‌گذرد، و البته برما است که نگذاریم این سالگرد، با آرامش و سکون و بی‌تفاوتی بگذرد....

بنیاد نیشابور ــ فریدون جنیدی



تغییر نام مجله

نشریه‌ای که از طرف یونسکو برای کتابخانه‌ها نشر می‌شد و
Bulletin de l' Unesco à l'intention des bibliothèque

نام داشت از اول سال ۱۹۷۹ با نام جدید و مطالب متنوع‌تری نشر خواهد شد. نام جدید آن عبارت است از:

Revue de l'Unesco pour la science de l'information, la bibliotheconomie et l'archivistique.

نوروز

Now Rouz

Bulletin d'etudes Iraniennes

نشریه‌ای است که در سال ۱۹۷۸ به نشر آن در پاریس آغاز شد و مقصود ناشرانش ارائهٔ مطالعات سیاسی و اجتماعی مربوط به ایران است. تاکنون دو شماره ازین نشریه را دیده‌ایم و هریک ازین دو شماره مربوط به یک مطلب خاص بوده است.

No.1 . Les detenteurs du pouvoir charismatique en Iran

No.2. Le Shah et la constitution.

دنیا

مجلهٔ دنیا که دکتر تقی ارانی آن را بنیاد گذاشت و دورهٔ اول آن در تهران نشر شد (۱۳۱۳) و دوره‌های دوم و سوم آن در اروپا میان سالهای ۱۳۴۴–۱۳۵۴ به‌همت عده‌ای از نویسندگان حزب تودهٔ ایران به‌چاپ رسید، اینک دورهٔ چهارمش به‌عنوان "نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب توده ایران" در تهران بطور ماهانه به‌چاپ می‌رسد و هر شمارهٔ آن نزدیک به دویست صفحه است و حاوی مقالات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و گاه ادبی.

کتاب جمعه
هفته‌نامهٔ سیاست و هنر

هفته‌نامه‌ای است که زیر نظر و به سردبیری احمد شاملو انتشار می‌یابد و در ۴ بهمن ۱۳۵۸ بیست و چهارمین شمارهٔ آن نشر شده‌است.
مجله از حیث چاپ و تنظیم صفحات زیبا و از حیث احتوای مطالب ادبی و هنری و اجتماعی غنی است و مخصوصا" دریچه‌ای است به‌ادبیات خارجی که اینک اکثر مطبوعات ایران ازین جریان عاری است.
احمد شاملو مقام خود را در هنر مجله‌نویسی طی کارهای متعددی که در خلال سی‌سال انجام داده است، شناسانیده است. توفیق ادامهٔ خدمت او را در انتشار متوالی کتاب جمعه خواستاریم.

کتابخانهٔ عمومی آمل

آقای دکتر مهدی کی‌نیا استاد دانشگاه تهران تعداد یکهزار و هشتصد و شش جلد را که در کتابخانهٔ شخصی خود جمع‌آوری کرده بودند به کتابخانهٔ عمومی شهر آمل اهداء کرده است.

بینالود
فصلنامه‌ای در هنر و اندیشه

نشریه‌ای است که در مشهد به اهتمام عده‌ای از جوانان هنرشناس و فاضل شروع به انتشار پیدا کرده است و قرارست فصلی به‌چاپ برسد.

محتویات آن شعر و قصه و مقاله و نقد و بررسی‌است‌وزیرنظر شورای نویسندگان تنظیم می‌شود.

بینالود نام کوه معروف درخراسان است.

بازهم یادی از دوستان چاپ بهمن

در شماره‌ٔ اول یادی از محبتها و توجه‌هائی شدکه‌گردانندگان چاپ بهمن در طول بیست و یک سال مبذول کرده‌اند وفراموش شدکه‌مخصوصا" از اصغر محمدی و ولی‌الله ساعدی و حبیب عین‌الحق و نادر شیبانی و همهٔ یاران دیگر یاد بشود. پس‌این چند سطر از برای عذرطلبی وادای وظیفهٔ آشنایی و احترام یادداشت می‌شود.

پیک

دورهٔ مجله‌های پیک کودک ـ پیک دانش‌آموز ـ پیک نوجوانان ـ پیک معلم برای فروش آماده است به سازمان کتاب مراجعه شود.

فهرست سالانه

سازمان کتاب

زیر نظر ایرج افشار

بمنظور انجام دادن خدمات مذکور درذیل تأسیس شده‌است.

الف ـ بخش کتاب ایران

۱ـ صادرکردن کتابهای ایران به‌کتابخانه‌ها ، دانشگاهها و مراکزعلمی خارج .

۲ـ وارد کردن کتابهـای خارجی و نشریات ادواری مرتبط با ایران و اسلام و در تمام زمینه‌های شرق‌شناسی.

۳ـ واردکردن‌میکروفیلم‌ازنسخ‌خطی‌اسلامی‌موجود درکشورهای‌دیگر.

ب ـ بخش انتشارات

۱ـ مشاوره در مسائل مربوط به تألیف و نشرکتاب .

۲ـ چاپ و نشر متون فارسی.

۳ـ چاپ و نشرکتابهای تحقیقی در زمینه‌های ایران شناسی.

۴ـ چاپ و نشر فرهنگ ایران زمین.

۵ـ قبول نظارت برچاپ و نشرکتابهای مؤلفانی‌که شخصاً فرصت انجام شدن‌آن را ندارند .

ج ـ بخش کهنه کتاب

۱ـ تقویم‌کتابها و اسناد قدیمی و نسخه‌هـای خطی.

۲ـ خریداری‌کتابخانه‌های شخصی .

۳ـ مذاکره و شور دربارهٔ فروش مجموعه‌ها وکتابخانه‌ها.

د ـ بخش تالار کتاب

۱ـ فروش‌کتابهای تحقیقی مربوط به ایران (اعم ازکتابهای فارسی و خارجی).

۲ـ قبول‌سفارش انتخاب کتاب ، در زمینه‌هـای مورد نظر تقاضاکننده و ارسال به خانهٔکسانی‌که شخصاً وقت مراجعه به‌کتابفروشیها ندارند .

۳ـ توزیع وپخش انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار.

هـ ـ بخش کتابشناسی و کتابداری

۱ـ انتخاب‌کتاب و نشریات‌ادواری برای‌کتابخانه‌هاومراکزعلمی‌ایران.

۲ـ تهیهٔ طرح برای ایجادکتابخانه‌های عمومی و شخصی.

۳ـ مشاوره در امور فنی و فرهنگی‌کتابخانه‌ها.

۴ـ مشاوره در امور مربوط به تشکیل نمایشگاههای‌فرهنگی .

۵ ـ تهیهٔ کتابشناسی و فهرست مآخذ و مدارک برای تحقیقات‌و رساله‌نویسی دانشگاهی

SAZEMAN–E KETAB (Book organization

Under the supervision of Iraj Afshar

This Organisation has been established to perform the following services:

A. IRANIAN BOOKS

1. The Export of Iranian books to liberaies, universities and educational institutions, with collaboration of ***Athar-e Iran.***
2. The Import of foreign books and periodicals related to Iran, Islam and all aspects of oriebtal studies.
3. Import of microfilm of Islamic manuscripts.

B. PUBLICATIONS

1. The Consultation concerning editing and publishing.
2. The Publication of scholary books concerning Iranology.
3. The Publication of classical Persian texts.
4. The Publication of the journals "Ayandeh" and "Farang-e Iran Zamin".
5. Supervision of editing and publishing of books as requested authors who do not have time to do so.

C. MSS. And OLD BOOKS

1. The Evaluation and appraisal of old books, documents and manuscripts.
2. The purchase of private collections.
3. Consultation and advice regarding the sale of private collections and libraries.

D' BOOK HALL

1. The sale of scholary books concerning Iran (Persian and foreign books).
2. The Selection and acquistion of books on verious as requested subjects by the collector, who has no time to contact to book-sellers.
3. The distribution of the publications of the Fundation of Dr. Mahmood Afshar.

E' BOOK SELECTION

1. The selection of publication, both books and periodicals for libraries and educational institutions in Iran.
2. The consultation in establishing public libraries and private collections.
3. Technical and educational econsultation for libraries.
4. Consultant in organizing educational exhibitions and displays.

P.O. 66- 1642, NIYAVARAN, TEHERAN, IRAN

انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

تألیفات دکتر محمود افشار

فرهنگ ایران زمین

مندرجات جلد بیست و سوم (۱۳۵۷)

مندرجات جلد بیست وچهارم (۱۳۵۸)

سلسلهٔ دانش ایرانی

انتشارات مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل
کانادا ـ مونترال شعبهٔ تهران با همکاری دانشگاه تهران
زیر نظر : مهدی محقق و چارلز آدامز

۱ـ شرح غررالفوائد معروف به‌شرح منظومهٔ حکمت سبزواری، قسمت امور عامه و جوهر و عرض با مقدمهٔ فارسی و انگلیسی و فرهنگ اصطلاحات فلسفی، به اهتمام پروفسور ایزوتسو ودکتر مهدی محقق. (چاپ شده ۱۳۴۸)

۲ـ تعلیقهٔ میرزا مهدی آشتیانی بر شرح منظومهٔ حکمت سبزواری، به‌اهتمام دکتر عبدالجواد فلاطوری ودکتر مهدی محقق ومقدمهٔ انگلیسی پروفسور ایزوفسور (جلد اول، چاپ شده ۱۳۵۲).

۳ـ تعلیقهٔ میرزا مهدی آشتیانی برشرح منظومهٔ حکمت سبزواری، مقدمهٔ فارسی و فهرست تفصیلی مطالب و تعلیقات، به‌اهتمام دکتر عبدالجواد فلاطوری ودکتر مهدی محقق (جلد دوم، زیرچاپ).

۴ـ مجموعهٔ سخنرانیها ومقالەها درفلسفه وعرفان اسلامی، به اهتمام دکتر مهدی محقق ودکتر هرمان لندلت (چاپ شده ۱۳۵۰).

۵ـ کاشف‌الاسرار نورالدین اسفراینی، با ترجمه و مقدمه به زبان فرانسه، به‌اهتمام دکتر هرمان لندلت (نزدیك به‌انتشار)

۶ـ مرموزات اسدی درمزمورات داودی، نجم‌الدین رازی، به‌اهتمام دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی و مقدمهٔ انگلیسی دکتر هرمان لندلت (چاپ شده ۱۳۵۲).

۷ـ قبسات میرداماد، به اهتمام دکتر مهدی محقق و دکتر موسوی بهبهانی وابراهیم دیباجی و پروفسور ایزوتسو (جلد اول، متن، چاپ شده ۱۳۵۶).

۸ـ مجموعهٔ رسائل و مقالات در بارهٔ منطق و مباحث الفاظ به اهتمام پروفسور ایزوتسو ودکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۵۳).

۹ـ مجموعهٔ مقالات به زبانهای فارسی وعربی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی به افتخار پروفسور هانری کربن، زیر نظر دکتر سید حسین نصر (چاپ شده ۱۳۵۶).

۱۰ـ ترجمهٔ انگلیسی شرح غررالفرائد معروف به‌شرح منظومهٔ حکمت، قسمت امورعامه وجوهروعرض، به‌وسیلهٔ پروفسورایزوتسو ودکتر مهدی محقق (چاپ شده درنیویورك ۱۳۵۶).

۱۱ـ طرح کلی متافیزیك اسلامی بر اساس تعلیقهٔ میرزامهدی آشتیانی برشرح منظومهٔ حکمت به‌زبان انگلیسی، تألیف پروفسور ایزوتسو (آمادهٔ چاپ)

۱۲ـ قبسات میرداماد (جلد دوم)، مقدمهٔ فارسی و انگلیسی و فهرست تفصیلی مطالب و تعلیقات واختلاف نسخ، به اهتمام پروفسور ایزوتسو و دکتر مهدی محقق وابراهیم دیباجی ودکترموسوی بهبهانی (آمادهٔ چاپ).
۱۳ـ افلاطون فی‌الاسلام، مجموعهٔ متون و تحقیقات، به‌اهتمام دکتر عبدالرحمن بدوی (چاپ‌شده ۱۳۵۳).
۱۴ـ فیلسوف ری محمدبن زکریای رازی، تألیف دکترمهدی محقق (چاپ شده ۱۳۵۲).
۱۵ـ جام جهان نما، ترجمهٔ فارسی کتاب‌التحصیل بهمنیاربن‌مرزبان، به‌اهتمام عبدالله نورانی ومحمدتقی دانش‌پژوه (زیرچاپ).
۱۶ـ جاویدان خرد ابن‌مسکویه، ترجمهٔ تقی‌الدین محمد شوشتری، باهتمام دکتربهروزثروتیان. بامقدمه بزبان فرانسه ازپروفسور محمدارکون وترجمهٔ آن ازدکتر رضا داوری (چاپ شده ۱۳۵۵).
۱۷ـ بیست مقاله درمباحث علمی و فلسفی وکلامی و فرق اسلامی، از دکترمهدی محقق، بامقدمهٔ انگلیسی ازپروفسور ژوزف فان‌اس وترجمهٔ آن از احمدآرام (چاپ شده۱۳۵۵).
۱۸ـ انوارجلیه، عبدالله زنوزی، به اهتمام سیدجلال‌الدین آشتیانی، بامقدمهٔ انگلیسی ازدکتر سیدحسین‌نصر (چاپ‌شده ۱۳۵۴).
۱۹ـ الدرة الفاخرة، ازعبدالرحمن‌جامی، به‌اهتمام دکترنیکولا هیر و دکترموسوی‌بهبهانی(نزدیک به انتشار)
۲۰ـ دیوان اشعار ورسائل اسیری لاهیجی شارح‌گلشن راز، به‌اهتمام دکتربرات زنجانی‌بامقدمهٔ انگلیسی‌ازنوش‌آفرین انصاری (چاپ‌شده۱۳۵۷).
۲۱ـ دیوان ناصرخسرو، به‌اهتمام استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۵۷).
۲۲ـ تلخیص‌المحصل نصیرالدین طوسی، باهتمام عبدالله نورانی (نزدیک به انتشار)
۲۳ـ شرح فصول‌الحکم‌فارابی ازمحمدتقی استرابادی، باهتمام‌محمد تقی دانش پژوه (نزدیک به انتشار)
۲۴ـ شرح بیست وپنج مقدمه ابن‌میمون ازابوعبدالله تبریزی، باترجمهٔ فارسی ازدکتر سید جعفرسجادی (نزدیک به انتشار)
۲۵ـ رباب‌نامه سلطان ولد پسرمولانا جلال‌الدین رومی، باهتمام‌دکتر علی سلطانی‌گرد فرامرزی (نزدیک به انتشار)
۲۶ـ شرح فصوص‌الحکم محی‌الدین ابن‌العربی ازرکن‌الدین شیرازی باهتمام دکتررجبعلی مظلومی (زیرچاپ)
۲۷ـ الامد علی‌الابد ابوالحسن عامری نیشابوری، باهتمام پروفسور روسن (زیرچاپ)
۲۸ـ الشامل فی اصول‌الدین امام‌الحرمین جوینی، باهتمام پروفسور فرانک (زیرچاپ)

انتشارات انجمن استادان زبان وادبیات فارسی

زیر نظر

دکتر مهدی محقق

۱ـ گزارش نخستین مجلس علمی انجمن استادان زبان وادبیات فارسی، بکوشش دکتر مهدی محقق چاپ شده، تهران ۱۳۵۴

۲ـ قرة‌العین در اندرزها وامثال وحکایات فارسی وعربی، بکوشش دکتر امین پاشا اجلالی، چاپ شده، تبریز ۱۳۵۴

۳ـ همائی‌نامه، مجموعهٔ مقالات علمی وادبی تقدیم شده به‌استاد جلال الدین همائی، زیر نظر دکتر مهدی محقق چاپ شده، تهران ۱۳۵۵

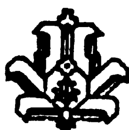
۴ـ جشن نامهٔ مدرس رضوی، مجموعهٔ مقالات علمی وادبی تقدیم شده به‌استاد سید محمدتقی مدرس رضوی، زیر نظر دکتر ضیاءالدین سجادی چاپ شده، تهران ۱۳۵۶

۵ـ ظرایف وطرایف یاصناف ومنسوبهای شهرهای اسلامی وپیرامون، تألیف دکتر محمدآبادی باویل چاپ شده، تبریز ۱۳۵۷

۶ـ حواشی دکتر محمد معین بر دیوان خاقانی، بکوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران ۱۳۵۸

۷ـ ینبوع‌الاسرار فی نصائح‌الابرار از کمال‌الدین حسین خوارزمی، بکوشش دکتر مهدی درخشان، (آمادهٔ چاپ)

۸ـ آرام نامه، مجموعهٔ مقالات علمی وادبی تقدیم شده به استاد احمد آرام، بکوشش دکتر مهدی محقق، (آمادهٔ چاپ)



سلسله انتشارات

شرکت مؤلفان و مترجمان ایران

۱- تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) تألیف : عبدالرفیع حقیقت (رفیع) در ۵۲۰ صفحه به قطع وزیری
۲- آدمک حصیری . شاهکار آناتول فرانس ترجمه : مهندس ناصح ناصح در ۲۴۰ صفحه
۳- سپیده . اثر منظوم دکترعلی صدارت (نسیم) در ۲۷۵ صفحه
۴- مزدا پرستی در ایران قدیم . تألیف : کریستن سن دانمارکی ، ترجمهٔ : دکتر ذبیح‌الله صفا در ۱۸۴ صفحه به قطع وزیری
۵- آنچه باید هردختر جوان بداند. تألیف : ماری وود آلن ترجمه و نگارش دکتر نصرت‌الله کاسمی در ۲۴۸ صفحه
۶- آنچه باید هرزن شوهردار بداند . تألیف : دکتر آندره آرتوس ، ترجمه و نگارش : دکتر نصرت‌الله کاسمی در ۱۸۰ صفحه
۷- قصهٔ ما بسر رسید . نگارش : سیدمحمد علی جمال زاده در ۳۴۸ صفحه به قطع وزیری .
۸- تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی) تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) در ۹۴۰ صفحه به قطع وزیری
۹- سفرنامه ابراهیم صحاف‌باشی‌طهرانی . باهتمام : محمد مشیری
۱۰- دیوان البسهٔ نظام قاری . به اهتمام : محمد مشیری
۱۱- دیالکتیک طبیعت و تاریخ : نگارش دکتر انور خامنه‌ای در ۱۶۸ صفحه به قطع وزیری
۱۲- چهل مجلس شیخ علاءالدوله سمنانی به تحریر امیر اقبال سیستانی به‌اهتمام عبدالرفیع حقیقت (رفیع)
۱۳- فرهنگ معارف اسلامی (درچهارمجلد) تألیف دکترسید جعفرسجادی
۱۴- احسن‌التقاسیم فی‌معرفة الاقالیم . تألیف : احمدبن احمد مقدسی‌بشاری ترجمهٔ دکترعلی‌نقی منزوی (زیرچاپ)
۱۵- آنژلیکا تألیف لئوفررو ترجمهٔ ناصح ناطق
۱۶- دربارهٔ زبان آذربایجان . نوشتهٔ ناصح ناطق

زبان آذربایجان

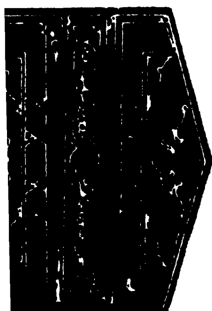
و

وحدت ملی ایران

نگارش ناصح ناطق

مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار یزدی
شمارهٔ ۱۱

در ۱۱۵ صفحه منتشر شد ـ بها ۱۸۰ ریال



مجلهٔ آینده

If you are interested in Iranian studies, and are a keen student of Persian literature, I hope you might have come across the journal Rahnema-ye Ketab. I was editor of that journal for the last twenty one years, but publishing of that journal is stopped.

Now I have started publishing another quarterly journal under the title "AYANDEH" covering almost the same filed and scope as the earlier journal Rahnema-ye Ketab.

The new journal is designed to serve as a forum for lovers of Iranian literature, critically and indepth analysing subjects of Iranology. It also features articles dealing with literature, sociology, linguistics, etc.

The annual subscription for institutions is U.S. $30.00, and U.S. $20.00 for individual scholars scholars.

If you have any question regarding this, please do not hesitate to write to me.

I look forward to receiving your favourable response.

Sincerely yours,

Iraj Afshar

از دوستان و علاقه‌مندان بـه ماندگاری مجله خواهشمندست وجه اشتراك سال ۱۳۵۹ را بوسیلهٔ چك یاحوالهٔ بانکی به عنوان‌حساب ۱۷۹۵ بانك ملی ایران شعبهٔ باغ فردوس (تجریش) در ماههای بهار ۱۳۵۹ ارسال وورقهٔ رسید بانکی یا اصل چك را با کارت اشتراك برای اطلاع مرحمت کنند.

نام خانوادگی تقاضا کننده .... نام شخصی ....

نشانی : ....

تقاضای اشتراك سال ششم مجلهٔ آینده (۱۳۵۹)

ادارهٔ مجله آینده

خواهشمند است نام این جانب را جزو مشترکین مجله ثبت واز شمارهٔ اول سال ششم (۱۳۵۹) منظماً برای این‌جانب ارسال نمائید.

بهای اشتراك { ۱۶۰۰ریال یکساله(پست سفارشی) / ۲۸۰۰ ریال دوساله / ۳۰ دلار (خارجه) } بوسیلهٔ ...... چك / حوالهٔ بانکی فرستاده شد

امضای تقاضا کننده

آینده

● مجلهٔ تحقیقات ایرانی (تاری...

● این مجله هیچگونه پیوستگی و بستگی مالی و غیـ...

* * *

● بنیان گذار و نخستین صاحب امتیاز (درسال ۴...

● صاحب پروانهٔ انتشار و مدیر مسؤول کنونی...

● امور اداری : بابک...

نشانی پستی : صندوق پستی ۱۶۴۲ / ۶۶ـ من...

مکاتبات به نام مدیر مسؤول مجله و به...

تلفن دفتر : ۲۷۰۸۱۵ـ منزل...

نشانی دفتر : تجریش ـ خیابان مصدق ـ ...

شمارهٔ ۸ (سازمان...

نشانی دفتر موقت درشهر: صحافی لانکامرـ چهارراه کالج...

بهای اشتراك (همه جا با...

این مجله اصولاً بطور تکفروشی فروخته...

بهای اشتراك یکساله درایران برای اف...

برای مؤسسات: دوهزار ریال ـ برای دانش...

بهای اشتراك دوساله برای افراد : ...

خارجه ـ بهای اشتراك برای مؤسسات: ۳۰...

برای ایرانیان مقیم خارج ۲۰۰۰ ریال (با پست هوا...

وجه اشتراك را به حساب شمارهٔ ۱۷۹۵ بانك... تجریش پرداخت وقبض بانکی را سفارشی حتماً ... مطلع نخواهیم شد.

محل مراجعه برای ا...

- ☐ کتابفروشی طهوری ـ خیابان انقلاب ـ رو...
- ☐ انتشارات طوس ـ خیابان انقلاب ـ اول خ...
- ☐ انتشارات سحر ـ خیابان انقلاب ـ روبرو...
- ☐ کتابفروشی دانش ـ خیابان انقلاب ـ روبر...
- ☐ کتابفروشی اسدی ـ میدان بهارستان
- ☐ صحافی هنری لانکامرـ خیابان حافظ ـ چ...
- ☐ اصفهان ـ کتابفروشی تأیید آقای اسدالله ن...
- ☐ رشت ـ کتابفروشی طاعتی (آقای فریدون...
- ☐ شیراز ـ کتابفروشی هاشمی (آقای زمان...
- ☐ کرمانشاه ـ تهذیب‌مقدم (نمایندهٔ روزنامه کی...
- ☐ مشهد ـ بنگاه کتاب (آقای محمود آزادمهر...
- ☐ همدان ـ عزیزالله بیداریان (نمایندهٔ مطبو...

(درولایات دیگر نمایندهٔ برای فروش جسور...

AYANDEH

Vol. 5. No 10-12 Winter 1979

A PERSIAN JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

including

ARTICLES ON IRANIAN HISTORY, PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE, BIBLIOGRAPHY,

BOOK REVIEWS OF PERSIAN BOOKS

AND OF FOREIGN BOOKS CONCERNING IRAN

Editor : IRAJ AFSHAR

All inquiries should be addressed to the editor:

P. O. Box 66-1642

Niyavaran, Tehran, Iran

***

Foreign subscribers may send their orders to our representative :

Otto Harrassowitz

Postfach 2929

Wiesbaden, Germany

Annual subscription rates for institutions : $ 30 (by Air Mail $ 40)

Scholars : $ 20 (by Air Mail $ 30)